چاپ آمریکا (بدون سانسور)

محمدرضا پهلوی



پاسخ به تاریخ

محمدرضا پهلوی

پاسخ به تاریخ

به یادبود همهٔ شهیدان

همهٔ زنان و مردان ایران زمین

که به خاطر میهن جان باختند

این کتاب نوشته شد و بانان اهداء میشود.

فهرست

دیباچه

اندکی بیش ازیکسال پیش، آخرین کتاب من در تهران انتشار یافت، کتابی سراسر امیدکه در آن دیدگاهها وطرحهای خودرا درباره آینده ایران به ملتم عرضه داشتم. آرزوی من این بود که آینده ملت ایران افتخار آمیز، سعادتمندوپررونق باشد، آینده‌ای فراخور تاریخ چند هزارساله کشورم که همواره یکی از سازندگان اصلی تمدن جهانی بوده است.

آرزو داشتم که درآستانه هزاره سوم، ایران کاملا" نوسازی شده، اقتصادش پررونق، جامعه‌اش متحول وپیشرو باشد، مردمش ازیک سطح آموزش مترقی برخوردار باشندونظام سیاسی‌اش حکومت بر قوام مردم یعنی بریک دمکراسی واقعی استوارباشد.

آرزو داشتم که نسلهای آینده ملتم، باسربلندی وغرور، مقام والائی راکه شایسته آنان است در خانواده بزرگ انسانی بدست آورند ونقش ومسئولیت خودرا در جهان ایفا کنند.

امیدواربودم سیاهی های قرون وسطائی راکه پنجاه سال پیش ایران ازآنها نجات یافته بودبرای همیشه ازمیهنم دورکنم وحکومت روشنائی وروشن‌بینی راکه چکیده تمدن وفرهنگ ایرانی است برای همیشه پابرجا سازم.

درتمام مدت پادشاهی‌ام، من فقط به خاطر یک آرمان بزرگ زیستم وکوشیدم، آرمانی که درشرف تحقق یافتن بود.

برای رسیدن به این آرمان بزرگ، به سختی کوشیدم، با دشواریها وموانع بسیار مبارزه کردم با توطئه‌ها وتحریکات فراوان مواجه شدم، باشرکتهای بزرگ وتوانای خارجی وکارتلهای چندملیتی ستیز کردم، حال آنکه بسیاری ازمشاورانم مرا از این مبارزه برحذر میداشتند.

ممکن است من درطی دوران سلطنتم اشتباهاتی مرتکب شده باشم، اماکوششم برای عظمت واعتلای ایران هرگز خطا نبود.

هدف من ازنوشتن این کتاب این استکه نشان بدهم چرادراین راه تلاش وایستادگی کردم، نشان بدهم که چراوچگونه کوشش‌کردم جامعه‌ای براساس عدالت اجتماعی، ونه منازعات طبقاتی، پی ریزی کنم، جامعه‌ای که‌درآن همه گروهها وطبقه‌ها بیکدیگر وابسته وهمدل باشند.

حسن تفاهم باهمه کشورهای جهان، چه‌دنیای غرب، چه کشورهای سوسیالیست وچه ممالک جهان سوم به من امکان داد که درصلح وصفا، این کوشش را برای ساختن ایرانی با تمدن بزرگ انجام دهم.

وظیفه خود میدانم دراین کتاب نشان دهم، چگونه اکنون برای اضمحلال ایران کوشش میشودو میخواهند آنچه رادرسایه تفضلات الهی وبه شکرانه شوق وشوروکوشش صمیمانه ملت ایران بوجود آمده است بدست گروهی غیر مسئول، نابود سازند.

این پاسخ من به تاریخ خواهد بود.

قسمت اول

ازایران دیروز تاایران امروز

فصل اول

درسهائی از گذشته

برای پاسخ به تاریخ، باید آنرا شناخت و دریافت. ایران که از سه هزار سال پیش تاکنون همواره کشوری پادشاهی بوده است، در طول تاریخ خود نشیب و فرازهای بسیار دیده و دورانهای روشن و تاریک را پشت سر گذاشته و با خطرهای بزرگ رو در رو شده است.

هیچ ملتی نمیتواند تنها بخاطر گذشته خود زندگی کند و بدون گذشته خود نیز نمیتواند پایدار بماند. ملتی که بگذشته خود وابسته و دلبسته نباشد الزاماً" از صحنه روزگار ناپدید خواهد شد.

تاریخ ایران مملو از افتخارات و نابسامانیها است. عبرت از گذشته میتواند بفضل خداوند بهترین رهنمون برای آینده باشد. اکنون میخواهم نظری به گذشته ایران بیاندازم، گذشته ای که هیچکس نمیتواند بر آن "خط بطلان" بکشد.

توانائی‌ها و خطرهای ناشی از موقع جغرافیائی ایران

ایران کشوری کهنسال است که تاریخش به اعماق قرون و اعصار میرسد. ایران در منطقه خاورمیانه واقع شده که گاهواره تمدنهای بزرگ بوده است. کشور ما در تقاطع خطوط مواصلاتی میان اروپا، آسیا، شبه قاره هند و افریقا قرار گرفته و باسه دریا-

دریای خزردرشمال، خلیج فارس درجنوب غربی،دریای عمان درجنوب شرقی ـ ارتباط داردوازدریای مدیترانه که مرکز جهان متمدن غرب بوده است فاصله زیادی ندارد.

چنین موقع جغرافیائی، عامل مهمی در قدرت کشورما است وایفای نقش بزرگ کشورگشائی، اشاعه تمدن، گسترش بازرگانی رادردورانهای درخشان تاریخ ما میسر ومقدور گردانیده است.

چنین موقع جغرافیائی، نیز عاملی درضعف کشور ما بوده است: ایران فلاتی با محورهای شمالی، غربی، جنوبی وشرقی، بادشتهای وسیع وصحراهای بزرگ وکویرهای نمک زار که از هرسوبوسیله جبال بزرگ احاطه شده; کوههای البرز درشمال کوههای زاگرس در باختر، کوههای بلوچستان درجنوب خاوری. ازچندشهربزرگ چون اصفهان وکرمان که بگذریم، منطقه مرکزی کشورما تقریبا" خالی وکم جمعیت وفعالیت وثروت وفرهنگ بیشتر درمناطق کناری متمرکز گردیده. بهمین جهت است که درطی قرون واعصار ایران پایتختهای بسیار داشته که اغلب آنها درمرکز کشور واقع نبوده اند. پایتختهای مهم ایران قبل ازتهران عبارت بودند ازشوش، اکباتان، تخت جمشید،تیسفون وپس از اسلام: اصفهان، شیراز،تبریز، اردبیل وقزوین

کشورما درزمانهای تدنی وانحطاط مورد حمله همسایگان خودقرارگرفته ودردورانهای اعتلا و عظمت براثر نیرو، تدبیرودرایت رهبران بزرگ وحدت ایران تامین شده است.دردورانهای انحطاط همواره حملات خارجی باهمدستیهای دانسته ویا ندانسته درداخل کشورهمراه بوده وبیشتر این همدستی ها ازخارج الهام ونظم میافته است.

بررسی اجمالی این رویدادها که جنبه افسانه‌ای یافته به درک بهتر دورانهای مختلف تاریخ ما کمک خواهد کرد.

شاهنشاهان قهرمان: کورش، داریوش و خشایارشاه

حمله اسکندر مقدونی به ایران

رستاخیز ایران در زمان ساسانیان و حملهٔ اعراب

بر اثر نفوذ ورهبری دوقوم هندواروپائی، مادها وپارسها، پس از دوهزار سال نبرد وتلاش، ایرانیان برهمه اقوام منطقه بین‌النهرین پیروزی وبرتری یافتند. سلسله هخامنشی (۵۵۹ تا ۳۳۰ قبل از میلاد) بزرگترین شاهنشاهی جهان راکه از دریای سیاه تا آسیای مرکزی واز لیبی تا هندوستان گسترش داشت بنیان نهاد.

شاهنشاهی هخامنشی، نخستین شاهنشاهی بزرگ ومنظم جهان است که در آن یک رهبر، شاهنشاه ایران براقوام وملل مختلف حکومت میکرد. برای تامین نظم ووحدت شاهنشاهی ایران، هخامنشیان برسرهر ایالت فرمانروائی بنام ساتراپ گماردند. برای پست ومخابرات با نور، شیوه‌های نوبه‌کار بردند ونظام پولی مرتب، محاسبات عمومی واوزان ومقادیر یکسان را بوجود آوردند.

بدینسان ایرانیان به دنیای عهدعتیق نشان دادند که میتوان سرزمینی به آن وسعت را با نظم و ترتیب اداره کرد. رومیان در اداره امپراطوری خود از بیشتر راه وروشهای ایرانیان پیروی وحتی تقلید کردند.

بنیان گذار شاهنشاهی ایران کورش است که بحق

وی را بزرگ لقب داده اند. کورش شاهنشاهی ایران را بر چندگونگی ادیان ورعایت عدالت بنیان نهاد.

کورش کشورگشائی بزرگ بود. ولی وی را میتوان در حقیقت بنیان گذار فکر امروزی صیانت حقوق بشرنیز خواند چراکه نخستین کس درجهان عهد عتیق بود که منشوری آزادمنشانه دراین زمینه تدوین واعلام کرد. اسرای جنگی راآزاد ساخت وبه سرزمینهای خود بازگرداند وبه حقوق وعادات وسنتها وادیان اقوام و مللی که شاهنشاهی ایران راتشکیل میدادند، احترام نهاد. کورش نه تنها دشمنان خودرا عفو میکرد، بلکه مسئولیتهای مهم به آنان تفویض مینمود. پس عجب نیست اگر اورا آزاد کننده ملل نام نهاده اند. سیاست کورش بزرگ، باخلقیات و منش ایرانیان کاملا" هماهنگ بود وازآن الهام میگرفت. همه پادشاهان بزرگ ایران از سیاست آزادمنشانه وملحوبانه پیروی کرده اندوایران همواره یک کشور "پناهگاه" محسوب میشده است.

کورش بزرگ، داریوش وخشایار شاه، شاهنشاهان قهرمان تاریخ ما هستند ودرافسانه ها، ادبیات و هنر کشورما مقامی بس والا دارند. اروپائیان درکتب تاریخ خودخوانده اند که داریوش درماراتون وخشایارشاه درسالامین بریونانیان پیروزی نیافتند، بااینحال نباید فراموش کردکه ایرانیان قرنها بر منطقه دریای اژه ومدیترانه شرقی وسرزمینهای یونانی بسیار تسلط داشتند.

انحطاط هخامنشیان به پدیده ای شگفت آور انجامید: اسکندر مقدونی(۳۵۶ تا ۳۲۳ قبل ازمیلاد) به ایران تاخت وبرهمه سرزمینهای شاهنشاهی داریوش تسلط یافت ودرراه ورسم کشورداری ازشیوه کورش پیروی کرد.

پس ازمرگ اسکندر (۱۳ ژوئن سال ۳۲۳ پیش ازمیلاد) شاهنشاهی وی میان تنی چند ازسردارانش تقسیم شد. اما برخلاف آنچه دربعضی ازکتب درسی غربی می خوانیم، یونانیان تمدن ایرانی را تحت تاثیر خود قرار ندادند وایرانی، یونانی نشد. درست است که ما درموزه‌ها چند اثر از دوران تسلط یونانیان برایران مشاهده می کنیم. ولی درحقیقت این اسکندربود که تحت تاثیر ونفوذ تمدن ایرانی قرار گرفت واین پدیده بارها درطول تاریخ ایران تکرار شده است. ایران بارها به‌تصرف کشورگشایان خارجی درآمد. اما هربار ایرانیان اصالت وفرهنگ وتمدن خودرا حفظ کردند وهرگز پیرو راه ورسم خارجیان نشدند، بلکه همواره آنانرا براه‌خود آوردند.

دویست وپنجاه سال قبل ازمیلاد مسیح، پارتها، ایران راازبند یونانیان رهاندندوشاهنشاهی ایران راتجدید کردند وسلسله بزرگ اشکانی را تشکیل دادند که طی چند قرن ازاستقلال وموجودیت ایران درمقابل حملات خارجیان، ازجمله امپراطوری روم، دفاع کرد وبه پیروزیهای بزرگ نظامی دست یافت.

شاهنشاهی اشکانیان باپیروزی اردشیر بر اردوان پایان یافت وسلسله ساسانیان (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) تاسیس شد. اردشیر ازنگاهبانان معبد زرتشت بود وعظمت شاهنشاهی هخامنشیان را تجدید کرد. وی درتاریخ جهان دونقش بزرگ دارد: یکی سیاسی وآن دگر فرهنگی.

ایران، این سرزمین آریائی، همواره سدراه نفوذ اقوام وحشی ونیمه وحشی بسوی غرب بوده است ولی اقوام وملل هند اروپائی امپراطوری روم

شرقی، قدراین نقش راشناختند وهمواره درتضعیف ایران کوشیدند.

هنگامی که سدایران ازمیان برداشته شد، میان دنیای شرق ودنیای غرب خلائی ایجاد گشت که اعراب ازآن استفاده جستند وسپس ترکان ومغولان آنرا پرکردند واین وقایع برای همیشه مسیر تاریخ اروپای غربی وشرقی، روسیه وافریقای شمالی را تغییر داد.

ازلحاظ فرهنگی، تجدید حیات ایران در زمان ساسانیان، تلفیقی ازفرهنگهای خاوروباختر بوجود آورد، شاپور اول (۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی) فرمان داد که همه متون دینی وفلسفی وطبی واخترشناسی مهم جهان متمدن راگرد آوردند وبزبان پهلوی ترجمه کنند، همین متون بودکه بعدا " ازفارسی به عربی برگردانده شد وپس از قرن دوازدهم میلادی به زبانهای اروپائی ترجمه گشت ودانشمندان باختر زمین رابافلسفه وفرهنگ یونانی آشنا ساخت .بهجرئت میتوان گفت که تجدید حیات فرهنگی غرب (رنسانس) بدون آشنائی با تمدن وفرهنگ یونانی، ـ که ازطریق ایرانیان صورت گرفت ، ـ یا تحقق نمی یافت ویا صورتی دیگر میداشت .

دورانهای طلائی نوین تاریخ ایران

درسال ۶۵۲ میلادی اعراب به ایران حمله کردند. وتسلط آنان برکشورما درحدود دویست سال طول کشید. اما درحقیقت ایرانیان اعراب را تحت نفوذ وسلطه خوددرآوردند.

ایرانیان ازیک سو اصالت فکری خودرا باتدوین اصول مذهب شیعه عنوان کردند وازپذیرفتن استیلای خلفای عرب سرباز زدند وازطرف دیگرفرهنگ غنی

ایرانی را ازدستبرد وتسلط خارجیان نجات دادند.

درزمینه سیاسی، نقطه آغاز تجدید استقلال ایران، قیام ابومسلم خراسانی بودکه باسپاهی ازایرانیان، خاندان عباسی راکه از اعقاب پیامبر اسلام بودند، بجای بنی امیه برتخت خلافت نشاندو بغداد راپایتخت آنان قرار داد.

دراین زمان، خراسان کانون اصلی فرهنگ و دانش ایرانی گردید. طاهریان درنیشابور وسپس سامانیان درسمرقند برپخشی بزرگ ازشاهنشاهی دیرین ایرانی حکمفرمائی کردند وفرهنگ وتمدن ما رابه اوج اعتلای خود رساندندودیلمیان در طول مدتی‌نسبتا "کوتاه وسعت شاهنشاهی ایرانرا تقریبا" به مرزهای زمان ساسانیان رساندند. این عهد را میتوان عصر طلائی شعر فارسی نیز خواند. فردوسی(۹۲۵ تا ۱۰۲۰ میلادی)حماسه‌سرای نامی‌ایرانی، سنائی،غزنوی‌جلال‌الدین رومی متوفی به‌سال ۱۲۷۳ میلادی وپزشکان وفیلسوفانی چون رازی وابن سینا، کم وبیش ازاین دوره‌اند.

تسلط تدریجی بازماندگان غلامان ترک برایران گرچه دورانهائی ازقدرت بهمراه داشت، اما در حقیقت سرآغاز انحطاط بودکه باحمله مغول به‌اوج خودرسیدوبارد یگرایران دستخوش تجزیه ونابسامانی فراوان گردید. آثار حمله وحشیانه مغول برایران، قرنها بجای ماند. چنگیز وهلاکو، بیشتر شهرهای ایران رابخصوص درخراسان ویران کردندومیلیونها ایرانی راازدم تیغ گذراندند. موسسات بزرگ فرهنگی ایران بدست‌نابودی سپرده شدوبخشی بزرگ ازمیراث علمی ایرانی واسلامی منهدم گردید.مغولان زندگی ایلاتی راکه باروح‌وسنتهای ایرانی هماهنگ نبوددرایران گسترش دادندوسرانجام‌باقیمانده‌های

تمدن وفرهنگ از سال ۱۳۸۳ میلادی به بعد، بدست تیمور لنگ دستخوش تخریب وتاراج وانهدام گردید مورخان نوشته‌اند که تیمور دربغداد از ۲۲ هزار جمجمه کسانی که بقتل رسانده بود مناره‌ای ساخت وفقط به تنی چند ازصنعتگاران نامدار زمان امان داد که آنانرا نیز باخود به سمرقند برد تا به آبادانی وزیباسازی آن شهر بپردازند.

فصل دوم

از توانائی تابندگی

گرچه احتمالاً مورخان و افسانه سرایان در مورد فجایع تیمورلنگ راه افراط پیموده‌اند، ولی تردید نمیتوان کرد که وی با خشونت و از طریق ارعاب و وحشت حکومت نمود. اما با تمام این فجایع ملت ایران بار دیگر قد علم کرد و رستاخیزی دیگر در زمان شاهنشاهی صفوی (۱۱۱۵–۷۸۰) وقوع یافت.

نخستین پادشاه صفوی، شاه اسمعیل (۹۰۰ – ۸۵۶) به نیروی اراده و شمشیر بار دیگر به وحدت ایران تحقق بخشید و با ازبکان در شرق و عثمانیان در غرب به جنگ پرداخت و به منظور تامین یکپارچگی سیاسی و معنوی ایرانیان تشیع را به عنوان مذهب ایران اسلام برقرار کرد.

شاه عباس کبیر، اصفهان نصف جهان

شاه اسمعیل نتوانست در برابر تجاوزات پرتغالیان به فرماندهی آلفونس دالبوکرک ایستادگی کند و آنان بر جزیره هرمز و بخشی از سواحل جنوبی ایران تسلط یافتند. پس از سقوط امپراطوری روم، این نخستین بار بود که غربیان به ایران حمله می‌کردند و در حقیقت این رویداد را باید سرآغاز فصلی نوین در روابط ایران با کشورهای باختر و گرایش ایرانیان بسوی تمدن غربی دانست.

شاه عباس کبیر (۱۰۰۸ – ۹۶۶) از احفاد شاه اسمعیل صفوی بودکه قدرت وعظمت ایران راتجدید کرد. گرچه شاه عباس نتوانست تمامی سرزمین بین النهرین رابه ایران بازگرداند. اما اصفهان راپایتخت ایران قرار دادوصنعتگران وهنرمندان بسیار رابرای زیبا سازی وجلال آن فراخواندو ارباب ادب ودانش وفلسفه رادرآنجا گرد آورد. در زمان شاه عباس کبیر، اصفهان شهری بزرگ با ششصدهزارتن نفوس بود، شهری زیبا که نصف جهانش میخواندند واین عصر راباید مخصوصا "دوران طلائی معماری ایرانی خواند.

شاه عباس همچنین به شرکتهای انگلیسی وهلندی وهند شرقی اجازه دادکه تجارتخانه هائی درایران بگشایندوبه کمک انگلیسها درسال ۱۰۰۱ پرتغالیان راازهرمز راند، که البته این عمل شاید آغازی برنفوذ بریتانیا درایران باشد.

از ۱۰۰۸ تا ۱۱۱۵ بازایران با یک دوران انحطاط روبرو شد. عثمانیها وروسها به ایران تاختندوحتی درسال ۱۴۰۳ برسرتقسیم قسمتی ازایالات شمالی ایران بایکدیگر توافق کردند. درهمین زمان بود که اشرف افغان درشرق ایران علم طغیان برافراشت وقسمت اعظم ایالات خاوری را تصرف کردوبه اصفهان رسیدودرهرجا به قتل وغارت بسیار پرداخت. ایران بار دیگردچارتجزیه وبحران شدوایرانیان رانومیدی فراگرفت.

من بیشتر درخاطرات خود سرنوشت شوم وغمناک شاه سلطان حسین، آخرین پادشاه صفوی رایادآور شده ام که چگونه درپایتخت خود اصفهان به محاصره راهزنان شورشی درآمد وبه قتل رسید. درآن زمان آینده وسرنوشت ایران برای همه تاریک ونکبت بار

بنظر میرسید.

نادرشاه ـ ناپلئون ایران

ایران باردیگر از اضمحلال نجات یافت. عامل اصلی نجات ورهائی ایران این بار سرداری بود بنام نادرشاه که بسیاری از مورخان بوی ناپلئون ایران لقب داده‌اند.

نادرشورشیان شرق ایران را مطیع خود ساخت. اشرف افغان را درنزدیک اصفهان شکست داد وبار دیگر پایتخت را به تصرف خوددرآورد (۱۷۲۹) دردوجنگ برترکان عثمانی پیروزی یافت وسپس برای محاربه باروسها شتافت که دربرابر قدرت سردار بزرگ ایرانی عقب نشینی را بر مصاف ومقاومت ترجیح دادند.

سپس نادرشاه قندهار وکابل را تصرف کردواز تنگه خیبر گذشت وبرهندیها پیروز شدودهلی را به تصرف خوددرآورد ودرسال ۱۷۳۹ پیروزمندانه به آن شهر وارد شد وبگفته یک مورخ هندی قسمت مهم ثروتی که طی ۳۴۸ سال پادشاهان هند گردآورده بودنددریک لحظه دست بدست واز آن نادروایرانیان گردید.

نادرشاه نوه اورنگ زیب پادشاه بزرگ هندوستان را به عقد ازدواج پسر دوم خوددرآوردوسلطنت هندوستان را به محمد شاه گورکان پادشاه آن کشور بازپس دادوراهی ایران شد، حال آنکه توانسته بود سرحدات شرقی ایران را به حد دوران هخامنشیان برساند.

درباره نادر حکایات وداستانهای بسیار آورده‌اند. ازجمله میگویند که درجنگ کرنال پیرمردی را باریش سفید درمیان سربازان خود دید که چون شیر میجنگد. نادر وی را فراخواند وپرسید،

سیزده سال پیش که دشمنان اصفهان را گرفتند، کجا بودی؟ شیرمرد پاسخ داد من در اصفهان بودم، اما تو نبودی.

نادرشاه را با ناپلئون مقایسه کرده‌اند چراکه درهمه جنگهای خود پیروز شد. ولی باید گفت که اگر ناپلئون سرانجام بدست قوای متحد و موتلف دشمنانش مغلوب شد، نادر درمیدانهای جنگ هرگز طعم شکست را نچشید و همواره سرداری فاتح بود. حال آنکه ناپلئون دولتمردی مدبر بود و نادر نبود تا آنجا که دستور داد فرزند و ولیعهدش را کور کنند.

فتحعلیشاه و ناپلئون

پس از سلسله افشار، خاندان زند (۱۷۵۷ – ۱۷۹۴) برایران پادشاهی کردند. بزرگترین پادشاه زند، کریم خان بود (۱۷۵۷ – ۱۷۷۹) که "وکیل الرعایا" لقب داشت. سلطنت خاندان زند با جنگ داخلی دیگری خاتمه یافت و سلسله قاجار (۱۷۹۴ – ۱۹۲۵) برتخت سلطنت نشست و دوران طولانی انحطاط و تجزیه و هرج و مرج ایران آغاز شد، درحالیکه عصر قدرت و نفوذ جهان غرب با انقلاب صنعتی و توسعه مستعمراتی شروع شده بود. درحالیکه قدرتهای بزرگ غربی نفوذ سیاسی اقتصادی و نظامی خودرا درچهار گوشه دنیا توسعه داده و مستقر میساختند، متاسفانه ما ایالات شمال غربی خودرا درقفقاز به نفع روسیه (درقراردادهای گلستان ۱۸۱۳ و ترکمانچای ۱۸۲۸) و ایالات هرات را به سود افغانستان که امپراطوری بریتانیا از آن پشتیبانی میکرد (قرارداد ۱۸۵۷) و ایالت مرو را درشمال شرقی به نفع روسیه ازدست دادیم و سرانجام درسال ۱۸۷۲ ایالت سیستان اجبارا" میان ایران و افغانستان تقسیم شد. فتحعلیشاه که ازسال ۱۷۹۷

تا سال ۱۸۳۴ سلطنت کرد، کوشید تا با ناپلئون از در مراوده و دوستی درآید.

ناپلئون هیاتی را بریاست ژنرال گاردان در سال ۱۸۰۷ به ایران گسیل داشت. این هیات به منظور تدارک لشگرکشی ناپلئون به هند، خطوط مواصلاتی ایران را دقیقاً" بررسی کرد. ناپلئون بهنگام اقامت در مصر (۱۷۹۳) جریان لشگرکشی نادرشاه به هند را دقیقاً" مطالعه کرده بود. میان ناپلئون و شاهیان شی وزیر خارجه اش مکاتبات بسیار با فتحعلیشاه و فرزندش عباس میرزا انجام گرفت که نشان میدهد امپراطور فرانسه ایران را دژاستوار دفاع از تمدن غرب و عامل اصلی ارتباط و همبستگی میان خاور و باختر میدانست. وی برای ایران اهمیت سوق‌الجیشی خاص قائل بود و عقیده داشت که اگر لشگریان ایرانی به بیست هزار قبضه تفنگ جدید و توپخانه کافی مجهز شوند خواهند توانست بخوبی در برابر روسها مقاومت کنند. ناپلئون همچنین ترتیب و تربیت و تجهیز یکصد و چهل و چهار هزار تن سواره نظام ایرانی را که، از آنان بعنوان سپاهان طراز اول یاد میکند، مورد توجه و مطالعه قرار داد و تصور میکرد بتواند از آنان بصورت پیشتازان لشکرکشی به هند استفاده کند. ژنرال گاردان در گزارشی بتاریخ ۲۶ ژانویه ۱۸۰۸ از تهران نوشت که "طرح لشکرکشی به هند در اینجا همه اذهان را بخود مشغول داشته"، افسران فرانسوی در این هنگام در تهران و اصفهان و شیراز مستقر بودند و باز بگفته گاردان تصور میکردند که "لشکرکشی به هند پنج یا هفت ماه طول خواهد کشید و ارتش بزرگ ناپلئون خواهد توانست یکی از دو راه حلب ـ بغداد ـ بصره ـ شیراز ـ یزد و یا طرابوزان ـ ارض روم ـ همدان ـ یزد ـ هرات و تبریز ـ تهران

خراسان هرات رادردوشاخه اختیار کند."

گاردان درگزارش خود می افزاید: "برای هردو سرباز یک مرکب لازم است. توپها رامیتوان مانند گلوله وباروت درمحل ساخت. سیک های هندی که با بریتانیا درجنگند، خواهند توانست پنجاه هزار سواره نظام قابل دراختیار بگذارند."

متاسفانه، اتحاد بافرانسه نتیجه ای راکه فتحعلیشاه انتظار داشت ببارنیاورده، سپاهیان روس به ایران حمله کردندوگاردان به ناپلئون گزارش دادکه "انگلیسها نیز ازجنوب هیاتی رابه رياست سرهارد فوردجونز به سوی تهران گسیل داشته اندکه هم طلای بسیار دراختیاردارد وهم مکروحیله فراوان. دراین هنگام امپراطورفرانسه به جنگ اسپانیا مشغول بودتابرادرش ژوزف رابه تخت سلطنت آن کشور بنشاند وسرانجام طرح لشگرکشی به هند رارهاکرد.

فصل سوم

راه هند و نفت

درزمان سلطنت جانشینان فتحعلیشاه (محمد شاه ۱۸۳۴ - ۱۸۴۸ و مظفرالدین شاه ۱۸۴۸ - ۱۸۹۶) انحطاط ایران ادامه یافت.

درآغاز سلطنت محمد شاه هنوز در ایران اراده ونیروئی وجودداشت که برای بازپس ستاندن هرات، که متعلق به ایران بود، به لشکرکشی بپردازدولی سرانجام بحکم اجبار وتحت فشار بریتانیا افغانستان برسمیت شناخته شد. به گفته یک مقام انگلیسی "دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا اشغال (!) هرات رابه عنوان یک عمل خصمانه نسبت به خود تلقی" میکرد،نه بخاطر آنکه ما ایرانیها خطری برای هندوستان داشتیم بلکه به آن علت که روسها درهرات دفاتر تجاری افتتاح کرده بودند.

ازسال ۱۸۵۷، که قرارداد پاریس منعقد شد، تاسال ۱۹۲۱ هیچیک ازدولتهای ایران نتوانست، تصمیمی بگیرد، سربازی جابجا کند، قانونی بگذراند مگرآنکه توافق یکی از سفارتین روس ویا انگلیس راجلب کرده باشد، ویاتوافق هردوی آنها را!

سیاست کشورما، اگربتوان اصطلاح سیاست رادراین مورد بکار برد، درسفارتخانه‌های روسیه وبریتانیا تدوین میشدواین دودولت باایران

رفتاری بس تحقیر آمیز داشتند. به دولت ایران دستور میدادند، ایران را تهدید میکردند وگه گاه برای ارعاب ایران صدصدتن سرباز درسواحل خلیج فارس پیاده میکردند وتنها بعضی از ایلات شجاع چاه کوتاهی وتنگستانی بودند که به ابتکار خوددرمقابل آنان مقاومتی نشان میدادند.

نفت

دراین عهد بودکه دودانشمند فرانسوی یک تن زمین شناس بنام کت یک تن باستان شناس موسوم به ژاک دومرگان، نخستین منابع مسلم نفت را در ایران کشف کردند که ایرانیان خوددرعهد هخامنشی ازوجود آنها اطلاع داشتند وازآن استفاده میکردند.

از ۲۸ مه ۱۹۰۱ که قرارداد اعطای امتیاز نفت باویلیام ناکس دارسی انگلیسی امضاء شدوبخصوص پس از ۲۶ مه ۱۹۰۸ که نخستین چاه نفت درمنطقه مسجد سلیمان فوران کرد، ایران که تاآن زمان فقط راه هند بود، بصورت راهی مفروش ازطلا ومنبع عظیم ثروت برای امپراطوری بریتانیا، در آمد.

در ۲۱ اوت ۱۹۰۷ نیکلسن وایزولسکی قراردادتقسیم ایران رامیان بریتانیای کبیر وروسیه امضاکردند. من ازروی کنجکاوی، دایرةالمعارف بریتانیا راورق زدم ودرفصل مربوط به ، تاریخ ایران تفسیر آقای لارنس لاکهارت رادرباره این تقسیم خواندم. نباید تصورکرد که آنچه نوشته شده جنبه فکاهی دارد، اومی‌نویسد "دراین قرارداد دو قدرت امضا کننده پس از اعلام احترام خود باستقلال وتمامیت ایران، چنین توافق کردندکه هریک از کوشش واقدام برای کسب امتیازات درمنطقه مجاور با

سرحدات طرف دیگر با ایران اجتناب خواهند کرد!
امضای این قرارداد ایرانیان را سخت دچار نگرانی وحیرت کرد. به نظر آنان بریتانیای کبیر که تا آن موقع از مشروطه خواهان حمایت میکرد، اکنون راه خیانت پیش گرفته بود. ایرانیها متوجه نشدند که علت امضای این قرارداد میان بریتانیای کبیر وروسیه، بیم مشترک هردوی آنها از قدرت روزافزون آلمان بود. اعلامیه مشترک دوقدرت دایر براینکه هدف آنها جلوگیری از مداخلات دیگری است ومه تشویق آن، نگرانی ایرانیان را فرونشاند.

چگونه میشد، هم به استقلال وتمامیت احترام نهاد وهم خاک آنرا میان دوقدرت به مناطق نفوذ تقسیم کرد؟ جواب این سئوال در دایرة المعارف بریتانیا نیامده است!

ایران سرزمین کابوسهای وحشتناک

پس از انقلاب ۱۹۰۵ درروسیه، نهضت سیاسی ومذهبی موسوم به انقلاب مشروطیت در ایران وقوع یافت که گرچه از حمایت بریتانیا برخوردار بود، اما جنبه ملی ومردمی داشت. انقلاب مشروطیت به اعطای قانون اساسی ۱۹۰۶ از جانب مظفرالدین شاه منتهی شد که خود اندکی پس از امضای آن درگذشت. قانون اساسی ۱۹۰۶ جز ایجاد مجلس قانونگزاری، که درعمل تحت تسلط بزرگ مالکان قرار گرفت، اصلاحات عمده سیاسی دربر نداشت.

اندک اندک زندگی درمحیط سیاسی واجتماعی ایران بصورت یک کابوس وحشتناک درآمد. دولت مرکزی آنقدر ضعیف بودکه حتی برپایتخت تسلط کافی نداشت. از ارتش وژاندارمری خبری نبود. چندتن سربازی که دراختیار دولت بودند، حقوق نمیگرفتند

وگه‌گاه بجای مقرری به آنان پاره آجر داده میشد وبهرحال فرماندهانشان درشمال،روسی بودندودرجنوب انگلیسی.تنها قانون حاکم برکشور ، قانون قدرت بود وقدرت دراختیار بزرگ مالکان وسرکردگان ایلات وگردنکشان مناطق وراهزنان شهری بود. انگلیسها برای حفظ چاههای نفت با ایلات مناطق نفت‌خیز توافق کرده وآنانرا تحت تسلط خود در آورده بودند.

درآن زمان ایران یکی ازفقیرترین کشورهای جهان بود. خزانه دولت‌چنان تهی بود که گه گاه حکومتها مجبور میشدند برای پذیرائی ازیک شخصیت خارجی ازصرافان وتجار بازار وام بگیرند! در میان مردم عادی آنها که باخارجیان دادوستد و ارتباط داشتند ازرفاه وامنیت برخوردار بودند. خارجیان تمام خدمات عمومی راتحت نظر واداره خود داشتند: نفت ، شیلات پست وتلگراف، بانکها ، گمرکات .... صنعت وکشاورزی وتجارت درشرایط وضعی قرون وسطائی قرار داشت.

شرایط بهداشت ایرانیان دلخراش بود. امید به زندگی ازسی سال کمتر بود. میزان مرگ ومیر کودکان بسیار بالا بود. کمبود غذا وشرایط نامطلوب بهداشت ودرمان باعث شده‌بود که‌ایرانیان که از رشیدترین وتواناترین ملل جهان بودند، دربدترین وضع بسر برند. بیماریهای همه‌گیر درسرتاسر کشور شیوع داشت وبومی شده بود.

بیسوادی ونادانی به موازات فقر وبیماری درایران شایع بود. تنها یک درصد مردم خواندن ونوشتن میدانستند ودرسرتاسر ایران تنها یک مدرسه متوسطه وجودداشت.

ازتمام امتیازات ومواهب تمدن غربی، که

قسمتی ازآنها درامپراطوری عثمانی و هندوستان هم وجودداشت، درایران خبری نبود: نه خطوط آهن، نه جاده، نه برق، نه تلفن .... همه اینها برای ایرانیان رویا وتجمل بود.

همه این کمبودهای مادی ومعنوی باشیوع فساد ودروغگوئی وتباهی واعتیاد وخرافات همراه بود.

گرچه این انحطاط تاحدی از ضعف ونادانی ایرانیان ومخصوصاً مسئولان حکومتی و قدرتمندان محلی ناشی میشد، اما مسئول اصلی آن سیاستهای خارجی بودند. بسیاری ازانگلیسها، که فتوحات نادر رافراموش نکرده بودند، ازایرانیان بیم داشتند ومیکوشیدند "یک منطقه بیطرف" میان روسیه وهندوستان نگاه دارند.

ایرانیان، همانند محکوم به مرگی که دیگر هیچ امیدی نداشته باشد، درانتظار ضربه آخر بودند که نمیدانستند ازشمال خواهد آمد یا از جنوب.

دراین هنگام بودکه مردی برای نجات ایران قیام کرد: پدرم.

قسمت دوم

سلسلهٔ پهلوی

نجات و وحدت ایران

فصل اول

پدرم، رضاشاه کبیر

درسال ۱۹۰۷ هنگامی که قرارداد روس وانگلیس بامضاء رسید ،پدرم که درحدود سی سال داشت، فرمانده واحد کوچکی ازتیپ قزاق ایران بود. اومردی بود بلند قامت که سربازانش اورا میپرستیدند و راهزنانی که درخدمت خانها وروسای ایلات بودند ازوی سخت هراس داشتند. درپنجاه سال اخیر به کوشش عکاسان وفیلم سازان، نویسندگان وهنرمندان چهره اوبرای ایرانیان بسیار آشنا شده است.

درآغاز جنگ اول جهانی ، وی را رضا ماکزیم میخواندند زیراکه فرمانده یک واحد مسلسل سنگین ازنوع ماکسیم بود. تصویر معروفی ازاین دوره باقی است که ویرا درکنار یک قبضه مسلسل نشان میدهد. پدرم درسال ۱۹۱۵ بااندوه وغم بسیار، میهنش را عرصه تاخت وتاز سپاهیان خارجی وبرخورد میان آلمانها وترکان ازیکسو وروسها وانگلیسها از سوی دیگر دید. پس ازانعقاد قرارداد ورسای درسال ۱۹۱۹،ایران عملا" بصورت یک کشور تحت الحمایه بریتانیای کبیر .درآمد. درهمین زمان دربعضی از ایالات شمالی آتش انقلاب وشورش زبانه میکشیدوهر آن احتمال اعلام یک جمهوری وابسته به اتحاد جماهیر شوروی میرفت. درچنین دوره پرآشوبی بود که در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ (۴ آبان ۱۲۹۸) چشم به جهان

کشودم. پدرم که از یک لشگرکشی موفقیت‌آمیز در شمال کشور بازگشته بود، از اینکه خداوند به او پسر و وارثی اعطا کرده سخت خوشحال بود.

سردار سپه و سپس شاهنشاه

پدرم خاطرات این دوران را غالباً برایم تعریف میکرد. اوضاع ایران سخت آشفته و نومیدکننده بود. دولت مرکزی عملاً فاقد هرقدرتی بود. روسای ایلات وگردنکشان محلی برقسمتهای مختلف کشور حکومت میکردند. نه قانون برمملکت حاکم بود، نه عدالت نه نظم، نه ارتش وجود داشت و نه قوای تامینیه. اشرار مسلح خود دادگاههای مخصوص داشتند و به میل خود "عدالت" را جاری میکردند، درحالیکه رسماً سازمان قضائی در اختیار روحانیون بود که اکثراً دستخوش فساد بودند. دادگاههای کنسولی به امور دعاوی خارجیان رسیدگی میکردند که از شمول قوانین داخلی، خارج بودند! حتی در شهر تهران امکان اینکه بعد از غروب آفتاب و در تاریکی از خانه خارج شد بعلت فقدان مطلق امنیت، وجود نداشت: کسی که به مناسبت نیاز، مثلاً بدنبال پزشک از خانه خارج میشد با خطر مرگ مواجه بود.

وضع خطوط مواصلاتی چنان مغشوش و راهها ناامن بود که برای مسافرت از تهران به مشهد میبایست به روسیه رفت و از آن کشور عبور کرد. قبل از تولد من پدرم آنچنان از وضع مملکت پریشان خاطر و غمگین بود که چند بار کوشید، خود را در جنگهای داخلی به کشتن بدهد و در معرض آتش قرار دهد و هربار بطور معجزه آسا نجات یافت و بخدمت ادامه داد.

پس از انقلاب اکتبر، پدرم افسران روسی را که غالباً مخالف بلشویکها بودند، از تیپ قزاق اخراج

کردوفرماندهی آنرا بعهده گرفت. دراین هنگام وی دوهزار وپانصدتن سواره نظام باتجربه دراختیار داشت وازمحل استقرارنیروهایش درقزوین، به قصد نجات کشور عزم تهران کردواحمدشاه را در سوم اسفند۱۲۹۹ وادار به تغییرحکومت نمود. ازقول ژنرال انگلیسی آیرن سایدنقل کرده اندکه "رضاخان تنها مردی است که میتواندایران رانجات دهد."

یکی ازیاران پدرم دراین قیام سیدضیاء الدین طباطبائی روزنامه نویس جوان بودکه به هواداری ازانگلیسها شهرت داشت. احمدشاه سیدضیاء الدین راما مور تشکیل دولت کرد، ولی وی پس از یکصدروز حکومت، بخواست پدرم که مایل بود آزادی عمل بیشتری داشته باشد، ایران را ترک کرد (۱).

دردولتهای بعدی پدرم وزیر جنگ بود و سپس به فرماندهی کل قوا بالقب سردار سپه منصوب شد واحمد شاه عازم اروپا گردید. پدرم در این هنگام سودای پادشاهی درسرنداشت وازاحمد شاه مصرا" خواست که به ایران بازگردودرمراجعت وی تا بندربوشهر به استقبالش شتافت. اما احمدشاه دیگر بار به علت بیماری (که چندی بعد موجب مرگش شد) عزم سفر به اروپا کرد.

رضا خان دریافت که زمان تغییر نظام حکومتی در ایران فرارسیده است.

رضاخان نسبت به مصطفی کمال تحسین وستایش بسیار ابراز میداشت. ناگفته نماند که این احترام، متقابل بود تا آنجاکه بهنگام مسافرت پدرم به ترکیه، آتاتورک دستور دادپرچمدارگارد

۱ – سیدضیاء الدین طباطبائی پس ازجنگ دوم جهانی وخروج پدرم ازصحنه، به ایران بازگشت ویک حزب سیاسی تشکیل دادکه بامن چندان موافق نبود ولی دراواخر عمر از دوستان ونزدیکان من بود.

احترام در مقابل وی زانو بزنند. شاید به سبب همین احترام وستایش نسبت به آتاتورک بود که اندیشه استقرار جمهوریت درایران مطرح گردید. اما روحانیون طراز اول شیعه واغلب وزیران ومشاوران سیاسی پدرم بافکر ایجاد جمهوری درایران مخالفت ورزیده وچنین اظهار داشتند که نظام شاهنشاهی درایران عامل اصلی وحدت ملی وهبستگی اقوام مختلفی است که بادیان مختلف متدین بوده، به زبانهای مختلف سخن میگویند وتنها شاهنشاه است که میتواند اتحاد آنرا تحقق بخشد.

درچنین شرایطی بود که در سی ویکم اکتبر ۱۹۲۵ (۹ آبان ۱۳۰۴) مجلس شورای ملی قاجاریه را ازسلطنت خلع کرد وسپس مجلس موسسان باتفاق آراء نمایندگان بجز چهارتن، رضا خان سردار سپه رابه پادشاهی برگزید که از آن پس شاهنشاه ایران رضا شاه پهلوی خوانده شد.

آئین تاجگذاری درروز ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ (۲۵ آوریل ۱۹۲۶) درکاخ گلستان تهران انجام پذیرفت وهمآنروز بود که من، که هنوز هفت سال نداشتم رسما" بولایت عهدی منصوب وبرگزیده شدم.

پدرم قلبا" وعمیقا" فرزندانش رادوست میداشت. یازده فرزندش نیز نسبت بوی علاقه ومحبتی آمیخته به ستایش واحترام داشتند. من خیلی زوددریافتم که درپس خشونت ظاهری پدرم، خلق ومنش وی آمیخته بامحبت ورافت بسیار است. حتی‌مخالفان ودشمنان پدرم سریعا" دریافتند که وی ازآن مردان سرنوشت‌ساز است که گه‌گاه درصحنه تاریخ ایران ظاهر میشود تامیهن راازسقوط نجات دهد. قدرت اخلاقی وعلو معنوی پدرم بودکه بوی امکان واجازه دادبرآنهمه مشکلات فائق شودوسرانجام همین غرور

وعلو طبع بود که مانع شددرهنگام اشغال ایران، درکشورش بماند وبه تحمل حضورخارجیان درمیهنش تن دردهد.

رضاشاه درشیوه کشورداری شباهتی به پادشاهان خاورزمین نداشت وهمه کارها را باروحیه نظامی انجام میداد. از تجمل بیزار بود تاآنجا که در یک اطاق ساده برتشکی میخوابید که روی زمین میانداختند. اوساعت پنج صبح کارخود راآغاز میکرد و فقط روزی دوبار، آنهم بسادگی، غذا میخورد وتمام روز را به فعالیت مشغول بود.

مبارزه برای وحدت واستقلال ایران

من درکتاب ماموریت برای وطنم، خدمات پدرم را به تفصیل شرح داده‌ام. اندکی بعد از قیام ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) ایران واتحاد جماهیر شوروی یک قرارداد عدم تجاوز ودوستی امضاء کردند که همه امتیازات متعلق به روسیه تزاری راالغو میکرد. پس ازآن، قرارداد ۱۹۱۹ میان ایران وانگلیس که هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده بود ملغی اعلام شد.

پدرم ازآغاز اقتدار، به تامین نظم داخلی وتحکیم مبانی وحدت وتمامیت کشورپرداخت. روسای بعضی ازقبایل همجوار باچاههای نفت جنوب، درمقابل دریافت وتملک تعدادی ازسهام شرکت نفت ایران وانگلیس، به خدمت انگلیسها درآمده و مامور تضمین امنیت منطقه شده‌بودند. پدرم ترتیب خرید سهام آنها راداد وقبایل جنوب وجنوب شرقی ایران راتحت انقیاد دولت مرکزی درآورد. اودراین هنگام ازامکانات چندان برخوردار نبود وحتی یکبار گفت "ایکاش هزارتفنگ ازیک نوع دراختیار

داشتم" پس در مقام تجهیز ارتش ایران برآمد و یک لشکر پیاده نظام، یک تیپ از قوای مخصوص و یک واحد حمل و نقل ایجاد کرد. بدستور پدرم در تقاطع راههای مهم کشور و سایر نقاط حساس و سوق‌الجیشی پایگاههای مستحکمی ایجاد شد. پس از آن وی نیروی هوائی و نیروی دریائی ایران را بنیان نهاد. گروهی از افسران و فرماندهان و مربیان ارتش نوین ایران فرانسوی بودند و تعدادی از جوانان ایرانی برای فراگیری فنون نظامی به مدارس مهم نظامی فرانسه چون سن سیر، سوموروس مکزان اعزام گردیدند. من خود نیز چندی بعد فنون نظامی را از همین افسران فرانسوی و یا تعلیم یافته در فرانسه فرا گرفتم.

به موازات تامین نظم و استقرار امنیت، ایجاد زیربنای صنعت و اقتصاد ایران آغاز شد. پدرم علاقه بسیار داشت که اقدامات اساسی برای رفاه حال کشاورزان و رونق کشاورزی به عمل آورد اما توفیق چندانی نیافت. در فصول بعد خواهیم دید که انقلاب سفید چه اقدامات اساسی در این زمینه انجام داد.

پدرم، اندک اندک کلیه انحصارات و امتیازات خارجی را در ایران لغو کرد. درآمد گمرکات ایران، که در اداره بلژیکیها بود، به تادیه دیون خارجی اختصاص داشت. ژاندارمری، تحت فرماندهی افسران سوئدی بود. بانکها را روسها و انگلیسها و عثمانیها در اختیار داشتند. امتیاز انتشار اسکناس و تلگراف در اختیار انگلیسها بود.

همه اینها به تدریج لغو شد. یک نظام پولی ایجاد گشت و پشتوانه واحد پول ایران، طلا و جواهرات سلطنتی قرار گرفت، جواهراتی که قسمت اعظم آنها یادگار فتوحات نادرشاه در هند بود. یکی از این سنگهای گرانبها الماس معروف و زیبای

"دریای نور" است که ظاهرا" زیباتر از الماس "کوه نور" میباشد که متعلق به بریتانیای کبیر است. این گوهر گرانبها و همه جواهرات دیگر سلطنتی که متعلق به ملت ایران است در خزانه بانک مرکزی ایران نگاهداری میشود. تمام هدایا وگوهرهای گرانبهائی نیز که در زمان سلطنت خاندان ما دریافت ویا خریداری شد، بهمین خزانه سپرده شده وبه ارزش وتنوع آن افزوده است.

نوجوانان پانزده وشانزده سالهای که اخیرا" مجسمههای پدرم را در شهرهای ایران برافکندند، مسلما" نمیدانستند وی چه مشقاتی تحمل کرد تا ایران را نجات دهد، شهرهای جدید بسازد، مدارس نوبنیان نهد، نخستین دانشگاه وبیمارستانهای متعدد ایجاد کند. آنها نمیدانستند وی چه کوششها برای احداث بنادر وراهها ،ایجاد نخستین مراکز تولید برق تاسیس بانک ملی ناشر اسکناس انجام داده است.

ساختمان راه آهن سرتاسری ایران از خلیج فارس تا دریای خزر در سال ۱۳۰۶ آغاز وبه سال ۱۳۱۸ پایان یافت. این راهآهن تقریبا" ۱۵۰۰ کیلومتری بر ۴۱۰۰ پل و۲۲۴ تونل مجموعا" بطول ۸۶ کیلومتر مشتمل است وشاهرگ اقتصاد ایران بشمار میرود.

پدرم هرچه میتوانست برای استقرار حاکمیت ایرانی برثروتهای ملی انجام داد.دراین زمینه بودکه وی قرارداد اعطای امتیاز نفت را لغو کرد ودر سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) قراردادی دیگری منعقد نمود که امتیازات وعواید بیشتری برای ایران دربرداشت تولید نفت ایران در سال ۱۹۲۳ برابر ۱۰/۳۰۰/۰۰۰ تن رسید. البته باید گفت که در سال ۱۹۷۷، رقم تولید ما به ۳۰۰ میلیون تن وتولید گاز طبیعی به ۴۰ میلیون مترمکعب بالغ گردیده بود.

ورود به قرن بیستم

درسالهای ۱۳۰۶ و۱۳۰۷ و۱۳۰۸، نظام جدیدقضائی ایران، که برالگوی فرانسوی بود، استقرار یافت. مقارن همین سالها، مبارزه عام با بیسوادی وگسترش آموزش ابتدائی آغاز گشت. این دوتدبیر، امکانات واقتدارات روحانیون راکه تاحدزیادی براختیارات قضائی وشبکه محدود وعقب افتاده آموزشی آنان استوار بود، بسیار محدود کرد.

اهمیت این دگرگونی راکه تقریبا" درهمه کشورهای خاورمیانه نیز تحقق یافت نباید فراموش کرد. استقرار یک نظام سیاسی جدید که تاحدزیادی ازالگوی غربی الهام میگرفت درعهد پدرم، توسعه وتحکیم آن درزمان سلطنت من، قسمت اعظم نفوذ وامتیازات غیرمذهبی روحانیون راازآنان سلب کرد.

بسیاری ازآنان، بجای آنکه توجه بیشتری به هدایت معنوی واخلاقی افراد جامعه مبذول دارند، به مخالفت وستیز باحکومت مرکزی پرداختند و مارکسیست هانیز برای بهره برداری ازمذهب درحرکت انقلابی خود، مارکسیسم اسلامی را، که چیزی جز یک جمع غیر منطقی میان اضداد نیست، اختراع کردند.

باید پذیرفت که اگرپدرم به مداخلات روحانیون درامورسیاسی پایان نمیداد، درکوشش ترقیخواهانه خودباد شواریهای به مراتب بیشتر روبرو میشد و سالهای دراز طول میکشید تاایران بتواند درشمار کشورهای پیشرفته جهان درآید.

پدرم باروحانیون قشری ومرتجع مخالف بود، نه باروحانیت. وی عمیقا" خداشناس ومعتقد به اصول

دیانت بود، چنانکه من هستم.

درزمان او به اعتبار ونفوذ معنوی واخلاقی جامعه روحانیت ومقام والای آن درنظام مملکتی لطمه‌ای وارد نیامد. آنچه او میخواست، هماهنگ ساختن جامعه ایرانی با مقتضیات قرن بیستم بود. او میخواست ایران را ازظلمت وتباهی قرون گذشته خارج کند وباجهان پیشرو، همراه وهماهنگ سازد.

معنویت واقعی برتراز اقتصاد وسیاست است. رضاشاه باروشن بینی واعتقادات مذهبی که داشت میدانست که نقش یک رهبر تنها سازندگی مادی نیست وجامعه بدون ایمان واخلاق پایدار نمی‌ماند.

رضاشاه، اسم کوچک همه پسران خودرا با ترکیبی ازنام رضا، امام هشتم شیعیان که مورد احترام واعتقاد خاص وی بود، انتخاب کرد. اوغالبا" به زیارت مرقد این امام جلیل میرفت ودرمرمت وتزئین بارگاهش کوششهای بسیار کردوآنرا ازحال ویرانی نجات داد.

درزمان سلطنت من، آستان قدس رضوی ومرقد مطهر حضرت رضا به اوج عظمت واعتلا رسیدودرشمار مهمترین بنیادهای مذهبی جهان اسلام قرار گرفت نوسازی آستان قدس رضوی مرهون نذور ووجوهی بود که شیعیان، ازجمله خود من، به این بنیادتقدیم میداشتند. آستان قدس علاوه برتاسیسات مذهبی مالک واحدهای صنعتی، کشاورزی، سهام بانکها ومنابع درآمد مهمی بود که امکانات مالی قابل توجهی رابرای انجام هزینه‌های خیریه، فرهنگی اجتماعی تامین میکرد. ناگفته نماند که خود من به هزینه شخصی، ترتیب مرمت واحیای ابنیه ومرقدهای مذهبی بسیار دیگری رانیز داده‌ام.

وجوه وهدایائی که به اینصورت تادیه میشود از

لحاظ اصول مذهبی وحقوقی، قابل دخل وتصرف نیست ولی باصطلاح دولت فعلی به آنها تجاوز نموده وقسمت مهمی ازآنها راضبط کرده است! پدرم نیز عقیده داشت که باید ازمذهب درمقابل هجوم مادیگرائی وانکار کسانی که میخواهند "مساجدرا باخاک یکسان کنند" دفاع کرد. اما نه به قیمت بازگشت به قرون گذشته وقبول ادعاهای ارتجاعی محدودی ازروحانیون که باترقی وپیشرفت اجتماعی وفرهنگی بهرصورت مخالف بودند.

درهمین زمینه بودکه پدرم تصمیم گرفت استفاده ازلباسهای قدیمی شرقی چون شلوارهای گشادوعمامه وعبا وقبا راممنوع کند ومردم رابه استفاده از البسه ساده‌ترفراخواند،که بعضی ازملاها بااین‌تغییر لباس نیز به مخالفت برخاستند. خشم این گروه مرتجع باممنوعیت استفاده ازچادر سیاه‌برای‌زنان که آنانرا دربندی غیرقابل تصور مینهادبه حداعلا رسید. درزمان سلطنت من استفاده یاعدم استفاده از چادر آزاد بود.

قدرمسلم این است‌که ازسال ۱۳۰۶ به‌بعد،گروهی ازروحانیون، به مخالفت بااصلاحات اجتماعی و نوخواهی رضاشاه، برخاستند. این مخالفت درسالهای ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۴۲، ۱۳۵۷ باردیگرهمراه باشورش و خشونت به منصه ظهور پیوست.

به پیروی ازسرمشق ونمونه پدرم بودکه من از نوجوانی به اهمیت وتاثیر اعتقادات مذهبی و رازونیاز باخداوند، البته نه تنها بصورت جملات تکراری واجباری، پی بردم.

نویسندگان بسیاری درباره کودکی وجوانی من مقالات کم وبیش درست نوشته‌اند. اندکی بعداز تاجگذاری پدرم، من مبتلا به حصبه شدم‌ودراوچ‌بیماری

بود که شبی علی ابن ابیطالب را به خواب دیدم، با وجود خردسالی میدانستم که علی، امام اول شیعیان را بخواب می بینم. در رویای من، علی در دست راست خود شمشیر دودم معروفش ذوالفقار را داشت و در دست چپش جامی محتوی یک مایع که به من داد تا بنوشم و من چنین کردم. فردای آن شب تب من فرونشست و حالم رو به بهبود رفت.

اندکی بعد، در تابستان هنگامی که به زیارت مرقد امامزاده داود میرفتیم، از اسب بزیر افتادم وبیهوش شدم. همراهان تصورکردند مرده ام. ولی حتی خراشی برنداشتم. درحال سقوط از اسب بود که شمایل حضرت عباس ابن علی را مشاهده کردم که دستم را گرفته حفاظم می کند.

به این دو واقعه، اتفاق دیگری را باید افزود. چندی بعد درکاخ تابستانی تصویر امام دوازدهم، امام غایب را دیدم. این قبیل رویاها واندیشه های اسرارآمیز طبیعتا" برای کسانی که از اعتقادات مذهبی عمیقی برخوردار نباشند، قابل تصوروفهم نیست.

اقلا" درچهار مورد تفضلات خاص الهی شامل حال من شد وایمان عمیق مذهبی مرا یاری داد. نجات من خود را ازیک سانحه هوائی وازسوء قصدی که در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ نسبت به من شد، فقط مرهون رحمت خداوندی میدانم وبس: در اوایل بعدازظهر آنروز برای شرکت درمراسم جشن سالروز دانشگاه تهران بآنجا رفتم. هنگام ورود بدانشگاه لباس نظامی بتن داشتم وقرار بود دانشنامه وجوائز دانشجویان ممتاز را بآنان اهداکنم. از میان انبوه عکاسان وخبرنگارانی که برای گرفتن عکس وتهیه خبرهجوم آورده بودند، از فاصله سه متری،

شخصی که بعداً معلوم شد ناصر فخرآرائی نام دارد، چند گلوله به سوی من شلیک کرد که چهارتای آن به من اصابت کرد و خراشهائی در منطقه گردن و صورت وارد آورد. من که یک آن ضارب را از نظر دور نداشته بودم، به سرعت چند بار تغییر محل دادم بنحوی که گلوله پنجم به شانه چپم اصابت کرد. بعد از شلیک گلوله پنجم ضارب دیگر نتوانست از هفت تیر خود استفاده کند و به ضرب گلوله از پای درآمد. شاید هم گروهی مایل نبودند که وی سخن بگوید و اسراری را که میدانست فاش کند. تحقیقات بعدی نشان داد که فخرآرائی با اعضای گروههای محافظه‌کار افراطی باصطلاح مذهبی دوستی داشته و رفیقه وی نیز دختر باغبان سفارت انگلیس بوده است. همچنین در بازرسی محل سکونتش اوراق زیادی متعلق به حزب توده کشف شد. شکست معجزه آسای این سوء قصد و نجات من، مرا در ایمان به اینکه از تفضلات و عنایات خاص خداوندی برخوردار هستم، استوارتر کرد.

علاوه بر اعتقاد شخصی، درمقام رئیس مملکت من همواره به ضرورت حفظ و صیانت دیانت و حیثیت و اعتبار آن کوشا بوده‌ام. تمدنی که برپایه خداناشناسی و عدم رعایت اصول اخلاقی و معنوی استوار باشد، فاقد اصالت و رسالت است. انقلاب سفید ما نیز کاملاً براساس تعالیم عالیه اسلامی مبتنی بود که مورد احترام هر خانواده ایرانی است.

رویاهای یک کودک

شش ساله بودم که یک بانوی فرانسوی را که

همسر ایرانی داشت، به معلمی من برگزیدند. این خانم آلمانها را دوست نمی‌داشت ودرمورد آنان با درشتی سخن می‌گفت، زبان فرانسه را ازاو فراگرفتم، تاآنجا که هنگامیکه به سن دوازده سالگی برای تحصیل به سوئیس رفتم، اشکالی برایم پیش نیامد. تاسال ۱۹۳۶ درسوئیس به تحصیل ادامه دادم بدون آنکه یک لحظه ازتوجه به آداب وسنن ملی ومذهبی خودمان غافل باشم.

به هنگام تحصیل، شوق وافری به مطالعه تاریخ فرانسه داشتم: نسبت به سن لوئی پادشاه فرانسه که زیر یک درخت بلوط به قضاوت می‌نشست احساس ستایش میکردم. زندگی این پادشاه مرا بیاد پادشاه بزرگ خودمان انوشیروان می‌انداخت که هر شاکی می توانست با تکان دادن یک زنجیر وبعدا در آوردن زنگی، اورا بطلبد وشکایت خودرا با شاه درمیان بگذارد. هانری چهارم، لوئی چهاردهم وناپلئون پادشاهان دیگر تاریخ فرانسه بودند که نظرمرا بخود جلب کردند. همچنین با دقت بسیار تاریخ زندگی سیاستمداران معتبری راکه از میان روحانیون مسیحی برخاسته بودند، ریشلیو، مازارن ودوبوا، مطالعه کردم. درکارهای این سه تن نقطه ضعفهائی وجود داشت اما هر سه خدمتگزاران راستین میهن خود بودند.

همچنین درمیان بزرگان تاریخ، نسبت به شارل کن، پادشاه جنگجو وسیاستمدار، پتر کبیر، کاترین دوم، الیزابت اول وفردریک کبیر احساس ستایش بسیار میکردم. من میدانستم که بایدروزی بر مملکتم سلطنت کنم وآشنائی باجریانهای تاریخی مرا درادای وظیفه‌ام یاری میکرد ازهمان زمان من نسبت به مسائل زندگی روستائی ایران توجه خاص

داشتم وبه‌رفاه وبهروزی کشاورزان ایران می‌اندیشیدم ودرفکر آن بودم که چگونه میتوان عدالت رادرروستاهای ایران پایدار کرد. بعدا" خواهیم دید که درزمان سلطنتم چگونه به این مهم پرداختم.

من درسال ۱۹۲۱ ازبندرپهلوی، درکنار خزر، عازم اروپا شدم. هنگامی که این شهررا ترک کردم، بندری کوچک ومقیر بود وچون به سال ۱۹۳۶ به ایران بازگشتم، آنرا شهری زیبا وپررونق ونوسازی شده یافتم. تهران نیز دراین مدت دستخوش تغییرات بسیار شده‌بود. به دستور پدرم حصارهای کهنه و مخروبه شهررا برافکنده، خیابانهای وسیع وزیبا احداث‌کرده‌بودند وتهران اندک اندک چهره یک شهر آباد اروپائی رابخود میگرفت.

پس از مراجعت‌وارد دانشکده افسری شدم وبه سال ۱۳۱۸ بادرجه ستوان دومی از آنجافارغ‌التحصیل وسپس درمقام ولایتعهد به سمت بازرس مخصوص قوای مسلح ایران منصوب گردیدم. از این پس هرروز چند ساعت درکنار پدرم بودم وهمراه وی در بیشتر مسافرتهای داخلیش شرکت میکردم.

پدرم مایل بود که من از نزدیک با مسائل مملکتی آشنا شوم وراه وروش پادشاهی رابیاموزم. اوکه درسالهای وحشتناک ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۱ مصائب ومشکلات ناشی ازجنگ جهانی راازنزدیک دیده وشناخته بود، از مخاطرات یک جنگ جهانی دیگر برای استقلال وتمامیت ایران سخت بیم داشت.

سال بعد، دراول سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ دوم‌جهانی آغاز شد.

فصل دوم

«فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن»

جنگ دوم جهانی و عواقب فوری آن

برخلاف آنچه بعضی از صاحب‌نظران نوشته‌اند، پدرم نسبت به هیتلر حسن نظری نداشت و نظرات سیاسی و نظامی وی را خطرناک میدانست. بهمین سبب علیرغم حضور تعداد قابل ملاحظه‌ای از متخصصین فنی آلمانی در ایران، بلافاصله پس از شروع جنگ دوم جهانی بیطرفی کامل ایران را اعلام کرد.

امید بزرگ ایرانیان، بیطرفی

ایرانیان امیدواری خودرا نسبت به صیانت بیطرفی کشور تا پایان مرحله اول جنگ جهانی و آغاز حمله قدرتهای محور به شرق، همچنان حفظ کردند. بعد از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ و حمله قوای آلمان به روسیه، ما بار دیگر بیطرفی ایران را تائید و تاکید کردیم. پیشرفت سریع قوای هیتلر در خاور و باختر، جنگ را به مراحل حساسی میکشاند.

روزبروز روشنتر میشد که اتحاد شوروی بدون کمک موثر و فوری سایر متفقین تاب پایداری در مقابل آلمانها را نخواهد داشت. رساندن کمک به شوروی از طریق شمال و بندر مورمانسک بسیار دشوار بود و استفاده از مدیترانه و دریای سیاه تقریبا" غیر ممکن. ترکیه، تنگه‌های سفر و داردانل را مسدود ساخته بود و اسکندریه در معرض تهدید قوای مارشال رومل

قرار داشت. آلمانها بریونان وبلغارستان مسلط بودند ودرتابستان ۱۹۴۲ نیروهای زرهی آلمان حتی به چاههای نفت مای کپ درقفقازیه رسیدند.

برای متفقین یک راه مطمئن کمک به روسیه بیشتر باقی نمانده بود وآن خلیج فارس بود، درنتیجه ایران بصورت یک فضای سوق‌الجیشی ونظامی فوق‌العاده حساس ومهم درآمد.

ملک فاروق، که من خواهرش را به همسری اختیار کرده‌بودم، ازطریق سفیر مصر درایران به من اطلاع دادکه نقل وانتقالاتی درقوای بریتانیا دردست انجام است وچه بسا که هدف‌آنان حمله به ایران باشد.

من فورا" پدرم رادرجریان گذاشتم واوبه‌وزیرمختار مادرلندن، آقای مقدم، دستورداد که درموردهدفهای انگلستان، دقیقا" تحقیق ونتیجه راگزارش‌کند. در همین احوال بود که هواپیماهای ایتالیائی چند بمبی برمناطق خلیج فارس‌فروریختند وگفته شد که کشتی‌های تجارتی آلمانی دراین خلیج مسلح هستند. شاید حصول توافق با متفقین براساس‌اجازه عبور اسلحه ومهمات‌ازایران میسر بود. ولی مراجعه وسئوال وزیر مختار مادرلندن، بدون پاسخ ماند.

سفرای روس وانگلیس درتهران ماراشدیدا" تحت فشار قرار داده‌بودند که اتباع ومتخصصان آلمانی وایتالیائی راازایران اخراج کنیم وماسختین تدابیر لازم رادراین زمینه اتخاذ کرده‌بودیم که ناگهان درسپیده دم سوم شهریور ۱۳۲۰ قوای‌روس وانگلیس به ایران حمله کردند.

حملهٔ قوای روس و انگلیس به ایران

آغاز سلطنت من

روسها، با نیروهای زرهی فراوان، ازمرزهای شمالی ایران درآذربایجان وخراسان گذشتند وبه خاک ایران تاختند. پنج لشگر انگلیسی از جنوب وغرب به ایران حمله‌ور شدند. نیروی هوائی بریتانیا اهواز، بندرشاهپور وخرمشهر رابمباران کرد وهواپیماهای شوروی تبریز، قزوین، بندرپهلوی رشته رضائیه را. اما دردو کشور مراقب بودندکه به تاسیسات نفتی خسارتی وارد نیاید.

محمد ساعد، سفیر مادرمسکو با مولوتف وزیر خارجه شوروی ملاقات کردوضمن اعتراض علت شرکت روسیه رادرحمله انگلیسها به ایران جویا شد. ولی جوابی دریافت نکرد. ما بعدا" متوجه شدیم که گشایش راه ایران برای رساندن کمک به روسیه در مذاکرات چرچیل وروزولت به هنگام امضای منشور آتلانتیک مورد توافق قرارگرفته بود.

رضاشاه درشهریور ۱۳۲۰ دستورختم مخاصمات راصادر کرد. متفقین به دولت ایران اطلاع دادند که قوای مسلح آنها در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ تهران را اشغال خواهند کرد. به محض دریافت این خبر پدرم به من گفت "آیا توفکر میکنی که من حاضرم از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟" درروز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ پدرم استعفا داد.

متن استعفانامه وی بوسیله محمد علی فروغی نخست وزیر در مجلس شورای ملی قرائت شد.

مجلس شورای ملی استعفای پدرم راپذیرفت وبه اتفاق آراء تائید کرد. مشکل بزرگ ما دراین هنگام عبور ازشهر برای رسیدن به مجلس وادای سوگند

ازطرف من بود. زیرا روسها وانگلیسها تهران را اشغال کرده بر همه نقاط آن مسلط بودند.

من درمیان احساسات شورانگیز هزاران تن ازمردم تهران به مجلس رفتم وسوگند یاد کردم. به هنگام بازگشت هیجان مردم چنان بود که حتی میخواستند اتومبیل مرا روی دست بلند کنند وبر شانه‌های خود حمل نمایند. درآن لحظات پرمخاطره تجلی احساسات شورانگیز میهنی ایرانیان، برای من تاثیر ودلگرمی بی نظیری بود که هرگز فراموش نخواهم کرد.

عجب آنکه سفرای روس وانگلیس درمراسم تحلیف حضور نداشتند! ظاهرا" بعضی ازانگلیسها طرفدار سلطنت یکی از شاهزادگان قاجار بودند که افسر بحریه بریتانیا بود.

بهرحال، سه روزبعد ازانجام مراسم تحلیف سفرای دولتین، شناسائی رسمی سلطنت مرا اعلام کردند. شک نیست که پشتیبانی ملتم ازمن عامل اصلی این رویه بود.

دولتین روس وانگلیس، امیدوار بودند که من یک پادشاه مطیع وفرمانبردار باشم. درسیاست اصلی آنها تغییری حاصل نشده بود وایران را به دو منطقه اشغالی تحت نفوذ خود تقسیم کردند.

دراین هنگام من ازپدرم، که تا آخرین حد توانائی برای حفظ وصیانت استقلال وتمامیت ایران تلاش کرده بود پیامی پرهیجان دریافت کردم، که برروی صفحه ضبط شده بود "فرزندم، هرگز ازهیچ چیز هراس مکن."

من دیگر پدرم را ندیدم. مرگ وی درژوهانسبورگ به سال ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) غمی عمیق درمن پدید آورد و احساس کردم که به احترام خاطره او وبه پیروی

ازراهی که رفته بود باید کوشش برای حفظ استقلال وتمامیت وموجودیت ایران راادامه دهم. میدانستم که مانند سالهای ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ایران دردوراهی مرگ وزندگی قراردارد. ولی مادرسال ۱۳۲۰ بودیم ومن بیست ودوسال بیش نداشتم.

شناسائی رسمی وصریح حاکمیت واستقلال ایران

پیش ازهرچیز، می بایست که به حل وفصل مسائل ودشواریهای ناشی از حضور قوای روس وانگلیس درایران بپردازم: درزمستان ۱۳۲۰ موفق شدیم قرارداد سه جانبه ایران، اتحاد جماهیر شوروی بریتانیا رامنعقد نمائیم. متفقین درماده ۵ این قرارداد تعهد کردند که شش ماه پس از پایان مخاصمات قوای خودراازایران خارج کنند.

ماده ۶ قرارداد دراصول، تمامیت ارضی و حاکمیت ایران رابرسرزمین خودمورد تائید قرار میداد. اماعلیرغم این تعهداز ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ من مجبور شدم بی وقفه برای دفاع ازاستقلال وتمامیت ارضی ایران وجلوگیری ازمداخلات دودولت درامورکشورم مبارزه کنم.

درزمینه اقتصادی، پیدایش بازار سیاه وسوء استفاده متفقین ازتنگناهای اقتصادی کشور دشواریهای بزرگی ایجاد کرد، من به سختی موفق شدم ازپیاده کردن وانتقال کارخانه‌های اسلحه‌سازی ایران به‌روسیه جلوگیری کنم. ولی درمقابل ناچار شدیم همه کارخانه‌های کشوررا به اختیار متفقین بگذاریم که این خود متقبل سهمی قابل ملاحظه در تلاشهای نظامی آنان بود.

به هنگام نخست وزیری احمد قوام، یکی از سفیران کشورهای اشغالگر ایران نزدمن آمدواظهار

داشت که نظر به اعتماد متفقین به حسن رفتار آن نخست وزیر، دولتین تقاضا و انتظار داشتند عکسهای مخصوص قوای اشغالی طبع و منتشر گردد. با توجه به اینکه مجلس شورای ملی صریحاً با این امر مخالفت کرده بود، من به سردی پاسخ دادم که خارجیان حق دستور دادن و مداخله در امور ایران را ندارند.

درزمینه سیاسی، مشکل بزرگی که پدیدار شد، دعاوی تجزیه طلبی در بعضی از مناطق مملکت بود که از خارج تشویق و پشتیبانی میشد؛ روسها به پیروی از روش دیرین خود یک حزب وابسته به سیاست شوروی یعنی حزب توده را در ایران ایجاد کردند که از آن زمان تاکنون، یا بطور علنی و یا درخفا، همواره بر ضد حاکمیت ملی و وحدت مملکت قیام و اقدام کرده و میکند. هزینه روزنامه ناشر افکار این حزب در ابتدا بوسیله شخصی بنام مصطفی فاتح تامین میشد که از مدیران عمده شرکت نفت ایران و انگلیس بود. فاتح همچنین مشاور سیاسی ژنرال فریزر نماینده نظامی بریتانیا در ایران بود که چند ماه بعد کوشش کرد که فرماندهی کل قوای مسلح ایران از من سلب شود، کوششی که چندسال بعد از آن، از سوی مصدق تجدید شد.

شوروی فعالانه از قیام جدائی خواهانه قاضی محمد در کردستان و پیشه وری در آذربایجان پشتیبانی کردند و برخلاف تعهد مندرج در قرارداد سه جانبه و اعلامیه کنفرانس تهران، پس از موعد مقرر قوای خود را از خاک ایران خارج نساختند. وضع آذربایجان به سرعت، سخت بحرانی شد. شورشیان پادگان تبریز را محاصره کردند و فرمانده پادگان تحت فشار شورویها تن به تسلیم داد. فرمانده مذکور بعداً "بهمین علت در دادگاه محکوم به اعدام شد اما من وی را مورد

عفو قرار دادم.

بودن یا نبودن

شورشیان، پس از تسلیم پادگان تبریز، خودمختاری آذربایجان وکردستان را اعلام کردند. اما در برابر اوضاع بحرانی منطقه ومقاومت دلیرانه ویکپارچه مردم آذربایجان وکردستان، هاری ترومن رئیس جمهوری ایالات متحده درهشتم مارس ۱۹۴۶ اتمام حجت قاطعی به مولوتف وزیر امور خارجه شوروی فرستاد که در پی آن قوای روس ایران را ترک کردند وسرانجام سرزمین ما از قوای اشغالگر بیگانه پاک شد. اما نبرد وتلاش برای بقای ایران پایان نیافت ولازم آمد که ما همچنان به مبارزه برای حفظ استقلال کشور ادامه دهیم. به دنبال کوششهائی تجزیه طلبانه در شمال غربی کشور، زمزمه هائی نیز در بعضی از ایالات جنوبی برخاست. سپس منطقه خوزستان وشهر آبادان که توده ایها در آن نفوذ بسیار داشتند، دچار اغتشاش ونا امنی شد. ایلات وعشایر منطقه فارس واطراف اصفهان، سر به شورش برداشتند. پیدا بود که انگلیسها کوشش میکنند که درصورت ادامه نهضت تجزیه طلبی در شمال غربی، یک منطقه نفوذ درجنوب برای خود بوجود آوردند. پیروزی بر این گروههای تجزیه طلب وشورشی آسان نبود، اما فیصله دادن کار در آذربایجان وکردستان بس دشوارتر بود. چراکه شورویها قوای قابل ملاحظه ای را در این دو منطقه مسلح وآماده کرده بودند.

در این هنگام نخست وزیر ایران، ابراهیم حکیمی بود؛ مردی هوادار انگلیسها، اما وطن پرست که چون روسها با وی سخت مخالف بودند. استعفا داد واحمد قوام بجانشینی او انتخاب شد. بلافاصله

بعدازتشکیل دولت، قوام راهی مسکو شد و درآنجا موافقتنامه‌ای پیرامون بهره‌برداری ازمنابع نفت ایالات شمالی ایران باروسها امضاء کردکه طبق آن پنجاه ویک درصد سهام ومنافع ازآن شورویها وچهل ونه درصد متعلق به ایران میشد. خوشبختانه در موافقتنامه تصریح شده‌بود که تنفیذ واجرای آن موقوف به تصویب قوه مقننه است.

قوام، پس از مراجعت به ایران وبه اتکای موافقتنامه واگذاری بهره‌برداری نفت شمال به روسها، باتجزیه طلبان آذربایجان وارد مذاکره‌شد وبرای ارضای خاطرآنان ازمن خواست که به‌افسران شورشی دودرجه ترفیع بدهم یعنی مثلاً" ستوان یکم رابه سرگسردی ارتقاء دهم، من به او پاسخ دادم‌که اگردستم راقطع کنند، چنین فرمانی راامضا نخواهم کرد.

غالب‌فرماندهان نظامی ما، جز سپهبد حاجیعلی رزم آرا رئیس‌ستاد ارتش، باآغاز اقدامات نظامی برای بازپس‌گرفتن آذربایجان وکردستان موافق نبودند وازمداخله قوای شوروی در ایران بیم داشتند. بااین وصف من تصمیم به مقابله با حوادث واقدام قاطع برای نجات آذربایجان گرفتم. گرچه بسیاری ازسیاستمداران وفرماندهان نظامی بااین اقدام موافق نبودند، اما مااطلاع داشتیم که تدارکات نظامی شورشیان هنوز به حدکمال نرسیده وازجمله افرادی که برای کسب تعلیمات درزمینه قوای زرهی ونیروی هوائی به‌روسیه اعزام داشته‌اندیکسال بعدبازخواهند گشت. من شخصاً" ترجیح میدادم که شرافتمندانه درنبرد به خاطر استقلال وتمامیت وآزادی کشورم جان بسپارم، تا اینکه پادشاه کشوری سرافکنده باشم.

دراین هنگام مقاصد خودرا با امریکائیان درمیان گذاشتیم. جرج آلن سفیر امریکا، که ازدوستان صمیمی ایران بود، پشتیبانی کامل دولت ایالات متحده را ازاقدام ایران به من اطلاع داد. ولی افزود که به خاطر ایران، امریکا باشوروی وارد جنگ نخواهد شد. من هم چنین انتظاری نداشتم، ملتم یکپارچه ازقیام واقدام برای نجات آذربایجان پشتیبانی میکرد وهزاران جوان باشور و هیجان میخواستند داوطلبانه به صفوف ارتش بپیوندند. همین پشتیبانی وشوروشوق بزرگترین دلگرمی ومشوق من بود.

قوام السلطنه نیز سرانجام از مصالحه و مذاکره باشورشیان چشم پوشید واقدامات ما برای بازپس ستاندن ونجات آذربایجان آغاز شد.

من وسپهبد رزم آرا، شخصا" براقدامات ونقل وانتقالات نظامی مراقبت میکردیم. ما مکررا" گاه بایک طیاره یک موتوره کوچک وگاه بایک هواپیمای دوموتوره بیشکرافت که هردوفاقد سیم ورادیو بودند، برفراز صحنه های نبرد آینده پروازمیکردیم که دقیقا" طرحهای نظامی رابااوضاع محل تطبیق دهیم. سرانجام براثر قیام شجاعانه مردم آذربایجان وپیشرفت قوای نظامی، نیروهای پیشه وری، که جیره خوار روسها بود، متلاشی شد و خودوی باتفاق همدستانش به خاک شوروی گریختند.

سفیر شوروی دراین هنگام بدیدار من آمد و از جریان اوضاع، که میگفت صلح جهانی رابه خطر انداخته است!، ابراز نگرانی کرد. من سیاست ایران رابه روشنی برای وی تشریح کردم وگفتم که ما، هیچکس راتهدید نمیکنیم وفقط بخاطر تامین استقلال ووحدت کشورخویش میکوشیم وبهرتقدیر

شورشیان نیز تسلیم شده‌اند.

بدینسان توطئه‌ای که برای اضمحلال ایران فراهم شده بود، با شکست مواجه گشت.

فراموش نکنیم که روس وانگلیس برای باراول با قرارداد ۱۹۰۷ می‌خواستند ایران راتجزیه وبه مناطق نفوذ تقسیم کنند وپدرم پس از جنگ جهانی اول توانست تمامیت ووحدت ایران رابه قیمت کوششها وتلاشهای جان فرسا تامین کند.

همین اندیشه تجزیه ایران به مناطق نفوذ پس ازجنگ دوم نیزاز سرگرفته شد: درسال ۱۹۴۵وزیر خارجه بریتانیا بوین ووزیر امور خارجه ایالات متحده بایرنز درکنفرانس مسکو به روسها پیشنهاد کردند که آذربایجان، کردستان وخوزستان به ایالات خود مختار تبدیل شوند. استالین ابتدا پیشنهاد راپذیرفت. ولی ظاهرا" مولوتف عقیده داشت که بااندکی انتظار خواهند توانست سرتاسر ایران را تحت نفوذ خودد رآورند. بهمین سبب سرانجام استالین با پیشنهاد ونظر امریکا وانگلیس موافقت نکرد. طبیعتا" روسها نه ازعکس العمل و مقاومت من اطلاع داشتند، نه از شجاعت سربازان ایرانی ونه ازوفاداری و یکپارچگی ودلبستگی ملتم در دفاع ازمیهن وتاج وتخت.

باتمام این احوال، کوششها وتحریکات داخلی برای تضعیف وتخریب مملکت ادامه یافت. رسالت ووظیفه من حفظ وصیانت استقلال ووحدت ملی بود وعوامل فساد وستون پنجم داخلی، باالهام ازبعضی ازسیاستهای خارجی، به مخالفت با این کوششها وتحریکات داخلي برای تضعیف وتخریب مملکت ادامه یافت. رسالت ووظیفه من حفظ وصیانت استقلال ووحدت ملي بود وعوامل فسادوستون پنجم داخلی، باالهام

ازبعضی ازسیاستهای خارجی، به مخالفت با این کوششها برخاستند. سلاح آنان نیز، مانند کسانی که امروز برایران تسلط یافته‌اند، جز دروغگوئی وعوام فریبی نبود.

فصل سوم

برنامهٔ هفت ساله

مصدق و دوران عوام فریبی ها

درسال ۱۳۲۶، من عازم آذربایجان شدم. چه درسرتاسر استان وچه به هنگام مراجعت به تهران استقبال مردم، باشور وشوق وهیجانی وصف ناپذیر همراه بود که هرگز ازیاد نخواهم برد واکنون که بدان می‌اندیشم، خوددچار تاثر وهیجان شدیدمیشوم.

دیگر زمان نوسازی وتجدید بنای کشور فرارسیده بود، طرفداران قوام درانتخابات مجلس پیروز شده‌بودند. او نیز چون من توجه داشت که باید برنامه‌های وسیع وحدی برای توسعه وسازندگی ملی تدوین واجرا کنند.

پایان ماجرای موافقت نامه باروسها

لابد خوانندگان بیاددارند که موافقت نامه‌ای میان احمد قوام باروسها درمورد نحوه بهره‌برداری مشترک ازمنابع نفت شمال ایران براساس ۲۹-۵۱ منعقد شده‌بود.. روسها درتصویب نهائی این موافقت نامه وتشکیل شرکت نفت ایران وشوروی اصرار فراوان داشتندودرحقیقت میخواستند درشمال کشور منطقه نفوذی برای خود، مشابه‌آنچه انگلیسها در جنوب بهم زده بودند، فراهم آورند.سرانجام مطلب درمجلس شورای ملی ایران مطرح شد وقانونی با ۱۰۹ رای موافق و۲۷ رای مخالف درمورد سیاست نفتی

کشور بتصویب رسید، رهبر مخالفان دکتر محمد مصدق بود که بعداً از او سخن خواهم گفت.

در این قانون تصریح شده بود که:

اولاً هر نوع مذاکره با دولت شوروی در مورد واگذاری امتیازات احتمالی نفت بآن کشور کان لم یکن و ملغی‌الاثر اعلام میشود.

ثانیاً - در آینده، بهیچ عنوان وشکلی دولت ایران مجاز به واگذاری امتیازات نفتی به خارجیان نخواهد بود.

ثالثاً - بدولت اجازه داده شد در صورت اکتشاف منابع جدید نفتی در سه سال آینده، جهت فروش نفت حاصل، با دولت شوروی وارد مذاکره شود.

علی رغم قسمت سوم تصمیمات فوق، روابط ایران با همسایه نیرومند شمالی به تیرگی گرائید وبه شدت بحرانی شد. تیرگی روابط با شوروی ما را وادار کرد که برای تضمین امنیت خود وتدارک اسلحه وتجهیزات لازم با دولت ایالات متحده به توافق برسیم.

زمانی که روحانیون برای سلامت و توفیق من دعا میکردند

ایران اندک اندک بخود میآمد و نیرو وتوانی مییافت. با وجود تحریکات حزب توده در مناطق نفتی، تولید نفت کشور منظماً افزایش می یافت: نوزده میلیون تن در سال ۱۹۴۶ بیست و یک میلیون تن در سال ۱۹۴۷ و بیست و پنج میلیون تن در سال ۱۹۴۸ که بیست و چهار میلیون تن آن تصفیه وصادر شده بود.

کشور از خطری حتمی نجات یافته بود واندک اندک بآرامش واعتماد بازمیگشت که ناگهان سوء قصد ماجراجویانه‌ای به جان من وقوع یافت که تا امروز

بطور قطع ریشه آن را نیافته‌ام . بلافاصله بعد از این سوء قصد باردیگر اکثریت قریب باتفاق ایرانیان نسبت به من احساسات گرمی ابراز داشتند چراکه دریافته بودند که نابودی من، کشور را درجه هرج ومرج ونابسامانی وخونریزی ، که متاسفانه امروز دستخوش آن است ، فرومیبرد. دراینجا باید بگویم که جامعه روحانیت ایران نیز دراین ابراز احساسات عمومی شریک وسهیم بود وبرجسته ترین روحانیون ومراجع مذهبی کشور صریحا" اعلام داشتند که نجات مرا معجزه‌ای برای ایران میدانند. راستی که احساسات ملت ایران دراین هنگام عمیق وصمیمانه بود.

هم میهنانم بخوبی دریافته بودند که آنها ومن با یکدیگر ازچه مخاطراتی گذشته وچگونه به نجات وطن توفیق یافته‌ایم. آنها بخوبی درک میکردند که درپرتو اتحاد ویکدلی وهمبستگی، ملت وشاه ایران به چه گامهای بزرگ دیگری دست خواهند یافت

من نیز بخوبی احساس میکردم که اگرچه من آماج تیر دشمنان ایران قرارگرفته‌ام قطعا" راه درست را انتخاب کرده‌ام وچون تفضلات خداوند مرا نجات داده است بی‌چون وچرا باید به پایمردی ادامه دهم وازتلاش بازنایستم.

اصلاح قانون اساسی

خطوط اصلی نخستین برنامه کشور

درسال ۱۳۲۸ به هنگام افتتاح مجلسین، ضرورت اصلاح قانون اساسی را متذکر شدم. قانون اساسی ۱۹۰۶ ما ازقوانین اساسی بلژیک الهام گرفته بود، اما در آن قانون حق انحلال مجلسین برای پادشاه

پیش‌بینی نشده بود. در اطلاعیه ۱۳۲۸ این اختیار که برای تامین تعادل قوای سیاسی در کشور ضروری است، به پادشاه تفویض شد.

قبل از این اصلاح، نمایندگان مجلس شورای ملی حتی به هنگام انتخابات به تشکیل جلسات ادامه میدادند و بدینوسیله در جریان اخذ رای مداخلات نامشروع داشتند. در زمان جنگ، سفارتین روس و انگلیس هر یک صورتی از داوطلبان مورد نظر خود داشتند و به اتکای قوای اشغالی در دولت میکوشیدند آنها را به نخست وزیر تحمیل کنند. برای مقابله با این وضع غیر قابل قبول، من از محمد مصدق که دعوی رهبری ملی داشت و بعداً " رئیس جبهه ملی شد خواستم که دولتی تشکیل دهد و پس از اصلاح قانون به انجام آن ضمن جلوگیری از مداخلات نامشروع دولتین و متنفذان داخلی بپردازد. مصدق پاسخ داد که به سه شرط حاضر است ماموریت تشکیل کابینه را بپذیرد، نخست آنکه، انگلیسها با این امر موافق باشند.

دوم آنکه، هر با مداد با من ملاقات کند و تعلیمات لازم را دریافت دارد. سوم آنکه، محافظان مخصوصی را در اختیار او بگذارم.

من به مصدق پاسخ دادم که در انتخاب نخست وزیر هرگز با انگلیسها مشورت نکرده و نخواهم کرد و اگر در تقاضای خود اصرار دارد ناچار خواهیم شد که نظر روسها را نیز استفسار کنیم. مصدق گفت "در ایران بدون موافقت انگلیسها هیچکار نمیتوان کرد" اما روسها به حساب نمی‌آیند. در پی این مذاکرات شگفت انگیز، من حسین علاء وزیر دربار را به نزد انگلیسها و سپهبد یزدان پناه افسر سابق بریگاد قزاق را برای کسب نظر به نزد روسها فرستادم. روسها

بلافاصله موافقت خودرا با اصلاحاتی که پیشنهاد میکردم اعلام داشتند ولی انگلیسها مخالفت کردند. درنتیجه مصدق ازقبول سمت ریاست دولت پوزش خواست وجریان مسخره انتخابات همچنان ادامه یافت. نیک به یاد دارم که دراین زمان مطبوعات انگلیس جریان انتخابات درایران رامطابق اصول دموکراسی میدانستند.

پس از انجام تغییرات لازم در قانون اساسی، تهیه نخستین برنامه هفت ساله توسعه اقتصادی ایران آغاز شد. هدفهای اصلی برنامه بهبود وضع خطوط ارتباطی، کمک به بسط وتوسعه کشاورزی وافزایش تولیدات نفت بود.

۶۵۶ میلیون دلار اعتبارات برنامه اول بدین ترتیب تقسیم میشد:

رفاه اجتماعی	%۲۸/۶
کشاورزی	%۲۵
حمل ونقل وارتباطات	%۲۳/۷
منابع ومعادن	%۱۴/۳
توسعه تاسیسات نفتی	% ۴/۸
مخابرات	% ۳/۶

درفصل رفاه اجتماعی، توجه خاص به آموزش وبهداشت معطوف شده بود. مقرربود که درهراستان یک بیمارستان ۵۰۰ الی ۷۰۰ تختخوابی بنا شودو ترتیبات پیش گیری ازبیماریها، گسترش وبهبود یابد. درهمین برنامه ساختمان ۵۰۰۰ مدرسه ابتدائی، ۱۵۰ دبیرستان، ۲۶ مدرسه حرفه‌ای پیش بینی شده بودوامیدوار بودیم که به این ترتیب یک میلیون کودک و ۱۷۵۰۰۰ سالمند از نعمت سوادبرخوردار شوند. بالاخره احداث سه دانشگاه

دراستانهای مختلف کشور دربرنامه منظور گردیده بود.

درزمینه کشاورزی، آغاز مکانیزه کردن کار کشاورزی، احداث سدها وترعه ومراکز تولید برق، دربرنامه منظور گردید.

درزمینه صنعت قراربود که اولویت خاص برای صنعت ذوب آهن، نساجی، آجرسازی محصولات شیمیائی وسیز اکتشاف وبهره برداری ازمعادن قائل شویم.

درقسمت ارتباطات علاوه برمرمت ۶۷۰۰ کیلومتر راههای موجود، احداث سه هزار کیلومتر راههای جدید، اتمام ساختمان راه آهن تهران به تبریز، تهران به مشهد وتهران به یزد پیش بینی شده بود. همچنین قراربود که بندرهای کشور درخلیج فارس ودریای خزر مرمت وتجهیز شود وبرای بهبود وضع فرودگاهها وسیز شبکه مخابراتی ملی اقدامات اولیه صورت گیرد.

تقویت ارتش، تجدید سازمان ژاندارمری به منظور خلع سلاح عشایر نیز مورد نظربود. درزمینه مسائل اجتماعی تجدید نظردرقوانین جزائی ومدنی، افتتاح دادگاههای جدید به منظور تسریع درفعالیت دستگاه قضائی، اصلاحات اداری، عمران مناطق عشایری میبایست مورد توجه خاص قرار گیرد.

البته درسالهای بعد کشورما توانست همه این هدفهای برنامه اول راپشت سر بگذارد. ولی متاسفانه اجرای برنامه هفت ساله اول از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۳۲ یعنی به هنگام حکومت مصدق وبحران نفت، دربوته تعطیل ماند.

قتل سپهبد رزم‌آرا

در این اوان ما به مذاکرات خود با شرکت نفت ایران و انگلیس ادامه میدادیم. هدف آن بود که عواید ما از محل نفت بطور قابل ملاحظه افزایش یابد دولت ساعد نتوانست این مهم را به انجام رساند. دولت علی منصور نیز توفیق نیافت. سرانجام سپهبد حاجیعلی رزم آرا رئیس ستاد ارتش (که بهنگام نجات آذربایجان نیز همین سمت را داشت) مامور تشکیل کابینه شد، اما مذاکرات نفت بدرازا کشیده، من غالبا" از خود سئوال کرده ومیکنم که آیا از همین زمان توقف بهره‌برداری از منابع نفت جنوب که در زمان حکومت مصدق تحقق یافت، مورد نظر انگلیسها نبود و آیا بهمین سبب مانع توفیق مذاکرات نمیشدند؟

رزم‌آرا که یک نظامی قابل وباکفایت بود در مقابله با تحریکات وبازیهای پارلمانی از خود تدبیر لازم نشان نداد واشتباهات وی در همین زمینه بود که با تبلیغات جبهه ملی بدست مصدق بهانه‌های بسیار داد.

این تشکیلات به اصطلاح ملی، پس از جنگ بدست مصدق بنیان نهاده شد، ومخصوصا" در خط ارتجاعی راه افراط میرفت. از سال ۱۳۲۹ شعار ملی کردن نفت، بصورت شاه‌بیت اهداف سیاسی جبهه ملی درآمد. من با ملی کردن نفت موافق بودم. ولی راه وروشهائی راکه مصدق برای نیل به آن توصیه میکرد، تائید نمی کردم.

در این زمان جبهه ملی به ترتیب دادن، تظاهرات خشونت آمیز برضد دولت پرداخت و کینه

ونفرت نسبت به وی را درمیان توده‌های مردم تشویق کرد. درروز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ سپهبد رزم آرا بدست یکنفر از فدائیان اسلام، هنگامی که برای شرکت دریک مراسم مذهبی به مسجد بزرگ شاه تهران آمده بود، به قتل رسید.

پس از قتل رزم آرا بوسیله افراطیون دست راستی، حسین علاء که مردی محترم ودنیا دیده بود، مامور تشکیل کابینه شد ومقرر گردید که پیش ازهر کار راه حلی معقول ومطلوب برای بحران نفت بیابد. ولی اغتشاشات وتظاهرات فروکش نکرد. مصدق که این تظاهرات را رهبری میکرد به ملت وعده میداد که خارجیان را ازایران براند وروزانه صدها هزار لیره استرلینگ درآمد برای کشور تحصیل کند. مجلسیان که تحت تاثیر مصدق واقع شده بودند به من توصیه کردند که وی را درمقابل مسئولیتهایش قراردهم وبه نخست وزیری برگزینم. همه عقیده داشتند که زمان تفویض مهام امور به مردی چنین کاردان فرا رسیده است. من درصحت این قضاوت عمومی تردید داشتم، وجریان اوضاع ثابت کرد که حق با من بود.

علت عدم اعتماد من به مصدق آن بود که درگذشته تناقضهای بسیار میان گفتار وکردارش مشاهده کرده بودم. مصدق رسما" بیانگر احساسات ملی ضد استعماری ومیهن دوستانه ایرانیان بود و اعلام میداشت که باید از اعطای هرگونه امتیاز به خارجیان اجتناب کرد واین رویه را "سیاست موازنه منفی" مینامید ودرحقیقت بزرگترین نقطه ضعف او همین منفی بودن درهمه شئون بود. مصدق یک روز با آب وتاب بسیار به من میگفت که رضا شاه درساختمان راه‌آهن سرتاسری ایران اشتباه کرد،

زیرا راه حمله به روسیه را به روی انگلیسها گشود! با این وصف بیاد آوریم که در زمان جنگ هنگامی که سمت نخست وزیری را به مصدق پیشنهاد کردم وی موافقت قبلی دولت بریتانیا را شرط قبول آن دانست!

مصدق و سیاست «موازنهٔ منفی»

داوری درباره سیاستمداری چون مصدق آسان نیست. درشخصیت وروبه او تناقضات فراوان وجود داشت. ناطقی زبردست بود، اما میان گفته‌ها وکردارش هماهنگی وجودنداشت وبه آنچه میگفت عمل نمی کرد. گاه دچار شوق والتهاب وهیجان بود وگاه دستخوش سرخوردگی وافسردگی ونومیدی کامل. درسخنرانیهایش فریاد میزد، میگریست، دچار اغماء میشد.

بعضی ها اورا باربسپیر وبعضی دیگر باری بنز مقایسه کرده‌اند، وحتی برخی از صاحب‌نظران باشخصیتهای کمدیهای کلاسیک ایتالیائی!

برروبهم می توان گفت که مصدق رفتاری کاملاً معلاسی نداشت وبیشتر تابع احساسات بود. ولی من سرانجام به این نتیجه رسیدم که وی باانگلیسها ارتباط ووابستگی داشت. اسنادی که وسیله سردارفاخر حکمت رئیس اسبق مجلس شورای ملی ایران انتشار یافت ومدارک منتشره از بایگانی وزارت امورخارجه بریتانیا وسفارت آن کشور درایران،همه دال برصحت این استنباط من است. چگونه میتوان قبول کرد، مردی که هشت سال قبل ازآن، موافقت انگلیسها راشرط اصلی قبول سمت ریاست وزرا دانسته بود، این بار بدون موافقت وتائید آنان سمت وزیری راپذیرفته

باشد؟ درکشورهای دیگر نیز، سیاست آنگلوساکسونها مردان بظاهر مخالف را که میشد بنحوی بررفتارشان تسلط داشت، به حکومت رساند. یا لااقل کسانی را که تصور میشد بررفتارشان تسلط داشت. زیرا اشتباهات فراوانی را میتوان ذکرکرد.

هنگامی که در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق مامور تشکیل کابینه شد، ۷۳ سال داشت. وی یکی از ملاکین بزرگ ایران بود که سرانجام به آرزوی دیرین خود، یعنی قدرت مطلق، میرسید. من که از قدرت طلبی وی اطلاع داشتم، باو توصیه کردم که درهمه چیز شرط حزم واحتیاط رابجای آورد. به وی گفتم که دشمنان استقلال سیاسی واقتصادی ما فراوان ومکارند وبرای اجتناب ازمخاطراتی که درپیش است باید با احتیاط وتدبیر پیش رفت.

دوروز بعد ازانتصاب مصدق به نخست وزیری مجلس شورای ملی لایحه اجرائی قانون ملی شدن نفت را تصویب کرد. من با این لایحه کاملا" موافق بودم و بلافاصله آنرا تنفیذ کردم. اما عقیده داشتم که براساس آن باید با انگلیسها به مذاکره پرداخت. مصدق با این امرمخالف بود وعقیده داشت که ازطرفی اقتصاد بریتانیا وجهان غرب بدون نفت ایران فلج خواهد شد واز طرف دیگر ایران کاملا" قادراست که نفت خودرا به بازارهای دنیا صادر کند. به همین سبب دولت مصدق با همه پیشنهادهائی که به منظور ترتیب بهره برداری وصدور نفت ایران شد، چه پیشنهادهیات اعزامی به ریاست استوکس وهاریمن چه پیشنهاد بانک بین الملل، چه پیشنهاد حکمیتی که چرچیل وترومن ارائه دادند مخالفت ورزید.

مصدق که اسیر منفی بافی سیاسی خود بود، موفق شدکه راه رابر هرتوافقی در زمینه بهره برداری

ازمنافع نفتی ایران سد کنند. نتیجه آنکه بهنگام عزلش،درست همان وضع روز اول نخست وزیری، یعنی تصویب قانون اجرائی ملی شدن نفت بود ونه یک گام بیشتر.

اما باید گفت که "شرکا"ی دیروز ومخالفین بعدی مادراین اوان بیکار ننشستند. در مقابل تظاهرات ضد خارجی وطرد کارشناسان غیر ایرانی، شرکت نفت ایران وانگلیس دفاتر خودرا تعطیل کرد ونه تنها دیگر درآمدی ازممر نفت عاید ایران نشد، بلکه براثر مخالفت انگلیسها، ایران از فروش نفت به خارج نیز ناتوان وعاجز ماند.

فعالیت پالایشگاه بزرگ آبادان تقریبا "تعطیل شد. شرکت نوبنیاد ملی نفت ایران ذخائرفراوانی درانبارهای خودداشت ولی نه میتوانست آنهارا بفروشد ونه قدرت حمل ونقل وصدور نفت راداشت.

اختلاف ایران وانگلیس سرانجام به دادگاه بین‌المللی لاهه کشید وازلحاظ حقوقی اصل ملی شدن نفت به تائید رسید. قاضی انگلیسی به نفع ایران رای داد وقاضی روسی ازحضور دردادگاه امتناع کرد! امابه‌هرحال درعمل کاری ازپیش نرفت.

هرج ومرج داخلی وخطرمداخلهٔ خارجیان

دوماه پس از نخست وزیری مصدق، دولت بریتانیا رزمناو موریتیزیوس رابه نزدیکی بندر آبادان اعزام داشت وقوای خودرا درسرحد عراق وچتربازان رادرقبرس متمرکز کرد وبه تهدید ایرانیان برخاست. درآن موقع من سفیر بریتانیای کبیر را احضار کردم وبوی گفتم "باید بدانید که درصورت تجاوز به خاک ایران، من بپشاپیش

سربازانم به دفاع ازکشور برخواهم خاست ."

درتیر ۱۳۳۱ واضح شدکه پیش ازاین نمیتوان به مردی که کشور را به ورشکستگی بکشاند اعتماد کرد. از هنگام ملی شدن نفت تا آن زمان ما حتی موفق به فروش یک قطره نفت نشده بودیم. هیچ توافقی ممکن نبود، برنامه عمرانی هفت ساله بعلت فقدان اعتبارات لازم متوقف شده بود و مملکت بسوی پرتگاه میرفت.

مصدق که از آینده نامطمئن و پریشان خاطر بود، تحت تاثیر اطرافیانش از من خواست که فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ را بوی تفویض کنم. من صراحتاً " با این توقع مخالفت کردم و درنتیجه وی در تاریخ تیر ۱۳۳۱ استعفا کرد و احمد قوام به نخست وزیری رسید.

من شخصاً " اللهیار صالح را که یکی از سران جبهه ملی و مردی منطقی و معقول بود برای تصدی نخست وزیری مناسبتر میدانستم. اما اکثریت مجلس به احمد قوام ابراز تمایل کرد. قوام السلطنه گرچه سیاستمداری مجرب بود، اما در آغاز مرتکب اشتباهاتی جبران ناپذیر شد و با ملی کردن نفت مخالفت ورزید.

اشتباه فاحش قوام، تهران را به آشوب کشید از بیست و هفتم تا سی ام تیر ۱۳۳۱ تظاهرات خشونت آمیزی در پایتخت صورت گرفت. من به ارتش دستور دادم که از تیراندازی بسوی مردم خودداری کند و سرانجام برای اجتناب ازبروز یک جنگ داخلی بار دیگر مصدق را به نخست وزیری منصوب کردم و شرائطش را پذیرفتم.

تصور میکنم که دراین هنگام مصدق بخوبی میدانست که کشور روبه ویرانی میرود اما چنان از یک طرف

دستخوش احساسات عوام فریبانه وضد خارجی وازطرف دیگر آنقدر درمسائل اقتصادی بی اطلاع بود که جز ادامه راه‌قبلی، کاری نمیتوانست انجام دهد.

ازاین پس دیگر مصدق دربست زندانی متحدان افراطی چپ وراست خودشد. اوکه خودراقبلا" قهرمان دفاع ازهمه اصول قانون اساسی ایران میخواند، برخلاف همه قوانین مملکتی به فعالیت مجلس سنا پایان دادوديوانعالی کشوررا منحل کرد، انتخابات مجلس شورای ملی رامتوقف ساخت درحالیکه‌هشتاد نماینده ازمجموع صدوسی ودونفر انتخاب شده‌بودند وچون اکثر همین نمایندگان منتخب نیز بااو مخالفت کردند برای تعطیل مجلس‌شورای ملی، متوسل به ترتیب یک همه پرسی شد.

دراین همه پرسی، رای گیری مخفی نبودوتاچهار آراء موافق اکثریت یافتند. سپس مصدق برای تحمیل عقاید خود به برقراری حکومت نظامی پرداخت که قبلا" همواره باآن مخالف میبود (اصولا" مصدق درتمام مدت زمامداریش بغیرازیکروز بااستفاده‌ازحکومت نظامی به‌اداره امورپرداخت) وچون صندوقهای دولت خالی بود؛ محرمانه دستورداد که بدون پشتوانه وبدون رعایت مقررات پولی وبانکی، اسکناس انتشار دهند که‌درنتیجه تورم شدیدی پدیدار شدوبه وخامت اوضاع افزود.

ازطرف دیگر ،مصدق قادربه جلوگیری‌ازگسترش نفوذ حزب توده نبود. طرفداران حزب‌توده اندک اندک در همه جا نفوذ یافتند، مخصوصا" درارتش‌که دراین هنگام مستقیما" تحت‌نظر مصدق بود که شخصا" به پیروی ازسیاستی که انگلیسها در زمان جنگ پیشنهاد میکردند، وزارت‌جنگ را بعهده داشت.

همه این مشقات وبحران اقتصادی، به این بهانه به ایران تحمیل شدکه مصدق میخواست ایران را از سلطه نفوذ انگلیسها نجات دهد. نتیجه اعمال او این شدکه انگلیسها تسلط خودرا بربازارهای نفت ایران همچنان حفظ کردند، حال آنکه از این منابع دیگر حتی یک دینار عاید ایران نمیشد. نفت ما در انبارها باقی ماند وبا استخراج نشدولی انگلیسها مشکلات خود ومشتریان خود رابا افزایش خرید نفت به قیمت ارزانتر ازعراق وبخصوص ازکویت حل کردند. تصور میکنم درکویت قیمت استخراج هربشکه نفت دراین هنگام نه سنت بوده ودرایران سیزده سنت! بدین ترتیب انگلیسها درهمه جبهه‌ها پیروز شدند، گوئی هدف واقعی مصدق درست خلاف آنچه بود که اعلام میکرد.

باید اضافه کردکه "دوستان" انگلیسی مصدق هنگامی که احساس‌کردند که دیگر برای آنها مفید نیست ومیتوان بدون دخالت وی راه حلی برای مشکل نفت پیدا کرد، اورابه حال خودرها کردند.

درمرداد ۱۳۳۲، پس از حصول اطمینان از پشتیبانی ایالات متحده امریکا وانگلیس، که سرانجام سیاست مشترکی راآغاز کرده بودند وپس ازبررسی اوضاع باکرمیت روزولت نماینده سازمان مرکزی اطلاعات ایالات متحده ،برآن شدم که برای یافتن راه حلی وارد عمل شوم؛ در۲۵ مرداد ۱۳۳۲

سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی را مامور کردم که فرمان برکناری مصدق را بسوی ابلاغ کند وسپهبد فضل الله زاهدی راکه ازدوستان پیشین مصدق ووزیر سابق دولت او بود به نخست وزیری برگزیدم.

مصدق برخلاف نص صریح قانون اساسی ایران، به فرمان برکناری خود، اعتنا نکرد وباین هم اکتفا ننموده به یک کودتای نظامی دست زد. مامور انجام این توطئه کسی جز سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش نبود. کودتای نظامی مصدق باشکست مواجه شد. ولی شرکت دراین توطئه خلاف قانون اساسی کشور مانع آن نشدکه ریاحی درزمان سلطنت مستبدانه !! من ثروتی عظیم ازراه فعالیتهای ساختمانی فراهم آورد واکنون همین شخص وزیر جنگ بازرگان است.

پس از ابلاغ فرمان برکناری مصدق، من که از طرحهای سیاسی وجاه طلبی های او کاملاً" باخبر بودم، تصمیم گرفتم که برای جلوگیری ازهرگونه خون ریزی کشور راترک کنم وایرانیان رادرانتخاب راه آینده کشورآزاد بگذارم. این تصمیم بی مخاطره نبود. ولی باتعمق وتامل وسنجش نتایج، آنرا اختیار کردم. پس از ترک ایران، ابتدا باهواپیمای دوموتوره شخصی خود به بغداد رفتم. سفیر مادربغداد، حتی درمقام توقیف من برآمد! ولی من به زیارت عتبات عالیات شتافتم وسپس راهی رم شدم ودرآنجا بودکه از سرنوشت فلاکت بارسیاستمداری که ایران رابه ورشکستگی و سقوط کشانده بود، آگاه شدم.

بیداری ایرانیان

باید گفت که ملت ایران درآستانه سقوط حتمی، بخود آمد ونسبت به خطر عظیمی که حیات کشوررا تهدید میکرد، آگاهی ووقوف یافت.

پس ازآنکه من ایران را ترک کردم، کشور سه روز دچار فتنه وآشوب بود. بخصوص دردوروز اول در تهران، هواداران مصدق وتوده ایها، تظاهرات وسیع وخشونت آمیزی ترتیب دادند. درروز سوم یعنی ۲۸ مرداد کارگران، واصناف ودانشجویان وپیشه وران وصاحبان مشاغل آزاد، سربازان وپاسبانان همه زنان ومردان وحتی کودکان، باهمتی بی نظیر و شجاعتی وصف ناپذیر به میدانها وخیابانها ریختند وبه مقابله با تفنگها ومسلسلها وحتی تانکهای دیکتاتورغیر مسئول پرداختندواوضاع رایکروزه دگرگون کردند. براثر یک تیراندازی اخطارگونه، مصدق باپیژامه ازخانه خود گریخت وبه زیرزمین یکی از منازل مجاور پناه برد. ناگفته نماندکه بدستور مصدق ۲۷ چوبه داردرمیدان سپه تهران برپاکرده بودند که درملاء عام تعدادی ازمخالفین وی را که تنی چند ازآنان یاران سابق خود وی بودند، اعدام کنند.

پس از این ماجراها، من بی درنگ به وطن بازگشتم وبااستقبالی پرشور وگرم ازجانب هم وطنانم مواجه گشتم. گرمی ووسعت احساسات مردم درحقیقت رای اعتمادی بی چون وچرا به من بود. من تا آن زمان پادشاهی بودم که سلطنت رابه ارث دریافت کرده بودم واز آن پس پادشاه منتخب ملتم شدم.

مصدق درمقابل دادگاه به بازی خود ادامه داد: گاه میکوشید جلب ترحم کند، گاه شوخی میکرد، گاه با خشونت سخن میگفت. بهرحال توانست نمایشی برای مطبوعات بین المللی فراهم آورد. بعضی ها عقیده داشتندکه چون مصدق ازما دربخاندان قاجار منسوب بود، نسبت به سلسله ما دشمنی خاص داشت. من از این موضوع مطمئن نیستم. ولی میدانستم که دردادگاه، به عنوان قیام واقدام علیه قانون اساسی، با خطر محکومیت به مرگ مواجه است. پس در نامه ای به دادگاه نوشتم که شخصا" ازهمه تقصیرات اونسبت به خودم چشم پوشی می کنم، درنتیجه با تخفیف مجازات مصدق به سه سال زندان محکوم شد وبعدازپایان مدت محکومیت به ملک بزرگ خوداحمدآباد، که درغرب تهران واقع است، رفت ودرسال ۱۳۴۶ درگذشت.

محاکماتیکه بعداز سقوط حکومت مصدق انجام یافت، حقایق شگفت انگیزی راپیرامون جریانات سیاسی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ برهمگان روشن کرد، ازجمله آنکه شماره افسران قوای مسلح که عضوحزب توده بودند دراین مدت ازیکصدوده تن به ششصدتن رسیده بود. نقشه حزب توده آن بودکه ازمصدق برای برکناری من استفاده کندوسپس خوداورا دوهفته بعدازرفتن من ازمیان بردارد، حتی کمونیستها تمبرهای جمهوری خلق ایران را که میبایست بعد ازبرکناری مصدق اعلام شود، آماده چاپ وانتشار کرده بودندکه من این تمبرها رابه چشم خوددیده ام.

قیام ملت ایران به هواداری از من این نقشه ها رابرهم زدوپس از استقرار مجددحکومت قانونی درایران، حزب توده به فعالیتهای زیرزمینی

وتخریبی پرداخت. اندکی قبل ازاین ماجرا استالین درگذشته بود وبراثر تغییر تدریجی سیاست شوروی رویه حزب توده نیز بعدا" دچار تحولاتی شد.

پشتیبانی سیاسی ومالی روسها از حزب توده محل تردید نیست. بعضی ها، انگلیسها ومخصوصا" امریکائیان رامتهم کرده‌اند که درجریان قیام مردم علیه مصدق به‌مخالفین وی کمکهای مالی کرده‌اند. مدارک انکار ناپذیر نشان می‌دهد که‌در این جریان سازمان مرکزی اطلاعات امریکا شصت هزار دلار خرج کرده‌است. آیا می‌توان تصورکرد که با این مبلغ ناچیز ودرمدت چندروز ترتیب یک قیام ملی به منظور برانداختن یک حکومت غیرقانونی میسرباشد.

نزدیک به سی ماه لازم آمد که چهره واقعی مصدق، بصورت آن شاگرد جادوگر افسانه‌ها، بر ایرانیان روشن وشناخته شود که چه جریانها برانگیخت بدون آنکه خود قادر به تسلط برآنها باشد.

درآخر ماه مرداد ۱۳۳۲ حکومت اراذل واوباش برکوچه وخیابانهای شهر پایان گرفت وایرانیان توانستند درصلح وصفا وامنیت به کاروزندگی خود بپردازند، ولی درطی این مدت کشور دچار ویرانی، سخت مقروض شده بود ودرحقیقت طی مدت کمتراز سه سال صدها میلیون دلار ازدست داده ومتضرر شده بودیم.

درفصل بعد خواهیم دید که ایران چگونه توانست مساله نفت را حل کند.

فصل چهارم

از عصر نفت تا دوران اتم

تاریخ نویسان روایت کرده اند که آتش معبد مقدس زرتشت در آذربایجان هرگز خاموش نمیشد. حسین پیدا است که این شعله ها تنها بر تاریخ ملت ما پرتوافکن نبود، بلکه آینده ایران را نیز روشن و تابناک ساخت.

فراموش نکنیم که نخستین چاه نفت بدستور داریوش کبیر حفر گردید. این چاه در منطقه شوش گوشه ای از خوزستان نفت خیز قرار داشت که بیست و پنج قرن بعد شاهد حفر چاههای کنونی در آن بودیم.

تاریخ نفت، پرماجراترین فصل تحولات اقتصادی و سیاسی بسیاری از ملل عالم در عصر حاضر است. فصلی مملو از تحریکات، توطئه ها، نشیب و فرازها، دگرگونیهای سیاسی و اقتصادی، سوء قصدها، کودتاها و انقلاب های خونین. حوادثی که در سالهای اخیر بر میهن ما گذشت و ماجراهائی که امروز ایران با آن مواجه است. همچنین حوادث منطقه خاورمیانه بدون بررسی دقیق مساله نفت، قابل فهم و تجزیه و تحلیل نیست.

یک تاریخ غیرانسانی

امپراطوری عظیم نفت، یکی از غیرانسانی‌ترین حکومتهائی است که تاریخ جهان بخود دیده، حکومتی که نه اصول اخلاقی بر آن حاکم است و نه ملاحظات

اجتماعی وانسانی، اگر تحصیلات وسوء استفاده‌های ماجواسمردانه تراستهای بزرگ نفتی جهان درکشور ماپایان گرفت، نه به آن خاطربود که این جهانخواران اصول انصاف ومروت وانسانیت را پذیرفتند،بلکه بخاطر پیروزی ملت ایران درمبارزه‌ای بودکه درابتدای قرن بیست آغاز شد.

چنانکه دیدیم، امتیاز نفت ایران در سال ۱۹۰۷ برای مدت شصت سال به ویلیام ناکس دارسی اعطاء شد. این امتیاز شامل بود برحق اکتشافات استخراج، تصفیه وفروش وصدور نفت درسرتاسر خاک ایران، بجز پنج ایالت شمالی، شرکت صاحب امتیاز متعهد بودکه ۱۶٪ ازمنافع حاصل رابه دولت ایران بپردازد. درقرارداد تصریح شده بود که ایران حق مداخله ونظارت درامورشرکت راندارد و ایرانیانی که درتاسیسات نفتی کارمی‌کنند،درامور نفتی ومدیریت اشتغال نداشته، فقط در حدکارگر ساده وغیر متخصص خواهند بود.

دارسی، پس از اخذ این امتیاز همه حقوق خودرا به دولت بریتانیا واگذار کردوبدین ترتیب شرکت بزرگ وتوانای نفت ایران وانگلیس بوجود آمد که به سرعت یکی از پرنفوذترین شرکتهای نفتی جهان شد.

درسال ۱۳۱۲ دولت ایران توانست قرارداددارسی را لغو کند. قرارداد جدیدی که منعقد شد،درآمد چندان بیشتری عاید کشورما نمی‌کرد .درموافقت نامه سهم ایران ازهربشکه نفت صادره از۱۷/۰ دلاربه ۲۳/۰ دلارافزایش یافت وحوزه عمل شرکت نفت ایران وانگلیس به مساحتی برابریکصدهزارمیل مربع کاهش یافت، همچنین شرکت مکلف گردید، درموارد ممکن ازاستخدام خارجیان خودداری کند.

تحقیرها و بی عدالتی‌ها

در این میان منافع شرکت نفت ایران و انگلیس به ارقام سرسام‌آوری رسید. نه تنها یکصد میلیون دلار سرمایه‌گذاری اولیه شرکت کاملاً در اوایل دهه ۱۹۲۰ — ۱۹۳۰ مستهلک گردیده بود، بلکه درآمد شرکت به بیست برابر این رقم بالغ میشد. ایران از این درآمدهای سرشار سهم شایسته‌ای نداشت. سهامداران شرکت، یعنی در درجه اول دریاداری انگلستان، ونیز خزانه آن کشور بدرآمدهای سرشاری رسیدند؛ بعنوان مثال درسال ۱۹۵۰ درحالیکه شرکت فقط ۴۵ میلیون دلار حق‌الامتیاز به دولت ایران پرداخت، میزان مالیات تادیه‌شده به خزانه بریتانیا ۱۱۲ میلیون دلار بود و این خود معیاری است برای سنجش میزان سود سهامداران ! !

علاوه بر این، شرکت نفت ایران و انگلیس در روابط خود با ایران، سیاست تبعیضی درپیش گرفته بود، چراکه حق‌الامتیازی که به عراق وکویت و سایر ممالک پرداخت میشد، به مراتب بیشتر بود همچنین تمامی گازی راکه از استخراج نفت حاصل میشد میسوزاندند وازاین ممر هیچ چیز عاید ایران نمی شد.

انگلیسها حتی به اجرای همین قرارداد نیز تن درندادند ومخصوصاً به تربیت کارشناسان فنی ایرانی وکاهش تعداد کارگران خارجی راضی نشدند. دستمزد ایرانیان ناچیز وبمراتب کمتر از خارجیان بود وبرخلاف تعهد خود، انگلیسها از تامین مسکن برای کارگران ایرانی سرباز زدند. درحالیکه شرکتهای نفتی امریکائی با دولت عربستان سعودی قراردادهائی

برمبنای ۵۰-۵۰ منعقد کرده بودند، حق الامتیازی که شرکت نفت ایران وانگلیس به ما میپرداخت حتی کمتر از سی درصد بود وقسمت مهمی از عوایدومنافع حاصل ازبهره برداری نفت ایران را، انگلیسها درسایر ممالک برای توسعه اکتشاف واستخراج وتصفیه نفت سرمایه گذاری میکردند.

درحقیقت رفتار انگلیسها با ایران چیزی نبود جز تحمیل وتحقیر و بی عدالتی.

ایران، سرانجام به بهره برداری ازنفت خود توفیق یافت

دربیست ونهم اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس شورایملی ایران رسید. من گرمترین وپرشورترین طرفدار این قانون بودم، ولی عقیده داشتم که باید به همراه آن به مذاکره با شرکتهای نفتی پرداخت تا ترتیب صحیح ومعقولی برای استفاده ازثروتهای کشورداده شود. اقداماتی که بعداً" درزمینه اجرای قانون صورت گرفت، همه آمیخته باعدم تدبیر وناشی گری ودر نتیجه بی حاصل بودوبتوقف تقریباً" کامل فعالیتهای اقتصادی درایران منتهی شد.

بریتانیای کبیر، ازدولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت بردو ۲۸۰۰ تن متخصصان فنی خودراازکشورماخارج کرده به منع فروش نفت ازجانب ایران پرداخت. نتیجه آنکه شرکت ملی نفت ایران که تازه تاسیس شده بود، حتی به نصف قیمت موفق به فروش وصدور نفت نشد، تنها یک کشتی کوچک نفت کش حاضر به حمل نفت صادراتی ایران شد که انگلیسها آنرا هم دربندر عدن ضبط وتوقیف کردند. طی مدت سه سال نه تنها ایران ازمحل نفت درآمدی

نداشت، بلکه مبالغ زیادی را صرف نگاهداری تاسیسات نفتی نمود.

پس از مذاکرات طولانی سرانجام درسال ۱۳۳۳ ما قراردادی با یک کنسرسیوم مرکب از هشت شرکت نفتی بزرگ جهان امضاء کردیم. مقررشد که این شرکتها بصورت "عامل" شرکت ملی نفت، عمل نمایند. مدت اعتبار قرارداد ۲۵ سال بود وامکان تمدید آن به مدت پانزده سال دیگر یعنی هرپنج سال یکبار پس از انقضای موعد وجودداشت درقرارداد اصل ۵۰ — ۵۰ ملحوظ شده بود وضمنی ازسود بهره برداری نصیب ایرانیان میشد.

سه سال بعد، ما توفیق یافتیم که برای نخستین بار شرکت ملی نفت ایران را درمجموع فعالیتهای نفتی کشور شریک وسهیم گردانیم وآن قراردادی با شرکت آجیپ بریاست انریکو ماته‌ئی بودکه شرکت مشترک نفت ایران وایتالیا تشکیل شدوپنجاه درصد سهام آن متعلق به ایران بود. اندکی بعدقرارداد دیگری برهمین اساس با شرکت نفت پان امریکن برای استخراج نفت فلات قاره ایران تشکیل شد وچون در هر دوقرارداد ازیک طرف شرکت ملی نفت ایران مالک پنجاه درصد سهام شرکت بهره برداری کننده بود واز طرف دیگر دولت ایران پنجاه درصد مالیات ازمنافع را دریافت میداشت، عملا" سهم کشور به ٪۷۵ میرسید. مضافا" اینکه درقرارداد باکمپانی شل ۸۵ میلیون دلار بعنوان حق القدم وبلاعوض به دولت ایران پرداخت گردید.

ازاین پس سیاست نفتی ایران بر این اصل قرار گرفت که دیگر مطلقا" هیچ نوع امتیازی به هیچ شرکت خارجی داده نشودوشرکتهای خارجی یا به عنوان واسطه ویا بعنوان شریک به هزینه خودبه اکتشاف

بپردازند واگر به نفت دست یافتند آن زمان دولت ایران درهزینه ومنافع استخراج وبهره برداری شریک وسهیم باشد.

چه بسیار جلسات ومجامع که برای بحث دراین موضوع از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ تشکیل شد. دراین تاریخ بودکه سرانجام توفیق یافتیم قرارداد خود رابا شرکتهای عامل نفت بکلی دگرگون سازیم ومالکیت کامل ومطلق ایران رابرمنابع وتاسیسات نفت بی چون وچرا مستقر سازیم. درحقیقت دراین زمان بودکه قانون ملی شدن نفت پس ازتقریبا " یک ربع قرن تلاش ایران ومن به نتیجه نهائی خود رسید وآرزوی ماجامه عمل پوشید. ازاین پس شرکتهای عامل نفت دیگر خریدار ساده ای بیش نبودند و ایران نه تنها مدیریت کامل همه تاسیسات نفتی خودرا بعهده گرفت، بلکه درتعیین شرایط فروش نفت نیز آزادی کامل یافت.

مرگ انریکوماته‌ئی

از ۱۳۳۷ که شکیبائی من دربرابر تحمیلات و سوء استفاده های شرکتهای بزرگ نفتی واقعا "بپایان رسید ومادرمقامی بودیم که میتوانستیم با آنان جدا" به مقابله بپردازیم، اندک اندک حوادث و وقایعی غریب وشگفت انگیز وقوع یافت. وقوع چنین حوادثی، درانقلابی ترین دوران تاریخ بهره برداری ازمنابع نفتی جهان شاید شگفت آورهم نباشد،چراکه منافعی بس مهم درمعرض خطرقرارگرفته بود،که برای حفظ آنها نه ازنیرنگ وخدعه دریغ شد و نه ازخشونت، نه ازافترا، نه حتی از جنایت شرکتهای بزرگ نفتی برای مقابله باکشورهای

تولید کننده نفت توسل بهر سلاحی را جائز میشمردند.

درواقعه دارای اهمیت وتوجه خاص است:

نخست، مرگ ناگهانی انریکو ماته‌ئی رئیس شرکت نفت ایتالیا که یک قرارداد نفتی انقلابی با ایران منعقد کرده بود.

هنگامی که من ماته‌ئی را شناختم وی مردی بود تقریبا" پنجاه ساله، فعال وپرتحرک که بازارهای نفتی جهان را میشناخت وبه خطراتی که درمبارزه با شرکتهای بزرگ نفتی جهان متوجه اوبود، وقوف کامل داشت. ولی همیشه عادت داشت بگوید " من وقت ترسیدن ندارم." ماته ئی برای صرفه جوئی در وقت همواره با هواپیما یا هلی کوپتر سفرمیکرد وظاهرا" مجموع ساعات پرواز اوبه ۵۷۰۰ میرسید. جت کوچک وی همواره آماده پرواز بودوخلبانی ماهر ومحتاط بنام سرگرد برتوزی داشت.

درساعت ۱۷و۲۵ دقیقه روز ۲۷ اکتبر ۱۹۶۲ هواپیمای وی از یک فرودگاه سیسیل پرواز کرد، وقراربود که درساعت ۱۸/۵۷ درفرودگاه میلان فرود آید. ویلیام مک لال، رئیس دفتر مجله معروف تایم درایتالیا دراین سفر ماته‌ئی راهمراهی می کرد. برفراز فرودگاه میلان هوابارانی ومه آلودبودوبرج مراقبت آخرین پیام سرگرد برتوزی رادریافت کردکه اعلام آمادگی فرودآمدن مینمود، ولی‌دیگرازوی‌پیامی نرسیدودرساعت ده بعدازظهر خبرداده شدکه هواپیمای وی درنزدیک باسکاپ درایالت پاوی سقوط کرده و هیچکس ازاین حادثه جان سالم بدرنبرده است. اضافه کنیم که دراوائل ماه اکتبر طی بازرسی همین هواپیما یک بمب درآن کشف کرده بودند.

درگزارش رسمی، علت سقوط هواپیما فقدان دید کافی ذکرشد. آیا باید این گزارش راپذیرفت و

مرگ وی را یک حادثه دانست؟

به اتفاقات دیگری بپردازیم:

به محض اینکه ایران حاکمیت مطلق ثروتهای زیرزمینی خودرا بدست آورد، بعضی ازوسائل ارتباط جمعی دنیا مبارزه‌ای وسیع علیه کشور ما آغاز کردند ومرا پادشاهی مستبد خواندند. فعالیتهای ضد ایرانی سازمانهای باصطلاح دانشجوئی درخارج از کشور تشویق شد. این مبارزه درسال ۱۳۲۷ آغاز شد، در سال ۱۳۴۱ به اوج خود رسید، ولی هرگز ازپای ننشست وگرچه پس از انقلاب شاه وملت دراین سال، درمقابل پیشرفتها وتحولات ایران، تاحد زیادی دشمنان ما ناچار به سکوت شدند، اما دوباره مبارزه تبلیغاتی خودرا درسال ۱۳۵۴ ازسرگرفتند.

سیاست نفتی ایران

سیاست نفتی ایران، نقطه مقابل کوته بینی شرکتهای بزرگ نفتی جهان بود. وزرای نفت کشورهای صادر کننده نفت دراواخر دسامبر ۱۹۷۳ به دعوت من درتهران گردآمدند. درهمین مجمع بودکه به تاریخ ۲۳ دسامبر تصمیم گرفته شد نرخ یک بشکه نفت از ۵/۰۳۲ به ۱۱/۶۵۱ دلار افزایش داده شود. وسائل ارتباط جمعی جهان بلافاصله مرا متهم به تخریب اقتصاد غرب وبلکه دنیا کردند. برای روشن کردن رویه و دیدگاههای خود، طی یک کنفرانس مطبوعاتی که اندکی بعد درکاخ سعدآباد برپا شد، توضیح دادم که حتی قیمت جدید کافی نیست ومعتدل ومعقول است، چراکه فروشهائی به نرخ هربشکه ۱۷ دلار انجام شده و پیشنهادهائی تامعادل هر بشکه ۲۲/۶۰ دلار دریافت گردیده. افزودم که قیمتها

ایجاد نابسامانی وعدم تعادل دراقتصاد جهانی نیست، بلکه سیاست جدید نفتی ما به ایجاد تعادل طویل المدت اقتصاد دنیا کمک خواهد کرد چراکه قیمت نفت باید با هزینه تولید منابع دیگر نیرو وجانشین آن هماهنگ ومتناسب باشد.

بسیار غیر عادی وحتی زننده بود که قیمت نفت ازبهای آب معدنی اویان هم کمتر باشد. حال آنکه نفت ماده‌ای است بسیار مهم که درآن سال حدود هفتاد هزار محصول مختلف ازآن مشتق میشدوساختن بسیاری ازاین محصولات به درجه‌ای ازپیشرفت صنعتی ووسائل پیچیده نیاز داشت که سهم قیمت نفت درکل بهای آنها بسیار ناچیز بود. عقیده من آن بود که باید به نفت بیشتر بصورت ماده اولیه محصولات ومصنوعات پتروشیمی نگریست که بتدریج کاملتر وپیچیده تر ومتنوع ترمیشود.

استفاده ازنفت برای تولید حرارت یا روشنائی یا راه بردن خطوط آهن ، ازدیدگاه من سیاست عاقلانه‌ای نبود ونیست. من عقیده داشتم ودارم که باید درسیاست نیرو، آینده نگربود وفقط به زمان حال نیاندیشیدونگفت "ازپس مردن من عمر چه دریا چه سراب."

علیه سیاست کوته بین، شرکتهای نفتی بود که که من اعلام خطر کردم.

ارائه راه‌حلّ سازنده برای جلوگیری ازنابسامانی اقتصاد جهانی

برای آنکه بتوان تدریجاً نفت رافقط بصورت ماده اولیه صنایع شیمیائی وپتروشیمی بکاربرد لازم بود وهست که منابع جدیدی برای تولید نیرو فراهم شود، چون بهره‌برداری ازانواع مختلف ذغال

سنگ ومنابع نیروی ناشی ازآفتاب ویا مواد گداخته زیرزمینی ، باجذرومد اقیانوسها ودریاها . تنها هنگامیکه قیمت نفت ارزان وباصرفه باشد،هیچ کس بدنبال بهره‌برداری ازاین منابع گران قیمت نخواهد رفت واگر استفاده ازنفت ارزان به آهنگ کنونی ادامه یابد، دنیا درآینده نزدیک بابحران کمبودفاحش منابع نیرو وسقوط کامل اقتصادی مواجه خواهد شد. نتیجه آنکه توجه عاجل به سایر منابع نیرو ضروری وحیاتی است . ضمن همین توضیحات بود که شش سال پیش گفتم که فروش نفت به قیمت عادلانه نهایت امربه صرفه وصلاح کشورهای صنعتی خواهد بود.ولی باید میل به قیمت عادله را متدرجا" ودرمراحل مختلف انجام دادتاآماده‌سازی منابع جایگزین ، ازطریق سرمایه‌گذاریهای ضروری میسر ومقدور باشدونیز اقتصاد جهان بتواندیک برنامه درازمدت وسنجیده صرفه‌جوئی درنفت رابه مرحله اجرا وعمل درآورد. عقیده من این بود وهست که بر پایه این دوسیاست ، ازیک طرف سرمایه‌گذاری در منابع نیروی جایگزین نفت وازطرف دیگرصرفه‌جوئی تدریجی درمصرف آن، جهان خواهد توانست بدون مشکل عمده به دوران جدید منابع نیروی پایان ناپذیری چون اتم وخورشید برسد.

عقیده من این بوده وهست که سیاست نفت ارزان سیاستی استکوته نظرانه که با تلاف منابع موجود نفت خواهد انجامیدوجهان رابا یک فاجعه عظیم اقتصادی مواجه خواهدکرد.

لازمه سیاست قیمت عادلانه نفت آن بود وهست که مرحله به مرحله وبه تدریج،درقیمت فروش نفت تجدید نظرشود تاکشورهای مصرف کننده وبخصوص ممالک صنعتی بتوانند اقتصاد خودرابا آن تطبیق

دهند. به همین سبب بود که پیشنهاد کردم بــــرای احتناب از ورود دریک دورتسلسل باطل وجهنمی،میـان کشورهای صادرکننده نفت وممالک عمده مصرف کننـده از جمله اعضای سازمان همکاری وتوسعه اقتصادی، یعنی کشورهای بزرگ صنعتی غرب، هماهنگی هـــای لازم ازطریق مذاکرات جدی ومستمر بوجود آیدوقیمت نفت براساس توافق آنها درحدی که برای اقتصـــاد جهان قابل تحمل باشد، تعیین گردد.

بعدا" درباره پیشنهادهای دیگرخود درزمینه راه وروشهای احتناب ازپیدایش یک بحران اقتصادی جهانی سخن خواهم گفت:

عجب نیست اگر به اشاره واغوای گروههـــای فشار بین المللی، وسایل ارتباط جمعی جهان غرب فقط به قسمت اول پیشنهادهای من یعنی افزایـــش قیمت نفت توجه کردند ونه به مجموع آنها .همچنین پیشنهاد کرده بودم که میزان عوارض ومالیاتـــی که کشورهای صنعتی واردکننده نفت از فـــروش آن درداخل سرزمین خود وصول میکنند به یک برابـــر قیمت خرید محدود شود، یعنی آنچه خزانه کشورهای مصرف کننده ازمحل نفت دریافت میکنند، بیش ازآنچه حاصل ممالک تولید کننده میشود، نباشد. اما کسی به این پیشنهاد هم توجه نکرد، زیرا بهانــــه تبلیغات براساس گرانی نفت وتورم راعلیه کشورهای تولید وصادر کننده کاملا" سلب میکرد.

پس از شش سال جهان نظرات مرا تائید کرد

روزنامه لوموند، که همواره مخالف سیاست ایران وشخص من بوده است درمقاله ای که درضمیمـه دیپلماتیک خود به تاریخ مارس ۱۹۷۹ تحت عنـوان

"بحران نیرو وقیمت نفت" انتشار داد، همه این استدلالها را تائید کرد.

دراین مقاله که پنج سال وسه ماه، پس از کنفرانس تهران، انتشار یافت همه آنچه من گفته بودم، مورد تائید قرارگرفته وبرضرورت ولزوم فروش نفت به قیمتی عادلانه صحه گذاشته شده است. دراین مقاله به رسوائی غیرقابل قبول اتلاف سالیانه ۱۲۰ میلیارد مترمکعب گازدرجهان، که بی حاصل وبی مصرف سوزانده میشود، اشاره شده وبه صراحت ذکر گردیده که سهم مالیات وعوارض داخلی درقیمت نفت درکشورهای صنعتی بیش از قیمت خرید آن از ممالک صادرکننده است. سرانجام نویسنده مقاله نزدیک شش سال بعداز من، برضرورت یک توافق جهانی برسرقیمت نفت تاکید میکند.

دراین مقاله دقیقا" همه عقاید وپیشنهادهای من بازگو شده، بدون آنکه اشاره‌ای به کنفرانس مطبوعاتی کاخ سعد آباد شده‌باشد! درمقابل مقاله روزنامه لوموند به یک مطالعه شرکت شل کنتیننتال درسال ۱۹۷۶ (دایر بر اینکه، امکان رقابت میان پنج منبع دیگرنیرو رابا نفت بوجود خواهد آورد) ویک گزارش موسسه معروف راندکه برای سازمان مرکزی اطلاعات امریکا تهیه شد(دایر براینکه افزایش قیمت نفت به سی دلار هربشکه ذخائر نفتی قابل بهره‌برداری جهان رادوبرابر خواهدکرد) استناد میکند. بالاخره باید گفت که درماه اوت ۱۹۷۸ جیمز شلزینگر وزیر نیروی وقت ایالات متحده، امکان رسیدن قیمت نفت خام رابه چهل وحتی پنجاه دلاردرهربشکه مورد توجه قرار داد.

کافی است به نامها وتاریخها توجه کنیم. سیاستی که وسایل ارتباط جمعی جهان شش سال پیش

"خانمان برانداز" و"تهدید آمیز وشرم آور" میخواندند وهمگان را به مبارزه باآن دعوت میکردند، امروز به عنوان تنها سیاست معقول ومنطقی مورد قبول وتائید قرارگرفته.

اماکسی که آنراپیشنهاد کردوامروز باحسن تدبیر وتعقل میتوانست وسایل وموجبات اجرای آنرا فراهم آورد، ازصحنه سیاست جهان فعلا" کنار رفته است.

گناه من آن بود که حق داشتم.

تصویب قانون جدیدی پیرامون نفت درایران، به خشم وسائل ارتباط جمعی جهان درباره کشورم وخودمن افزود: طبق این قانون شرکتهای نفتی خارجی فقط به عنوان خریدار نفت وباطرف قرارداد شرکت ملی نفت ایران حق داشتند درکشور ما عمل کنند. میبایست درمرحله اول به شرکتهای خارجی اجازه اکتشاف درمنطقه محدود ومعینی داده شود ودرصورت حصول نتیجه وکشف نفت شرکت مورد بحث منحل میشد وشرکت ملی نفت ایران میبایست نفت حاصل رابه قیمت بین المللی وباتخفیف حداکثر ۵٪ به آن بفروشد.

ازاین پس شرکت ملی نفت ایران به احداث پالایشگاههای نفت درافریقاوآسیا پرداخت وبا شرکت نفت بریتانیا دربهره برداری ازنفت وگاز دریای شمال شریک شد وحق مشارکت دراکتشاف منابع نفتی آبهای گروئن لند رابه اتفاق شرکتهای بریتانیائی وآمریکائی ونروژی کسب نمود. هیچیک ازاین توفیقات برای شرکتهای بزرگ نفتی خوشایند نبود.

درسال ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران بادرآمدی معادل ۲۲ میلیارد دلار مقام نخست رادرمیان

پانصد شرکت سودآور جهان به دست آورد وبا فاصله زیاد برد وشرکت بزرگ اکسون وشل پیشی جست.

بدینسان، وعده‌ای که به ملت خود داده بودم که شرکت ملی نفت ایران را به صورت بزرگترین شرکت نفتی جهان درآورم، جامه عمل به خود پوشید وتحقق پذیرفت.

قبل از آغاز حکومت نفرت وحماقت وسفرگی برایران، کشورما چهارمین تولید کننده بزرگ نفت دردنیا بودودرمیان ممالک صادرکننده مقام دوم را داشت. بعلاوه شرکت ملی پتروشیمی ایران از یازده کارخانه واحد وابسته، بهره‌برداری میکرد وشرکت ملی گاز روزبروز مقام مهمتری درجهان بدست میاورد. همه ذخائر گازایران هنوز به درستی شناخته نشده، ولی آنچه قطعی است، مارادرردیف اتحاد جماهیر شوروی ودرمقام نخست جهانی قرار میدهد.

انسانهادرمقابل هرج ومرج

برای تجزیه وتحلیل ودرک صحیح آنچه ازیکسال پیش تاکنون درایران میگذرد، توجه به چند نکته مهم ضرورت دارد.

تاریخ نشان خواهدداد که با رئیس مملکتی که به آینده ملتش دلبسته بود وجهان رابه همبستگی وتعاون میخواند، چه رفتاری شد.

برکناری من، ازصحنه سیاست جهانی باعث شد که بعضی ها بتوانند نظرات مرابنام خود وانمود کنند وسیاست افزایش قیمت نفت راتاحد ارزش اقتصادی واقعی آن به سود خوداجرا نمایند، حال آنکه من میخواستم این سیاست به نحوهماهنگی اجرا شود وبه نفع همگان باشد.

هنگامی که من ازقدرتهای بزرگ غربی مصرا" میخواستم که به اندیشه بهره‌برداری ازمنابع نیروی جایگزین نفت باشند،کسی به اهمیت این موضوع توجه کافی نکرد وهنگامی که کشورما کوشید خود به این سیاست جامه عمل بپوشاند دراه پیشرفت ماکارشکنی وایجاد موانع بسیار کردند.

من بارها به دورئیس جمهور وبکامعاون رئیس جمهور امریکا گفتم که کشور آنها که تواناترین ممالک جهان غیرکمونیست است، نبایدو نمیتواند به خود اجازه دهد که تامین نفتش درگرو ممالک دیگر باشد.

آیا آنها این گفته مرابیاد دارند؟ البته اکنون کوشش ایالات متحده براین استکه سیاست کاهش وابستگی خودرا به منابع نیروی خارجی به مرحله اجرادرآوردو"بحران ایران" راموجب اجرای این سیاست قلمداد میکنند. ولی امروردیگراین سخن بهانه‌ای بیش نیست.

ظاهرا" کاهش صدور نفت ایران به خارج، موجب بروز یک "هراس واقعی درکشورهای صنعتی جهان" شده واین بیم ونگرانی به ممالک درحال توسعه نیز سرایت یافته است.

واقعیت این استکه ازوقتی که من از صحنه سیاسی واقتصادی جهان کناررفته‌ام، یک تهاجم همه جانبه‌ای علیه تعادل وثبات اقتصادی وسیاسی دنیا آغاز شده استکه بیش از همه متوجه‌قدرتهای بزرگ غربی است. این بحران درحقیقت وسیله‌ای است برای ایجاد وگسترش عدم ثبات درخاورمیانه ودراقتصاد جهانی.

بهمین سبب امروزه عقیده عمومی براین است که حوادث اخیر ایران تعادل قوارا درجهان بهم

زده و "وضع جدیدی" بوجود آورده است که انسانها باید خودرا با آن تطبیق دهند. متاسفانه این وضع جدید، چیزی جز هرج ومرج ونابسامانی نیست واین بیان دعوتی است از انسانها که خودرا با نابسامانیها منطبق سازند، یعنی آنهارا بپذیرند.

چرا باید چنین باشد، چرا انسانها نباید بتوانند با سیاستی مدبرانه اوضاع را تحت تسلط آورند؟

آنچه من میخواستم ،پیش بینی وپیش گیری از این نابسامانی وهرج ومرج بود، که سالها پیش از دیگران فرارسیدن آنرا احساس ومشاهده میکردیم .من بارها گفتم وتکرار کردم که آینده ایران دیگر نباید درگرو نفت باشد. من بارها گفتم که مردم زمان ما با سرعتی وصف ناپذیر، ذخائری راکه طی میلیونها سال فراهم آمده مصرف میکنند. طبق پیش بینی های کنفرانس جهانی نیرو که دراستانبول منعقد شد، درصورت ادامه آهنگ فعلی مصرف نفت درجهان ،ذخائر شناخته شده تا سی وهفت سال دیگر به پایان خواهد رسید. بعدا" چه خواهد شد؟

سیاست،هنرپیش بینی

پیشرفت بشر وادامه برنامههای اقتصادی واجتماعی کشورهای جهان هنوز بستگی تام به نفت دارد. توسعه اقتصادی نیز منوط به ادامه وصول درآمد نفت است که درسال ۱۹۷۷ به ۲۱میلیارددلار بالغ شده بود. درحدود سی سال دیگر که تعدادنفوس ایران به ۶۵ میلیون نفر بالغ خواهدشد، منابع نفتی ما به پایان می رسد. برای آن زمان از هم اکنون باید چاره اندیشید سیاست غیزی نیست جز

هر پیش بینی .

درنتیجه مابرآن شدیم که نیروگاههای بزرگ تولید برق اتمی بسازیم. دونیروگاه اول که در نزدیکی بندربوشهر ساخته میشدبه آلمانها سفارش داده شد وقرار بود به ترتیب درسالهای ۱۳۵۸و ۱۳۵۹ به پایان برسد وبکسال پیش متجاوز ازهشتاد درصد کارهای آن انجام شده بود. نیروگاههای سوم وچهارم که درکنار شط کارون احداث میگردید، به فرانسه سفارش داده شده بودو تاریخ پایان ساختمان آنها به ترتیب ۱۳۶۲ و۱۳۶۳بود. اکنون ساختمان این نیروگاهها تعطیل وتمام وجوهی که مصرف آنها شده بود بدور ریخته شده است. احداث چهارده نیروگاه دیگرنیز دردست بررسی بودو سرانجام می بایست قدرت تولید برق اتمی ما به ۲۵۰۰۰ مگاوات برسد.

دربهار سال ۱۹۷۷ به دعوت ایران، پانصد تن ازکارشناسان برجسته اتمی جهان برای بررسی درباره استفاده صلح آمیز ازنیروی اتم درتوسعه اقتصادی وچگونگی ترتیب همکاری بین المللی دراین زمینه، درشیراز گردهم آمدند. درپاسخ پیامی که رئیس جمهوری ایالات متحده بمناسبت این کنفرانس برایم فرستاد، من صریحا "یادآور شدم که باید ازبروز هرگونه هرج ومرج وفقدمسئولیت دراستفاده ازنیروی اتم اجتناب کرد، وگرنه انسانیت با مخاطرات جدی روبرو خواهدشد. دراین پیام اضافه کرده بودم که کوشش ایران فقط در زمینه استفاده غیر نظامی ازنیروی اتم است و در این راه باکلیه کشورهای علاقمندجهان همکاری خواهیم کرد.

سیاست نیرو، که مبانی آنرا فوقا" شرح

داده‌ام، یکی ازسرزنشهای اصلی است که نسبت به من ابراز شده. گناه بزرگ من این بود که خواستم به موقع، وقبل از آنکه دیر شده باشد، ایران را از دوران نفت خارج کنم وبه عصر اتم برسانم، که خوشبختانه حتی درکشورما خطر تشعشعات اتمی نیز به سبب صحراهای بزرگی که داریم موجود نیست.

پس از بهمن ۱۳۵۷ همه طرحهای بزرگ ایران درخارج با اشکالتراشی ومقاومت روبرو شد وآنها را "تحقق ناپذیر" وناممکن جلوه دادند. حال آنکه همین دولتها ومقامات یکسال پیش از آن باشوق والتماس درمقام جلب سفارشها وقراردادهای اجرای آن بودند. گفته شد برقی کردن شبکه خطوط ایران جاه طلبانه وغیر ممکن است. ساختمان راه آهن زیرزمینی تهران، بلند پروازی وتحقق ناپذیر است. شاهراه جنوب به تهران، بی فایده وناممکن است. ساختمان شاه لوله گاز به شوروی غیر مقدوراست و ....وگناه من این بود که برای میهنم بلند پروازی میکردم ومرا متهم بداشتن "جاه طلبی های شخصی" میکردند. مگرنه این است که احتمال زنده ماندنم تاپایان این طرحهای طویل المدت ناچیز بود. من برای خودم هیچ نمیخواستم، هدف وآرزوی من این بود که همه پیش بینی های لازم برای تامین آینده ایران انجام شود، که وحدت وتمامیت ایران تضمین گردد، که ایرانیان مرفه باشند.

خوشبختانه، علی رغم همه تبلیغات، درستی هدفها وروشهای من برکلیه روشن بینان جهان ودلبستگان به ایران آشکار شده است وسیاست مالیخولیائی بازگشت به قرون وسطی وایجاد رعب ووحشت واختناق دیگر مقبول هیچکس نیست. هدف من

نه خواب وخیال بود ونه اهریمنی.

قسمت سوم

انقلاب سفید

فصل اول

مبانی انقلاب سفید

درسال ۱۳۳۲ دوازده سال ازآغاز مبارزه من برای دفاع ازموجودیت وتمامیت ایران میگذشت، ودیدیم که باچه دشواریهائی روبرو شدم وسرانجام چگونه توفیق بدست آوردم.

لازم آمد که بیست وپنجسال دیگر، هم برای دفاع ازموجودیت ووحدت ایران وهم برای پیشرفت وتوسعه کشورم بکوشم. درصفحات بعدمراحل مختلف این کوشش وتلاش راباز گو خواهم کرد. من یک هدف بیشتر نداشتم وهرگز آنرا پنهان نکردم وآن سازندگی ایرانی مترقی وتوانا بودکه مردمش هم از مواهب ومزایای تمدن مادی برخوردار باشندوهم ازاعتلای معنوی واخلاقی وفرهنگی.

پنج هدف اصلی

برنامه دوم

من بخوبی میدانستم که چنین هدفهای بلند پایه‌ای بامنافع وخواسته‌های سیاستهای بیگانه‌ای که همواره ایران راذلیل وناتوان میخواستند، هماهنگ نیست ودیر یازود باآنها برخورد خواهد یافت. بااینحال، علی رغم فشارهای خارجی وسوء نیت وفساد بعضی ازمسئولان داخلی، دمی از

پای ننشستم وبه تلاش خود ادامه دادم.

طی مدت سی وهفت سال، هیچ چیز مرا از انجام وکوشش برای رسیدن به آرمانهایم بازنداشت وحتی سوء قصدهائی که نسبت به من شـــد اراده ام را استوارتر کرد.

درسال ۱۳۲۲ هنگامیکه هنوز آتش جنگ فـــرو ننشسته وکشورما بادشواریهای بی‌مانندی روبــــرو بود، من هدفهای اصلی سیاست اقتصادی واجتماعـــی کشورم رادرپنج خلاصه کردم.

- نان برای همه
- مسکن برای همه
- پوشاک برای همه
- بهداشت برای همه
- آموزش برای همه

این هدفها رابه همه دولتهائی که مباشر امـــور مملکتی میشدند، یادآوری میکردم وسرانجام بـــا تائید ورای ملت ایران، آنرابه مرحله اجـــرادر آوردم.

فراموش نباید کردکه پیش از اصلاح قانـــون اساسی درسال ۱۳۲۸ پادشاه دارای اختیارات کافی برای رهبری امورمملکتی نبود. پس از این اصـــلاح وکسب اختیار انحلال مجلسین ، من توفیق یافتم بعد از حکومت مصدق، دولتهای جدی، میهن پرست وپرکاری رامصدرامورنمایم.

براساس پنج اصل فوق وبه تناسب تدریجـــی جامعه ایرانی ونیازهایش اندک اندک اصول ومبانی دیگری برای سیاست اقتصادی واجتماعی کشوراعـــلام نمودم، که مجموعه آنها نوزده اصل انقلاب سفیـــد ایران استکه درفصول بعدی به تجزیه وتحلیـــل آنهاخواهیم پرداخت ونتایج اجرای آنهارابازگـــو

خواهم کرد.

قبلا" گفتیم که چگونه نخستین برنامه هفت ساله کشور باشکست مواجه شد. راستی که ترازنامه دولت مصدق برای ایران نکبت بار بود. دربرنامه دوم، قسمت مهمی ازبرنامه اول، که اجرانشده ویا ناتمام مانده بود، ملحوظ گشت. هزینه‌های این برنامه به حدود هفتاد میلیارد ریال(اندکی کمتر ازیک میلیارد دلار) میرسید.

قسمت عمده اعتبارات موردنیاز برنامه هفت ساله دوم می بایست ازعواید نفتی کشور تامین شود. به همین سبب بهره‌برداری صحیح وعقلانی از منابع نفت وگاز کشور، بصورت یکی از هدفهای عمده سیاست اقتصادی مادرآمد که من شخصا" به‌آن پرداختم. همچنین نوسازی کشاورزی ایران وایجاد زیربنای لازم برای توسعه آن، دربرنامه دوم ازاولویت خاص برخوردار بود. دراین زمینه بود که احداث چند سد بزرگ وشبکه‌های آبیاری وایجاد کارخانه‌های کود شیمیائی ومراکز تولید نیرو، در برنامه پیش بینی شد.

پس از سال ۱۳۳۷ طول شبکه خطوط آهن کشور، سه برابر شد. درهمین سال کشورما دارای ۵۰۰۰ کیلومتر جاده‌های آسفالته ونزدیک به سی هزار کیلومتر راههای درجه سوم شده بود واحداث ۲۴۰۰ کیلومتر شاه‌لوله" نفت ایران آغاز گردید. سرتاسر ایران را شورسازندگی وپیشرفت فراگرفته بود.

همچنین درسال ۱۳۳۷ بود که توفیق یافتیم سرانجام به کمبودهای مالی وارزی که از حکومت مصدق بارث رسیده بودپایان دهیم وبرای اول بار درتاریخ ایران تعادل پرداختهای خارجی ایران بصورت مثبت درآمد.

زمین از آن کشاورزان

ازهمین زمان، من اصلاحات ارضی راضروری ترین تدبیر برای تحول اجتماعی ایران میدانستم، که درفصل بعد مفصلاً به آن خواهیم پرداخت.

درسال ۱۳۲۰ املاک اختصاصی خود را به دولت منتقل کردم که متاسفانه کاری باآنها نکرد. درنتیجه ناچار شدم که آنها را باز پس بگیرم و مستقیماً برتقسیم اراضی واملاک سلطنتی میان کشاورزان نظارت کنم تا انجام پذیرد. کار تقسیم املاک سلطنتی تا حکومت مصدق به خوبی پیش میرفت، ولی چون او به قدرت رسید، اجرای طرح رامتوقف کرد. پس از سقوط دولت او، کارازسرگرفته شد واین بار کامیاب شدم که آنرا به آخر برسانم.

برای کمک به روستائیان، بانک عمران روستائی بنیان نهاده شدوعلیرغم مقاومتها ومخالفتها، قانونی درزمینه تقسیم اراضی خالصه ودولتی به تصویب قوه مقننه رسید. درنتیجه نزدیک به ۲۰۰/۰۰۰ هکتار ازاین اراضی تاسال ۱۹۵۵ میان ۲۴/۰۰۰ زارع تقسیم شد وبالاخره دربهمن ۱۳۴۱ قانون محدودیت مالکیت اراضی مزروعی به تصویب ملی رسید.

دراین هنگام بودکه من نخستین اصول ومبانی ملی واجتماعی ایران رااعلام کردم وبه تائید وتصویب ملت رساندم. تااین زمان بیشتر کوشش من متوجه حفظ وصیانت استقلال وتمامیت ارضی ایران بود که در معرض مخاطرات جدی قرار داشت. با وجود همه دشواریها، من درهمین مدت بحرانی وپر تلاطم توفیق یافتم که املاک سلطنتی رامیان زارعین تقسیم کنم وصدی نود دارائی شخصی خود را

به فعالیتهای فرهنگی وعمرانی وخیریه اختصاص دهم. با اتکاء به پشتیبانی ملتم بودکه برنامه وسیع اصلاحات اجتماعی خودرا درکنگره کشاورزان (زمستان ۱۳۴۱) به اطلاع ایرانیان رساندم. درششم بهمن ۱۳۴۱ ملت ایران به اکثریت نزدیک به اتفاق آراء شش اصل اول انقلاب سفید را تصویب کردو بدینسان انقلاب ایران برمبنای رای عمومی واراده ملت ازقوه به فعل پیوست.

دوران برنامه‌های عمرانی ملی ازهفت سال به پنج سال کاهش داده‌شدتا باواقعیات ونوسانهای اقتصادی هماهنگی بیشتری پیداکنند. وپس از آغاز انقلاب سفید بود که سه برنامه پنجساله عمرانی کشور (۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷) تماما" به خدمت ترقی اجتماعی وتوسعه اقتصادی ایران، یعنی انقلاب اجتماعی وملی مادرآمد.

درهمین زمان من به هم وطنانم یادآور شدم‌که اگر بعضی ازاحزاب وفرقه‌های سیاسی مرام ومسلک خودراتنهاراه نجات میدانند واگر بعضی دیگر، پیشرفت کشوررادرمنازعات طبقاتی وبرتری جوئیها جستجو میکنند، نیروی اصلی انقلاب ماآن است که برای تحقق استیلای یک طبقه اجتماعی ویایک نظام عقیدتی پی ریزی نشده، انقلاب سفیدمابراساس شعارهای پیش ساخته وتکراری نیست بلکه درمکتبها ومرامها ونظامهای عقیدتی دیگر هرچه رابه خیر وصلاح ملت ایران باشد اختیار میکنیم وبکارمیبندیم.
به ایرانیان گفتم که هدف اصلی من آن است که ایران راطی مدت بیست سال به حدتوسعه وپیشرفت ممالک مترقی جهان برسانم ومسلما" درمراحل نهائی، کاردشوارتر خواهد بود.

اصلاحات ارضی درسه مرحله انجام شد. درمرحله

اول مقرر گردید که هیچ مالکی بیش از یک ده نداشته باشد و مازاد این نصاب به کشاورزانی که در اراضی مربوط به بهره برداری وفعالیت مشغول بودند،فروخته شد وترتیب بازپرداخت قیمت اراضی مزبور،مالکان ازطریق فروش سهام کارخانجات دولتی،فراهم گردید.

درمرحله دوم اصلاحات ارضی که ازسال ۱۳۴۴ آغاز شد مالکانی که راسا" به بهره برداری اراضی مزروعی خود نمی پرداختند مکلف شدند یا آنها را به صورت طویل المدت (سی سال) به زارعان اجاره داده ویا بفروشند.

بالاخره درمرحله سوم، مقررگردید که صاحبان اراضی استیجاری یا به تقسیم عواید با مستاجران بپردازند ویا براساس قراردادهای اجاره به فروش اقدام کنند.

همچنین مقررشد که اراضی مزروعی موقوفه عام به اجاره نودونه ساله به زارعان واگذار شود و اراضی مزروعی موقوفه خاص را دولت خریداری کند وسپس به کشاورزان بفروشد.

درعوض مالکان حفظ ومالکیت اراضی بایر به شرط بهره برداری وآبادی آنها، برای مالکان باقی ماند. البته بدون آنکه نحوه بهره برداری کشاورزی بربهره کشی فرد ازفرد استوار باشد.

نخستین آتش افروزی علیه اصلاحات

به هنگام ارائه اصول ششگانه انقلاب به ایرانیان یادآور شده بودم که اگرتائید وتصویب آن به رای عمومی واگذار میشود به آن خاطر است که دیگر هیچکس نتواند دراین اصول تغییری بوجود آورد، ونظام ارباب ورعیتی رابار دیگر تجدید

کند وبرتری واستیلای منابع فردی برمنفعت عمومی را تحقق بخشد.

ملت ایران درسال ۱۳۴۱ ندای مرا دریافت و نظرات وپیشنهادهایم را باشور وهیجانی بی مانند به اکثریتی قاطع تصویب وتائید کرد. اما شش ماه بعد با یک شورش خونین روسای ایلات درجنوب کشور واغتشاشات دامنه داری درتهران درجهت مخالفت با اصلاحات اجتماعی روبروشدیم. درمخالفت با پیشرفت ایران آشوبگران وآتش افروزان دنباله کارشکنی‌ها را گرفتند.

شورش جنوب واغتشاشات تهران بوسیله گروهی ازخانها وبزرگ مالکان ترتیب یافت که چاره دیگری برای مبارزه ومقابله با اصلاحات ارضی نمیدیدند. اتحاد ملعون میان عوام سرخ وسیاه که در زمان حکومت مصدق آغاز شده بود، اندک اندک انجام یافت اما هنوز مکتب غریب (مارکسیسم اسلامی) یعنی جمع غیرممکن بین اضداد پدیدار نشده بود.

اغتشاشات خرداد ۱۳۴۲ جنبه کاملا" ارتجاعی وغارت وچپاول وآتش افروزی به دست اراذل واوباش داشت.

محرک اغتشاشات، غارتها آتش افروزیها، فرد ناشناسی بنام آیت الله خمینی بود که مخصوصا" با اصلاحات ارضی وآزادی زنان شدیدا" مخالفت میورزید. دراین هنگام وی از اعتبار وحمایتی در داخل کشور برخوردار نبود وعملا" مورد عفو قرار گرفت وتبعید شد.

درده سال متعاقب این حوادث بودکه "مارکسیسم اسلامی" درایران پدیدار شد. برای هرمسلمان معتقد این ترکیب غیرقابل تصوراست زیرا مارکسیسم مکتبی است مبتنی بر مادی گرائی مطلق ونفی و

انکار وجود پروردگار ودین را "افیون ومخدر ملتها" میخواند. خوشبختانه درمیان روحانیون فقط آشوبگران ومتفکران مالیخولیائی یافت نمیشود، بسیارند آنهائی که جدا وصمیمانه به رسالت معنوی وروحانی واخلاقی خوددرا عتلای انسانها، عمل میکنند. اما این گروه نتوانستند مانع فعالیت مارکسیستهای اسلامی بشوند که تصور میکنندمیتوان میان کمونیسم واسلام تلفیق وتالیفی به عمل آورد.

امروزه، روحانیونی که تن به قبول افکار مالیخولیائی حاکم برایران نمیدهند یا مجبورند گوشه عزلت اختیار کنند وتنها به عبادت اکتفا وبا حتی جلای وطن کنند. وگرنه با خشونت "پاسداران انقلاب" مواجه میشوند وبا تحویل "دادگاههای انقلاب اسلامی" میگردند که قضاوت نمی کنند، بلکه فقط محکوم میکنند.

چگونه میتوان براندیشه‌های مالیخولیائی و عوام فریبانه کسانی که میخواهند کمونیسم رابا اسلام تلفیق کنند وسخنان پیامبر خدا راهمترازنوشته‌های ضددیانت قرار میدهند، صحه نهاد؟ چه بزرگ است مسئولیت کسانی که ایران رابنام دین دچار چنین هرج ومرج بی مانند کرده‌اند.

دنیا بخوبی می بیند که از چند ماه پیش به اینطرف، ایران دستخوش ناامنی، آدمکشی، نفاق حکومت وحشت واختناق وکینه ودرآستانه یک جنگ داخلی است.

تاریخ قضاوت خواهد کرد که من ایران رااز همه بلیات مصون ومحفوظ نگاه داشتم.

پاسخ من به تاریخ جزاین نیست.

فصل دوم

اصلاحات ارضی

ازهمان سال ۱۳۲۰ که با دشواریها ومسئولیتهای بسیار ودرمقتضیاتی توان فرسا با مسائل ملی روبرو شدم، همواره ازخود میپرسیدم آنچه برای ملت ایران ازهرچیز دیگر درتلاش برای بقا وهستی ودر مبارزه اش با تخریب ونیستی، سودمندخواهد بودچیست؟ طبیعتا" وحدت ملی در مفهوم جامع وکاملش ونیز حفظ وصیانت روح ایرانی که تغییرپذیر وقابل جایگزینی نبوده ونیست. اما میبایست که به جهات وجوانب مادی زندگی نیز توجه کرد. من طبیعتا ومطرتا" یک سیاستمدار حرفه ای نبودم ورسالتم آن بود که آنچه رابرای میهنم تحقق پذیر است، ازآنچه نیست تمیز وتشخیص بدهم. من نمیبایست بدنبال آنچه شاید کمال مطلوب، اما تحقق ناپذیر بود بروم، چه درزمینه مسائل معنوی واخلاقی وچه در زمینه مسائل اقتصادی ومادی، میدانستم که درسیاست بایدواقع بین بود. من بخوبی میدانستم حکومتی که از ترکیب افکار کمونیستها وملاهای درواقع خداشناس الهام بگیرد، تخیلی، خطرناک وبدفرجام بیش نیست ومتاسفانه جریان حوادث، درستی پیش بینی های مرا نشان داد.

اصول ومبانی

هیچ چیز را نمی توان ونباید ازمردم پنهان داشت ومن هرگز چنین نکرده بودم. درکتاب انقلاب سفید، یادآور شده بودم که مادرسیاست ملی ایران روش اختناق افکار وتحدید آزادیهای فردی واجتماعی وحق انتقاد راکنار خواهیم گذاشت، تا توسعه وترقی ایران یک ظاهر سازی نباشد. در همین کتاب افزوده ام که بایدبه باورهای معنوی وحقوق فردی واجتماعی احترام گذاشت، به تشدید وتحکیم همکاری وتعاون بین ملتها پرداخت، اصلاحات بنیادی رابر تدابیر ظاهر فریب ترجیح دادودرمقام ایجاد یک اقتصاد دموکراتیک واعتلای فرهنگ ملی برآمد.

درزمستان ۱۳۴۱ به هنگام سخنرانی درنخستین کنگره ملی شرکتهای تعاونی روستائی، شش اصل نخستین انقلاب سفید رابه ملت ایران عرضه داشتم که عبارت بودند از:

۱ ـ اصلاحات ارضی والغای نظام ارباب ورعیتی.
۲ ـ ملی کردن جنگلها ومراتع.
۳ ـ تبدیل کارخانه‌های دولتی به شرکتهای سهامی وفروش سهام آنها جهت تضمین اصلاحات ارضی.
۴ ـ مشارکت کارگران درسود خالص کارخانه‌ها.
۵ ـ تجدید نظر اساسی درقانون انتخابات به منظور اعطای حقوق کامل وبرابر سیاسی به زنان.
۶ ـ ایجاد سپاه دانش به منظور سواد آموزی واشاعه فرهنگ درروستاها.

این برنامه کاملاً عملی وقابل اجرا ومنطبق با باورها، سنتها ونیازهای ایرانیان وضرورتهای اقتصادی واجتماعی زمان بود. سپس بتدریج این

شش اصل با افزودن سیزده اصل دیگر بشرح زیر تکمیل گردید، که هریک باقتضای تحول جامعه وتوسعه امکانات ملی وپیدایش نیازها ومقتضیات جدید، به ملت ایران ارائه گردید.

۷ ـ ایجاد سپاه بهداشت، از مشمولان طبیب ودندان پزشک وپرستار به منظور تامین نیازهای بهداشتی ودرمانی روستاها.

۸ ـ ایجاد سپاه ترویج وآبادانی به منظور عمران ونوسازی روستاها وشهرها.

۹ ـ ایجاد خانه‌های انصاف درروستاها، به منظور تعمیم عدالت دردهات کشور وحل مسائل حقوقی کوچک روستائیان بوسیله خودشان درروستاها وبراساس کدخدامنشی.

۱۰ ـ ملی کردن تمام منابع آبهای زیرزمینی کشور.

۱۱ ـ نوسازی شهرها وروستاها، باهمکاری سپاه ترویج وآبادانی.

۱۲ ـ انقلاب اداری وآموزشی.

درسال ۱۳۵۴ پنج اصل دیگرافزوده شد که عبارتند از:

۱۳ ـ تامین امکان فروش سهام واحدهای بزرگ صنعتی به کارگران.

مقررشد دولت اعتبارات لازم رابصورت وام دراختیار کارگران قرار دهد که بازپرداخت وامها ازمحل سود سهام تامین گردد.

۱۴ ـ مبارزه باتورم وگرانفروشی ودفاع از منافع مصرف‌کنندگان.

۱۵ ـ آموزش رایگان واجباری درهشت سال اول تحصیل.

آموزش رایگان درهمه مقاطع تحصیلی بشرط قبول اصل خدمت به دولت یا درمحلی که دولت معین میکند، درزمانی معادل سالهای استفاده ازمزایای آموزش رایگان.

۱۶ - تغذیه رایگان برای کودکان خردسال درمدارس شیرخوارگان تادوسالگی ومادران نیازمند.

۱۷ - تعمیم بیمه‌های اجتماعی به همه ایرانیان.

وبالاخره:

۱۸ - مبارزه بامعاملات سوداگرانه اراضی واموال غیر منقول، به منظور جلوگیری ازافزایش نامعقول قیمت منازل مسکونی وآپارتمانها و مال الاجاره.

۱۹ - مبارزه بافساد ورشاء وارتشاء.

قبلا" درباره مراحل سه گانه اصلاحات ارضی سخن گفتم. درپایان مرحله سوم، دیگر ازمالکیت بزرگ اراضی مزروعی درکشور ماخبری نبود وهمه کشاورزان مالک اراضی مزروعی خود شدند.

برای درک اهمیت این موضوع باید توجه داشت که درسال ۱۳۳۵ معادل ۷۱٪ جمعیت ایران روستانشین بود وبیش از نیمی ازاراضی مزروعی به‌بزرگ مالکان تعلق داشت‌که حدود سی نفر ازآنان، ازجمله بعضی ازروسای ایلات، هریک مالک بیش از چهل روستا بودند. ۰/۲٪ (دودهم درصد) مالکان اراضی بیش از ۳۳/۸٪ اراضی مزروعی رادراختیار خود داشتند.

این بزرگ مالکان،غالبا "یا درتهران ویادرخارج ازایران میزیستند، واداره املاک آنها با مباشران وپیشکارانشان بودکه بیشتر باروشهای قرون وسطائی عمل میکردند وعملا" مانع توسعه وگسترش کشاورزی نوین درایران بودند.

وظایف بانک اعتبارات وتوسعه کشاورزی

برای پرکردن خلائی که ازالغای نظام ارباب ورعیتی پدید آمده بود، به بانک اعتبارات وتوسعه کشاورزی ماموریت تقبل واسجام طرحهای مختلف مربوط به اجرای اصلاحات ارضی درکشورواگذارشد. در نهایت امر، این بانک بیش از ۲۰۰ شعبه درسرتاسر کشور تاسیس کرده بود ووامهای ضروری رادراختیار تعاونیهای روستائی، اتحادیه‌های کشاورزان وطبیعتاً خودزارعان قرارمیداد. گروههای سیار وزارت کشاورزی وبانک منظماً" به مناطق کشاورزی که دچار خشکسالی ویاآفت شده بود، میرفتند وکمکهای لازم‌را به کشاورزان ودامداران معمول میداشتند.

میان سالهای ۱۳۴۱تا ۱۳۴۶ میزان وام‌پرداختی بانک به کشاورزان ازبیست میلیارد ریال تجاوز کرد. به موازات این اقدامات، شرکتهای تعاونی وتعاونیهای کشاورزی باکمک وهمیاری کشاورزان‌بنیان گرفت وتوسعه یافت وچون تعداد کشاورزان فراوان شد به منظور تامین هماهنگی درفعالیت این شرکتها، ترتیب تمرکز آنان دراتحادیه‌های منطقه‌ای داده شد.

درسال ۱۳۴۲ سازمان مرکزی تعاون روستائی باسرمایه‌ای معادل یک میلیارد ریال بوجود آمد. وظایف این سازمان عبارت بوداز آماده سازی‌وتربیت مدیران و متخصصان لازم برای اداره تعاونیهای روستائی وکشاورزی واتحادیه‌های تعاونی‌آموزش اعضای این شرکتها، بازاریابی برای محصولات‌کشاورزی، تشویق وگسترش منابع دستی روستائی، ایجادارتباط میان تعاونیهای روستائی وکشاورزی وتعاونیهای مصرف.

هدف غائی ورسالت نهائی سازمان، میبایست آن میبودکه کشاورزان آزادو مستقل رابه آن حداز توانائی فنی وامکان مالی برساند که خودراسا" همه امور مربوط به خودرا به دست گیرند وسهام سازمان رانیز مجموعا" خریداری ومدیریت آنرا متقبل نمایند.

بانکهای اعتبارات کشاورزی و شرکتهای تعاونی کشاورزی وروستائی، سازمانها و تاسیسات متعارف کشاورزی نوین درهمه جهان بشمار میرود. ولی لازم است دراینجا به سازمان دیگری درکشاورزی جدید ایران اشاره نمایم، که درکشورهای دیگر مشابه آن تاسیس نشده ومیتواند به عنوان تجربه ای سودمند وموفق موردبررسی قرارگیرد. مرادشرکتهای سهامی زراعی است.

شرکتهای سهامی زراعی

هدف ازتشکیل این شرکتها افزایش بازده و بهبود کیفیت محصولات کشاورزی از طریق تجمیع واحدها ومکانیزه کردن کشاورزی وبکار بردن روشهای نوین کاشت وبرداشت است.

هرکشاورز، به قدر ارزش زمین خوددرشرکتهای سهامی زراعی سهیم وشریک میشود ولی به کاشت حصه خود همچنان ادامه میدهد، امابدون موافقت شرکت حق فروش آنرا ندارد وسهامداران شرکت در خرید آن حق تقدم کامل دارند. وراث وی نیز بجای زمین، ازسهام شرکت بعنوان حق الارث دریافت میدارندوبدین ترتیب ازقطعه قطعه شدن زمین که موجب کاهش بازده فعالیت کشاورزی است، جلوگیری میشود. تشکیل شرکتهای سهامی زراعی، ضمن حفظ اصل مالکیت خصوصی اراضی مزروعی، موجبات تجمیع قطعات کوچک

مزروعی وایجاد واحدهای بزرگ مکانیزه رافراهم میاورد وتلفیق مطلوبی است میان مالکیت خصوصی وبهره برداری جمعی.

تاسیس شرکتهای سهامی زراعی این امکان را برای کشاورزان صاحب زمین درایران تامین کرد که نیروهای خودرا برای بهبود وتوسعه کارخویش متمرکز سازند وازعواید قابل ملاحظه ای نیز برخوردار شدند.
نتایج پانزده ساله اجرا وتحقق اصلاحات ارضی را میتوان درچند رقم خلاصه کرد:

- بیش ازدومیلیون خانواده کشاورز ایرانی، مالک اراضی مزروعی خود شدند.
- پرداخت بیش از ۲۰ میلیارد ریال وام ازطریق ۲۸۷۰ تعاونی روستائی به ۲/۸۰۰/۰۰۰ نفراعضای آنها
- تاسیس ۱۴۷ اتحادیه شرکتهای تعاونی که بیش از ۲۸۰۰ تعاونی فوق الذکر درآنها عضویت یافتند.
- تشکیل ۸۹ شرکت سهامی زراعی با نزدیک شصت هزار سهامدار وعضو که فعالیت آنها برمساحتی معادل چهارصد هزار هکتار اراضی مزروعی شامل میشد.
کلیه این شرکتها سودآور ودارای بهره وبازده اقتصادی رضایت بخش بودند.
- تشکیل ۳۵ شرکت تعاونی کشاورزی تعصصی که در مساحتی معادل ۸۸۰۰۰ هکتار بفعالیت زراعی اشتغال داشتندوحیطه کاشت وبرداشت آنان بر ۵۷۰۰۰ خانواده کشاورز شامل میشد.
- ایجاد ۱۰۲۲ خانه فرهنگ روستائی که نزدیک به دومیلیون تن، ازخدمات متنوع آموزشی وفرهنگی آنان استفاده میکردند. همچنین برابر ۲۵۰/۰۰۰ کودک روستانشین سه تاشش ساله از ۷۴۹ مجتمع مهد کودک وشیرخوارگاه وکودکستان استفاده کرده، علاوه برخدمات بهداشتی ومقدمات آموزش یک وعده غذای

رایگان دریافت میگردید.

- درطی مدت پانزده سال مورداشاره، تولیدات کشاورزی ایران بطور متوسط سالیانه پنج درصد افزایش یافت، بعبارت دیگر درهمین مدت مجموعاً دوبرابر شد.

تاثیرانقلاب سفیدبرزندگی روستاها

فراموش نکنیم که علاوه براصلاحات ارضی که مستقیماً وبدون واسطه زندگی روستائی ایرانرا دگرگون کرد، همه اصول دیگر انقلاب نیز برآن تاثیر مثبت ومطلوب نهادند: اصل سوم تامین اعتبارات لازم برای اجرای اصلاحات ارضی را میسر ساخت، باین معنی که پنجاه وپنج واحد صنعتی بهشرکتهای سهامی تبدیل شدندکه ارزش سهام آنها به ۷/۲ میلیارد ریال بالغ میگردید.

سرمایه این شرکتها به ۱۵۴/۰۰۰سهام ۵۰/۰۰۰ریالی منقسم گردید وبوسیله بانک اعتبارات وتوسعه کشاورزی ایران به معرض فروش گذاشته شدوازآن محل امکان تادیه غرامات مالکین اراضی مزروعی، فراهم گشت. این تدبیر نه تنها گردش سرمایه ها وتوسعه فعالیت صنعتی را موجب گشت، بلکه قشربون قابل ملاحظه ای ازافراد جامعه بصورت شریک وسهامدار شرکتهای بزرگ صنعتی کشوردرآمدندومستقیماً دربسط وتوسعه ملی وثمرات رونق اقتصادی سهیم گردیدند.

بدیهی است بعضی ازبخشهای اساسی اقتصاد کشور مانند خطوط آهن، صنایع اسلحه سازی، استخراج معادن ذغال سنگ، تولید برق، صنعت نفت، استخراج وبهره برداری ازمعادن مس همچنان درمالکیت واداره دولت، که نماینده مصالح عمومی بود، باقی ماند

حال آنکه کارخانه‌های دولتی دربخشهای صنایع غذائی، ریسندگی وبافندگی، مصالح ساختمانی و.... به بخش خصوصی منتقل گردید.

دردوران پانزده سال مورداشاره دولت به نوسازی وتجهیز همه صنایع تحت مالکیت خودپرداخت وتاصنعت ویا واحدی به حدکارآرائی مکفی نرسید، نسبت به فروش آن اقدام نشد. کار تجدیدبنای صنایع کشور به سازمانی خاص بنام گسترش ونوسازی صنایع واگذار شده‌بود که بابرنامه‌ای منظم به این مهم میپرداخت.

فصل سوم

اقدامات سپاه دانش، سپاه بهداشت و سپاه ترویج و آبادانی

سپاههای دانش، بهداشت و ترویج و آبادانی که هر سه براساس اصول انقلاب شاه و ملت تاسیس شد، نقشی بس مهم و اساسی و موثر در آبادانی روستاها و گسترش خدمات بهداشتی، آموزشی و رفاهی و فرهنگی در میان کشاورزان و همه روستانشینان، ایفا نمود.

افراد این سپاهها را مشمولان وظیفه مرد و یا دختران داوطلب تشکیل میدادند. مخصوصا" شور و شوق و هیجان دختران در این خدمت، حیرت انگیز بود. خود من هنگام بازدید از یک مرکز آموزش دختران داوطلب از آنان پرسیدم کدام یک مایل است دوران خدمت خود را در روستاها بگذارند. بدون استثنا همه اعلام آمادگی و ابراز تمایل کردند.

پیش از سال ۱۳۴۲ فقط ۱۶ تا ۲۴٪ کودکان لازم التعلیم، به تناسب مناطق مختلف کشور، به مدرسه میرفتند و دیگران از این نعمت محروم بودند. در مقابل ۷۴٪ کودکان شهرنشین از خدمات آموزشی استفاده میکردند. البته قانون تعلیمات اجباری در سال ۱۳۲۱ به تصویب رسیده بود، ولی امکان اجرای آن وجود نداشت. و در سطح کل کشور و در مجموع طبقات سنی، ۸۵٪ ایرانیان از نعمت سواد محروم بودند و خواندن و نوشتن نمیدانستند.

من بخوبی میدانستم که برای حل این مشکل باید از شور و شوق جوانان ایران یاری جست. آینا

امکان داشت وقابل تصوربود که جوانان مشمول خدمت وظیفه عمومی حاضر به خدمت درروستاها برای سوادآموزی وگسترش آموزش نباشند وپاسخ آنان به این ندای ملی منفی باشد؟ ابدا". پاسخ جوانان ایران مثبت وتوام باشوروهیجان واخلاص عمل بود واحترام وستایش همگان رابرانگیخت وحتی موجب تعجب وتحسین درممالک خارجی شد وکشورهای متعدد ازاین اصل انقلاب شاه وملت الهام گرفتند.

سپاه دانش توفیقی بی مانند به دست آورد: فقط درسطح روستاهای کشور طی مدت پانزده سال، تعداد دانش آموزان مدارس سپاه دانش ۶۹۲٪ افزایش یافت ودرپنج سال اول ۵۱۰/۰۰۰ پسر و ۱۲۸/۰۰۰ دختر همچنین ۲۵۰/۰۰۰ مردسالمند و ۱۲/۰۰۰ زن سالمند ازآموزش این سپاهیان استفاده کرده وخواندن ونوشتن فراگرفتند.

درهمین مدت سپاهیان دانش موفق شدند با کمک وخودیاری روستائیان ۱۰۷۰۰ مدرسه ساده درروستاها بسازند و ۷۲۰۰ بنای قدیمی رامرمت کنند.

سپاهیان دانش درهمین مدت توانستند ۹۵۰ مسجد بنا کنند و ۸۲۰۰ مسجد راتعمیرکردند،همچنین ۵۰۰۰ حمام عمومی و ۶۰۰۰۰ کیلومتر راه روستائی احداث نمودندکه درآنها ۲۴۵۰ پل کوچک و ۴۰/۰۰۰ آبرو تعبیه شده بود. اینان درایجاد وسوساری ۸۷۰۰ مزرعه نمونه واجرای برنامه غرس ۲/۵۰۰/۰۰۰ اصله درخت بمنظور ایجاد فضای سبز وباباغات قابل استعمال وتاسیس ۷۵۰۰ باشگاه ورزشی روستائی ونصب ۵۰۰۰ صندوق پست درروستاها نیز همکاری ومشارکت مستقیم و موثر داشتند.

تا پایان سال ۱۳۵۷ بیست وهشت دوره ازپسران

و ۱۸ دوره از دختران به خدمت سپاه دانش رفتند، که مجموع تعداد آنان به بیش از یکصدهزار تن بالغ گردید. بسیاری از این گروه پس از پایان دوره سپاهیگری به خدمت وزارت آموزش و پرورش درآمدند و کار تعلیم نوجوانان و جوانان را ادامه دادند. بعضی دیگر در راهبری خانه‌های انصاف مشارکت موثر نمودند.

هزینه مدارس سپاه دانش ثلث هزینه مدارس متعارف مشابه بود و همه خدمات عمرانی و فرهنگی و اجتماعی جنبی را سپاهیان برایگان و داوطلبانه انجام می‌دادند.

بخشی مهم از این خدمات به عهده سپاه ترویج و آبادانی بود که براساس اصل هشتم انقلاب و شاه و ملت دو سال بعد بنیان گرفت و در آغاز کار وظایف مشخص دیگری نیز برعهده داشت.

سپاه ترویج و آبادانی

نخستین وظیفه هریک از افراد این سپاه، تهیه "شناسنامه" هر روستا بود. این شناسنامه مشتمل بود بر اطلاعات دقیقی درمورد موقعیت و مشخصات جغرافیائی، کشاورزی، اقتصادی و فرهنگی هر ناحیه. براساس تکمیل این پرسشنامه و اطلاعاتی که بدست می‌داد، می بایست بررسیهای دقیقتری درمورد مسائل و معضلات محلی به عمل آید و وزارت کشاورزی و عمران روستائی ماموریت داشت که براساس مجموع پرسشنامه‌ها شناسنامه جامع و کاملی از همه روستاها و زندگی روستائی ایران فراهم آورد.

کار دیگر این سپاهیان، آموزش و ترویج روشهای نوین کاشت و برداشت بود و می‌بایست در مزرعه نمونه

کوچکی که مساحت آن ازیکهزار متر کمتر نباشد، عملا" طرز استفاده وفواید این راه وروشها به روستائیان آموخته شود. همچنین سپاهیان ترویج وآبادانی وظیفه داشتند شیوه‌های بهبود کیفیت دامداری، تهویه وتنظیف محلهای نگاهداری دامها وتلقیح آنها را به کشاورزان بیاموزند ونیز فعالیتهای اجتماعی وفرهنگی را درروستاها گسترش دهند.

بعضی ازاقدامات وخدماتی که این سپاهیان در ۶۶۰۷۵۴ روستای کشورما انجام دادند به قرار زیراست: احداث راهها وشبکه‌های آبرسانی روستائی، انجام کمکهای بهداشتی و درمانی بروستائیان در غیبت سپاه بهداشت، ساختمان حمامهای عمومی، مدارس، کتابخانه‌ها، نصب موتورهای کوچک مولد برق وبهره برداری ازآنها، کمک به بهره برداری ازشبکه پست وتلگراف وتلفن، احداث ابنیه عمومی، ازجمله محل استقرار تعاونیهای روستائی ومدارس ....

تشکیلات سپاه بهداشت وپیش بینی شبکه

پزشکی ازطریق تلویزیون

فوقا" به فعالیتها وخدمات سپاهیان دانش وسپاهیان ترویج وآبادانی اشاره کردیم. قسمتی ازخدمات سپاهیان بهداشت جنبه عمومی واختصاص به پاکسازی وبهسازی محیط زیست، تامین آب آشامیدنی وامثال اینها داشت ولی وظیفه ورسالت اصلی آنان، انجام خدمات پیش گیری ودرمان بیماریها بود.

درطی هشت سالی که ازفعالیت سپاه بهداشت گذشته بود، تعداد روستائیان که ازخدمات بهداشتی ودرمانی استفاده میکردند، ازیک میلیون نفر به

هشت میلیون نفربالغ گردید. توفیق این سپاه چنان بودکه درسال ۱۳۵۲ تصمیم گرفته‌شد، همه خدمات بهداشتی ودرمانی درسطح روستاهای کشور به آنان تفویض‌شود وبدنبال این تصمیم سازمان سپاه‌بهداشت ومراکز بهداشتی ودرمانی روستاها تشکیل گردید.

درسال ۱۳۵۶ سازمان فوق ۱۴۲۲ مرکز بهداشت و درمان روستائی و ۱۲۲۰ پزشک دراختیار داشت. همچنین چهارصدآزمایشگاه تشخیص‌طبی وتعداد قابل ملاحظه‌ای درمانگاههای ثابت وسیار دراختیار این سازمان بود که هرینه تهیه وبافعالیت بسیاری‌از آنها راخود روستانشینان تقبل کرده بودند. نقش روانی سپاهیان بهداشت رانباید ازدیده بدورداشت. حضورآنان درروستاها وخدمات موثر وملموس ومحسوسی که انجام میدادند سبب‌شد که روستانشینان به طب جدید اعتماد پیدا کنند وازمراجعه به اشخاص‌فاقد صلاحیت اجتناب نمایند وبدین ترتیب "سپاهی" به عنوان عامل درمان ونجات وسلامت دردل روستانشینان ایرانی مقامی والا یافت.

درحقیقت افراد این سه سپاه سربازان انقلاب اجتماعی وملی ایران بودند. سربازانی که‌درپیکار بافقر وجهل وعقب‌افتادگی میکوشیدند واز هیچ مانعی هراس نداشتند ودرحیطه مسئولیت وعمل خود ازهیچ خدمتی برای بهبود شرائط زندگی هم میهنانشان دریغ نمی ورزیدند.

حقوق ومزایای این سپاهیان ،دقیقاً" معادل افسران همرتبه آنان درقوای مسلح بود. به عنوان مثال، یک فارغ التحصیل دانشگاه، چه زن، وچه مرد، حقوق ومزایای معادل ستوان یکم ارتش دریافت میداشتند. چرا که میان آنان تفاوتی نبود.

فراموش نکنیم که طی این دوران، اندک اندک

سطح زندگی وقوه خرید درکشور ما ارتقاء یافت و نتیجه عواید عمومی نیزرو بتزاید رفت ودستگاههای دولتی توانستند بنوبه خودسهم هزینه‌های عمرانی، رادرسطح روستاهای کشورافزایش دهند. آنچه سپاهیان انجام دادند، درحقیقت مکمل ومزید بر برنامه‌های متعارف عمران وتوسعه ملی بود زیراکه مفهوم تحول واحساس ترقی رابه قلب روستاهای دورونزدیک ایران بردند وبدین ترتیب کشاورزان وروستائیان ازنزدیک دگرگونی کشورخود رااحساس نمودند.

تلاش سپاهیان انقلاب، باعث تسریع درهمه برنامه‌های عمرانی شدوسرانجام این امکان رابه وجود آورد که ایران، ازمدار عقب افتادگی خارج شود ودرشمار ممالک متحول درآید.

برنامه آینده ما این بودکه از طریق ماهواره‌هائی که ایران قصد خریداری آنراداشته یک شبکه درمانی تلویزیونی بوجود آوریم به نحوی که هرطبیب ساده دریک روستای دورافتاده بتواند باپزشکان متخصص درتهران یا مراکز بزرگ تماس بگیرد، بیمارخود راارائه دهد وچاره‌جوئی نماید. ایجاد چنین شبکه‌ای می توانست امکان مراجعه به برجسته‌ترین متخصصان وپزشکان رابرای دورافتاده‌ترین ایرانیان بوجود آورد.

بااستفاده ازماهواره‌ها واجرای برنامه‌ای که مجموعاً" سی میلیارد دلارتمام میشد، قراربود یک شبکه کامل مخابراتی برای سرتاسر کشوراحداث شود ودرنتیجه ایران ازحیث مخابرات درصف مقدم ممالک دنیاقرار میگرفت.

ازدیدگاه من، این عمل یکی از جنبه‌های عمده واصلی تمدن بزرگ بشمار میرفت.

توسعه جنگلها و مراتع

اکنون به دو اصل دیگر انقلاب اجتماعی و ملی ایران میپردازیم.

یکی، ملی شدن جنگلها و مراتع

ودیگری، ملی شدن منابع آب

هردوی این اصول با سنتهای کهن ملی و مذهبی ایرانیان و ضرورتهای کنونی بسط و توسعه اقتصاد کشور هماهنگی تام و تمام داشت.

متاسفانه مساحت جنگلهای ایران چندان زیاد نیست. بر روی هم ۳،۴۰۰،۰۰۰ هکتار جنگل در دامنه های شمالی کوههای البرز و استانهای ساحلی دریای خزر وجود دارد و تا سه میلیون هکتار دیگر بطور پراکنده در سایر نقاط کشور و از این مجموع فقط ۱/۲ میلیون هکتار از لحاظ صنعتی قابل بهره برداری است و مابقی بر اثر حوادث و فقدان نگاهداری صحیح در گذشته، نمیتواند به فوریت مورد استفاده قرار گیرد.

براساس اسناد و مدارک موجود، ایران از عهد عتیق تا اوائل قرن هیجدهم دارای جنگلهای متعدد و متنوع بود. مساحت جنگلهای موجود در داخل سرحدات کنونی ایران، در زمان هخامنشیان به بیش از ۱۶ میلیون هکتار میرسید. انهدام جنگلهای ایران از زمان حمله مغول آغاز گشت و مخصوصاً "در سه قرن اخیر و اوائل قرن بیستم به حداعلای خود رسید. میان سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۲ تقریباً " یکصد و سی هزار تن ذغال چوب از قطع اشجار جنگلی ایران استحصال گردید که بیش از سی و سه هزار تن آن به خارج صادر شد.

درطول تاریخ، جنگلهای ایران تحت نظام مالکیت شخصی نبود وطبق اصول اسلامی نیز شطها ورودخانه‌ها وجنگلها ومراتع ودریاچه‌ها ومردابها قابلیت تملک خصوصی وفردی نداشته متعلق به عامه مردم است . دردوران خانخانی وضعف قدرت مرکزی، بزرگ مالکان وصاحبان قدرت ونفوذ، بتدریج بخشی مهم ازجنگلها ومراتع کشوررابه مالکیت خوددرآوردند وبه نحوی غیر عقلائی موردبهره‌برداری قراردادندوتخریب وانهدام آنهارا باعث شدند . درنتیجه قسمتی مهم از جنگلهای ایران از میان رفت ودرمناطق مرکزی صحرا توسعه وگسترش فراوان یافت .

من، درسال ۱۳۴۲ یادآورشدم که جنگل ثروتی است طبیعی وملی که درپیدایش وگسترش آن دست بشر دخالت نداشته وبنا براین حاصل کاروکوشش شخصی یا اشخاص معینی نمیتواندباشد، بلکه طبیعت آنرا بما ارزانی داشته تاهمگان ازمواهبش بهره‌مندشوند، طبیعتاً این بیان من برمراتع نیز شمول داشت . مساحت مراتع ایران به هیجده میلیون هکتار میرسید که حدود ۸ میلیون آن مراتع معمولی وده میلیون هکتار آن بیشه زار وباکم وبیش مشجربود . این مراتع برای تغذیه نیمی ازدامهای کشورکافی بود ونه بیشتر . بهمین سبب دامهای ایران نحیف بودند واز غذای کافی برخوردار نمیشدند وکمبود مرتع سوء استفاده‌های زیادی راسبب میشد .

تصویب‌نامه قانونی اجرای اصل ملی کردن جنگلها ومراتع در بهمن ۱۳۴۱ قطعیت یافت واز آن پس همه جنگلها ومرتعهای ایران بصورت ثروتی ملی متعلق به همه ایرانیان درآمد وترتیبی برای پرداخت غرامات معقولی به مالکان خصوصی داده شد .

حفاظت بهره‌برداری وتوسعه جنگلهای کشوربه

سازمان جنگلبانی محول شد. برای تجدید واحیای جنگلها، هرگونه تردد غیر مجاز وبهره‌برداری در قسمت مهمی ازجنگلهای کشورممنوع گردید وبه شرکت ملی نفت ایران ماموریت داده شد که مراکز متعدد توزیع مواد نفتی درسطح روستاها ونقاط دورافتاده کشوربوجود آورد تانیاز مردم به مصرف ذغال چوب ازمیان برود.

درطی این مدت ۹ میلیون اصله درخت در۲۶ نقطه کشور کاشته شد و۲۸۰۰۰ هکتار کمربند سبز دراطراف شهرهای بزرگ وبا حاشیه راههای اصلی کشوراحداث گردید وچندین جنگل بزرگ بصورت پارک جنگلی ملی درآمد.

بعلاوه درمساحتی برابر ۸۰۰,۰۰۰هکتار نهالها وبوته‌های مخصوص برای جلوگیری از پیشرفت شن درصحاری مرکزی ایران کاشته شد.

درزمینه مراتع، مقررات خاصی برای استفاده دامداران ازآنها وضع گردید وحقوق وامتیازات بزرگ مالکان سابق براین اراضی ملغی شد ووزارت کشاورزی ماموریت یافت برنامه خاصی برای توسعه وبهره‌برداری مراتع ملی به مرحله اجرا درآورد.

تلاش ملّی برای تامین آب

درسال ۱۳۴۷ اصل ملی شدن منابع آبهای تحت الارضی وسطح الارضی درسرتاسر کشور به تصویب رسید. تصویب این اصل هم برسنتهای ملی دیرین ایرانی به زمان هخامنشیان میرسد، استوار بود وهم برتعالیم دینی اسلام.

متاسفانه ایران درطول تاریخ خود همواره با کمبود آب مواجه بوده است تاآنجا که داریوش بزرگ

دعا میکرد که اهورامزدا ایران را ازخطر دشمن ، دروغ وخشکسالی محفوظ نگاه دارد.

درحالیکه متوسط میزان سالیانه بارندگی درجهان ۸۶۰ میلی متر است ، این رقم در ایران از ۲۳۱ میلی متر تجاوز نمیکند. مجموع منابع آب ایران ، به نسبت بارندگی مطلوب وبا خشکسالی بین ۲۸۰ تا ۵۲۰ میلیارد مترمکعب متغیر وبطور متوسط برابر ۳۷۸ میلیارد مترمکعب است .

ازاین مجموع درحدود ٪۷۳ به جنگلها ، مراتع ،اراضی غیرمزروعی وبادیم اختصاص مییابدویابه دریاچه‌ها و دریاها میریزد. درحدود ٪۲۷ یعنی بطور متوسط تقریبا" ۱۰۲ میلیارد مترمکعب ،ازطریق رودخانه‌ها وچشمه سارها ، دردسترس وقابل استفاده است .

درسال ۱۳۴۶ حدود ۶۶/۸ میلیون مترمکعب برای تامین نیازهای شهری وصنعتی وکشاورزی ایران کفایت داشت که ازاین رقم ۲۶/۲ میلیارد مترمکعب آن فقط به مصرف زراعت میرسد.

این ارقام بخوبی نشان میدهدکه اگر فقط یکسال کمبود باران درکشورباشد چه مشکلی پدید میاید واگر خشکسالی تکرار شود چه فاجعه‌ای است . همچنین افزایش سریع نفوس ، توسعه شهرها ،گسترش صنایع ذوب‌آهن فلزات ، پتروشیمی ، تولید برق و ارتقاء میزان مصرف ، ضرورت ووجوب اتخاذواجرای یک سیاست جامع ودرونگر تامین وتوسعه منابع‌آب و جلوگیری ازاتلاف‌آنرا برهمگان روشن ساخته و میسازد.

قبل از سال ۱۳۴۲ پنج سدبزرگ وکوچک درکشور ماساخته شده‌بود. پس ازاین تاریخ هشت‌سدبزرگ براین رقم افزوده شدکه مجموعا" ظرفیت دریاچه‌های زیر این سدها بر ۱۳ میلیارد مترمکعب بالغ گردید

وامکان آبیاری ۸۰۰۰۰۰ هکتار اراضی مزروعی (از جمله ۴۰۰۰۰۰ هکتار اراضی جدید) را تامین نمود. ظرفیت نصب شده تولید برق این سدها به ۱۰۸۴ مگاوات بالغ گردید. هنگامی که من ناگزیر ازترک ایران شدم، پنج سدبزرگ دیگر دردست ساختمان بود که تنها یکی ازآنها، یعنی سد رضا شاه کبیر بر روی شط کارون، میتواند ۱۵۰۰۰۰ هکتار اراضی جدید زراعی رامشروب و ۱۰۰۰ مگاوات برق تولید نماید. باساختمان دوسد دیگر برشط کارون، که دردست بررسی بود، میزان تولید برق دراین مجموع به ۳۰۰۰ مگاوات بالغ میگردید. بعلاوه مطالعاتی برای استفاده ازآبهای زیرزمینی این منطقه آغاز شده بود.

طرح دیگری که درزمینه تامین منابع آب دردست انجام واتمام بود، مرکز شیرین کردن آب دریا درساحل خلیج فارس بودکه میبایست به مددنیروی برق حاصل ازنیروگاههای اتمی تحقق یابد.

قرار بود آب حاصل ازاین طرح، هم به مصارف شهری وخانگی ورفع کمبودهای موجود درشهرها و روستاهای سواحل جنوبی کشوربرسد وهم به مصارف صنعتی وکشاورزی.

هدف نهائی وطویل المدت ما این بود که سطح اراضی زیر کشت رااز ۲/۷ میلیون هکتار به ۱۵ میلیون هکتار برسانیم وبرای نیل به این منظور لازم بود که هم نیروهم آب کافی دراختیار باشد.

تولید نیروی برق ایران درسالهای ۱۳۴۲تا ۱۳۵۷ از ۲/۲۸۸ میلیون کیلووات ساعت به بیش از ۲۰ میلیارد کیلووات ساعت وظرفیت نصب شده مراکز تولید برق، از ۸۵۰ مگاوات به ۷۵۰۰

مگاوات رسید وقرار بود که درسالهای ۱۳۵۹و ۱۳۶۰ ، ۲۴۰۰ مگاوات تولید برق ازنیروگاههای اتمی نیز به این رقم اضافه شود. برنامه نهائی ما آن بود که طی بیست سال آینده ۲۵۰۰۰ مگاوات برق اتمی تولید کنیم.

ملاحظه میشود، ارزش اشتباهاتی که در زمینه عدم توجه کافی به کشاورزی نسبت به سیاست من وارد آمد، تاچه اندازه بود. درکشوری که با کمبود آب مواجه است ، لازم آن بودکه ابتدا سرمایه‌گذاری های سنگین وعمده دراین قسمت انجام شود وآنچه درتوان بود انجام شد.

فصل چهارم

انقلاب سفید و کارگران

بر اثر انقلاب شاه و ملت، ۲/۵ میلیون خانواده ایرانی، یعنی حدود دوازده میلیون نفر، مالک اراضی مزروعی خود شدند. اگر چنین تحولی خوشایند بزرگ مالکان روحانی وغیر روحانی نبود ونیست، تعجب نباید کرد.

اصل دیگر سیاست ما، تاکید وتکیه برتوسعه سریع صنایع کشوربود. من نمیتوانستم یک آن ازخاطر ببرم که باتوجه به آهنگ افزایش نفوس در ایران، تعداد جمعیت کشور درسال ۱۳۷۰ ازپنجاه میلیون نفر تجاوز خواهد کردوبرای اینان باید منبع درآمد و اشتغال فراهم کرد.

جمعیت تهران درسال ۱۳۳۵ برابر با ۱۰۷۰۰۰۰۰ نفرودرسال ۱۳۵۷ معادل ۴۵۰۰۰۰۰ نفر بود. جمعیت اصفهان درسال ۱۳۳۵ برابر ۲۵۵۰۰۰ ودرسال ۱۳۵۷ معادل ۱۰۰۰۰۰۰ نفر بود. جمعیت تبریز درسال ۱۳۳۵ برابر با ۳۰۰۰۰۰ نفر ودرسال ۱۳۵۷ معادل ۹۰۰۰۰۰ نفر بود.

جمعیت مشهد درسال ۱۳۳۵ برابر با ۲۵۰۰۰۰ نفر و درسال ۱۳۵۷ معادل با ۹۵۰۰۰۰ نفربود. جمعیت شیراز درسال ۱۳۳۵ برابر ۱۷۱۰۰۰ نفرودرسال ۱۳۵۷ معادل با ۷۵۰۰۰۰ نفر بود.

البته پدیده شهرگرائی منحصر ومختص به ایران نیست. امانمیتوانستیم ازتوجه به آن در کشور

خود غافل باشیم وپیچیدگی آنرا بدست فراموشی بسپاریم.

تأمین مسکن برای کارگران

تامین مسکن،یکی ازالویتهای اصلی سیاست ملی ما بود. برای نیل به این منظور میبایست که به اصلاحات عمده شهری، ایجاد شهرهای جدید، اصلاح محلات قدیمی شهرهای موجود وبخصوص جلوگیری از معاملات سوداگرانه اراضی بپردازیم.

برای مبارزه با این معاملات سوداگرانه و جلوگیری ازافزایش سرسام آور قیمت زمین، اصل هیجدهم انقلاب اعلام شد. اعلام این اصل درسال۱۳۵۶ صورت گرفت، ولی‌قبلا ازآن نیز ازتوجه به این مطلب غافل نبودیم. موثرترین راه جلوگیری ازسوء استفاده ها این بود که دولت راسا" به احداث و ساختمان مسکن برای نیازمندان بپردازد. هم یک برنامه ملی طویل المدت ضرورت داشت وهم یک برنامه فوری وسریع که نیازهای عاجل رابرآورد. یکی دیگرازمبانی سیاست مسکن تامین شرایط مطلوب وتشویق آمیز برای سرمایه گذاری خصوصی درزمینه مسکن بود. بهمین منظوربود که شرکتهای متعدد پس انداز ووام مسکن تشکیل شد، امکانات بانک رهنی ایران افزایش یافت، بانک ساختمان وصندوق سرمایه‌گذاری بانکهای ایران دربرنامه‌های خانه‌سازی بنیان گرفت وبالاخره برنامه وسیعی‌برای ایجاد وتشویق وگسترش تعاونیهای مسکن تدوین گشت.

طبق آمارموجود، وزارت آبادانی ومسکن به تنهائی تاپایان سال ۱۳۵۷ سی ویک هزارواحد مسکونی (خانه‌های سازمانی، خانه‌های ارزان قیمت

خانه‌های کارگری ساخته وتحویل داده واحداث نزدیک به چهل هزارواحد مسکونی دیگررا آغاز کرده بود. بعلاوه ۲۰۵۶ طرح شهرسازی وعمرانی درشهرها و ۶۸۹۲ طرح عمرانی وبهسازی درروستاها به انجام رسیده بود.

چنین مقرربود که هرواحد بزرگ صنعتی، هر موسسه اقتصادی ملی باکمک دولت واستفاده ازاراضی ملی بتواند به خانه‌سازی برای کارگران وکارمندان خودبپردازد واین خانه‌ها هرچه ممکن است به محل کارنزدیک باشد تا ازرفت وآمدواتلاف وبروز مشکل عبورومرور جلوگیری شود. دراین مدت ۲۱۱۵ طرح رفاهی وفرهنگی برای جوانان نیز به انجام رسید که مشتمل بود برساختمان مدارس ودانشگاهها و بیمارستانها ودرمانگاهها ومراکزورزشی وتفریحی اردوگاههای تابستانی وامثال آنها. همچنین اجرای ۸۷۹ طرح دیگر درحال پیشرفت بود.

البته باید به این طرحها، مجموع فعالیتهای عمرانی وبهسازی سپاه ترویج وآبادانی درسطح روستاها وحتی شهرهای کوچک کشورمان افزوده شود.

به منظور کمک به تامین مسکن دوازده میلیون مترمربع زمین دراختیارشرکتهای تعاونی مسکن گذاشته شد وطی مدت ده سال ۵۴۲/۰۰۰ نفرازوامهای طویل المدت ساختمان وباخرید مسکن استفاده کردند که مجموع این وامها به رقم ۱۰۲ میلیارد ریال بالغ گردید.

باتمام این تفاصیل باید قبول کنیم که برنامه تامین مسکن برای کارگران ازنقاط ضعف سیاست ما محسوب میشد، چراکه باتمام کوششهائی که انجام گرفت، موادی مثل سیمان وآجروامکانات کافی برای نیل به همه برنامه‌ها وهدفهای خود

دراختیار نداشتم.

تامین بهداشت وسلامت کارگران

شمول بیمه‌های اجتماعی برهمه کارگران،یکی دیگر ازهدفهای عمده کشور محسوب میشد. ایران دراین زمینه نیم قرن ازکشورهای دیگر عقب بود ومن میبایست که این تاخیرراسریعا" جبران کنم.

اصل شانزدهم انقلاب به تامین خدمات پزشکی ودرمانی جهت زنان باردار ونوزادان اختصاص یافت که مجموعا" هرسال حدود صدها هزارتن ازمزایای این اصل بهره‌مند میشدند. اعلام وتصویب واجرای این اصل، گامی دیگر درراه تحقق طب ملی وتامین موجبات ووسائل درمان برای همگان بود. بهمراه اعلام این اصل، اجرای برنامه وسیعی درزمینه پیشگیری بیماریهای ساری وانجام تلقیحات ضروری وبهسازی وپاکسازی محیط زیست آغاز گردید.

تصمیم برآن بودکه برای هر یک ازشهروندان، دفترچه درمانی خاص تهیه گرددکه درآن همه سوابق واطلاعات مربوط به سلامت وی مندرج باشد وبه این ترتیب کار تلقیح ودریابی بیماریها ودرمان آنها تسهیل گردد.

من همواره، کوشش برای تامین بهداشت عمومی وگسترش خدمات درمانی راازهدفهای مقدم و اصلی دولتها تلقی میکردم. گرچه خوانندگان ایرانی این سطور غالبا" بااسامی ومشخصات سازمانهائی که ذکر میکنم آشنا هستند، معذالک یادآوری نام آنها رابه منظور تجلیل ازخدماتشان ضروری میدانم:

نخست شیروخورشید سرخ ایران که قدیمی ترین سازمان خدمات درمانیوبهداشتی وامدادکشورما محسوب

میشود: دیگر سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، و بنگاه حمایت مادران ونوزادان وبنیاد پهلوی، هر سه این سازمانها درزمینه درمان، مبارزه بـــا بیماریهای همه‌گیر، گسترش خدمات بهداشتی، تامین سلامت گروههای مختلف واجتماعی، خدمات امدادی، بهسازی ونوسازی محیط زیست، خدمات وسیع ومتنوعی رابه عهده داشتند.

موسسات دیگری که هریک به نوبه خوددرکـــار بهداشت ودرمان فعالیت داشته وبه اجرای برنامه‌های دولت کمک ویا آنها راتکمیل میکردند، به قرارزیر هستند: جمعیت آموزشی وبهزیستی فرح پهلوی،بنیاد ملکه پهلوی، سازمان ملی حمایت ازنابینایـــان وناشنوایان، انجمن ملی حمایت کودکان، انجمـــن ملی مبارزه باجذام، انجمن ملی مبارزه باسرطان، سازمان ملی خون و.......

کوششهای اجتماعی وانسانی شهبانو

بسیاری ازسازمانهائی که به آنها اشـــاره کردم، تحت ریاست عالیه شهبانو خدمت میکردند که باقلبی رئوف وکوششی بسیار به آنها میپرداخت. کافی است تنها به یک مورد اشاره کنیم:

امروزه درمان جذام، کاری عادی است امـــا تجدید زندگی فعال جذامیان شفا یافته وبازگشت آنان به اجتماع، با مقاومت افراد وپیش داوریهای مختلف روبرو میشود. برای پیروزی براین مشکـــل، شهبانو راه‌حل خاصی ارائه دادند: برای جذامیان شفایافته دهکده خاصی بابرخورداری از همـــه تاسیسات اجتماعی وفرهنگی ورفاهی ساخته شدکـــه درآن استقرار یافتند.

جذابیت این دهکده چنان بود که روستائیان بسیار بدان روی آوردند وبا بیماران فعلی یکجا به فعالیت پرداختند وکار ادغام، خود به خود جامه عمل پوشید روزی که شهبانو برای بازدید به این دهکده رفتند، با استقبالی پرشور وهیجان مواجه گردیدند.

تلاش مداوم شهبانو برای ارتقاء وپیشرفت زنان ایرانی باموانع ومشکلاتی ناشی از سنتهای قدیم وباورهای اجتماعی روبرو میشد که لازم آمدبه تدریج دررفع آنها اقدام شود. اندک اندک درمناطق مختلف کشور کلاسهای مختلط بوجود آمد، زنان پذیرفتند که پزشکان مرد به معاینه ومداوای آنان بپردازند، رفت وآمد پرستاران زن موتور سوار که برای انجام خدمات درمانی به روستاها میرفتندامری عادی شد. همه اینها انقلابی بزرگ درزندگی روستاها وشهرهای ایران بود.

شهبانو ریاست عالیه انجمن ملی حمایت کودکان رابعهده داشتند. این انجمن باهمکاری کارشناسان سازمانهای بین المللی که بدانها وابسته بود، باصلاح وتکمیل قوانین مربوط به کودکان توجه خاص مبذول داشت وهمچنین بیمارستانها ،درمانگاههای تخصصی ، شیرخوارگاهها اردوهای تابستانی برای کودکان درسرتاسر کشور تاسیس نمود.

هدف همه سازمانهای اجتماعی ودرمانی که بریاست عالیه شهبانو فعالیت میکردند، تکمیل وتسهیل کاردستگاههای دولتی بااستفاده از خدمات داوطلبانه وکمکهای بخش خصوصی بود ودراین زمینه توفیق بسیار بدست آوردند.

مناسب است اشاره‌ای هم به بیمارستان قلب ملکه پهلوی بکنیم که به همت مادرم بنیان یافت وازمجهزترین وبهترین بیمارستانهای تخصصی درجهان

بشمار میرفت. این موسسه که همه پزشکان آن ایرانی بودند، علاوه برخدمات درمانی، وظیفه مهمی در آموزش تخصصی بیماریهای قلب وعروق بعهده داشت.

سیاست تامین اجتماعی

اصل هفدهم انقلاب شاه وملت، به تامین اجتماعی وگسترش وتعمیم آن به همه گروههای حرفه‌ای و اجتماعی اختصاص داشت. هدف غائی ونهائی سیاست ملی ما آن بود که همه افراد فعال جامعه، درمقابل خطرات ناشی ازحوادث، بیماریها، ناتوانیهای ناشی ازکار بیمه شوند ونیز همه ایرانیان بتوانند از نوعی بیمه ایام پیری و سالخوردگی یعنی بازنشستگی بهره‌مند گردند. همچنین میبایست تدابیر ومقررات خاص برای حمایت ازنوجوانان خانواده‌های نوپا ونیزکودکان استثنائی در این مجموعه مقررات ونظامات ملحوظ ومنظور گردد.

باید صراحتا" بگویم که قوانین ومقررات تامین اجتماعی درکشورما، از مترقی ترین و کاملترین قوانین جهانی دراین زمینه بشمار میامد. بعنوان مثال درپیشرفته ترین ممالک، حقوق بازنشستگی از ۵۰ الی ۶۰ درصد حقوق تجاوز نمیکند، حال آنکه این رقم درایران در بعضی موارد حتی به صددرصد اصل حقوق میرسید وکوشش برآن بود که میزان مقرری بازنشستگی ازحداقل مصوب حقوق ودستمزد کمتر نباشد وبانوسانهای شاخص هزینه زندگی منطبق گردد.

مشارکت کارگران در سود خالص کارخانه‌ها

اصل چهارم انقلاب شاه و ملت، یعنی مشارکت کارگران در سود خالص کارخانه‌ها، در سال ۱۳۴۲ اعلام شد و به تصویب رسید. اجرای این اصل بر انعقاد الزامی قراردادهای دسته‌جمعی کار نهاده بود که حتی الامکان بدون مداخله مستقیم دولت، کارگران و کارفرمایان بتوانند از طریق نمایندگان و اتحادیه‌های خود ترتیب مشارکت کارگران را در سود خالص واحدهای صنعتی و صرفه‌جوئی های ناشی از کاهش ضایعات بدهند.

فقط در سال ۱۳۵۶ تعداد ۵۴/۰۰۰ تن از کارگران بخش خصوصی و بخش دولتی توانستند اضافه درآمدی معادل ۱۲ میلیارد ریال از این ممر تحصیل نمایند که تقریباً" برابر یک تا دو ماه دستمزد متعارف آنان بود. در طی چهارده سال اجرای این اصل، میزان کل دریافتی از این بابت، یکصد و بیست و هشت برابر شد.

در این رهگذر، بانک رفاه کارگران ماموریت یافت که با اعطای وام به کارگران، ایجاد تعاونیهای کارگران را تسهیل نماید. بر روی هم چندین میلیارد ریال در این زمینه پرداخت شد که از محل آن کارگران توانستند به خرید و یا تعمیر منازل و یا تهیه وسایل زندگی بهتر بپردازند. نرخ بهره وامهای بانک در بعضی از موارد فقط ۴٪ یعنی بسیار با صرفه بود.

بدین ترتیب، همکاری واقعی و موثر کار و سرمایه در ایجاد و توسعه واحدهای بزرگ صنعتی

وهمبستگی واشتراک منافع همه عوامل انسانی تولید کارگران، متخصصان فنی ، مهندسان ومدیران ازقـوه به فعل بپیوست .

سه اصل عمده حاکم برقوانین ومقررات کارگری ما عبارت است از:

۱ ـ هرکارگر ایرانی دارای حق اشتغال وحـق برخورداری ازتامین اجتماعی است واگر کار خـود راازدست بدهد ودچار بیکاری شود ازبیمه بیکاری استفاده خواهد کرد.

۲ ـ حداقل دستمزد ، باتوجه به نوسانات شاخص هزینه زندگی، هرسال تعیین میشود. این حداقـل، باتوجه به بخشهای مختلف صنعت وموقع جغرافیائی واحدهای صنعتی معتبر است . طبقه بندی مشاغـل بمنظور تعیین عادلانه دستمزدها ، الزامی است .

۳ ـ بازده کار درتعیین میزان دستمزد موثراست . تاکید برای اجرای دقیق این اصل می بایست ، بهره وری کار رابتدریج افزایش دهد .

همچنین ، کوشش ما برآن بودکه آموزش حرفـه ای رادرجوار فعالیت صنعتی هرچه بیشتر توسعه دهیم تامیزان مهارت وتخصص کارگران باتوجه بـه نیازهای روزافزون کشور، افزایش یابد. دراین رهگذر، توجه کامل بعمل آمد که درهریک ازمراکز استانها ، واحدبزرگی برای آموزش حرفه ای تاسیس شود که هم به تربیت کارگران جوان وآماده سازی آنان بپردازد وهم به تکمیل مهارت کارگـران شاغل درحین خدمت . همچنین مراکز بازآموزی فعال وپرتحرکی تاسیس شدکه بااستقبال فـراوان کارگران مامواجه گشت چراکه طبق قوانین کـار ایران، هرکارگر حق داشت تابالاترین سطوح تخصص،

تحصیلات تخصصی ومهارت فنی خودرا در این مراکز تکمیل کنند.

بالاخره باید گفت که همکاری اتحادیه های کارگری وسازمانهای کارفرمایان با یکدیگر و با دولت همواره درسطحی رضایت بخش بود، چرا که همیشه منافع عالی ونهائی اقتصاد کشوروکارگران ایرانی را مد نظر داشتند.

مشارکت کارگران درمالکیت واحدهای صنعتی

درزمینه مشارکت کاروسرمایه به آنچه فوقاً گذشت، اکتفا نکردیم. برای من، مشارکت کارگران درسود خالص واحدهای صنعتی، سرآغازی بیش نبودو میخواستم که بتدریج کارگران ایرانی درمالکیت واحدهای صنعتی شریک وسهیم باشند تا هرنوع دوگانگی وتضاد میان عوامل اصلی تولید ازمیان برداشته شود.

درتابستان ۱۳۵۴ اصل سیزدهم انقلاب درزمینه گسترش واحدهای صنعتی به تصویب رسید. واحدهای بزرگ صنعتی که حداقل پنجسال ازتاسیس آنها میگذشت، مکلف شدند وضع خودرا به شرکتسهامی عام تبدیل وتا معادل ۴۹٪ ازسهام خودرا دردرجه اول به کارگران وکارمندان همان واحد ودرمرحله بعد به عامه مردم بفروشند.

واحدهای صنعتی بخش عمومی نیز متعهد شدند تا ۹۹٪ سهام خودرا به معرض فروش بگذارند تا به این ترتیب مالکیت واحدهای تولیدی وصنعتی هرچه بیشتر عمومیت یابد وهمگان دربسط وتوسعه اقتصاد ملی شریک وسهیم شوند. تصویب این اصل، یکی از مبانی دموکراسی اقتصادی درایران بود ونقطه

عطفی درتحول اجتماعی، وسیاسی جامعه ما محسوب میشد، زیراکه میبایست همبستگی واشتراک منافع گروههای عمده صنعتی رادر راهبری اقتصاد صنعتی وپیشرفت وتوسعه ایران به مرحله تحقق رساند و همچنین ازپیدایش انحصارهای بزرگ وکارفرمایانی بصورت فئودالهای دیروز جلوگیری کند.

اعلام وتصویب این اصل، ابتدا باتعجب و انتقاد وحتی مخالفت بسیار مواجه شد. اما پس از یکسال، خود کارفرمایان متوجه شدند که روابط صنعتی وبازده کاربهبود یافته ودرنتیجه سودبیشتری هم نصیب خود آنها خواهد شد.

آشوبگران وابسته به حزب توده و عوامل ارتجاع بیش از همه بااین اصل مخالف بودند. زیرا که مشارکت کارگران درمالکیت واحدهای صنعتی ورفع تضادهای طبقاتی، آنان راخلع سلاح میکرد وبهترین بهانه تخریب وبراندازی رااز آنان سلب مینمود. آنها، شکست این تجربه راالزامی وغیر قابل اجتناب میدانستند وازعدم تحقق پیش بینی های خود سخت دل آزرده وعصبی شدند. چرا؟ پاسخ به این سئوال دشوار نیست.

قرار بود سهام بیشتر واحدهای صنعتی بخش دولتی، البته باستثنای صنایع اساسی وکلید چون نفت وگاز وپتروشیمی وراه آهن واسلحه سازی وبرق وفولاد، درپائیز ۱۳۵۷ به معرض فروش گذاشته شود. درهمین اوان بود که درتهران ومشهد واصفهان وتبریز وقم، اغتشاشات وتظاهرات خشونت آمیز همراه باقتل وغارت وآتش افروزی به وقوع پیوست وشهرهای مارابه خون وآتش کشید. همین حوادث بودکه سرانجام به تغییراتی منتهی شدکه مطبوعات بین المللی آنرا "هرج ومرج پایان نا پذیر"

و"کلاف سردرگم" نام گذارده‌اند.

قبل ازاین تاریخ، ۱۵۲ واحد بزرگ صنعتی که به خانواده‌ها ویاگروههای محدودی ازسهامداران تعلق داشت، سهام خودرا به معرض فروش گذاشته و۱۶۲/۰۰۰ تن از کارگران آنها، این سهام را خریداری کرده بودند. کارفروش سهام ۲۲۰ واحد بزرگ صنعتی دیگر باسرمایه‌ای معادل ۱۷۰ میلیارد ریال نیز دردست اجراوانجام بود.

درغالب موارد، خرید سهام بوسیله کارگران ازطریق اعطای وامهای خاص تسهیل شدوشورائی بنام نظارت برگسترش مالکیت واحدهای صنعتی براین مهم نظارت داشت. وامهای پرداختی می بایست درمدت ده سال از محل سود سهام خریداری شده مستهلک شود.

درخاتمه، بدنیست به ذکر چند رقم بپردازم:

پانزده سال پیش حداقل دستمزد یک کارگرساده معادل ۲۰۰۰ ریال درماه بود. درسال ۱۹۷۸،حداقل دستمزد یک کارگر ساده معادل ۱۰،۰۰۰ریال درماه بودکه می باید تقریبا" ۲۰٪ هم بابت حق مشارکت درسود خالص واحدهای صنعتی به آن اضافه کرد.

کارگران درغالب موارد ازخانه‌های ارزان قیمت، غذای ارزان قیمت درکارگاه وامکان خرید پنج کالای اصلی یعنی نان وگوشت وقند وبرنج وروغن به قیمتهای ارزان وتثبیت شده بهره مندبودند بسیاری ازفروشگاههای کارگری طبق گزارشهائی که به من رسیده، طی آشوبها واغتشاشات سال گذشته به آتش کشیده شده ونابود گردیدند. بالاخره باید گفت که فرزندان وکودکان این کارگران میتوانستند ازآموزش رایگان درهمه مقاطع تحصیلی استفاده کنند.

درسال ۱۳۵۴ به هنگام بازدید از کارخانه قند قوچان یکی ازکارگرها درپاسخ سئوال من ازوضع زندگیشان گفت که نزدیک به ۸۰٪ کارگران دارای وسیله نقلیه شخصی هستند وسیمی از آنان ازخدمه خانگی استفاده میکنند.

چنین بود وچنین است، پاسخ من به تاریخ درباره توسعه اقتصادی واجتماعی ورفاه کشاورزان وکارگران.

فصل پنجم

انقلاب در دستگاه قضاوت

گفته‌اند که دستگاه قضاوت در ایران، گه‌گاه تحت تاثیر ونفوذ ارباب قدرت وثروت وغیر عادلانه بوده است، شاید چنین باشد. اما من شخصاً جز رضایت وخوشنودی ازحاصل کارخانه‌های انصاف، که براثر انقلاب شاه وملت ایجادشد، در مردم ندیدم.

پدرم، دستگاه قضائی ایران را بکلی نوسازی کردو قوانین مدنی، جزائی وتجاری جدیدی باالهام ازقوانین اروپائی، بخصوص فرانسوی بتصویب رساند. ازآن پس دستگاه قضائی ایران از مداخلات ونفوذ روحانیون بدورماند وباصطلاح "غیرمذهبی" گردید. ولی البته دستگاه جدید قضائی‌کشورچنانکه باید وشاید نبود،شبکه آن درسرتاسر کشور گسترش نداشت ومخصوصاً روستانشینان ازآن بی بهره‌بودند هزینه‌های قضائی سنگین بود وساکنان روستاها که غالباً ازنعمت‌سواد محروم وفاقد توانائی مالی کافی بودند، نمیتوانستند درمقابل دستگاه دادگستری ازحقوق خود بطور شایسته دفاع نمایند.

مسائل روستانشینان غالباً بسیار ساده و بیشتر به حد زمین آنان واختلافاتشان با همسایگان برسرتعیین حدود اراضی، استفاده ازحق آب ویا مالکیت دامها بود. درمورد این دعاوی کوچک، میبایست به دادگستری شهرها مراجعه کنند، ازخدمات وکلای دادگستری استفاده ومراحل

مختلف قضائی را طی نمایند، مراجعه به دیوان عالی کشور، درمرحله تمیز، مستلزم آمد ورفت به پایتخت کشور بود.

همه این دشواریها باعث میشد که روستائیان بجای مراجعه به دادگستری، باآنهمه هزینه رفت وآمد وانتظار، دربسیاری ازموارد مسائل فیمابین خود را باتیرنگ وخشونت حل نمایندودرنتیجه پرونده های متعدد اختلافات محلی برسر زمین ودام بوجودآمده، بیشتر وقت ونیروی ژاندارمری ومراجع دولتی وقضائی رابخود اختصاص داده بود.

یک جنبه مساله این بود وجنبه دیگر آنکه روستائیان بهتر از قضات حرفه ای، قادر به درک و حل وفصل دعاوی کوچک ومربوط به آب وزمین ودام و امثال آن بودند وطبیعتاً طرفین دعوا راباروابط خاص محلی بهتر وبیشتر میشناختند. پس چنین بنظر آمد که اگر برای حل وفصل این قبیل مسائل و دعاوی ازریش سفیدان وسالخوردگان وخبرگان محلی ومورد اعتماد روستائیان کمک گرفته شود، هم مشکلات مردم زودتر حل میشود، هم از اتلاف وقت و نیرو وهزینه بسیار جلوگیری میگردد وهم کار دستگاههای اداری وقضائی سبک وسهل خواهد شد.

خانه‌های انصاف

اساس کارخانه‌های انصاف برحل وفصل مسائل ودعاوی کوچک از طریق کدخدا منشی واطلاعات محلی نهاده شد. نخستین خانه انصاف درزمستان ۱۳۴۲ درروستای مهیار ازتوابع اصفهان گشایش یافت. تعداد خانه‌های انصاف درپایان سال ۱۳۵۶ به ۱۳۵۷

رسید که نزدیک به ۱۹۰۰۰ روستای کشور درحیطه عمل وصلاحیت آنان بود.

خانه انصاف درحقیقت یک دادگاه واقعی روستائی است که پنج تن قضات آنرا اهل هرده برای مدت سه سال انتخاب میکنند. اعضای خانه‌های انصاف افتخارا" خدمت میکنند ودرنتیجه عدالت وقضاوت رایگان دراختیار روستائیان قرار میگیرد. آئین دادرسی درخانه‌های انصاف ساده وبی پیرایه بود وقضات درانتخاب راه وروش تحقیق وتجسس آزاد بودند وچون همه نسبت بیکدیگر آشنائی داشتند کارهای مردم سریع وآسان فیصله می یافت.

فعالیت خانه‌های انصاف با استقبال وتوفیق فراوان روبرو شد. این خانه‌ها، درنخستین سال فعالیت خود به ۱۸۰۰۰ پرونده رسیدگی وآنها راحل وفصل کردند ودرپایان سال ۱۳۵۶ تعداد کل پرونده‌هائی که درخانه‌های انصاف رسیدگی شده و فیصله یافته بود از سه میلیون تجاوز کرد. چه هزینه‌ها که بدین ترتیب صرفه جوئی شد..........

توفیق کار وفعالیت خانه‌های انصاف تنها جنبه کمی ومقداری نداشت. بررسی کارشناسان ومتخصصان نشان می دهد که آراء صادره بوسیله خانه‌های انصاف عادلانه، منصفانه ومنطقی وعاری ازفساد واعمال نفوذها بوده است. استادان حقوق وقضات بسیاری از این نتیجه مثبت ودرخشان اظهار تعجب کردند. اما من، که روشن بینی وذکاوت وشم قوی روستائیان ایرانی رابخوبی می شناختم، ازابتدای کار نسبت به نتیجه آن خوشبین بودم.

براثر، همین توفیق بودکه تصمیم گرفته شد درشهرها نیز برای رسیدگی به دعاوی کوچک ومحلی دادگاههای منتخب اهل هرمحله وشهرتشکیل شود.

این مراجع در ۱۳۴۵ آغاز بکار کردند وشوراهـــای داوری نام گرفتند.

آنها نیز از پنج قاضی اهل محل برای مـــدت سه سال تشکیل میشدند. فقط میبایست یکی از این پنج تن ازمیان افراد آشنا به حرفه قضائـــی و مسائل حقوقی (قضات شاغل یا بازنشسته، وکلای دعاوی ......) انتخاب شود زیرا که مسائل و دعاوی شهـری مشکلتر وپیچیده تر وتا حدی فنی تر بود. خدمـــات شوراهای داوری، که غالبا" درمحل مدارس وشهرداریها وعمارات وابنیه عمومی دیگر تشکیل میشد، رایگان بود.

درپایان سال ۱۳۵۶ در ۲۰۳ شهر ایـــــران مجموعا" ۲۸۳ شورای داوری به فعالیت مشغول بـود که از ابتدای تاسیس بیش از ۷۵۰/۰۰۰ پرونـــــده رسیدگی وآنها را حل وفصل کرده بودند.

درسال ۱۳۵۶ تصمیم گرفته شد که حیطه صلاحیـت خانه های انصاف وشوراهای داوری گسترش یابـــدو رسیدگی به بیشتر دعاوی درمرحله بدایت به آنــان محول شود تا درکار قضاوت تسریع قابل ملاحظـــه ای بوجود آید واز اتلاف وقت وهزینه بسیار اجتنـاب شود.

توفیق خانه های انصاف وشوراهــــای داوری، همانند کامیابی سپاهیان دانش وبهداشت نشان دهنده برتری راه حلهای انقلابی برراههای متعارف درحـل وفصل مسائل اجتماعی دریک جامعه درحال بســـط و توسعه سریع بود.

درطی مسافرتهای متعددم به شهرها وروستاهای کشور، غالبا" ازروستائیان درباره خانه هــــای انصاف وفعالیت ونتایج کارشان پرسش میکـــــردم. پاسخها همه جاگرم وآمیخته با تائید بود ونشـــان

میداد که مردم به آراء آنها اعتماد واطمینان دارند. درحقیقت فعالیت خانه‌های انصاف دارای جنبه کدخدامنشی وحل وفصل دعاوی بطور دوستانه و خانوادگی بود واز تبدیل موضوعات بسیار کوچکی به دعاوی واختلافات پیچیده واحیانا" سیاسی جلوگیری میکرد.

تشکیل خانه‌های انصاف، یک ابتکار انقلابی وموفق ویک تجربه شجاعانه بود. مشارکت قضات منتخب مردم درامور قضائی، جنبه وجلوه‌ای ازسیاست کلی توسعه وتصمیم مشارکت مردم درراهبری امور عمومی بودکه همواره بدان توجه فراوان داشتیم. بدینسان، ما به همگان نشان دادیم که سرآمدان ونخبگان برگزیده مردم قادرند مسائل آنها راحل وفصل کنند وبه حکومت عامه جامه عمل بپوشانند.

درحال حاضر همه کوشش کسانی که مدعی حکومت برایران هستند براین است که سرآمدان ونخبگان جامعه ایرانی راازمیان ببرند وباارکشوربرانند وتاحدی هم توفیق یافته‌اند. اماسرانجام باشکست روبرو خواهند شد ونخواهند توانست به مقصود خود نائل شوند.

ابتکار تشکیل خانه‌های انصاف وشوراهای داوری درزمینه دستگاه قضائی، پاسخ من به تاریخ بوده است.

فصل ششم

انقلاب آموزشی واصلاحات فرهنگی

دفاع ازتمدّن ایرانی وهویت ملّی

همه دیدند ومی‌دانستندکه من پیش ازهرچیز به اندیشه آینده ایران بودم، هم رسالت ووظیفه من این بود وهم اقتضای منش وطبیعتم. مفهوم سازندگی آینده ایران، توجه به آموزش جوانان بود. به همین سبب درکنار تامین بهداشت وسلامت ایرانیان سیاست آموزشی، ازالویت خاص برخوردار بود.

به‌هنگام آغاز سلطنت پهلوی فقط صدی یک از ایرانیان باسواد بودند. آری، درکشوری که صدها تن ازبرجسته‌ترین نوابغ انسانیت، چون فارابی ورازی وحلاج وابن سینا، غزالی وفردوسی وسعدی ومولوی وحافظ ونظامی وخیام وروزبهان ورودکی وشیخ‌بهائی وفرخی سیستانی، منوچهری وسنائی وعطار وخاقانی وخواجه نظام‌الملک وپروین اعتصامی و ....، راتربیت کرد، تنها یک درصد ازنفوس خواندن ونوشتن می دانستند واثری ازآموزش واقعی نبود.

طبیعتا" آغاز هرکار دشوارتر است وامکانات ماهم محدودتر بود. طبق سرشماری ۱۳۳۵، ۱۴/۹٪ از ایرانیان باسواد بودند وازچهار میلیون نفر کودکان لازم‌التعلیم فقط ۱/۷۲۰/۰۰۰ تن آنان توانستند درآن سال به مدرسه راه‌یابند.

پس می بایست درجستجوی راه‌حلهای انقلابی برای مبارزه با بیسوادی وگسترش آموزش بود. من

قبلاً باین تدابیر وراه‌حلها ، یعنی تشکیل سپاه دانش ، اشاره کردم .

حاصل کارسپاه دانش وکوششهای متعارف اداری را درزمینه گسترش آموزش عمومی میتوان درچند رقم بیان وخلاصه کرد .

طی پانزده سال میزان افزایش تعداد دانش‌آموزان درمقاطع مختلف تحصیلی به شرح زیراست :

کودکستانها	٪۱۲۵۰
مدارس ابتدائی	٪ ۵۶۰
دوره‌راهنمائی	٪ ۲۶۳
مدارس متوسطه	٪ ۳۳۱
مدارس حرفه‌ای وفنی	٪۱۵۵۰
مدارس سپاه دانش	٪ ۶۹۲

تعداد کل دانش‌آموزان ودانشجویان کشور ، طی همین مدت از ۱/۵ میلیون نفربه بیش ازده میلیون تن رسید . این کامیابی بزرگ بیش ازهمه مرهون ومدیون سپاه دانش است‌که نه تنها به کار اصلی خود یعنی آموزش بیسوادان پرداخت ومیلیونها تن راازنعمت‌خواندن ونوشتن، برخوردار ساخت ، بلکه شوروشوقی وصف‌ناپذیر نسبت‌به دانستن وآموختن درهمه گروههای جامعه بخصوص درمیان روستائیان بوجود آورد . براکثر کوشش‌سپاه دانش ، نسبت‌تعداد دانش‌آموزان درروستاها طی مدت‌پانزده سال‌از ٪۳۹/۴ به ٪۵۲/۸ کل دانش‌آموزان کشور بالغ گردید که این درصد تقریبا " باتناسب‌جمعیت روستانشین درمجموع نفوس مملکت‌برابر است .

باید افزود که باحتمال قریب‌به یقین میزان افزایش بودجه آموزش وپرورش ایران طی این مدت ، دردنیا بی نظیر است :

بودجه آموزش وپرورش دربرنامه سوم عمرانی کشور

تاریخ وفرهنگ وتمدن ایرانی وزبان وادبیات فارسی وآداب وسنن محلی ومنطقه‌ای بعمل آید. درمنشور انقلاب آموزشی، توسعه سریع آموزش فنی وحرفه‌ای به موازات مدارس ابتدائی ومتوسطه وتجدید نظراساسی دربرنامه مدارس اخیرالذکر توصیه شده بود که همه اینها متعاقبا" به مرحله اجرا درآمد.

اجرای سیاست عدم تمرکز درمدیریت آموزش وپرورش وتفویض اختیارات به مسئولان در سطوح مختلف اداری واستانها وشهرستانها شیزیکی دیگر از تدابیری بودکه درمنشور انقلاب آموزشی مورد توجه خاص قرار گرفت.

بمنظور توسعه وگسترش آموزش فنی وحرفه‌ای، بهره‌گیری ازوسایل سمعی وبصری وترتیب برنامه‌های بازآموزی درخارج ازساعات کار، توصیه شده بود، چنانکه قبلا" یادآور شدم، ایران درصددتهیه ماهواره بودکه ازطریق آنها رساندن تصاویر تلویزیونی وآموزش تلویزیونی به دورافتاده‌ترین روستاهای کشور نیز میسر ومقدور باشد.

گسترش وتشویق پژوهشهای علمی اصیل، برقراری رابطه وهمکاری میان هیجده دانشگاه ویکصد وسی وهفت موسسه آموزش عالی کشور بابخشهای صنعت وکشاورزی همچنین توسعه ورزش وتربیت بدنی درهمه مدارس کشور نیز درمنشور انقلاب آموزشی مقام مهمی داشت

درزمینه ورزش برنامه وسیعی به منظور احداث ورزشگاههای عمومی وزمینهای ورزشی وتجهیز مدارس وترتیب مسابقات وتشویق وبزرگداشت قهرمانان به مرحله اجرادرآمد که همه دیده‌اند و میدانند.

برگزاری بازیهای آسیائی ۱۳۵۳ در تهران،که کشورما درآن مقام دوم رایافت، توفیقی بزرگ

تاریخ وفرهنگ وتمدن ایرانی وزبان وادبیات فارسی وآداب وسنن محلی ومنطقه‌ای بعمل آید. درمنشور انقلاب آموزشی، توسعه سریع آموزش فنی وحرفه‌ای به موازات مدارس ابتدائی ومتوسطه وتجدید نظراساسی دربرنامه مدارس اخیرالذکر توصیه شده‌بود که همه اینها متعاقبا" به مرحله اجرا درآمد.

اجرای سیاست عدم تمرکز درمدیریت آموزش وپرورش وتفویض اختیارات به مسئولان در سطوح‌مختلف اداری واستانها وشهرستانها نیزیکی دیگر از تدابیری بودکه درمنشور انقلاب آموزشی مورد توجه خاص قرار گرفت.

بمنظور توسعه وگسترش آموزش فنی وحرفه‌ای، بهره‌گیری ازوسایل سمعی وبصری وترتیب برنامه‌های بازآموزی درخارج ازساعات کار، توصیه شده بود، چنانکه قبلا" یادآور شدم، ایران درصددتهیه ماهواره بودکه ازطریق آنها رساندن تصاویر تلویزیونی وآموزش تلویزیونی به دورافتاده‌ترین روستاهای کشور نیز میسر ومقدور باشد.
گسترش وتشویق پژوهشهای علمی اصیل، برقراری‌رابطه وهمکاری میان هیجده دانشگاه ویکصد وسی وهفت موسسه آموزش عالی کشور بابخشهای صنعت وکشاورزی همچنین توسعه ورزش وتربیت بدنی درهمه مدارس کشور نیز درمنشور انقلاب آموزشی مقام مهمی داشت

درزمینه ورزش برنامه وسیعی به منظور احداث ورزشگاههای عمومی وزمینهای ورزشی وتجهیز مدارس وترتیب مسابقات وتشویق وبزرگداشت قهرمانان به مرحله اجرادرآمد که همه دیده‌اند و میدانند.

برگزاری بازیهای آسیائی ۱۳۵۳ در تهران،که کشورما درآن مقام دوم رایافت، توفیقی بزرگ

برای ایران بود، حال آنکه ایرانیها برچین و هندوستان که جمعیتشان بیش از بیست برابر ایران بود سبقت جستند.

هدف نهائی سیاست آموزشی ما این بود که بتوانیم زنان ومردانی تندرست وتوانا وآگاه برای جامعه فردای ایران تربیت کنیم، زنان ومردانی که قادر به مقابله با مسائل دشوار تمدن جدید وحل وفصل آنها باشند. زنان ومردانی که از حس میهن دوستی واعتماد به نفس وصفات اخلاقی برخوردار باشند.

آموزش رایگان برای دانشجویان

در ابتدای سلطنت من، قانون آموزش اجباری ورایگان ازتصویب قوه مقننه گذشت، اما کشور امکانات ووسائل اجرای آنرا نداشت. انجام سپاه دانش وگسترش آموزش رایگان درسطح روستاهای کشور، گامی بزرگ دراین راه بود. من آرزو داشتم که آموزش درهمه سطوح برای همه ایرانیان رایگان باشد. بهمین سبب اصل پانزدهم انقلاب شاه وملت اعلام شدکه بر طبق آن همه دانش آموزان و دانشجویان درمقابل تعهد خدمت به دولت، وبا در محل ووظیفه‌ای که دولت معین نماید، ازآموزش رایگان کامل بر خوردار شوند. این تدبیر مخصوصا" برای دانشجویان بسیار مفید بود زیرا نوعی بیمه وتعهد دولت درمقابل آنان برای تهیه شغل مناسب محسوب میشد. براثر اجرای این اصل مجموعا" ۷/۲۰۰/۰۰۰ نفرازآموزش رایگان بهره مند شدند که نزدیک به شش میلیون نفرآنان ازتغذیه رایگان درمدارس برخوردار بودند.

یکسال پیش تعداد دانشجویان ما در دانشگاهها ومدارس عالی کشور نزدیک به ۲۰۰/۰۰۰ تن ودرخارج نزدیک به یکصد هزارتن بودکه نیمی از گروه اخیر درایالات متحده امریکا به تحصیل اشتغال داشتند.

پردیس دانشگاه نوبنیاد پهلوی درشیراز ودانشگاه اصفهان که هردو دردست ساختمان بود، میبایست از زیباترین ومجهزترین مجموعه‌های آموزش عالی در سرتاسر جهان شود.

بیشتر دانشجویان ما علاوه برآموزش رایگان ازکمک هزینه تحصیلی استفاده میکردند وطبیعتاً" سن آنان اجازه نمیداد که بدانند بیست وچند سال قبل که هنوز متولد نشده بودند، کشورشان باچه تنگناها وچه دشواریهائی مواجه بود وآنچه راکه داشتند ودراختیارشان بود کاملاً" عادی میدانستند.

امروزه که من به وقایع دوسال گذشته می‌اندیشم گه‌گاه به خود میگویم که شاید مادراتخاذ بسیاری ازاین تدابیر شتاب کردیم.

شاید میبایست شرائط ورود به دانشگاهها رادشوارتر میکردیم. اشتباه دیگر من آن بود که در سیاست کلی کشور مقام واعتباری که باید وشاید برای استادکاران، کشاورزان ماهر، ارباب حرف وصنایع وامثال آنها که بمدد بازوی خود کار میکردند قائل نشدیم ولاجرم همه بسوی دانشگاهها روی آوردند ومدرک گرائی به کلیه گروههای اجتماعی وطبقات سنی سرایت کرد.

مافکر میکردیم که باید خودرابرای مقابله با عصر صنعت خودکار والکترونیک آماده کنیم، پس بی حساب دردانشگاهها راگشودیم وشاید توجهی که میبایست به جنبه‌های معنوی وروانی آموزش معطوف نداشتیم.

بسیاری ازدانشجویان ما، فرزندان خانواده‌های ساده روستائی بودند که پدرانشان حتی روستاهای خودرا ترک نکرده وبه شهرهای بزرگ نیامده بودند.

اینها یکباره وارد بهترین دانشگاههای داخل وخارج کشورشدند ودرشهرهای بزرگ ومحیط سردوخشن آنان به زندگی پرداختند. این جهش درشرائط زندگی، خالی ازنتایج دشوار وبعضاً" نامطلوب انسانی وروانی نبود. گروهی به تنبلی وبیکاری گرائیدند وگروهی دیگر به خشونت اعتراض وفزون طلبی داشم.

ادامه این خشونتها دریکسال اخیردانشگاههای ایران را دچار نابسامانیهای فراوان وهرج ومرج کرد. استادان مورد اهانت قرارگرفتندواکنون عملاً" همه مدارس عالی کشور ما بحالت تعطیل درآمده است. بعنوان نمونه ازدوهزار تن افراد هیات علمی دانشگاه تهران، نزدیک به ۱۲۰۰ نفر آنان یابوسیله کمیته‌های مجهول الهویه تصفیه شده ویاتقاضای بازنشستگی کرده ویاعازم خارج شده‌اند.

دراین شرائط، سرنوشت جوانان مستعد ماچه خواهد شد! اگر دانشگاهها تعطیل شوند، اگر فراگیری دانشها وفنون جدید برای فرزندان ایران میسر نباشد، چه نتیجه‌ای جزبازگرداندن کشور به گذشته وتوقف پیشرفت ملی بدست خواهد آمد؟

بزرگداشت فرهنگ وهنر ایرانی

من هرگز فرهنگ رامختص گروهی خاص ومحدود

نمیدانستم وگسترش واعتلای فرهنگ ایران را ازمبانی اصلی سیاست ملی ومملکتی تلقی میکردم که مخصوصاً شهبانو توجه ودقت بسیار معطوف بدان کرد.

نخستین کوشش ما، حفظ وصیانت هنرهای سنتی وباستانی ایران وتجدید حیات آنها بود. همچنین توجه بلیغ به شکوفانی فرهنگ وهنر اصیل ونوین ایران معطوف شد. ایجاد کتابخانه‌های متعدد موسسات تحقیقاتی وآموزشی، موزه‌ها، فرهنگسراها برپائی جشنواره‌ها، تشویق نویسندگان وشاعران وهنرمندان، همه براجرای این اصل تکیه داشت و آنقدر روشن است که نیازی به تفصیل درباز گفتن آن نیست.

بسیاری ازمردم ایران تصور میکردند که هر چه متعلق به گذشته است، کهنه ومخالف ترقی و حتی ارتجاعی است. این باور، یکنوع بی اعتنائی به فرهنگ وسنتی وگونه‌ای غرب‌گرائی افراطی در بعضی گروههای اجتماعی بوجود آورده بود. مبارزه با این طرز تفکر برای ما ازاهمیت خاص برخوردار بود تا ایرانیان به بزرگی وتنوع وجامعیت فرهنگ وتمدن وهنرهای خود بیشتر وبهتر پی ببرند و بدینسان مبانی وحدت وهویت ملی تحکیم شود.

درهمین دیدگاه بود که به شعروادبیات وتاریخ ایران، مقامی والادربرنامه‌های تحصیلی اختصاص داده شد. همچنین تلویزیون ملی ایران درحفظ واشاعه موسیقی ملی وسنتی ایران سهم قابل ملاحظه‌ای ایفا کرد.

به موازات این برنامه ها، به شناسائی و شناساندن هنر پیشرو نیز توجه کامل مبذول شد که جشنواره شیراز تخت‌جمشید، میعادگاه نوپردازان هنر جهانی، نمونه‌ای شایسته ازآن است.

میل دارم دراینجا تعدادی از برجسته ترین شاعران وهنرمندان معاصر ونوپرداز کشورمان رانام ببرم: نخست نیما یوشیج، بنیان گذار شعرنو درایران . سپس شاعرانی چون فریدون مشیری، نادر نادرپور، ابتهاج (سایه) ، اخوان ثالث ،سهراب سپهری، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، سیمین دانشور، سیمین بهبهانی............درزمینه هنرهای نمایشی: بیژن وارداوان مفید (که برادر دیگرشان بهمن به سینما پرداخت) آربی اوانسیان ....

درزمینه سینما : پرویز کیمیائی ، جلال مقدم، گلستان ، هژیر داریوش ، داریوش مهرجوئی، بهرام بیضائی ، کیمیاوی ....

درمیان نقاشان ومجسمه‌سازان، بهمن محصص ، اویسی ، پرویز تناولی ، دریابیگی ، آغداشلو، ابوالقاسم سعیدی ، فرامرز پیلارام، یکتائی، زنده رودی ، ایران درودی، پروانه اعتمادی، محجوبی...........

بدیهی است نامهای بسیاری راذکر نکرده‌ام که همه رااهل نظر بخوبی میشناسند.

دردوران سازندگی شتابان کشور، مسائل ناشی ازمعماری ، دارای اهمیت خاص بود. تعدادی از مهندسان ومعماران ایران، گرایش محسوسی به تقلید از غرب نشان دادند. بسیاری ازساختمانهای قدیمی ومحلات سنتی شهرهای ما متاسفانه به‌بهانه‌نوسازی ویران شد وجای خودرا به بناهای بی هویت وناهماهنگ باآب وهوا وشرائط محیط وزندگی ایرانی داد. دراین زمینه نیز شهبانو به تلاش برخاست وتوفیق یافتیم بسیاری ازبناهای قدیمی را مرمت کرده واز تخریب محلات ونقاط سنتی جلوگیری کنیم.

خوشبختانه باید بگویم که بسیاری از معماری

ایرانی نیز باالهام ازشرائط اقلیمی وسنتهای ملی هنر ایرانی، درابداع سبک جدید معماری ایران توفیق یافتند وبه نحوی مطلوب شیوه‌های نورا باخصائص قدیم ایرانی تلفیق کردند.

فصل هفتم

کوشش برای انقلاب اداری

دیوان سالاری (بوروکراسی) مشکلی است جهانی که اختصاص به ایران ندارد ولی متاسفانه از دیرباز درکشورما بصورت یک تاسیس اجتماعی ومقاوم درآمده. قبلا" یادآور شدم که بخشی از اصل دوازدهم منشورانقلاب ما اختصاص به انقلاب اداری ومبارزه با دیوانسالاری داشت. ما میدانستیم که دراین رهگذر به مبارزه با هیولائی میپردازیم که درگذشته همواره پیروز بوده است:

هیولای کاغذبازی، کندکاری، کار امروز به فردا نهادن، که برای پیروزی برآن بیش از هر چیز به تغییر بنیادی دررفتارهای فردی، روانی واخلاقی ضروراست ومیدانستم که این تغییربنیادی، کاری آسان نیست.

اصلاحات آموزشی، شرط لازم اصلاحات اداری

عقیده من همواره برآن بود که دستگاه اداری باید درخدمت مردم باشد وکارمندان موظفند باحس مسئولیت وروح قاطعیت وسرعت عمل به حل وفصل مسائل مردم وتمشیت امورمملکت بپردازند. ولی میدانستم که باید درروبه سازمانهای اداری نسبت به مردم تغییر حاصل شود وهم دررفتار مردم در برابر دستگاه اداری.

ضرورت انقلاب اداری ازاین جهت احساس میشد

که حجم کاردستگاههای اداری مملکت به سبب افزایش سریع نمو و بسط و توسعه اقتصاد ملی واجرای اصل عدم تمرکز و ایجاد سازمانهای جدید روز به روز افزایش می یافت.

ما به دشواری تلاش خویش آگاه بودیم و می دانستیم که باید به اصلاحی بنیادی در سازمان اداری ایران پرداخت. بهمین سبب انقلاب اداری و آموزشی را لازم و ملزوم یکدیگر می دانستیم. هدف انقلاب آموزشی در همه سطوح و مقاطع تحصیلی آن بود که مردم ایران از درایت و بینش و تدبیر لازم برخوردار شوند و طبیعتا" این برخورداری حسن جریان امور اداری مملکت را باعث می شد.

باید مجددا" به این نکته اشاره کنم که یکی از اهداف تشکیل سپاههای دانش، بهداشت و ترویج و آبادانی نیز این بود که در سطح روستاهای کشور از سنگینی دستگاه اداری کاسته شود و روحیه جدیدی بوجود آید. آرزوی من آن بود که بر اثر انقلاب آموزشی، این روحیه برهمه افراد جامعه تسری یابد و هر ایرانی، با دانش و آگاهی لازم، خود را عضوی موثر و مسئول از جامعه متحول ایران بداند.

برای اجرای انقلاب اداری، یک شورای مرکزی تشکیل شد و نمایندگان آن ماموریت یافتند که در همه سازمانهای دولتی به تغییر و اصلاح روشهای اداری بپردازند. در این زمینه نتایجی بدست آمد، بعضی از تشریفات سبکتر و آسانتر شد و در چند جا اصل عدم تمرکز جامه تحقق پوشید. همچنین کوششی قابل ملاحظه برای آشنا ساختن مسئولان اداری با روشهای جدید مدیریت و استفاده از "کامپیوتر" در سازمانها معمول گشت.

مقاومت سرسخت دیوان سالاری

تأسیس بازرسی شاهنشاهی

درطی سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ اندک اندک برهمه مشهود گشت که دیوان سالاری ودیوانسالاران ، سخت دربرابر این اصلاحات مقاومت میکنند ونفوذ ناپذیرند. هیولای دیوانسالاری تغییرشکل میافت اما توانا وپابرجاست.

ما، درسال ۱۳۲۸ سازمان بازرسی شاهنشاهی راتشکیل داده بودیم. تشکیل این سازمان درحقیقت چیزی نبود جز احیای یک سنت قدیمی ایرانی که در زمان هخامنشیان "چشم وگوش شاه" مینامیدند، که بازرسانی ازجانب پادشاه درهمه نقاط ایران مامور مراقبت درامور ورسیدگی به شکایات مردم بودند. تاسیسات مشابهی دربعضی ازکشورها منجمله ممالک اسکاندیناوی وجوددارد.

هیات بازرسان شاهنشاهی، مستقیما" درمقابل خود من، مسئول بودند ووظیفه داشتند که مشکلات ونارسائی هارا ، بی اغماض یادداشت کنندوبه من گزارش دهند. هرایرانی میتوانست به این بازرسان مراجعه وشکایت خودرا عنوان وطرح نماید واین بازرسان موظف بودند، دقیقا" به این مراجعات رسیدگی کنند، ولو ناچیز واندک بوده باشد.

بندوبست ، نادرستی ، کندکاری چنان در خلقیات گروهی ازاعضای دستگاه اداری، ومراجعان آنها ، ریشه داشت که وجود همین بازرسی تا حد زیادی ازبروز آنها پیش گیری میکرد.

بازرسی شاهنشاهی، درسال ۱۳۴۰ منحل شد

ودرسال ۱۳۵۵ باشکلی نوین بنام "کمیسیون شاهنشاهی تجدید حیات یافت . دراین کمیسیون نمایندگان سازمانهای اداری، حزب رستاخیز ملت ایران، اطاقهای بازرگانی وصنایع ومعادن ووسائل ارتباط جمعی شرکت داشتند. کمیسیون شاهنشاهی ماموریت یافت دقیقا" به برنامه‌های وزارتخانه‌ها و سازمان های دولتی رسیدگی کند وهرجا اشتباه، کندی، نقص ویاسستی درکار باشد گوشزد نماید و احیانا" خاطیان ومقصران راتنبیه کند.

کمیسیون شاهنشاهی، درحقیقت شکلی جدید در درنحوه تجزیه وتحلیل وانتقاد امور عمومی بشمار میامد ومن تصور میکردم که درعمل موثرتر ازنحوه کار احزاب سیاسی کشورهای غربی خواهد بود. متاسفانه ، نتایج کارکمیسیون شاهنشاهی مانند بسیاری دیگر ازتدابیری که در سالهای اخیراتخاذ شده بود، براثر حوادث زمستان گذشته مشهود نگردید واین طرح به ثمر نرسید.

درمیان همه اصول انقلاب ما ، انقلاب اداری دشوارتر بود چراکه تحقق آن با یک دگرگونی بنیادی درروحیات مردم وروشهای اداری بستگی داشت . به موازات این کار، مابه اجرای اصل عدم تمرکز پرداخته بودیم که لازمه آن ایجاد وتاسیس سازمانهای جدیددرسطوح مختلف کشور بود. درحقیقت پیشرفت این دوبرنامه، به موازات یکدیگر مسابقه‌ای بود با زمان که فرصت توفیق درآن دست نداد.

تحقق بعضی ازبرنامه‌های بنیادی ، احتیاج به مدت زمانی طولانی دارد. درزمینه اصلاحات اداری، متاسفانه من وقت کافی نیافتم ومتاسفانه دستگاه اداری ایران دراین رهگذر یاری نداد.

فصل هشتم

آزادی زنان

در نهضت بزرگ نوسازی ایران، که به آن "تمدن بزرگ" نام دادم، زنان ایران، سهم و مسئولیت مادی و معنوی بزرگی داشتند.

به حکم انصاف و عدالت، برابری کامل زنان و مردان در همه حقوق، از جمله سیاسی، امری الزامی بود. بهمین سبب بر اساس اصل پنجم انقلاب شاه و ملت، قانون جدید انتخابات، زنان را از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، برخوردار نمود.

آزادی زنان

بر اساس ماده ۱۰ قانون انتخابات قبلی، زنان در ردیف مجانین و ورشکستگان به تقصیر و متکدیان حرفه‌ای و محکومین دادگستری، از حقوق سیاسی محروم بودند.

این طرز فکر هم اکنون بار دیگر، با کسانی که قدرت و حکومت را در ایران غصب کرده‌اند، در کشور ما حاکم شده. ولی ما، که می‌خواستیم ایران را به شاهراه ترقی هدایت کنیم، چگونه می‌توانستیم دختران و خواهران و همسران و مادران خود را در شمار مجانین و مجرمین تلقی نمائیم؟

اسلام و قرآن، برخلاف آنچه غاصبان کنونی حکومت و قدرت در ایران تصور و عمل می‌کنند، مخالف احترام و رعایت حقوق زنان نیست. حقوق زن در اسلام، بمراتب

بیش از آن است که غالباً تصور میشود. از جمله این حقوق مسلم، یکی استقلال کامل مالی وحق اداره ثروت ودارائی شخصی است که تا این اواخر در بسیاری از ممالک مترقی اروپائی بطور کامل وجود نداشت.

ما، با الهام از فرهنگ وتمدن کهن ایرانی که برای زنان مقامی والا قائل شده وبا الهام از فلسفه ومعنویت اسلام، عقیده داشتیم که باید در جامعه نوین ایران برای زنان ایرانی سهم ومقامی فراخور تعداد وامکانات آنان بوجود آورد، وبه این راه رفتیم. در آئین باستانی زرتشت، حقوق زن ومرد برابر است ودین مقدس اسلام نیز مخالفتی با حقوق سیاسی واجتماعی ندارد. بهمین سبب، من وضع زنان را در جامعه ایرانی، غیر منصفانه غیر عادلانه ونامعقول میدانستم. تحول اجتماعی نشان خواهد داد که حق با من بود وآنچه اکنون در زمینه سلب حقوق سیاسی، فردی وفرهنگی از زنان ایران صورت میگیرد، ارتجاعی وصریحاً مخالف توسعه وترقی است.

چگونه میتوان قبول کرد که باردیگر، نیمی از نفوس مملکت ما، از همه حقوق محروم شوند ونتوانند در زندگی وسازندگی اجتماعی مشارکت نمایند.

سخنان علی ابن ابیطالب (ع)

اکنون باردیگر چادر در ایران عملاً اجباری به خواهران ومادران ما تحمیل شده. امکان ورزش کردن از دختران جوان ایرانی سلب گردیده واین فعالیتها برای دختران "شیطانی" تلقی می شود.

برای من حتی قابل تصور نیست که مشارکت

زنان درزندگی اجتماعی عملی "شیطانی" باشد.
ارتجاع، کهنه پرستی، تزویر وعوام فریبی غاصبان قدرت وحکومت درایران درزمینه سلب حقوق وامکانات زنان ایرانی، مشمئز کننده است.

اگربعضی اززنان، خود آزادانه بخواهندچادر بسر کنند، امری طبیعی است ومن هرگز مخالف آن نبوده‌ام. اماچگونه وبه چه عنوان وحقی میتوان نیمی ازجمعیت‌کشوررا از لذائذ ورزش محروم کرد؟ کهنه پرستان ومزدورانی که اکنون برایران حاکمند، نمیدانند که توسعه ورزش نوعی پیش‌گیری ازشیوع بیماریها وامری مفید بلکه لازم درزمینه تامین بهداشت عمومی است. آنها نمیدانندیا نمیخواهند بدانند که تندرستی بزرگترین سرمایه هرملت است.

چگونه زنی که چادر بسردارد میتواند رانندگی کند، درکارهای اداری شریک وسهیم باشد، طبیب باشد، قاضی باشد........؟ درطی پانزده سال اخیر زنان ایران درکلیه شئون زندگی، حرفه‌ای صنفی واجتماعی باتوفیق کامل شرکت‌کردند ونشان دادند که برای تقبل همه مسئولیتها در سطوح مدیریت، کفایت ولیاقت دارند. دراین پانزده سال زنان ما به مقامهای وزارت، سفارت، معاونت وکالت، استادی دانشگاهها وهمه مناصب ومقامات مهم مملکتی دست یافتند وبخوبی وشایستگی ازعهده انجام وظایف ومسئولیتهای خودبرآمدند.

دختران جوان ما، سهمی بزرگ در مبارزه با بیسوادی وکامیابیهای تردید ناپذیر سپاه بهداشت داشتند. اکنون آخوندها میخواهند زنان ایرانی را از همه این دستاوردها محروم کنند.

بیم من از آن است‌که بازگشت به خرافات

وپیش داوریهای صدسال پیش ، تحمیل مجدد چادر به زنان وسلب حقوق وامتیازات قانونی راسبب شود که نتوانند چنانکه باید وشاید وظایف مادری خود را درزمینه تربیت فرزندان ایران برای قرن آینده انجام دهند. بدیهی است اگر نیمی از جمعیت یک کشور ازحقوق وامتیازات اجتماعی وسیاسی محروم وحتی آزادانه وبالامانع قادر به تحصیل وکسب علم درهمه شئون نباشد، نیم دیگرنیز نخواهد توانست به همه مدارج ترقی وتکامل دست یابد.

آینده نگران، عقیده دارندکه بر اثر بسط وتوسعه صنایع خودکار انسانها درقرن آینده هفته‌ای سه یا چهارروز بیشتر کارنخواهند کرد. آیا قابل تصور هست که درچنین جامعه‌ای زنان حتی از حق ورزش کردن بطور آزادانه محروم باشندومادران ایرانی مجبورگردند که چادر برسرنهند وخودرااسیر کفن سیاه نمایند؟

قبلا" به آشوبهائی که درسال ۱۳۴۲ بوسیله ارتجاع سیاه برای مبارزه با اصلاحات اجتماعی ایران فراهم شده بود، اشاره کرده‌ام. خوشبختانه این آشوبها دیری نپائید ونور برظلمت پیروز شدوکشور ما توانست مقامی شایسته وفراخور خوددرمیان ممالک جهان بدست آورد.

دراین رهگذر، اکثریت قاطع روحانیون ایران ، به ضرورت ترقی وتحول اجتماعی وقوف یافتند وبسیاری ازآنان صمیمانه دراین راه کوشش وهمکاری کردند.

آیا لازم است یادآور شوم که طبق قانون اساسی ایران، پادشاه حافظ ونگاهبان مذهب شیعه اثنی عشری است ومن همواره دراین زمینه کوشا وبه سوگند خود سخت پای بندبوده‌ام.

نمیخواهم دراینجا ازکسی نام ببرم، چه بسیارند روحانیون موجهی که شدیدا" باگفتار و کردار شخصی که اکنون دررأس حاکم است مخالفند.
حضرت علی ابن ابیطالب (ع) فرموده است "فرزندان خودرا برای جهان فردا پرورش دهید" آیا سکوت روحانیون درمقابل اعمال ارتجاعی و خرافاتی که درایران صورت میگیرد، مخالف فرموده امام شیعیان نیست؟

عدالت، اساس و عصاره اسلام است

من هرگز ازانجام تعهد وسوگند خوددرحفظ وصیانت مذهب شیعه اثنی عشری ودفاع ازآن درمقابل حملات مادی گرایان، بازننشستم واکنون عمیقا" متاسفم که طرز تفکر "مارکسیست اسلامی" یعنی جمع غیر قابل تصور بین اضداد درمیان گروهی از روحانیون ایران نفوذ کرده است.
برداشت من از اسلام، همواره دقیق ومستند به متون معتبر بوده است، حال آنکه شخص حاکم برقم وبعضی دیگر از"روحانیون" ایران دین رابه نفع مصالح شخصی ومادی واغراض وهوی وهوسهای خود تفسیر وبه بازیچه‌ای تبدیل نموده‌اند.
نص صریح قرآن وروح ومعنویت اسلام شدیدا" کینه ونفرت وانتقام وآدمکشی وغارت ودزدی راکه اززمستان ۱۳۵۷ تاکنون برایران حکومت دارد محکوم میکند. اساس عصاره اسلام چیزی جز عدل وانصاف نیست وانقلاب شاه وملت که برای تحقق عدالت اجتماعی ومشارکت ملی بنیان نهاده شد، مستقیما" ازاصول وتعالیم اسلام الهام گرفته است.

اعتقادات عمیق مذهبی، اساس زندگی معنوی واخلاقی هرجامعه استکه اگر دستخوش مادی گرائی شود، با مخاطرات بسیار روبرو خواهد شد. ایمان، بهترین وموثرترین ضامن سلامت فکری جوامع بشری استکه باعث میشود انسانها بمراتب ومدارج عالی روحانی ومعنوی دست یابندواز بند مادیات وخودپرستی رها شوند.

درسطح جوامع نیز، ایمان واعتقاد بزرگترین نیروها است. وهیچ مرام سیاسی ونظام عقیدتی نیست، که انسانها رااز اعتقادات مذهبی ومعنوی بی نیاز گرداند.

بخت بزرگ ایرانیان این بود وهستکه در پرتو روحانیت ومعنویت تعالیم مقدس ومترقی اسلام زندگی میکنند ودرمراحل دشوار زندگی اجتماعی وتاریخ خود همواره ازاین منبع کسب فیض کرده‌اند، همه کسانی که برای تحقق وپیشرفت انقلاب اجتماعی وملی کوشیدند، میدانستند ومیدانندکه تلاش آنها دقیقا" منطبق با تعالیم عالی اسلام وملهم ازآن بوده‌است وباید ازاین جهت مفتخر وسربلند باشند.

اعتقاد راسخ من به اسلام وکوششی که برای حفظ وصیانت وتوسعه آن انجام میدادم مانع احترامی عمیق به سایر ادیان حقه نبود وهمواره باالهام ازسنتهای ملی ایرانی کوشیدم که ایران سرزمین همزیستی میان همه افکار وادیان باشد، که متاسفانه اکنون نیست ودستخوش تعصب وخشونت وخرافات شده است.

ما نسبت به همه کسانی که درایران میزیستند احترامی عمیق داشتیم، ولو اینکه اهل دیانتی جز اسلام باشند وتعلیم اسلام نیز جز این نیست بی -
احترامی بمذاهب دیگر وتعصب وخشونت وسلب حقوق سیاسی

وآزادی فکر وعقیده راکه برایران حاکم شده، بدون تردید محکوم کنیم.

فصل نهم

مبارزه با تورم، سوداگری و فساد

اصرار و تاکید همیشگی من بر آن بود که مصالح عمومی باید برتر از منافع خصوصی باشد و همین امر باعث شد که بعضی از گروههای جامعه به مخالفت با سیاستی که اعمال میکردم برخیزند. حتی قبل از آنکه ائتلاف شوم سرخ و سیاه کمر قتل و ویرانی کشورمان را به بندد.

دو هدف از اهداف انقلاب سفید مربوط به مبارزه با فساد و سوداگری بود. من بخوبی میدانستم که بر اثر کوشش برای مبارزه با فساد و معاملات سوداگرانه، افراد صاحب نفوذ و ثروتمند بسیاری به مخالفت با من خواهند پرداخت و چون منافع خود را در خطر ببینند از توسل به هیچ چیز امتناع نخواهند داشت.

دو اصلی که به آنها اشاره کردم، اصول چهاردهم و نوزدهم انقلاب سفید است: یکی مبارزه با تورم و گرانفروشی و معاملات سوداگرانه و دیگری مبارزه با فساد. درکنار تقسیم اراضی و اصلاحات ارضی از یک طرف و مشارکت کارگران در سود خالص و سهام واحدهای صنعتی از طرف دیگر، اجرای دو اصل مورد اشاره باعث شد که اتحاد جدیدی از دشمنان ایران علیه سیاست من بوجود آید.

اصل چهاردهم (که در سال ۱۳۵۴ اعلام شد)، مربوط به تعیین و تثبیت قیمتها بود تا از تورم بی رویه جلوگیری شود و اقدامات ضروری در جهت حفظ و صیانت

حقوق مصرف‌کنندگان بعمل آید. اعلام این اصل بر اثر احساس روزافزون فشار تورمی درکشوروافزایش سریع قیمتها، لازم وضروری به نظر آمد. پیدایش فشارهای تورمی ناشی ازافزایش سریع درآمدسرانه (درحدود ۲۰٪ درسال است) بود که به ارتقاء سطح تقاضاهای کالاهای مصرفی وواردات انجامید وهمین فزونی عرضه برتقاضا موجب ترقی قیمتها گردید.

تورّم

تورم ناشی از این وضع، باوجود رونق عمومی اقتصاد کشور، درحدود ۲۰٪ ونتیجتاً "خطرناک به نظر میرسید، قوانین ومقررات موجود آن روز کشور کافی ووافی به مقصود،یعنی جلوگیری ازافزایش قیمتها، نبود.

باید یادآور شوم که در بیشتر کشورهای باختری ،جستجوی سودفراوان ازجانب فروشندگان سوداگری، انحصارات مواد اولیه، تعدد واسطه‌ها ومسابقه جهنمی بین دستمزدها وقیمتها، از عوامل اصلی تورم بشمار میرود که‌اگر بدان توجه کافی مبذول نشود ممکن است به اضمحلال جهان غیر کمونیست منتهی گردد.

درایران از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ جلوگیری نسبی ازفشار تورمی میسر گردید وحتی دربعضی موارد کاهشهائی درقیمتها مشاهده شد، بدون‌آنکه‌علی رغم افزایش حجم پول در جریان، کندی درآهنگ بسط وتوسعه‌اقتصادی پدیدآید. امااز‌اوائل ۱۳۵۷ آهنگ افزایش قیمتها سریع وسریعتر شد. قوانین‌ومقررات مملکتی ومنطقه‌ای وشهرداری برای تعیین وتثبیت قیمتها مراعات نگردیدوهرچه‌دولت کوشیدازطریق

برانگیختن حس وظیفه شناسی عمومی وجلب همکاری بازرگانان وخرده فروشان وبدون سختگیری، عمل نماید، مثمر ثمر واقع نگردید. اینجا بود که مااشتباهاتی بزرگ مرتکب شدیم وازدانشجویانی که خود داوطلب شده بودند خواستیم به کارمراقبت درنرخ کالاها بپردازند ودربسیاری موارد،طرزرفتار آنان به عکس العملهائی منجر شد ونارضایتی هائی بوجود آورد، بدون آنکه تعدیل موثری درسیر صعودی نرخ کالاها پدید آورد، خورده فروشان ازیک طرف تحت فشار عمده فروشان وواسطه ها قرار داشتند که مرتبا" قیمتها راافزایش میدادندوازطرف دیگر تحت فشار سختگیری بازرسان کم تجربه‌ای که میخواستند با سختگیری موجبات تنزل نرخها رافراهم آوردند. احتمالا" بعضی ازاین دانشجویان بازرس، توده‌ای بودند وسختگیری عمدی آنهابه گسترش نارضایتی کمک کرد. بعضی ازبازاریان ازاین سختگیریها ناراضی بودندوبه صف مخالفان پیوستند. عکس العمل دادگاههای صنفی درمقابل گرانفروشان خشن وغالبا" عادلانه بود، امابه نارضایتیهای گروهی ازبازاریان وکسبه دامن زد. البته این شدت عمل به خورده فروشان وکسبه جزء منحصر نبود وگروهی ازتجارعمده، مدیران واحدهای صنعتی وفروشگاهها وشرکتهای چند ملیتی تحت تعقیب قرارگرفتند وکالاهائی که انحصار کرده بودند مصادره وبه معرض فروش گذاشته شد ویا پروانه کسب آنان لغو گردید. باتمام این احوال باید گفت که حاصل کارمنفی بود وتوفیقی درمبارزه با تورم بدست نیامد.

مقرّرات مربوط به اعلام دارائی مستخدمین دولت

اصل نوزدهم انقلاب که به سال ۱۳۵۶ اعلام شد،

مکمل اصل چهاردهم بود. براساس این اصل تدابیر مختلفی برای جلوگیری ازهرگونه‌سوء استفاده‌واعمال نفوذهای نامشروع وفساد، اتخاذ شد.

براین اساس‌صاحبان همه مقامات ومشاغل دولتی میبایست درآغاز شروع کار خود درهرقسمت دارائی خود وهمسر وفرزندان صغیر خودرا رسماً اعلام نمایند واگر دارای سهام شرکتها بودند میبایست باآنهارابه اسناد خزانه واوراق قرضه ملی تبدیل کنند وبااداره آنهارا به‌بانکهای مجاز وشرکتهای سرمایه گذاری بسپارندتا ازهرگونه اعمال نفوذ وغرض‌ورزی احتمالی جلوگیری شود. اعلام این اصل قسمتی ازبرنامه‌کلی مبارزه با فساد بود واین امکان رابوجود میاورد که ازهر نوع سوء استفاده‌ای جلوگیری شود واگر بعضی از مستخدمان دولت ثروتهای نامشروع اندوخته باشند، به مسئولان مکشوف‌گردد واقدام قانونی لازم درمورد آنان بعمل آید.

هیچیک ازمأموران عالیرتبه دولت، حتی نخست‌وزیر، وزیران واستانداران وسفرا ازشمول این اصول مستثنی نبودند زیرا مالازم میدانستیم که زندگی فردی واجتماعی مسئولان ازهرگونه شبهه وخدشه بدورباشد واقوام ویادوستانشان نتوانند به‌هیچ قیمت ازنفوذ وروابط سیاسی آنان بهره‌مند گردند.

ازطرف دیگر ضروری بود که مستخدمان دولت حقوق ومزایای مکفی دریافت‌کنند وزندگی آنان ازهرجهت درحدود شئون اجتماعی ایشان، تامین باشد.

این بود برداشت من ازحکومت عامه ودمکراسی مبنای برابری کامل حقوق وامتیازات وتکالیف

افراد جامعه درمقابل قانون که هرکس بتواند به تناسب کاروخدمت وزحمت خوداز مواهب ونعم جامعه برخوردار شود واز نابرابریهای غیرعادلانه جلوگیری گردد.

من قبول میکنم که درکشورهای روبه توسعه، براثر افزایش مستمر درآمد،فساد امری غیر قابل اجتناب است. امانه درسطح دولت.

فصل دهم

بنیاد پهلوی

دارائی شخصی من

با توجه به آنچه درمورد سایر مقامات گفتم، باید اکنون به دارائی شخصی خود وچگونگی وضع بنیاد پهلوی بپردازم.

اگر مندرجات بعضی ازجراید را بپذیریم، من ثروتی بی پایان دارم اما واقعیت چیز دیگراست.

به تصمیم من، بنیاد پهلوی درسال ۱۳۳۷ ایجاد شدواز همان آغاز وظیفه ورسالتی اجتماعیوفرهنگی برای آن تعیین گردید. درسال ۱۳۳۹ مقررات وآئین نامه بنیاد رسما" به تصویب رسید وامکانات لازم وکافی دراختیار بنیاد گذاشته شد.

این امکانات عبارت بود ازاراضی ودارائیهای شخصی من، اموال غیرمنقول، مهمانخانه‌ها وسهام شرکتهای مختلف مانند بانک عمران وبیمه ملی.

ریاست عالیه بنیاد باخود من بود واداره امور آن رانایب التولیه وهیات مدیره به عهده داشتند. یک هیات عالی مرکب از نخست وزیر، روسای مجلسین، رئیس دیوانعالی کشور وتنی چنداز مقامات وشخصیتهای خوشنام وموجه مملکتی برامور بنیاد نظارت کامل داشتند وهرسال گزارش مالی وترازنامه آن رادقیقا" رسیدگی میکردند که سپس چاپ ومنتشر میشد ودراختیار همگان قرار میگرفت.

پرداخت سیزده هزار وام شرافتی به دانشجویان

فعالیت بنیاد پهلوی، مخصوصا " درقسمت فرهنگی ، گسترش فوق العاده یافت وجوانان دانشجوی بسیاری ازکمکهای آن برخوردار شدند. درآغاز سال ۱۳۵۷ طبق آمار موجود ۱۳۰۰۰ دانشجوی ایرانی در داخل وخارج کشور ازکمک هزینه تحصیلی بنیاد برخوردار بودند. البته تعداد زیادی ازدانشجویان ایرانی از کمک های دولت برای ادامه تحصیل خود استفاده میکردند ولی به تحقیق میتوان گفت که دانشجویان برخوردار ازکمک هزینه بنیاد پهلوی برجسته ترین ومستعدترین جوانان ایرانی بودند.

درایالات متحده آمریکا ، بنیاد پهلوی به احداث آسمان خراش عظیمی درنیویورک پرداخت که ازمحل عواید آن میتوانست همه این قبیل هزینه ها راتامین وپرداخت نماید.

یکی دیگر ازمهم ترین فعالیتهای بنیاد بنگاه ترجمه ونشر کتاب بود. تاسال ۱۳۵۶ این بنگاه بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب درزمینه های جامعه- شناسی، ادیان ، شعر وهمچنین ازشاهکارهای ادب ایران وجهان انتشار داده بود.

هرسال بمناسبت عید نوروز نویسندگان ومترجمان بهترین کتب سال ، جوائز خودرا که به وسیله بنیاد پهلوی تامین میشد درآئین خاصی ازخود می دریافت میداشتند. برندگان این جوائز راهیاتی ازبرجسته ترین دانشگاهیان انتخاب میکرد. همچنین بنیاد پهلوی بمناسبت عید نوروز هرسال هدایائی برای بهترین دانش آموزان مدارس ابتدائی ومتوسطه درسرتاسر کشورارسال میداشت.

دیگر ازفعالیتهای موثر بنیاد پهلوی مرمت مساجد وتکایا وتامین هزینه آب وبرق ونگاهداری آنها بود. گروه کثیری ازطلاّب علوم دینی بویژه شهر قم، ازکمک هزینه بنیاد برای ادامه تحصیل خود استفاده میکردند ونیز تعدادی ازنشریات مذهبی ازکمکهای مالی بنیاد بهره‌مند بودند.

یقین دارم که بسیاری از افراد وسازمانهائی که ازمساعدت بنیاد بهره‌مند شده بودند، این کمکهای ذیقیمت را ازیاد نبرده‌اند.

برنامه‌های خانه‌سازی بنیاد

باید به توضیحات فوق اضافه کنم که بسیاری ازفعالیتهای اجتماعی، فرهنگی ونیکوکاری که زیر نظر شهبانو انجام میگرفت، ازکمکهای مالی قابل ملاحظه بنیاد پهلوی بهره‌مند بود. همچنین بنیاد پهلوی، به منظور تعدیل مال الاجاره وبا قیمت خانه‌های مسکونی، به انجام یک رشته برنامه‌های وسیع خانه‌سازی باتوجه به امکانات کشور درتولید سیمان وآجر دست زد. دراین رهگذر ساختمان شش هزار واحد مسکونی درسال ۱۳۵۷ دردست انجام بود.

ثروت شخصی من

من هرگز کوچکترین درآمد وسودی از محل بنیاد پهلوی نداشتم بلکه درزمستان ۱۳۵۷ باقیمانده دارائی‌خود رانیز به این بنیاد بخشیدم. مهم نیست که زمان برای اتخاذ این تصمیم مناسب بود یا نبود، من به ضرورت ووجوب اتخاذ چنین تصمیمی اعتقاد داشتم وازاین کار متاسف نیستم.

باید اضافه کنم که واگذاری دارائی شخصی من به بنیاد پهلوی جنبه وقف داشت. بنابراین کسانی که امروز برایران حاکمند، ازلحاظ اصول مذهبی حق ندارند درتحقق نیت واقف تغییری به عمل آورند آیا آنها مثلاً" به اهمیت پرداخت کمک هزینه تحصیلی به دانشجویان شایسته ونیازمند ایرانی آگاهند؟ متاسفانه نه.

واقعیت اینست که اگر من در ایران نمیماندم به حکم ضرورت ناچار بودم مخارج زندگی خودرا کاهش دهم واگر به ایران بازگردم بازهم ناچار به این کارخواهم بود چراکه قسمت مهم از این هزینه‌ها راشخصا" می پرداختم.

حملات وانتقادات ناجوانمردانه بود. به همین منظور بود که چندماه پیش ازآن فرمان خاصی در مورد طرز رفتار افراد خانواده سلطنتی امضاء کردم ومتعاقب آن دستور دادم هیاتی مرکب از سه قاضی عالیرتبه برای رسیدگی بشکایات احتمالی تشکیل شود.

آیا چنین کاری تیغ دادن برکف زنگی مست نبود؟

البته باید درانتظار پاسخ به تاریخ باشیم.

فصل یازدهم

بسوی تمدن بزرگ

چه بسیار از کارهای من انتقاد شده و بعضی از این انتقادها درست بوده است. اما کمتر کسی است که امروز بتواند دشواریهای فراوانی، که بر آن پیروز شدیم حتی مجسم نماید، و مسلماً نادرند کسانی که بگویند اگر کوششهای من نبود اکنون ایرانی وجود نمیداشت.

چنانکه خوانندگان ملاحظه کرده‌اند مرحله نخست تلاش من تضمین استقلال و وحدت و تمامیت ایران در سالهای ۱۳۲۴ – ۱۳۲۵ و سپس نجات کشور از آشوب و هرج و مرج در سال ۱۳۳۲ بود. سپس به بازسازی و توسعه اقتصاد ایران، استقرار حاکمیت ملی بر منافع نفت پرداختیم و پس از سال ۱۳۴۲ بود که ایران، با تائید کامل ملت، به شاهراه ترقی قدم نهاد.

راهی که من آنرا تمدن بزرگ نام نهادم.

مارکسیسم اسلامی، مکتبی غریب

درزمستان ۱۳۵۶ بمناسبت یک صدمین سالروز تولد پدرم رضاشاه کبیر، کتابی تحت عنوان تمدن بزرگ انتشار دادم. روی سخن من در این کتاب با هم میهنانم بود و درطی فصول آن هم تروریسم و هم خشونت ضد تروریسم را شدیداً محکوم کرده و گفته بودم که خونریزی و ایجاد رعب و وحشت از هر سو که باشد، عاملی در فلج کردن پیشرفت جامعه و تخریب

مبانی مودت وتفاهم بین افراد آن نخواهدداشت .

نکته اینست که این فکر گرایش به تخریب جامعه ، درحقیقت مبنای مکتبی است که بخود "مارکسیسم اسلامی" نام داده . برای من که عمیقا" خداپرست ومتدین هستم ، حتی تصور تلفیق میان معنویت مذهبی ومادی گرائی مطلق مارکسیسم میسر نیست .

مارکسیسم اسلامی چیزی نیست جز جمع اضداد . مگر نه اینست که لنین وپیش ازاو مارکس مذهب را افیون توده ها میخواندند؟

خوشبختانه باید بگویم که بیشتر روحانیون حقیقی ایران ، حتی کسانیکه برای مذهب یک نقش سیاسی قائلند ، این مکتب را مردود شمرده اند .بعضی دیگرگفته اند که برخی ازآراء وعقاید اشتراکی میتواند مفید واقع شود .آری ممکن است چنین باشد .ولی باید پرسید مفید برای چه کسی؟

امروزه بسیاری ازروحانیونی که با مکتب غریب مارکسیسم اسلامی مخالف بودند یاگوشه عزلت گزیده ومهرسکوت برلب زده وبااینکه موردتعقیب وآزار وشکنجه به اصطلاح پاسداران اسلامی قرار گرفته اند که بنام "خدا وانقلاب" هرچه میخواهند میکنند .

چطور میتوان قبول کردکه انقلابی هم ازمرام اشتراکی الهام بگیرد وهم ازدیانت مقدس اسلام که مادی گری را به هرشکل وهرنوع وهرصورت محکوم میکند؟

چطور میتوان آیات مقدس قرآن وسخنان پیامبر اسلام رابانوشته های متفکرینی که هدفشان مبارزه بادین واشاعه مادیگری بوده است دریک سطح قرارداد؟

ما درحقیقت برسردوراهی قرارداشتیم ومن راه معنویت واعتلای انسانها را انتخاب کرده بودم. اکنون ایران تحت تسلط ائتلافی از ارتجاع سیاه وکمونیسم قرارگرفته وبه سوی نیستی وویرانی میرود. دراین راه مسئولیت روحانیونی که دست دردست کمونیستهای خدانشناس وضد مذهب نهاده اند وباآنان به مسابقه درعوام فریبی پرداخته اند، بس بزرگ ونابخشودنی است. متاسفانه برای این روحانیون دیگرراه برگشت وجودنداردوبه حکم تجربه چند سال اخیر محکوم و اسیر کمونیستها هستند. درآینده نزدیک دیگرکسی درکنار آنها نخواهد ماندوکمونیستها آنها راخواهند بلعیدوباید درمقابل تاریخ پاسخگوی جنایاتی باشند که بنام مذهب مرتکب شده اند. متاسفانه این خطر وجوددارد که سرانجام براثر ائتلاف ارتجاع سیاه وکمونیسم مادی گرائی سرخ برایران مسلط شودوآنوقت همین روحانیونی که امروز دست دردست کمونیستها نهاده اند بوسیله خود آنها محکوم خواهندشد.

بسیج دائم ملّی برای پیشرفت

من بخوبی میدانستم که درراه وصول به تمدن بزرگ، موانع ودشواریهای بسیار وجود خواهدداشت صعود، همواره مشکل است. رسیدن به قله ها وبلندیها آسان نیست. نزول مشکل نیست. هیچکس نمیداند حد انحطاط وسقوط چیست.

تمدن بزرگ، ازدیدگاه من، درست نقطه مقابل حالت اختناق وفساد وانحطاط وهرج ومرجی است که اکنون برایران حاکم است.

ازدیدگاه من، تمدن بزرگ بیش ازهرچیز کوششی

است برای ایجاد تفاهم ملی وصلح وصفای اجتماعی وپیدائی شرایط مناسبی که همه افراد جامعه بتوانند به کاروتلاش برای پیشرفت ملی بپردازند...

یک ملت بزرگ نمیتواند کوشش دسته جمعی خود رادرراه توسعه وترقی متوقف نماید وبه‌گفته‌ها وافکار عوام فریبانی که از واقعیات جهانی بی خبرند گوش فرا دهد. کشوری چون ایران با توجه به موقع خاص وبسیار حساس جغرافیائی که دارد، برای تضمین بقاء وتامین موجبات ترقی خود بایددرحال بسیج وآمادگی دائم باشد. ولی نه‌چنانکه لنین میگفت، درحال "انقلاب دائم".

هرملت حق دارد، وباید، به تمدن بزرگ برسد وباچون ما ایرانیان به آن بازگردد. این بیان ناشی ازطبیعت تکامل تاریخ است. وما ایرانیان ازطریق تلفیق ارزشهای سنتی وملی خود بابهترین دستاوردهای تمدنهای دیگر همواره دراین راه‌کوشا بوده‌ایم.

درجهان هیچ ملتی نیست که بتواند به پیشرفت مادی بی اعتنا باشد وباخود راازحاصل ونتیجه اکتشافات واختراعات سایر ملل بی نیاز بداند. هیچ ملتی نمیتواند بدون رابطه وداد وستد با ملتهای دیگر زندگی کند. وگرنه دستخوش رکودوسکون، اسیر پیش داوریها ومحکوم به فناست.

برای ما وصول به تمدن بزرگ دردرجه اول، انتخاب بهترین دستاوردهای تمدنهای دیگربود ولی عقیده داشتیم که برای این کار باید هویت ملی خودراحفظ کنیم. عقیده داشتیم که باید ایرانی بمانیم تا بتوانیم ازپیشرفتهای دیگران بهره گیریم.

آیاامکان توفیق وجودداشت؟

این بود آرمانی که من ۳۷ سال بخاطر آن کوشیدم، آرمانی که راهنمای من درهرتصمیم وهرعمل بود.

امروزه بعضیها عقیده دارندکه من باشکست کامل مواجه شدم. ولی کافی است ببینیم چه پیشرفتهای بزرگی نصیب ایران شد. شاید هم بیش ازآنچه برای دیگران قابل تحمل بود.

ازآغاز انقلاب سفیددرسال ۱۳۴۲ تاحوادث اخیر، درآمد ناخالص ملی ایران براساس قیمتهای ثابت ازسیصد وچهل میلیارد ریال به پنج هزاروششصدوهشتاد ودومیلیارد ریال رسید، یعنی پانزده برابر شد. درهمین مدت میزان ذخائر ارزی کشوراز ۴۵ میلیارد به ۱۵۰۹ میلیارد ریال بالغ شد. میزان رشدسالیانه اقتصاد کشورمادراین اواخر ازهمه کشورهای جهان بیشتربود ودرسال ۱۳۵۷ به ۱۳/۸ درصد بالغ گردید. درآمد سرانه وسالیانه ۱۳۴۲ برابر با ۷۴ دلار ودر سال ۱۳۵۷ برابر با ۲۵۴۰ دلاربود وبیمن مابعداز سال ۱۳۵۳ یکی از ده قدرت اقتصادی مهم جهان در میان ممالک عضو صندوق بین المللی پول بشمار میآمد.

درزمان مصدق بودجه سالیانه ایران ۳۰ میلیارد ریال یعنی درحدود ۴۰۰ میلیون دلاربود، رقم آخرین بودجه ملی که ازتصویب قوه مقننه گذشت ۵۷ میلیارد دلاربود که ۲۰ میلیارد دلارآن ازعواید نفتی وبقیه ازسایر منابع مانند مالیاتها تامین میگردید.

ما موفق شدیم طی مدتی کوتاه درقوانین و

مقررات ایران ، حقوق وامتیازاتی برای کشاورزان وکارگران تامین کنیم که درکشورهای دیگر همین گروهها قرنها برای بدست‌آوردن آنها تلاش کرده بودند. بسیاری ازامتیازاتی که قوانین ایران برای کارگران صنایع قائل میشدند درکشورهای صنعتی سوسیالیست وغیر سوسیالیست نیز وجود ندارد.

سالهای طولانی لازم آمد تا زنان کشورهای پیشرفته بتوانند حقوق مدنی وسیاسی کسب کنند. درکشور ما براثر انقلاب شاه وملت، زنان از حقوق برابر با مردان درهمه شئون برخوردار شدند که متاسفانه میدانید اکنون برآنها چه میگذرد.

تعمیم کامل آموزش همگانی دراروپا وایالات متحده امریکا قریب به یک قرن ونیم طول کشید. ولی پس از انقلاب ملی واجتماعی ما آهنگ گسترش آموزش درایران بسیار سریع بود. حتی مخالفین من هم مجبور به قبول این نکته هستند زیراهمواره از چندین ده‌هزار دانشجوئی سخن میگفتند که برضد من تظاهرات میکردند.

مبانی تمدن بزرگی که ایران میرفت به‌آن دست یابد همینها بود. چه کسی میتوانست با این پیشرفتها مخالف باشد؟ من شخصاً " فکر میکردم که کسی مخالفتی نخواهد داشت، ولی دیدیم که چنین نشد.

هدف من ترقی هرچه بیشتر ایران بودومیخواستم آنچه ازنظر سیاسی، اجتماعی واقتصادی میسراست برای وطنم فراهم شود، وآنچه در امکانم بودانجام دادم. مسئله اینست که آیا امکان توفیق کامل وجود داشت؟

خیلی هادرباره سیاست من از خواب وخیال

وبلندپروازی محبت کرده‌اند. کوشش من برای پیشرفت ایران بلند پروازی بود، اما خواب وخیال نبود، زیراکه تاحدزیادی کامیاب شدیم. اما واقعیت دیگری که اکنون مشاهده میکنیم، سقوط مملکت وکوششی است که برای تدنی وانحطاط آن انجام میگیرد.

آنچه اکنون برایران میگذرد، درآرمانها ومقاصد پیشین من کوچکترین تغییری به وجودنیاورده است. ولی بخوبی میبینیم که اکنون درمقابل ایران، یا خطر مرگ ونیستی وجوددارد ویا امکان بروز عکس‌العملهای شدید وخونین. ومسئول این وضع متعصبین مرتجعی هستند که برنامه‌ای جز کشتن، سوزاندن ونابود کردن ندارند. اکنون جهل وبلاهت ووحشت برایران حکومت میکند. چنین حکومتی پایدار نخواهد ماند. زیرا نمیتوان برای مدتی طولانی به ملتی بزرگ وهوشمند دروغ گفت.

تجاربی ازتاریخ

تمدن بزرگ، اکنون برای ملت ایران به یک افسانه شبیه است. ایرانیان اکنون دستخوش نومیدی شده‌اند، اما تاریخ نشان میدهد، که ملت ما ازاین گرداب فنا نیزنجات خواهدیافت، مانند آن سیل عظیمی که به‌زیرسنگلاخها وکوهسارها فرو میریزد وناپدید میشود واندکی بعدمجدداً به منصه ظهور میرسد.

رستاخیز ملت ایران، رستاخیزی شگفت انگیز خواهدبود. رستاخیزی براساس همه ارزشهای ملی، براساس سنتهای تمدن ایرانی، براساس نیروی کوشش وآفرینش ایرانیان، براساس اندیشه وهنرواستعداد ملتی که درطول زندگی خود دشواریها، شکستها و

پیروزی های مادی ومعنوی بسیاردیده است .

اگراکنون بسیاری ازارزشهای ملی ایرانیان تحت الشعاع روح عوام فریبی ونفاق وانتقام قرار گرفته ، تردیدی ندارم که این ارزشهای جاودان در آینده‌ای نزدیک تجدید حیات خواهد یافت . اکنون پرچم خون وانتقام بدست اشباح سیاه درایران به اهتزازدرآمده . هنوز دوران ویرانی ووحشت ادامه دارد. وملت ایران باتحیر به فجایع وخرابیهائی که گروهی متعصب مرعوب یامجذوب بوجود آورده‌اند ، مینگرد . زندانهای ایران انباشته ازبی گناهان است . ازعمق تاریکی ونومیدی،ملت ایران به روشنائیهای دوران تاریخ پرافتخارخودبازخواهدگشت ودوران امیدواری وسربلندی دوباره آغاز خواهد شد وسرانجام هستی برنیستی وروشنائی برتاریکی پیروزی خواهد یافت .

تنها سئوالی که اکنون مطرح است اینست : بازگشت به روشنائی چقدر طول خواهد کشید و ایرانیان تاکی به این سراب باور خواهند داشت .

فصل دوازدهم

ارتش ایران در سال ۱۳۶۲

من همواره یادآور شده بودم که ایران هیچ گونه سیاست توسعه طلبی، برتری جوئی و ادعاهای ارضی ندارد. ما نمیخواستیم دیدگاههای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خودرا برهیچکس تحمیل کنیم. نمایندگان ایران در سازمان ملل متحد همواره در جهت تفاهم، تعدیل وآشتی اقدام میکردند.

ملت ایران درحال پیشرفت بود، وبرای ادامه پیشرفت نیاز به صلح داشت. ما خواهان صلح بودیم هم برای خود وهم برای دیگران.

با این وجود، سیاست مستقل ملی ما ایجاب میکرد که وسائل وامکانات لازم برای دفاع از استقلال خوددراختیار داشته باشیم: این وسائل وامکانات چیزی نبود جز ارتش ایران.

سیاست من همواره آن بودکه تسلیحات ارتش ایران درحدلازم وکافی برای تضمین امنیت واستقلال ایران باشد. این یک سیاست مخفی نبود وآنرا به صدای بلند اعلام میکردیم. شاید هم همین سیاست باعث سقوط من شد.

بدنیست دراینجا بگوییم که ارتش ما درسال ۱۳۶۲ چه میتوانست باشد:

تعداد کل قوای مسلح ایران میبایست از ۵۴۰ هزار نفر به ۷۶۰ هزار تن بالغ گردد. ارقامی که ذیلا" میآورم بخوبی نمایانگر قدرت عظیمی

است که ایران درشرف دست یافتن به آن بود :
- ۱۵۰۰ تانک موسوم به "شیرایران" که از طـــرف مهندسان انگلیسی برای شرائط ایران طراحی شـــده واز هرجهت به تانکهای مشابه برتری داشت . ایـــن تانکها قراربود به موتور جدید، توپ ۱۲۰میلیمتری تله متر بالیزر وزرهی ازنوع تازه مجهز باشـــدو همه دستگاههای آن باکامپیوترتنظیم ورهبـــــری شود .
- ۸۰۰ تانک "چیفتن" باموتور جدید ودستگاههـــائی که فوقا" ذکر شد .
- ۴۶۰ تانک "۶۰- ام" مجهز به دستگاههای جدیـــد وتوپ ۱۰۵ .
- ۴۰۰ تانک "۴۷ - ام" باطرح تجدید نظرشده وتـوپ ۹۰ میلیمتری که امکان جایگزینی آن بـــا تـــوپ ۱۰۵ وجودداشت .
- ۲۵۰ تانک "اسکورپیون" مخصوص عملیات اکتشافـــی
- تانکهای دیگری ازنوع فوق میبایستی متعاقبـــا" سفارش داده شود .

ازنظر توپخانه واحدهای ارتش ایران میبایست دارای قدرت آتش مشابه باواحدهای ارتش پیمـــان آتلانتیک شمالی باشدوما میتوانستیم درآینده بسیـــار نزدیک درکارخانه‌های داخل کشور توپهای ۱۰۵، ۱۲۰ ، ۱۵۰وحتی قوی تر تولید نمائیم .

برنامه تکمیل نیروی هوائی ایران تاســـال ۱۳۶۲ به این شرح بود :
- ۷۸ هواپیمای "۱۴ - اف" مجهز به موشکهـــای فونیکس بابرد ۹۰ مایل ودارای رادار بابـــرد ۱۵۰ مایل. این هواپیماها به شش دستگاه پرتاب موشـــک مجهز هستند ومیتوانند درآن واحد موشکهای خـــود رابه شش جهت مختلف پرتاب نمایند .

- ۲۵۰ هواپیمای فانتوم که مرتبا" تعمیروترمیم میشوند وآمادگی کامل برای‌عملیات مختلف داشتند. قدیمی ترین نوع این هواپیما مجهز به بمبهای‌لیزر وجدیدترین آنها دارای دستگاههای انحراف موشکهای دشمن بودند.
- بیش از ۱۰۰ هواپیمای " ای - ۵ - اف"
- بیش از ۱۰۰ هواپیمای "۱۴-Y " یا "۱۵-Y" ترابری به تناسب برنامه‌های تولید این هواپیماها درممالک متحده امریکا.
- ۱۶۰ هواپیمای "۱۶ اف" که سفارش داده‌شده بود وبرای خرید ۱۴۰ هواپیمای دیگر ازهمین نوع‌در مذاکره بودیم.
- ۷ رادار پرنده که میتوانست درارتفاع ۳۵۰۰۰ پا پرواز نماید وخرید آنها موجب صرفه‌جوئی در تهیه ۳۰ رادار زمینی میشد.
- ۲۴ هواپیما ی بوئینگ ۷۴۷ و ۷۰۷ برای رسانیدن سوخت به هواپیماهای‌درحال پرواز. این هواپیماها باطرح مخصوص به راهنمائی خودمن ساخته شده بود ودراختیار داشتن آنها به مااجازه وامکان میداد که بیشترین تعداد هواپیماهای جنگی را در حال پرواز نگاهداریم ومذاکراتی برای خریدهواپیمای دیگرازاین نوع درجریان بود.
- ۵۷ هواپیمای حمل ونقل ۱۳۰ - سی (هرکولس).
- صدها هلی کوپتر ازانواع مختلف. ساختمان و احداث ماشینهای کارخانه هلی کوپتر سازی ایران عملا" درپایان سال ۱۳۵۷ به اتمام رسیده بودوبه این ترتیب تعداد هلی کوپترهای ارتش ایران با هریک از ممالک عضو پیمان آتلانتیک شمالی هم‌آهنگ می گردید.

باید اضافه کنم درکارخانه‌های اسلحه سازی

ایران مادارای امکان تولید سلاحهای زیربودیم:

- موشکهای ضد هوائی "۲ سام" شوروی.
- موشکهای هوا به زمین ماوریک امریکائی باکلاهک تلویزیونی که بسیار دقیق ودارای برد۱۲ مایل هستند. به من گزارش داده اندکه کارخانه سازنده این موشکها درشیراز پس از حوادث اخیربکلی تخریب و ویران گردیده.
- موشکهای ضد تانک TOW. مادرفکر آن بودیم که به نوع متعارف این موشکها که دارای سرعت کمتراز صوت است اکتفا نکرده وبه ساختن موشکهای فوق صوت "TOW" بالیزر بپردازیم.
- موشکهای ضد تانک شوروی.
- دستگاههای پرتاب موشک تله گیده ازنوع دراگون برای نیروی زمینی با بردی دوبرابر متعارف یعنی ۱۰۰۰ متربجای ۵۰۰ متر.

ارتش ایران درپایان سال ۱۳۵۷ دارای سه تیپ هوابرد بودکه می بایست درسال ۱۳۶۲ به پنج تیپ افزایش یابد.

برنامه نیروی دریائی مابشرح زیر بود:

- چهار رزم ناو هشت هزارتنی بادستگاههای پرتاب موشک دریا به هوا باسرعت MACH-3 (سه برابر صوت) ودستگاههای پرتاب موشک دریا به دریا با سرعت کمتراز سرعت صوت وبرد ۹۰کیلومتر، مطالعاتی برای افزایش سرعت این نوع موشکها به مافوق صوت وامکان پرتاب آنها اززیردریائی درجریان بود.
- دوازده ناوشکن سه هزارتنی مجهز به موشکهای دریا به دریا ازنوع فوق الذکر.
- دوازده ناوچه جنگی ساخت فرانسه.
- سه زیردریائی که سفارش داده شده بودونه زیردریائی که قراربوددراروپا (احتمالاً آلمان فدرال وهلند)

ساخته شود.

- پنجاه فروند هلی کوپتر مخصوص نیروی دریائی.

- تعداد لازم کشتی‌های نیروبر، کشتی های تانکر سوخت وغیره ....

- هواپیماهای نوع " ORION " ساخت کارخانه لاکهید، با بردطولانی مامورانجام وظایف اکتشافی نیروی دریائی.

بعلاوه ایران قادربود درکارخانه‌های تسلیحاتی خودتوپهای ۲۳میلیمتری ضدهوائی روسی ونوع جدیدی ازتوپ ۳۵ میلیمتری ضدهوائی دولوله بهترازسیوپنج میلیمتری سوئیسی وتوپ جدید ۴۰میلیمتری ضدهوائی وتقریبا" تمام سلاحهای مورد احتیاج ارتش، غیر از هواپیمارابسازد حتی قسمت عمده تانک ها را می توانستیم بسازیم وهمه راترمیم وتعمیرنمائیم یک کارخانه تعمیر موتور هواپیما دردست ساختمان بود که درنوع خود بی نظیر وتمام احتیاجات نیروی هوائی وهواپیماهای شرکت ملی وسایر هواپیماها رادرایران رفع میکرد.

وظیفه وماموریت نیروی دریائی ایران نه تنها درمحدوده خلیج فارس بلکه انجام هرماموریت و عملیاتی دردریای عمان وسرتاسر اقیانوس هندبود.

من همواره تاکید کرده بودم‌که ایران قصدبدست آوردن سلاحهای اتمی ندارد. ولی هدف وبرنامه ما این بود که ازلحاظ تجهیزات متعارف وغیراتمی یکی از تواناترین ، متحرک ترین وموثرترین ارتشهای دنیارادراختیار داشته باشیم که هم قادر به حفظ وصیانت حدود وثغور ودفاع ازاستقلال وتمامیت ایران باشد،هم بتواندمنافع مارادرخلیج فارس تامین کندوهم درصورت لزوم درحفظ صلح وثبات در اقیانوس هند مشارکت نماید.

یکبار سفیر اتحاد جماهیر شوروی، درگفتگوئی با من ازاینکه رادارهای پرنده ما خواهندتوانست تا پانصدکیلومتری داخل سرحدات شوروی را تحت مراقبت قراردهند، اظهار نگرانی کرد. من به وی جواب دادم که ماهواره‌های شوروی قادرندهمه چیز رادرسرتاسر خاک ایران بدقت ببینندومراقبت نمایند.

دراین منطقه ازدنیا، تنها ایران دارای چنین نیروی نظامی بودکه می‌توانست ازهرگونه اختلال واغتشاش بطور موثر جلوگیری نماید. تنها ایران دارای امکانات مالی وبخصوص نیروی انسانی کافی بودکه بتواند چنین ارتشی رادرمنطقه‌ای به این حدازاهمیت وحساسیت اداره کند.

بسیارند کسانی که از سیاست دفاعی ونظامی ما انتقاد میکردندوهدفهای مرا مبتنی بربلندپروازیهای بی موردوجنون طلبی ونیز موجدمخارج زاید میدانستند. بنابراین لازم استکه توضیح بیشتری بدهم.

هنگامی که ایران راترک کردم ذخائر ارزی کشور به بیش از ۱۲ میلیارد دلار بالغ میشد.درآمدهای ارزی ایران به حدی بودکه قدرت جذب همه آن هنوز دراقتصادکشور وجود نداشت وزیربنای اقتصادی ایران احتیاج به تکمیل داشت : می بایست شبکه راههای داخلی درایران توسعه وگسترش یابد.بعلاوه ایران دارای تعداد کافی متخصصین فنی ومواد اولیه صنایع خود نبود.هنگامی که من ایرانرا ترک کردم نه‌تنهادرکشورما مطلقا "بیکاری وجود نداشت ، بلکه یک میلیون تن خارجی درایران کار می کردند. برنامه‌های وسیعی برای تربیت مهندسان ومتخصصان فنی وکارگران ماهردردست انجام بود.

متاسفانه بافشارهای تورمی ناشی ازعوامل مختلف وازجمله آنچه درسطور فوق یادآورشدم ،روبروبودیم.

بنابراین اقتصاد ایران، ناتوان نبودوبه موازات اجرای برنامه‌های وسیع عمران وتوسعه ملی ماقادر بودیم که بدون حذف طرحهای مفید برای آینده مملکت،به تقویت نیروهای دفاعی خود بپردازیم، بخصوص که این عمل برای حفظ وصیانت استقلال وتمامیت ایران وتضمین امنیت کشورلازم و ضروری بود.

فصل سیزدهم

مبانی سیاست خارجی ایران

قبلاً درباره هدفها ودستاوردهای سیاست داخلی ایران سخن گفتم ودیدیم که چگونه کشورما توانست، پس از نابسامانیهای زمان مصدق، بسط وتوسعه ملی رادرمحیط ثبات وآرامش آغاز نماید.

توفیق ایران دراین زمینه وکامیابیهای انقلاب شاه وملت، بدون یک محیط حسن همجواری ودوستی باکشورهای همسایه وسایر ممالک جهان وبدون تحقق یک سیاست خارجی واقع بینانه میسر نمی شود واکنون به توجیه جنبه‌های مختلف این سیاست خارجی ونتایج آن می پردازم.

روابط ایران

بااتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی

هدف اصلی من درسیاست خارجی این بود که ایران بهترین روابط راباکلیه کشورهای همسایه وهم مرز داشته باشد. من دراین زمینه توفیق یافتم زیرا مانند هرنظامی باوجدان از جنگ نفرت دارم وصلح رابرای کشورخود واجب می‌دیدم. کوشش من برآن بودکه میان ایران وهمسایگانش احترام متقابل ومتساوی برقرارباشد. سیاست ما باکلیه همسایگان مبتنی بر صلح وصفا بود، ولی

میبایست به آنها تفهیم کنیم که درصورت هجوم به ایران و اعمال سیاستی خصم آمیز نسبت به کشور ما، با مقاومت سرسخت روبرو خواهند شد.

خوشبختانه ما توفیق یافتیم کلیه مسائل فیمابین را با اتحاد جماهیر شوروی به خوبی حل وفصل کنیم. ازجمله این مسائل یکی اختلافات مرزی بود و دیگری چگونگی تقسیم آب رودخانه ارس که طبق حقوق بین المللی براساس پنجاه وپنجاه به انجام رسید. براساس توافق، دوکشور مشترکا" سد بزرگی برروی رودخانه ارس بنا کردیم که هم مقادیر قابل ملاحظه ای برق تولید میکند وهم منطقه وسیعی را آبیاری می نماید. برنامه های مشترک دیگری هم دراین زمینه طرح ریزی شده بود که میبایست برانجام تولید مشترک برق ازتاسیسات سد ارس به یک میلیون کیلووات درساعت برسد.

حجم مبادلات بازرگانی ما با اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی قابل ملاحظه واین کشوریکی از طرفهای عمده تجارت خارجی ایران بود. براساس فروش وصدورگاز ایران به اتحاد شوروی، این کشور درشرایط رضایتبخشی مجتمع عظیم ذوب آهن ایران رابناکرد. فراموش نکنیم که درزمان ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور امریکائیها ازقبول تقاضای ایران برای احداث یک مجتمع ذوب آهن سرباززده بودند. روسها همچنین درزمینه اکتشافات وبهره برداری معادن آهن وذغال سنگ درجنوب خراسان ودراستان کرمان به ما کمکهای شایانی کردند. بالاخره باید گفت که قسمتی مهم ازصادرات وواردات ایران به اروپا ازطریق خطوط آهن اتحاد شوروی انجام میگرفت.

اضافه میکنم که ما معادل چندصدمیلیون روبل

وسائل نظامی وجنگ افزار از اتحاد جماهیر شوروی خریداری کردیم وقرار بود مقادیر مهمی اسلحه از چکسلواکی خریداری نمایئم.

با استفاده از فرصت باید بگویم که من همواره چه در چکسلواکی وچه در سایر کشورهای اروپائی با استقبالی گرم ومحبت آمیز روبرو شدم وروابطی بس دوستانه با رهبران بعضی از این ممالک چون چکسلواکی، بلغارستان، لهستان ورومانی داشتم.

مخصوصاً خاطره‌ای بس دلپذیر از گفتگوهای متعدد خود با آقای چائوشسکو، رهبر رومانی دارم که دررفتارش نسبت به من، حتی پس از آنکه مجبور به ترک وطنم شدم، تغییری حاصل نشده است. وی بنظر من مردی است توانا که از هیچ چیز برای حفظ وصیانت استقلال کشورش فروگذار نخواهد کرد.

ترکیه، دوست ومتحد ایران

درروابط ما با ترکیه هرگز مشکلی وجود نداشت اززمانی که پدرم به دعوت کمال آتاتورک به ترکیه سفر کرد، روابط دوکشور همواره بردوستی و همبستگی کامل مبتنی بوده است. ایران همواره خواهان عظمت، رونق وپیشرفت ترکیه بوده وبرای آن اهمیتی وافر قائل شده است. امروزنیزمن از صمیم قلب خواهان سعادت ملت شجاع ترک هستم.

ترکیه وایران درچهار چوب پیمان بغداد با یکدیگر متحد بودند. پس از امضاء این قرارداد در سال ۱۹۵۶ سفری به مسکو رفتم وخروشچف که ازانعقاد پیمان بغداد ناراضی بود به من گفت: "این پیمانی است تهاجمی که برضد ما تدارک ومنعقد شده!"

به اوگفتم ، درمحافل سیاسی ومطبوعاتـــی از یک خط دفاعی درکوههای زاگرس صحبت میشـــــــــود وپرسیدم ،

ـ کوههای زاگرس درکجاست ؟ درروسیه یادرایـران ؟

جواب داد :

ـ درایران

به وی گفتم :

ـ پس روشن است که پیمان بغداد جنبه تدافعی‌دارد، نه تهاجمی .

خروشچف لحن صحبت را عوض کرد وگفت :

ـ با من شوخی نکنید، خودتان بخوبی میدانید که‌ما میتوانیم انگلستان را با هفت بمب اتمی وترکیـــه را با ۱۲ بمب اتمی نابود کنیم .

چه مفهومی میبایست برای این سخنان قائل شد؟ اندکی بعد خروشچف اعلام داشت‌که این پیمان مانند یک حباب صابون منفجر ونابود خواهدشد . بعــــد از یک ربع قرن باید قبول کردکه حق باخروشچف بود .

تلاش برای صلح

درکنفرانس نفتی الجزایر درسال ۱۹۷۵ فرصـــت یافتم که مفصلا" باآقای صدام حسین رئیس‌جمهـوری کنونی عراق مذاکره کنم . ماتوانستیم درهمه‌مسائل به توافق برسیم . وباحسن نیت‌کاملی که‌ازدو طرف ابراز شد، به‌اختلافات‌قدیمی دوکشور پایان دادیـم وسوء تفاهمهائی راکه ازدوران استعمار باقـــی مانده بود ازمیان برداشتیم .

ازجمله توافقهای دوطرف ، حل مسئله شط العرب براساس اصول حقوق بین الملل بود .

من همواره عقیده داشتم که رونق وثبات عراق

وخوشبختی ملت آن، مانند سایر همسایگان، یکی ازشروط اصلی امنیت ایران است.

براساس همین طرز فکر بودکه به کمک افغانستان شتافتیم تا بر مشکلات اقتصادی که با آنها روبرو بود، فائق آید. چندی بعد تغییرات عمده در حکومت وسیاست افغانستان روی داد، بدون آنکه دولتهای بزرگ غربی ازخود عکس العملی نشان دهند. ما بلافاصله حکومت جدید افغانستان رابه رسمیت شناختیم وبه کمکهای اقتصادی خودادامه دادیم. ولی هنوز هم ازبی اعتنائی دول بزرگ غربی نسبت به تغییرات وتحولات افغانستان متحیرم وازخود می پرسم که آیا نباید این رویه رابه آغاز یک تغییر جهت بنیادی درسیاست ابرقدرتها تعبیر کرد؟

من نخستین رئیس کشوری بودم که پس ازاستقلال پاکستان به آن کشور سفرکردم. ما همواره خودرا دوست ومتحد پاکستان میدانستیم ودر حد مقدوراز هیچ کمک اقتصادی ونظامی به آن کشور دریغ نکردیم. ولی همواره برای بهبود وتثبیت روابط میان کشور اسلامی پاکستان وهندوستان کوشیدیم ومن بطور کلی هرنوع برخورد ومخاصمه میان دوکشور رابرای صلح جهانی بسیار خطرناک میدانستم.

درهمین رهگذر بودکه بااغتنام از حضور ژنرال یحیی خان رئیس جمهوری پاکستان درتخت جمشید بمناسبت برگزاری آئین دوهزاروپانصدمین سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران ملاقاتی میان ایشان وآقای پادگورنی صدرهیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی ترتیب دادم. امید من آن بود که بدین ترتیب ازخطر برخورد میان هند وپاکستان به مناسبت بحران بنگلادش اجتناب شود.

متاسفانه سختگیری وعدم انعطاف ژنرال یحیی

خان مانع حصول نتیجه شد و امیدهای من به باد رفت.

همسایگان ما در خلیج فارس

روابط ما با کشورهای جنوبی خلیج فارس پیوسته دوستانه بوده است، بویژه با عربستان سعودی. من چندین بار به عربستان سعودی، کشوری که استقلال و تمامیت آن برای ما مسلمانان واجد اهمیت بسیار است، سفر کردم، ازجمله دوبار توفیق زیارت خانه خدا را یافتم. من هم مانند هر مسلمان مومن ومعتقد امیدوارم عربستان سعودی بتواند پیوسته با قدرت و ثبات، رسالت خود را در دفاع از اماکن مقدسه اسلام که هرسال میلیونها نفر به زیارت آنها میشتابند، انجام دهد.

تاریخ، ابن سعود بنیان گذار عربستان سعودی را مردی بزرگ، شجاع، غیرتمند، مدیر ومدبر می شناسد. باتوجه به اوضاع دلخراش کنونی ایران باید واقعاً خوشحال بود که عربستان سعودی آزادی و استقلال خودرا حفظ کرده وباید دعا کرد که درآینده نیز چنین باشد.

چندسال پیش آقای رابرتز فرستاده مخصوص وزارت امورخارجه، بریتانیای کبیر درملاقاتی به من اطمینان داد که کشورش "هراندازه که لازم باشد" حضور خودرا درخلیج فارس حفظ خواهد کرد. سه ماه بعد از این مذاکره، انگلیسها باشتاب خلیج فارس را رها کردند ورفتند. اگر اشتباه نکنم این اقدام مقارن بود با ورود وعضویت بریتانیای کبیر در بازار مشترک اروپا.

پس لازم بود که بهرقیمت هست، امنیت خلیج فارس حفظ شود وکدام قدرت غیراز ایران میتوانست

چنین مسئولیتی را تقبل نماید؟

به همین سبب بود که ایران درست یک روز قبل از آنکه انگلیسها از خلیج فارس بروند حاکمیت خود را بار دیگر بر جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی مستقر کرد.

در بحرین ایرانیان فقط یک ششم جمعیت را تشکیل میدادند. در نتیجه دولت ایران قبول کرد که برای تعیین سرنوشت این جزیره به آراء مردم آن مراجعه شود و آنها استقلال بحرین را برگزیدند.

در سال ۱۹۷۳ به درخواست صریح سلطنتشین عمان من تصمیم گرفتم کمک نظامی به آن کشور بدهم تا بتواند استقلال و تمامیت خود را در مقابل شورشیان ظفار، که از حمایت کمونیستها و یمن جنوبی برخوردار بودند، حفظ و حراست کند.

چینیها نیز که، ابتدا از شورشیان عمان حمایت میکردند، پس از برقراری روابط سیاسی و دوستانه با ایران دست از این حمایت برداشتند. در اینجا به خوبی دیده میشود که چین در سیاست خارجی خود همواره نقشی صریح و روشن دارد و من در مذاکراتم با آقای هوآکوفنگ رهبر چین که در پائیز ۱۳۵۷ انجام گرفت، بار دیگر متوجه صداقت سیاست خارجی چین و بینش و برداشت صحیح این کشور از اوضاع جهانی شدم.

در عمان سربازان ما با دلاوری به وظائف خود عمل کردند تا آنکه دوست من سلطان قابوس توانست بر اوضاع مسلط شود و نظم و امنیت را برقرار کند.

تلاش برای تشکیل بازار مشترک کشورهای ساحلی اقیانوس هند افریقا در برابر مداخلات و برتری جوئی کمونیستها

درمقابل خطرات روزافزونی که منطقه ما را تهدید میکرد، بنظر من لازم آمد که یک سیاست مشترک همبستگی وهمکاری میان کشورهای ساحلی خلیج فارس تدوین واتخاذ شود تابتوانند امنیت این منطقه حساس راتامین وتضمین نمایند.

من عقیده داشتم که کشورهای ساحلی اقیانوس هند، یعنی ایران، پاکستان، هندوستان، بنگلادش، بیرمانی، مالزی، تایلند، سنگاپور، استرالیا، وحتی زلاندنو والبته باکشورهای ساحلی شرق افریقا باید مشترکا" ومتفقا" امنیت این منطقه راتامین نمایند. فراموش نکنیم که هدف ازانعقاد پیمان جنوب شرقی آسیا تامین همین نظر بودکه متاسفانه توفیقی حاصل نشد واکنون این پیمان درحال نزع است.

درهمین رهگذر بودکه درمسافرتی به استرالیا درسال ۱۹۷۴ من پیشنهاد کردم بازار مشترک کشورهای ساحلی اقیانوس هند بوجود آید. متعاقب آن، همین پیشنهاد رادرسنگاپور به آقای لی کوآن یو رهبر مدبر آن کشور، ودولت هند نیز ارائه دادم.

طبق پیشنهاد من میبایست پس از مطالعه دقیق، مبادلات نیازها وامکانات کشورهای عضو، برنامه‌های جامعی برای بازرگانی وهمکاری میان آنها تنظیم وتدوین شود. بعنوان مثال، من اعلام کرده بودم که ایران حاضراست درزمینه صنعتی کردن

هندوستان وبهره‌برداری ازمنابع معدنی واراضی کشاورزی آن، تشریک مساعی وکمکهای لازم رامعمول دارد.

بدون آنکه این بازار مشترک تشکیل شده باشد، ماکمکهای اقتصادی قابل ملاحظه‌ای‌به‌بعضی‌ازکشورهای افریقائی ساحل اقیانوس‌هندانجام‌دادیم وحتی قدم فراتر نهاده وازکمک به‌کشورهائی چون سنگال که در کنار اقیانوس اطلس واقع است وبابعضی ازممالک داخلی قاره افریقا، دریغ نکردیم. من بارهبران افریقای جنوبی برای یافتن راه حل مطلوبی‌درزمینه مسئله نامیبیا به مذاکره وتبادل نظرپرداختم. همچنین همه رهبران حبشهای سیاهپوست مختلف رودزیا را، به حضور پذیرفتم وآنان راجدا"تشویق کردم که درجستجو وتحقق راه حلی عادلانه وصلح‌آمیز برای مسائل آن کشورهمکاری وتشریک مساعی‌نمایند. این اقدامات من درزمینه‌استقرار صلح درقاره‌آفریقا موجب ابراز تشکر وحق شناسی امریکائی ها وانگلیسها شده بود.

فراموش نکنیم که ایران ازقاره افریقاچندان دورنیست وفقط شبه جزیره عربستان ودریای احمر با اقیانوس‌هند ماراازآن قاره جدامیکند. ایران نمیتوانست نسبت به توسعه نفوذکمونیسم درقاره افریقا بی اعتنا بماند. این توسعه درسه محور انجام میگیرد: محور نخست ازلیبی بسوی چاد سودان وسومالی یعنی همان محورمدیترانه‌دریای‌احمر، اقیانوس‌هند است. محور دوم درجهت ارتباط میان مدیترانه واقیانوس اطلس است ومحور سوم میخواهد قاره، افریقا رادرحد آنگولا وموزامبیک بدونیم قسمت نماید. حتی من این اندیشه رادرسرپرورده بودم که ایران به تامین اعتبار مالی جهت

ساختمان خط آهن سرتاسری شرق وغرب افریقا کمک نماید.

خوشبختانه درحال حاضر مصرومراکش، براثر رهبری پرزیدنت سادات وسلطان حسن دوم، استوار برجای خودایستاده‌اند وازاستقلال وآزادی تمامیت خود دفاع میکنند. من درجای دیگر به تفصیل ازاین دودوست خود واین دوشخصیت استثنائی جهان وهمچنین ازآقای سنگور رئیس جمهورمدبر سنگال سخن خواهم گفت.

باید مجددا" این نکته رایادآورشوم که محورهای نفوذی کمونیزم درافریقا درجهت ازبین بردن تعادل این قاره ترسیم شده‌اند ونشانه وجودواعمال یک سیاست سوق الجیشی طویل المدت هستند که اگر به این نکته توجه نشود فردا، افریقای سیاه تبدیل به افریقای سرخ خواهد شد.

من عمیقا" عقیده دارم که تشکیل یک منطقه صلح وثبات دراطراف اقیانوس هندمیتوانست باعث شود که دیگر ایالات متحده واتحاد جماهیر شوروی دخالتی دراین منطقه نداشته باشند. پیشنهاد من قابل تحقق ومنطقی بود. ولی آیا ایالات متحده واتحاد جماهیر شوروی میتوانستند قبول کنند که این پیشنهاد به مرحله عمل درآید وحضور نظامی آنان دراقیانوس هند غیر لازم تشخیص داده شود؟

تلاش برای همبستگی جهانی

شاید ضرورت نداشته باشد که به روابط کشور خود باممالک غربی تاکید کنم. به گمان من ایران ازلحاظ مرامی وسیاسی جزئی از اردوی کشورهای دمکراتیک غربی است وازلحاظ اقتصادی قسمت اعظم

مبادلات ما با ایالات متحده امریکا وسایر کشورهای عضو سازمان همکاری وتوسعه اقتصادی صورت میگیرد. باید اضافه کنم که ما دراین اواخر کوشیدیم مبادلات بازرگانی وروابط اقتصادی خود را با سایر کشورهای امریکای شمالی ونیز ممالک امریکای مرکزی وامریکای جنوبی بسط وتوسعه بخشیم.

من همواره صراحتاً گفته ام که سیاست خارجی ما تنها درخدمت مصالح ایران بود. اما بدیهی است که مصلحت ایران ایجاب میکند که همسایگان ما پیوسته درحالت صلح وثبات وترقی بسر برند. به همین سبب پیوسته به سیاست حسن همجواری عمل کردیم وتا جائی که میتوانستم از مساعدت ویاری به آنان دریغ نورزیدم. باز به همین دلیل است که عقیده داشتیم که باید درسیاست خارجی خود اصل تعادل میان دنیای غرب، اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای اروپای شرقی وجمهوری خلق چین را مراعات نمائیم.

ما به همبستگی عمیق وراستین میان همه ملل جهان عقیده داشتیم وآنرا یکی از مبانی سیاست خارجی خود میدانستیم وامیدوار بودیم که سایر کشورهای جهان نیز به این اصل عمل کنند.

من درسال ۱۹۷۴ پیشنهاد کردم که دوازده کشور صنعتی عمده جهان به دوازده کشور عضو اوپک ملحق شوند وبه اشتراک صندوق بین المللی کمکهای اقتصادی رابوجود آورند وهریک ۱۵۰ میلیون دلار سرمایه آنرا تقبل نمایند. برپایه پیشنهاد من میبایست دوازده کشور از ممالک جهان سوم نیز در شورای این صندوق شرکت داشته باشند تا متفقاً به طرحهای پیشنهادی ممالک درحال توسعه رسیدگی شود وتاکید کرده بودم که باید به اولویت طرحهائی

که به استقلال اقتصادی این کشورها کمک میکنند توجه بیشتر به عمل آید.

پس از سال ۱۹۷۳ سه عامل جدید در این رهگذر پدیدار شد: نخست افزایش تعداد اعضای اوپک، دوم تزلزل وضعف دلار که در آن هنگام پولی محکم بود. سوم قیمت نفت. البته اگر قرار باشد که درحال حاضر به پیشنهاد من توجه شود، باید عوامل فوق را هم درنظر گرفت.

برپایه پیشنهاد من قرار بود سرمایه این صندوق سه میلیارد دلار باشد واکنون مبلغ ضروری، بیست میلیارد است وصلاح خواهد بودکه سرمایه‌گذاری اولیه هرکشور عضو، با میزان درآمد آن متناسب باشد بدیهی است نمی‌توان از عربستان سعودی وگابن یک اندازه کمک انتظار داشت.

پیشنهاد من واقع‌بینانه بود

براساس نظر من، بانک جهانی ترمیم وتوسعه وصندوق بین المللی پول می بایست به عنوان مشاور فنی وعامل انجام وتسهیل سرمایه، سرمایه‌گذاریها، باصندوق همکاری نمایند وبا اتکاء به منافع آن وامهای بیست ساله با نرخ سالیانه ۲/۵ درصد در اختیار کشورهای درحال توسعه قراردهند. آقای مکنا مارا رئیس بانک جهانی وهمچنین مدیر کل صندوق بین المللی پول، این پیشنهاد را به تائید وحسن اعتبار فراوان تلقی کردند. فراموش نکنیم که بر اساس این طرح از یک طرف کمک موثری به توسعه اقتصادی وصنعتی درکشورهای جهان سوم به عمل می‌آمد واز طرف دیگر ممالک صنعتی از سفارش‌های زیادی برخوردار می‌شدندوصادراتشان رونق می‌گرفت.

نتیجه نهائی، تحکیم همکاری وهمبستگی‌بین‌المللی بود.

ازدیدگاه من این صندوق میبایست با بی طرفی کامل سیاست عمل کندوامکانات خودرادراختیار همه کشورهای نیازمند، بدون توجه به نظام حکومتی آنان،قرار دهد.

چنین سازمانی میتوانست درحقیقت یک بنیاد جهانی وتعاونی همکاریهای بین المللی باشد. این پیشنهادها درچهارچوب یک طرح بین المللی به منظور حل بحران جهانی نیرواراثه شده بود که متاسفانه نه کشورهای صنعتی باآن موافقت کردند، ونه کشورهای عضو اوپک.

بی شبهه این طرح، شجاعانه و ابتکاری بود. اماتخیلی ودوراز واقع بینی نبودوبه تحقق همبستگی وهمکاری بین المللی به منظور نیل به ثبات اقتصادی وسیاسی درجهان، تکیه داشت. روشن است آنهائی که پیوسته درجستجوی نابسامانی جهانند، نسبت به این طرح نظر خوبی نداشتند.

درست تجسم کنید: اگر اتحاد سرخ وسیاه درایران شکست خورده بود وایران میتوانست به قیمتهای فعلی، روزانه پنج تاشش میلیون بشکه نفت صادر کند،چه امکاناتی دراختیار ایران بود وبه چه پیشرفتهای حیرت انگیزی که نائل نمیشد. بااین امکانات مامیتوانستیم به هدفهای انقلاب شاه وملت برسیم ودرحل وفصل مشکلات جهانی، ازجمله مسائلی که درکنفرانس شمال، جنوب مطرح شده بود، بطور موثر کمک نمائیم.

درمورد مسائل کنفرانس اخیرالذکر من مکرراً باآقای ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه به مذاکره وتبادل نظرپرداختم. میان ما اتفاق نظر

کامل وجودداشت وهردو معتقد بودیم که مسائل بزرگ اقتصادی وسیاسی جهان، ازجمله مسئله نیرورابابد یکجا وبطور کلی حل وفصل کرد. امیدوارم رئیس جمهوری فرانسه بتواند، علی رغم دشواریهای موجود، به کوشش وتلاش خود دراین زمینه ادامه دهد.

فصل چهاردهم

بزرگان جهان ما

درزمان سلطنت پدرم، سفیران در امور مربوط به سیاست خارجی سهم ونقش عمده‌ای داشتند، والبته درمورد روابط ما باکشورهای خارجی، متاسفانه سهم سفرای آنها درایران به مراتب بیشتر بود.

امروزه سرعت وسهولت مسافرت چنان است که رهبران کشورها میتوانند غالبا" بایکدیگر ملاقات کرده، مستقیما" به حل وفصل مسائل ومعضلات بپردازند. من به سهم خوددرطی سی وهفت سال سلطنت همواره ازاین شیوه نوین دیپلماسی حسن استفاده کردم.

حتی یک کتاب مستقل برای نقل و تحریرتاریخ ووقایع وداستانهای مربوط به این ملاقاتهاکافی نخواهد بود. این دیدوبازدیدهای سیاسی، درصورت وجود حسن نیت، بهترین روش ازمیان بردن دشواریهاونیل به هدفهای صحیح سیاسی است، بهمین سبب است‌که شاید درطول تاریخ، هرگز رهبران کشورها به قدردوران معاصر، بدیدار یکدیگرنرفته باشند.

وطن پرستی سرسختانه ژنرال دوگل

هنگامیکه ژنرال دوگل درراه مسافرت به مسکو، درسال ۱۹۴۳ به تهران سفر کرد، من پادشاهی جوان

بودم وازهمان نخستین لحظه دیدار، مجذوب شخصیت استثنائی این مرد بزرگ شدم. هنگامیکه دوگل از فرانسه سخن میگفت، من همه آمال وآرزوهای خود رادرباره وطنم، درسخنان اوبازیافتم. هدف اوتجدید استقلال وعظمت فرانسه، درداخل وخارج بود. او از آرمانهایش بافصاحت وبلاغت وصراحت سخن میگفت ومن نیز، احساس میکردم،که آرزوها وامیدهای مشابهی برای ایران دارم.پس از این چندین ملاقات دیگر، چه درپاریس چه درایران با ژنرال دوگل دست دادوهربار رشته های مودت و احترام متقابل مالستوارترشد. بایداضافه کنم که غالبا" ازطریق مبادله نامه نیزبایکدیگر ارتباط داشتیم.

پس از مرگ ژنرال دوگل، من برای حضوردرمراسم مذهبی که بیاد اودرکلیسای نتردام ترتیب یافته بودبه پاریس رفتم. تقریبا" همه رهبران بزرگ جهان دراین آئین حضور داشتند. درمیان آنان تنها کسی که درمنزل شخصی خانم دوگل باایشان ملاقات کردمن بودم وشدیدا" تحت تاثیر این توجه خاص که نشانه روابط استثنائی من باژنرال دوگل بود، قرار گرفتم.

من پیوسته این وطن پرست بزرگ را بمانند معلم وراهنمائی برای خود تلقی میکردم.برای شناخت خدمتی که اوبه فرانسه کرده است کافی است وضع این کشور رادرسال ۱۹۵۶ بازمانی مقایسه کنیم که دوگل ازریاست جمهوری استعفا کرد. آنوقت درخواهیم یافت که اوبرای فرانسه چه کرد.

رهبران سه کشور بزرگ درتهران

برگزاری کنفرانس سه کشور بزرگ درتهران

برای من این امکان رافراهم آورد که برای نخستین بار با دوتن از رهبران بزرگ جهان یعنی روزولت واستالین ملاقات کنم. لازم به یادآوری است که قبلاً" وینستن چرچیل رادیده بودم.

دراین میان، ژوزف استالین تنها کسی بود که بارعایت اصول تشریفاتی سیاسی، شخصاً" بدیدار من یعنی رئیس کشورمیزبان آمد. برای دیدار روزولت وچرچیل لازم آمد که به سفارت شوروی بروم.

درباره ملاقاتم بااستالین گفتنی بسیاراست به عنوان مثال، هرگز فراموش نخواهم کرد که وی باصراحت به من گفت :"برای پنجاه سال آینده آسوده خاطر باشید !" آیا میبایست این بیان را همانند تضمینی تلقی کنم که تزارها به سلسله قاجار داده بودند؟

استالین به حدافراط مبادی آداب بود، تا آنجا که درنگ وتوجه کردکه من قبل ازاوشروع به نوشیدن چای کنم. ما ازموضوعات بسیار سخن گفتیم واوهم برهرموضوعی بادقت خاص توجه میکرد. نکته فوق العاده مهم برای من، تجدیدتسلیحات ارتش ایران بود وعجله داشتم که نیازمندیهای خودمان را به تانک وهواپیما باوی درمیان بگذارم.

به محض اشاره به این مطلب ، استالین پیشنهاد کردکه تجهیزات وجنگ افزارهای لازم برای یک هنگ زرهی ویک هنگ هوائی رادراختیار ایران بگذارد که شرایط ونحوه واگذاری وترتیب آموزش افراد بعداً" به توافق طرفین معین گردد. البته من به گرمی ازاین پیشنهاد استالین سپاسگزاری کردم. زیرا میدانستم درصورت حصول توافقی عادلانه این عمل گامی بسوی تجدید حیثیت وتحکیم استقلال کشورم خواهدبود. چندهفته بعد نماینده مخصوص

استالین شرایط این پیشنهاد را به من اطلاع داد، این شرائط سخت ونا مطلوب بود. روسها میخواستند که جنگ زرهی درقزوین وجنگ هوائی درمشهد، یعنی هر دوقسمت شمالی کشور مستقر شود وتاپایان جنگ فرماندهی آن زیر نظر ستاد ارتش شوروی باشد. چون این شرائط مخالف استقلال وحق حاکمیت ملی ایران بود، ازقبول آن سرباز زدم ودر نتیجه روابط من با استالین تیره شد.

با همه این تفاصیل، باید قبول کنم که استالین سرداری بزرگ ودرحقیقت فاتح جنگ جهانی دوم بود. درکنفرانسهای تهران، یالتا وپوتسدام بازیگر اصلی استالین بودکه توانست عملاً نظرات خودرا به دوهمتای دیگرش تحمیل کندو شرائط مناسبی برای اتحاد جماهیر شوروی درصحنه جهانی تحمیل نماید که این کشور هنوز هم ازآن منتفع است.

اکنون که به بحث درباره روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی واستالین پرداخته‌ام بدنیست بگویم که مناسبات من با جانشینانش همیشه آسان نبود. من ازمرام اشتراکی ونظام عقیدتی حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی بکلی دوربوده وهستم ودرتمام مدت سلطنت خود باآن مبارزه کردم ومیدانستم که این مبارزه خطراتی رادربر دارد واین خطرات را پذیرفتم. عدم تفاهم میان شورویها ومن تا سال ۱۹۵۶ که برای نخستین باربه مسکو سفر کردم، کم وبیش بطول انجامید. ملاقات من با خروشچف چند روزی بعدازانعقادپیمان بغدادصورت گرفت. قبلاً جریان این ملاقات وعکس العمل خروشچف راباز گو کرده‌ام. مذاکره بانیکیتا خروشچف آسان نبود. او مردی سخت وگاه لجوج بود اما درشخصیت ورفتارش یک جنبه ساده ودرعین حال محیل روستائی وجودداشت

که خالی از لطف نبود. بهرحال ما به توفیق رسیدیم که روابط دوکشور باید برحسن همجواری استوار باشد و از آن پس هردودولت به این سیاست عمل کردند.

با آقای لئونید برژنف هم درایران وهم درمسکو ملاقات ومذاکره داشتم. گرچه این مذاکرات گهگاه بسیار حساس ودقیق بود، ولی من از آنها خاطره‌ای بس دلپذیردارم وصرفنظر از اختلافات مرامی وعقیدتی برای آقای برژنف احترامی خاص قائلم و او را سیاستمداری توانا وکم نظیر میدانم.

آقای برژنف به اجرای سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز واصول قطع نامه‌های هلسینکی سخت دلبستگی دارد. اوموفق شده است کشورش را به حداعلای قدرت برساند. اتحاد جماهیر شوروی اکنون بزرگترین نیروی اتمی جهان رادراختیار دارد، وبزودی دارای تواناترین نیروی دریائی جهان خواهد شد. برتری نیروهای زمینی، هوائی وهوابرد اتحاد جماهیر شوروی چنان است که نیاز به مقایسه وبازگوئی آن نیست.

بازگردیم به کنفرانس تهران وملاقاتهائی که داشتم. طی این کنفرانس بودکه الزاما" جهت دیدار روزولت به سفارت شوروی رفتم. دراین هنگام روزولت درحداعلای قدرت ونفوذ جهانی خود بودو چقدر متعجب شدم وقتی بالحنی جدی ازمن خواست که پس ازپایان دوران ریاست جمهوریش اورا به عنوان متخصص جنگلکاری درایران استخدام کنم!! نمیدانستم این تقاضا راچگونه تلقی کنم؟ آیا میبایست فکرکنم که ازنظر روزولت آینده ایران آنقدر مطمئن است که باید به فکرجنگلکاری زمینهایش بود؟!

نخستین ملاقات من با وینستون‌چرچیل هنگامی

صورت گرفت که وی در راه سفر به مسکو توقفی کوتاه درتهران داشت. در این ملاقات ما به تفصیل پیرامون چگونگی رهبری عملیات جنگی به تبادل نظر پرداختیم با وجود جوانی، من دیدگاههای نظامی و سیاسی خود را برای چرچیل شرح دادم. عقیده من آن بود که متفقین باید ازجنوب یعنی از ایتالیا وبالکان به اروپا حمله کنند، زیرا این دومنطقه را ضعیف تر میدانستم ودلایل دیگری نیز برشمردم.

چرچیل، مطابق معمول برصندلی راحتی لم داده و با تعجب وتحیر به من نگاه میکرد. درتمام مدتی که من صحبت میکردم مستقیماً " به چشمان من نگاه میکردچون سخنانم به پایان رسید سکوت کرد وچیزی نگفت.

سالها بعد، به هنگام مطالعه خاطراتش دریافتم که چرچیل عقاید آن روزی مرا تائید میکرد. اوباهمت وخونسردی فراوان کشورش را به پیروزی هدایت کرد.

پس از جنگ چندبار باچرچیل ملاقات داشتم. دریکی ازاین دیدارها، که چرچیل مجدداً " نخست وزیر انگلستان شده بود، طی ناهاری درخانه شماره ۱۰ دانینگ استریت، بانو چرچیل نظر مرا درباره نقش آینده همسرش درسیاست انگلستان پرسید. اوفکر میکرد که شاید چرچیل بتواند پس از پایان دوران نخست وزیری، نقش یک مرشد و راهنما ومشاور غیر فعال سیاسی رادرکشورش ایفا کند. من با این عقیده موافق نبودم وبه خانم چرچیل گفتم که حیثیت واعتبار جهانی شوهرش چنان است که باید نقطه پایان زندگی سیاسی اش همان مقام رهبر پیروزمند جنگ و نخست وزیری باشدنه چیز دیگر.

رهبران امریکا

هنگامی که به ملت بزرگ ونجیب امریکا شی می اندیشم، گذشته ازروزولت نام رهبرانی چون ژنرال آیزنهاور، ریچارد نیکسون، هنری کیسینجر، ترومن، اول هاریمن ولیندون جانسون به خاطرم می آید.

قطعا" مورخان اززنرال آیزنهاور بیشتر بعنوان یک سردار ویک رهبر نظامی سخن خواهند گفت. من بیشتر به جنبه‌های اخلاقی واحساسی شخصیت وی فکر میکنم. آیزنهاور، مردی بود واقعا "نیک نهاد که عمیقا" دردل هم میهنانش جای داشت پس ازمرگش من خودرا اخلاقا" موظف دانستم که درمراسم تشییع جنازه این سردار بزرگ وشخصیت استثنائی شرکت کنم فراموش نکرده بودم که بهنگام ریاست جمهوری وی دولت امریکا برای نجات ایران ازخطر هرج ومرج وسقوط به من کمک کرد. باید گفت که سیاست خارجی ایالات متحده امریکا دراین زمان بوسیله مردی مصمم وتوانا چون جان فوستر دالس رهبری میشدوسیاستی بود فراخور شایسته یک قدرت بزرگ جهانی.

ازسال ۱۹۵۳ تاکنون پیوندهای مودت ودوستی استواری میان ریچارد نیکسون ومن وجوددارد.در آن زمان اومعاون رئیس جمهوروقت امریکا یعنی ژنرال آیزنهاور بودکه درزمان حکومتش روابط ما باآن کشوردرحد اعلای خودقرارداشت. این حسن رابطه کامل درزمان ریاست جمهوری نیکسون وجرالد فورد ادامه یافت.

درزمینه سیاست خارجی امریکا، بینش نیکسون

واقع بینانه بود. دوتصمیم مهم وی یعنی خروج امریکا ازجنگ ویتنام وبرقراری روابط عادی ودوستانه باجمهوری خلق چین ، هردوعاقلانه ومدبرانه بود. همچنین وی برای حفظ تعادل قوا در جهان وصیانت حیثیت ونفوذ اعتبار آن درصحنه بین المللی اهمیتی خاص قائل بود که درخورتوجه است .

قبل ازاینکه نیکسون به ریاست جمهوری امریکا نائل شود، من مفصلا" درتهران باوی مذاکره وگفتگو داشتم ودرهمه مسائل مهم جهانی تفاهم کامل میان ماحاصل شده بود که براین اساس درصحنه سیاست بین الملل باید هرکشور درجستجوی پیوندها و متحدان طبیعی خود باشد، یعنی ممالکی که با آنها مستمرا" دارای منافع مشترک میباشد وازپیوندهای زودگذر اجتناب کند. نیکسون ومن بایکدیگر توافق داشتیم که یک متحد قوی ومطمئن بهترازده کشور متزلزل وناتوان است .

بهنگام اقامتم درمکزیک ، ریچارد نیکسون نشان دادکه به پیوندهای دوستی ومودتش ، میتوان اعتماد داشت .

با هنری کیسینجر ، درمشاغل ومسئولیتهای مختلفش تماس داشتم ; نخست هنگامی که رئیس شورای امنیت ملی بود ونیز درزمان وزارت امور خارجه نیکسون وجرالد فورد. اومردی است هم مطلع از سیاست جهانی وهم کاردان مجرب ،درروابط اجتماعی وسیاسی پای بند اصول ومعتقد به ضرورت حفظ قدرت سیاسی وبین المللی امریکا ورعایت اصل تعادل درصحنه جهانی . باید اضافه کنم که درزمینه تاثیر عوامل سیاسی، جغرافیائی درمسائل وروابط بین الملل اتفاق نظر کامل میان ما وجودداشت و دارد.

کیسینجر، مردی است واقعاً" هوشمند، زیرک ونکته سنج. صفات وخصائصی که کمتر دربزرگان جهان مشاهده میشود.

روابط ایران وامریکا درزمان وزارت امور خارجه کیسینجر به عالیترین حدخود رسیدکه جلوه‌ای ازآن انعقاد وقرارداد بازرگانی پنجساله وپنجاه میلیارد دلاری میان دوکشور بود.

درمیان سایر رجال سیاسی امریکاکه ازآنان خاطره‌ای دلپذیر دارم، باید به اول هاریمن، پرزیدنت ترومن وپرزیدنت جانسون اشاره کنم. نخستین دیدارمن با هاریمن درزمان جنگ صورت گرفت ازآن پس اوهمواره نقشی مهم درسیاست خارجی ایالات متحده وروبه حزب دمکرات داشت ومورداحترام بسیار بوده وهست. ترومن دردورانی بس دشوار زمام امور . را بدست گرفت وپیوسته باقدرت وحس تصمیم به مقابله با مسائل پرداخت. من شخصاً" لیندن جانسون رایک رئیس جمهوری وشخصیتی بزرگ تلقی میکنم که مقامی فراخور خوددرتاریخ بدست نیاورد. همسرش لیدی برد نیز بانوئی شایسته است.

ژرژششم، بوین ولئوم بلوم

نخستین سفررسمی من به عنوان پادشاه ایران به خارج ازکشور، درسال ۱۹۴۸ به لندن صورت گرفت. این مسافرت به مناسبت بازیهای المپیک انجام شدو شاید بهمین سبب وبه علت گرفتاری مامورانتشریفات بودکه ترتیب برنامه‌ها درحدمطلوب انجام نشد،ولی ژرژششم وخانواده‌اش با محبتی خاص مراپذیرفتند که درنتیجه ازاین سفر خاطره‌ای دلپذیر دارم.

طی چند روزاقامتم درلندن مذاکرات مفصلی با

آقای بوین وزیرخارجه انگلستان داشتم. هنگام صحبت ازثروتهای طبیعی ومنابع معدنی ایران، اشاره‌ای به استان کرمان شد. بوین بلافاصله گفت:
- آری متوجه شدم. کرمان که درمنطقه نفوذ ما واقع است."

با تعجب به وی جواب دادم:
- من تصورمیکردم سرتاسر کشورایران جزئی‌ازدنیای آزاداست."

بوین جواب داد:
- بلی مقصود من همین بود."

سه ماه بعداز مذاکرات بود که فخرآرائی در دانشگاه تهران به من سوء قصد کرد. درهمین سال (۱۹۴۸) یک سفررسمی به فرانسه کردم‌که‌طی‌آن مذاکراتی مفصل با لئون بلوم یکی ازرجال معروف‌فرانسه وگی موله داشتم. میان ما تفاهم کامل برقرار شد مخصوصاً وقتیکه سخن ازبرنامه‌های رفاه اجتماعی درایران رفت.

همچنین روابط حسنه‌ای میان من وسایر روسای ممالک غربی وجودداشت‌که درشمار آنها قبلاً به پرزیدنت ژیسکاردستن اشاره کردم.

بزرگان افریقا

ملاقاتهای من با امپراطوری اتیوپی ،هایله‌سلاسی همواره گرم ومحبت‌آمیز بوده است. من نسبت به شجاعت وشهامت وی درمقابله باحمله ایتالیا احساس تحسین میکردم. مذاکرات بین ما همیشه گرم‌وصریح بود وچندبار بخود اجازه دادم که به امپراطور، انجام اصلاحات‌اجتماعی رادرداخل کشورش توصیه کنم.

هنگامیکه امپراطوربرای دفاع از کشورش به

جامعه ملل آمد وتوفیق نیافت من محصل جوانی بودم. جامعه ملل درحفظ استقلال وموجودیت اتیوپی عاجز ماند. سازمان ملل نیز امروزه درموارد مشابه موثرتر ازجامعه ملل دیروز نیست واتیوپی هم امروز چه سرنوشتی دارد !؟

مادرنظر داشتیم کمکهای اقتصادی بیشتری به کشورهای ساحل عاج، گابن وسنگال انجام دهیم .روابط من با پرزیدنت سنگور بسیار دوستانه است .ویدرصحنه جهانی ازحیثیت بزرگی برخوردار است وهمگان اورانه تنها استاد مسلم زبان وادبیات فرانسه وشاعری برجسته، بلکه رهبری توانا ومدبر میشناسند. درملاقاتهایم با پرزیدنت سنگور مخصوصاً " درباره فرهنگ افریقای سیاه که بسیار مورد علاقه اوست، سخن گفتیم . بخصوص که من نیز به اعتلای فرهنگ ایران دلبستگی عمیق داشته ودارم.

نظریات پرزیدنت سنگور درتدوین واجرای سیاست آمریقائی ایران بسیار موثر ومفید بود. متاسفانه من شخصا " نتوانستم به سنگال سفر کنم. ولی شهبانو درمسافرت رسمی خود به آنجا بااستقبالی گرموپرشور مواجه شد.

دوستان عرب

دوست من سلطان حسن دوم اززمان ولایت عهدی، شجاعت وشهامت ومیهن دوستی خودرا ثابت کردوهرگز ازمواجهه باخطرات بیمی نداشته وندارد.

سلطان حسن دوم، پادشاهی است هوشمند ودانا که تحصیلات عالیه خودرا دررشته حقوق دردانشگاه بردو انجام داده است. وی هم به فرهنگ جدید اروپائی وهم به معارف اسلامی آشنائی کامل دارد.

شاید ضروری نباشد که بگویم تا چه حد آرزومند توفیق وی وسعادت ملتش هستم .

همچنین باید فرصت را مغتنم شمرده سپاسگزاری خود وخانواده‌ام را ازمیهمان نوازی وپذیرائی گرم ایشان نسبت به ما بازگو کنم .

البته نباید فراموش کنیم که انورالسادات هنگامی زمام امورمصر رابدست گرفت که کشورش درجنگ شکست خورده وملتش دل آزرده وسرگشته بود. اونبرد را با استفاده ازجنگ افزارهای روسی ازسر گرفت وبرای نخستین بار مصریان را به پیروزی رسانده، سپس بخاطر حفظ صلح وصیانت استقلال کشورش به خدمت مستشاران شوروی خاتمه داد وراهی انحصارا "درجهت منافع ملت مصر درپیش گرفت . روشن بینی سیاسی وشهامت وواقع بینی انورالسادات ، نیازبه بازگو ندارد. به همین سبب است که اورا باید یکی از مردان بزرگ تاریخ ویکی ازبرجسته‌ترین مراجع سیاسی مصرتلقی کرد .

ازصمیم قلب برای توفیق این رهبر بزرگ و سعادت ملتش دعا کنیم .

درباره ملک حسین پادشاه اردن هاشمی، هرچه بگویم کم است . من اورا نه تنها یک دوست ،بلکه یک برادر تلقی میکنم. اوانسانی است تمام عیار، رئوف ، مهربان ، باشهامت که کشورش را درشرائطی بس دشوار با تدبیر کامل رهبری میکند .

ملک حسین، بارها با همّت وشجاعت ، با نشیب و فرازها ودشواریها به مقابله پرداخت وشایسته آنست که ملتش را به هدفهای بلندی که دارد نائل سازد. دراین مورد مناسب است جریان واقعه‌ای را یاد آور شوم .

چندسال پیش به تحریک جمال عبدالناصر ،

کودتائی درادن ترتیب داده شده بود ،به سرکردگی یک ژنرال ، یکی ازپادگانهای آن کشور شورش کرد ، ملک حسین با تهور وشجاعتی وصف ناپذیرتنها وبدون محافظ ، به میان افسران وسربازان شورشی رفت ،با آنان سخن گفت وسخنانش آنقدر موثرافتاد که همه برایش کف زدند ودربرابرش به خاک افتادندوغائله پایان یافت .

تیتو،چائوشسکو،هواکوفنگ

برای تکمیل توضیحاتم ، باردیگر به کشورهای کمونیست بازمیگردم تایادی ازسه رهبر برجسته این ممالک ؛ مارشال تیتو ،پرزیدنت چائوشسکو وآقای هواکوفنگ بنمایم .

به استثنای ایران ، یوگسلاوی تنهاکشوری است که با مقتضیات وشرایطی بس دشوار ومخاطره آمیز با استالین به مقابله برخاست . تامین اتحاد مللو جوامع مختلف یوگسلاوی ، کاری آسان نبود وباید صراحتا" گفت که مارشال تیتو دراین مهم توفیق حاصل کرد .

انشاءالله که جانشینانش نیز بقدر اوکامیابی یابند .

پرزیدنت چائوشسکو ، رئیس جمهوری رومانی ، مردی است میهن پرست که باشهامت وسرسختی ازاستقلال وسربلندی کشورش دفاع میکند . میان ما ، پیوندهای دوستی صمیمانه وجودداشته ودارد . روابط اقتصادی ماورومانی ، همانند سایرممالک اروپای شرقی منظما" درحال بسط وتوسعه بودکه این خود نشانه تاکید مابریک سیاست مستقل ملی است .

سرانجام باید اشاره‌ای به صمیمیت ویکرنگی رهبران چین بکنم. به هنگام مسافرت رسمی آقای هواکوفنگ به ایران، که بحران کشورما به حداعلای خودرسیده بود، من بخوبی احساس کردم، که چین تنها قدرت جهانی است که صمیمانه به حفظ استقلال وقدرت واعتبار بین المللی ایران علاقه دارد.

باید این فصل را با تجلیلی از پرزیدنت لوپزپورتیو، رئیس جمهور مکزیک پایان بخشم که اکنون درکشور زیبایشان زندگی میکنم واین سطور را به رشته تحریر میاورم.

هنگامی که به سال ۱۹۷۵ برای نخستین بار طی یک مسافرت رسمی به مکزیک، با ایشان ملاقات کردم، تصور این ایام را نداشتم وفکر نمیکردم که روزی درمکزیک زندگی خواهم کرد.

پرزیدنت لوپزپورتیو مردی است با شهامت که سخت به استقلال اقتصادی وسیاسی کشورش دلبستگی دارد وبه خاطر آن تلاش میکند. توفیق ایشان وخوشبختی ملت مکزیک، آرزوی من است.

فصل پانزدهم

در راه تحقق دموکراسی شاهنشاهی

سیاست داخلی ما از سه اصل الهام میگرفت: مشارکت، عدم تمرکز وتوسعه وتحکیم هرچه بیشتر دمکراسی. آرزوی من آن بود که ملت ایران هرچه بیشتر دراداره امور عمومی واقتصادی شریک وسهیم باشد ومیکوشیدم تا ازطریق بثمررسانیدن انقلاب سفید به این هدف نائل شویم.

خانه‌های انصاف، شوراهای داوری، شوراهای ده وشهر واستان، شهرداریها واستانداریها عوامل تحقق سیاست جلب مشارکت عمومی بودند. مشارکت کارگران درسود خالص وسهام کارگاههای صنعتی میبایست ما را به جنبه اقتصادی این هدف نزدیک کند.

البته طبیعی بودکه دراداره امورلشکری، ژاندارمری، پلیس، رهبری سیاست خارجی، مالیه عمومی ونیز سیاست آموزشی، اصل تمرکز بایدمراعات گردد. درقسمت اخیر کوشش ما برآن بودکه ضمن حفظ لهجه‌های محلی، زبان فارسی را هرچه بیشتر بعنوان یکی از عوامل اصلی وحدت ملی درسرتاسر کشورگسترش دهیم.

ما عقیده داشتیم که دلبستگی به ده وشهر ومنطقه منافاتی با عشق به وطن واحد، یعنی ایران ندارد.

ازدیدگاه من، سیاست جلب مشارکت عمومی، دراداره امور سیاسی مملکت، میبایست بموازات اجرای اصل عدم تمرکز، تحقق پذیرد.

برای این منظور میبایست دستگاه اداری کشور زیرورو شود وکارمندانی صدیق، دقیق، پرکار، مبتکر ومیهن دوست تربیت شوند. پیش بینی میشد که درسال ۱۳۶۰ سه میلیون نفر به تعداد کارگران ایرانی افزوده شود، ولی ما این امکان رانیز داشتیم که در۱۲۷ دانشگاه وموسسه آموزش عالی و صدها موسسه آموزشی حرفه‌ای ونیز ازطریق دانشجویان خوددرخارج ازکشور هزاران مدیر ومهندس وطبیب ومتخصص فنی و...... مورد احتیاج مملکت راآماده کنیم. تابدین ترتیب دراداره اموروقفه وعدم تعادل پدید نیاید. بعلاوه نیروهای مسلح ایران بازار کارمناسبی رابرای جذب جوانان ما تشکیل میدادند.

سلطنت وحکومت

تحقق دمکراسی، مسلما" بدون طلب مشارکت عمومی واجرای اصل عدم تمرکز، امکان پذیرنبود، دراینجا باید خاطره‌ای رادکر کنم:

روزی پدرم به من گفت، "میل دارد کشوری برای من به ارث بگذارد که دارای سازمانهای قوی سیاسی باشد که بتوانند خود به خود امور مملکت رابگردانند". من درآن موقع خیلی جوان بودم و از این سخن آزرده خاطرشدم وآنرا تعبیر به عدم اعتماد پدرم نسبت به کفایت خود کردم.

هنگامیکه رضاشاه استعفا کردو ایران به اشغال خارجیان درآمد، دریافتم که با انتقال سلطنت وتاج وتخت به من، آنهم دریک مشروطه سلطنتی، قدرت بخودی خود به من انتقال نیافته است. همان زمان تصمیم گرفتم که باید برای ایران، یک سازمان سیاسی واداری قوی ومتکی به مشارکت مردم فراهم

کرد.

شاید بتوان مرا سرزنش کرد که در اجرای اصل عدم تمرکز، تندروی کردم، من امیدوار بودم که حزب رستاخیز، بتواند آماده سازی و آموزش سیاسی افراد و آحاد جامعه را بخوبی انجام دهد. ولی چنانکه خواهیم دید، این حزب با شکست روبرو شد.

تحقق مشارکت، اجرای اصل عدم تمرکز، تفویض مدیریت امور عمومی به مردم، انجام انتخابات آزاد در همه سطوح، میبایست در چهارچوب سلطنت مشروطه جامه عمل بپوشد.

ایران همواره یک شاهنشاهی بوده وهست. یعنی ترکیبی از اقوام مختلف، با زبانها، مذاهب، خلقیات وفرهنگهای متنوع. وظیفه پادشاه همیشه تامین وحدت ملی وتحقق همبستگی میان ایرانیان بوده است ومن میکوشیدم که این رسالت را از طریق برپائی یک دمکراسی شاهنشاهی انجام دهم.

تلفیق این دوکلمه با یکدیگر نباید موجب تعجب باشد؛ طبق قانون اساسی ایران، پادشاه دارای اختیارات وسیعی است ومیتواند اندیشه‌ها و برنامه‌های خود را به قوه مجریه بقبولاند. ولی این اختیارات ناشی از ملت ومشروط به اصول قانون اساسی است. طبق قانون اساسی ایران، پادشاه سلطنت میکند نه حکومت.

ازدیدگاه من، دمکراسی شاهنشاهی عبارت بود از اتحاد همه اجزای تشکیل دهنده ملت ایران زیر پرچم ودرداخل سرحدات مقدس سرزمین ما. دمکراسی شاهنشاهی، عبارت بود از اتحاد تمام گروهها وطبقات به منظور تلاش مشترک درراه ترقی میهن.

پس نباید تعجب کرد که این همه کوشش برای جلوگیری از پیشرفت ما وتحقق هدفهای ملی ما بعمل آمد.

فصل شانزدهم .

کامیابیها و ناکامیهای ما

کامیابیهای انقلاب سفید را که بعدا " انقلاب شاه وملت نام گرفت ، میتوان دریک جمله خلاصه کرد: براثر انقلاب شاه وملت ، ایران توانست ازحالت عقب افتادگی معنوی، اقتصادی واجتماعی که پنجاه سال پیش گریبانگیرش بود، رهائی یابد وازقرون وسطائی به جهان معاصر گام نهد.

ویرانیهای ناشی از انقلاب وجنگ داخلی کنونی وهرج ومرج حاکم برکشورما ممکن است باردیگر ایران رابه عقب بازگرداند ومیهن راازسیر توسعه وترقی برای مدتی طولانی منحرف کند.

واقعیت ارقام

اکنون ناچارم واقعیاتی رابه مدد ارقام بیان کنم.

سازمان ملل متحد،ترازنامه درخشان یکربع قرن کوشش ماراانتشار داده است . برطبق این گزارش ، ایران درهمه شئون سیاسی، اقتصادی اجتماعی وآموزشی درصدر کشورهای درحال توسعه قرار داشت . طبق آخرین برنامه پنج ساله ،میزان رشد سالیانه اقتصادکشور ۲۵درصدپیشبینی شده بود.ما توانستیم درسال ۱۹۷۵به رقم ۴۲درصدرشدسالیانه به قیمتهای جاری برسیم ،تورم درآن سال۱۸درصدبودیعنی

چهاربرابر ژاپن ! آمار سازمان ملل متحد نشان میدهد که میزان متوسط رشد وتوسعه سالیانه اقتصاد ایران ازآغاز انقلاب سفید تاپایان سال ۱۳۵۷ سیزده درصد بوده است.

درطی مدت ۲۵ سال، درآمد سرانه وسالیانه ایرانیان از ۱۶۰ دلاربه ۲۲۰۰ دلار (طبق آمار سازمان ملل متحد) ویا ۲۵۴۰ دلار (طبق آماررسمی کشور خودمان) رسید.

طی این بیست وپنج سال ، سرتاسر ایران یک کارگاه عظیم توسعه وپیشرفت وساختمان بود. دانشگاهها ، مدارس ، موسسات حرفه ای،بیمارستانها راهها ، خطوط آهن، سدها ، مراکز تولید برق،لوله‌های انتقال گازونفت ، کارخانه‌ها ، مراکز هنری وفرهنگی، ورزشگاهها ، تعاونیها ،شهرها وشهرک وروستاهای بسیار ساخته شد.

درسال ۱۹۱۱ مسیحی قانونی برای اجرای تعلیمات اجباری به تصویب رسیده بود اما امکان تحقق آن وجود نداشت . نه مدرسه وجودداشت . ونه معلم. درسال ۱۲۹۹ تعداد کل معلمین مدارس ابتدائی، متوسطه وعالی کشور فقط ۴۰ هزار نفربودوایران حتی یک دانشگاه هم نداشت.

درآغاز سلطنت من تعداد دانش آموزان و دانشجویان ۴۰۰ هزار تن بوده ودرسال ۱۳۵۷ازده میلیون نفر تجاوز کردکه نزدیک به ۲۰۰ هزار تن آنان درهیجده دانشگاه و۱۳۷ موسسه آموزش عالی به تحصیلات بالاتر از متوسطه مشغول بودند. پنجاه سال پیش ۹۹ درصد جمعیت ایران بی سواد بودند. این رقم درآغاز سلطنت من به ۸۰ درصدودرپایان ۲۵ درصد رسید.

آیا میتوان منکر این واقعیات شد؟ ممکن است

روشهائی که به کاربرده شد قابل انتقاد باشد اما انکار نتایج بدست آمده غیرممکن است. ملت ایران فطرتاً " وطبیعتاً " مستعد ترقی وتعالی است وحتی پیامبر اسلام نیز از این خصیصه ملی ایرانیان غافل نبود.

توسعهٔ اقتصادی، تنها راه نیل به دمکراسی واقعی

مخالفین، سختگیریها واحیاناً " خشونت سالهای اخیر را مورد انتقاد قرارداده ومرا به استبداد و حکومت مطلقه وعدم رعایت حقوق بشر متهم کرده اند. همه این اتهامات قابل بحث است. ولی قبل از بحث درباره آنها، باید به این سئوال پاسخ داد که آیا ما راه دیگری داشتیم؟

ایران، با موقع خاص سیاسی وجغرافیائی خود، کشوری بود باصطلاح "درحال توسعه". تعداد نفوس کشور درسال ۱۳۴۷ بیست وهفت میلیون نفر بود که درپایان سال ۱۳۵۷ به سی وشش میلیون نفر رسید و درسال ۱۳۷۰ به پنجاه میلیون تن بالغ خواهد شد، یعنی هرسال باید برای یک میلیون نفر غذا وکار فراهم کرد.

اگر بپذیریم که تنها راه تحقق یک دمکراسی راستین، وجود یک اقتصاد سالم وتوانا است باید الزاماً " قبول کنیم که کشورهای درحال توسعه، ناگزیرند برای نیل به دمکراسی، ابتدا همه نیروها ومنابع وامکانات خود را برای ایجاد زیر بنای اقتصادی لازم تجهیز نمایند.

درروزگار ما استقلال سیاسی، بدون یک اقتصاد توانا مفهومی ندارد. توسعه اقتصادی، شرط لازم و واجب تحقق دمکراسی سیاسی ونیل به ترقی اجتماعی است. قدرت اقتصادی ضامن آزادی وحق حاکمیت

ملتهاست. پس ناچار بودیم برای نیل به دمکراسی واقعی ابتدا به سازندگی اقتصاد ملی خود بپردازیم.

کشورهای درحال توسعه، برسردوراهی

کافی است نگاهی به نقشه جهان بیاندازیم تا دریابیم که تنها بیست وپنج کشور، ازصدوپنجاه کشور جهان دارای حکومت دمکراسی به مفهوم غربی آن هستند. همه این کشورها، چه آنها که دارای اقتصاد صنعتی پیشرفته هستندوچه آنها که کشاورزی مترقی دارند، ازیک سطح زندگی عالی برخوردارند.

صرفنظر ازاین گروه محدود، اگر بطور مثال هندوستان رادرنظر بگیریم، این کشور دارای حکومتی است به ظاهر دمکراتیک، ولی مردم آن با فقر بیماری، اختلافات داخلی، کم سوادی وتعصب در برابر پیشرفت گریبانگیر هستند، وبرای تحقق واقعیت دمکراسی درآن کشور چاره‌ای نیست جز ایجاد یک اقتصاد نوین.

دراینجا به عمق مطلب ویکی ازدلخراش ترین مسائل عصر حاضر میرسیم: کشورهای درحال توسعه دربرابر یک دوراهی قراردارند، یا باید برای همیشه درحال عقب افتادگی باقی بمانند، یا به هر قیمت که هست، علیرغم دشواریها، موانع فقدان تجربه ونبودن متخصصین، براه توسعه وپیشرفت قدم بگذارند. دراین راه با مخالفتها وسخت گیریهای کشورهای صنعتی مواجه‌اند. زمان به زیان آنها کار میکند، فاصله غنی وفقیرروزبه روز بیشتر می‌شود.

ممالک پیشرفته امروز، هنگامیکه ترقی وتوسعه خودراآغاز کردند باچنین مسائل وموانعی روبرو نبوده، چنین رقیبان خطرناک وتوانائی نداشتند وتوانستند اقتصاد خودراتوسعه بخشند وبه یک

نظام دمکراتیک نائل آیند.

فراموش نکنیم که کشورهای پیشرفته امروزی غالباً با نهایت خشونت نسبت به ممالک عقب افتاده وسرزمینهائی که تادیروز مستعمره بودندرفتار کردند. قسمت مهمی ازثروت کنونی کشورهای صنعتی ازغارت کشورهای عقب افتاده بدست آمده است.

تصویری کاذب وخونین ازدمکراسی

هنگامیکه، من اجرای برنامه عربتی وهمه جانبه خودرابرای خروج ایران از تاریکی اعصار و قرون وجبران عقب افتادگیهای چند صد ساله، آغاز کردم بخوبی میدانستم که کامیابی دراین رهگذر، مشروط به آماده سازی وتجهیز همه نیروهای ملی است. میدانستم که باید یک حالت بسیج دائم و آمادگی مستمر درکشوروجودداشته باشد تابتوان دربرابر عوامل مخرب ومخالف با پیشرفت، یعنی مرتجعین، بزرگ مالکان، کمونیستها، محافظه کاران وهمچنین تحریکات بین المللی، ایستادگی کرد. میدانستم که بسیج یک کشورکارآسانی نیست و پایمردی وتلاش بسیار میخواهد. اگر میگذاشتم که خرابکاران هرچه میخواهند بکنند، مسلماً امکان توفیق بدست نمی آمد، واگر دست روی دست میگذاشتم وازبیم دشواریهاکاری انجام نمیدادیم مسلماً ایران در عقب افتادگی ورکود باقی میماند ودراین صورت، حکومت دمکراتیک سرابی بیش نبود. فراموش نکنیم که دمکراسی، اگر باگرسنگی، نادانی وناتوانی و انحطاط مادی ومعنوی مترادف وهمراه باشد مسلماً واقعیتی نخواهد داشت.

پس ما ناگزیر بودیم که راه خود راانتخاب

کنیم، انتخاب ما میان استبداد وحکومت مطلقه از یکسو وروشهای انسانی وآزادمنشانه ازسوی دیگر نبود. انتخاب ما درحقیقت میان اغتشاش وهرج ومرج بی حاصل ازیکطرف وحفظ مصالح واقعی میهن ازطرف دیگر بود.

آنچه درپایان سال گذشته ودرسال جاری در ایران میگذرد مرا ازهرتوضیحی در این زمینه بی نیاز میکند. اکنون درایران اثری ازدمکراسی نیست. آنچه هست برخوردهای خونین است میان گروههای رقیب، که مرامی جزعوامفریبی ودروغگویی وهدفی جز حفظ قدرت، ازطریق ارعاب ووحشت ندارند. هرج ومرج حاکم برایران چنان است که انجام هیچگونه انتخاب آزاد امکان ندارد وسلسل ونارنجک جایگزین ورقه رای شده است.

همکاری باجهان غرب

اکنون که ایران درحال ویرانی است وروبه نابودی می رود، اندک اندک، جهان غرب به سهم و نقش ما درحفظ تعادل بین المللی وتعلق مابدنیای آزاد، هنگامیکه من درراس امور کشوربودم، پی میبرد. میان ایران وجهان غرب، نه تنها پیوندهای استوارنژادی، فرهنگی ومرامی وجود داشت بلکه همبستگی ومنافع مشترک اقتصادی نیز ما رابه یکدیگر متصل ومربوط میکرد ومابخوبی میدانستیم که اگر اروپا دچاربحران شدید شود، ایران ازآثار ونتایج آن برکنار نخواهد بود.

ایران، یکی از کشورهای دمکراتیک غرب بود وپیوندهای بسیاری مارابه اروپا مربوط ومتصل میکرد. حجم مبادلات ایران با اروپای غربی، ازجمله

فروش نفت ، خرید کالاهای سرمایه‌ای واجـــــرای قراردادهای عمرانی، پیوسته در حال افزایش بود. پایان اجرای شاه لوله دوم گاز باعث میشد کـــه ایران بتواند سالیانه سیزده میلیارد مترمکـــعب گاز ازطریق اتحاد جماهیرشوروی به اروپاصادرکند ومابرای سیصد سال ذخائر گاز کافی داشتیم، تحقق این طرح، همکاری اقتصاد میان ایران، اتحـــاد جماهیر شوروی واروپای شرقی واروپای باختـــری رابه میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش میداد.

پس از خرید قسمتی ازسهام کروپ وبابکـــوک، من قصد داشتم میزان مشارکت دولت ایـــران را در موسسات اقتصادی بزرگ بین المللی بازهـــم افزایش دهم. بعنوان مثال ماقصد داشتیم درایران نوع جدید، لوکوموتیو برقی باتلفیق الگوهـــای آلمانی وسوئدی بسازیم. من میخواستم ایـــران را درمدیریت شرکتهای بزرگ بین المللی شریک وسهیم وازپیشرفته‌ترین تکنولوژی بهره‌مندسازم. تمـــام این طرحها برای ایران، موجد درآمدهای بسیـــار وسودآور بود. ازجمله درصنایع پتروشیمی، مـــاز سرمایه‌گذاریهای خوداستظار درآمدهای قابل ملاحظه داشتیم.

همکاری اقتصادی باایران،یکی ازعوامل ثبات اقتصادی اروپای غربی بود وبه کشورهای این منطقه امکان میداد درمقابل خرید نفت ، کالاهـــــای سرمایه‌ای وتکنولوژی خودرابه ممالک نفت‌خیرصادر کنند.

سیاست همکاری وتفاهم واتحادما باکشورهـــای ساحل خلیج فارس واقیانوس هند، برمنافع مشتـــرک و واحترام متقابل نسبت‌به اصول حقوق‌بین المللـــل استوار بود وموجب تحکیم روابط این منطقه حســـاس

با دنیای غرب میشد. کشورهای غربی، نه تنها به لحاظ نوع دوستی ورعایت اصول انسانی، بلکه ازنظر حفظ وصیانت منافع خودباید به حل وفصل مسائل ومشکلات کشورهای بسیار فقیر وعقب مانده جهان توجه خاص وفوری مبذول دارند. چنانکه بارها گفته ونوشته ام اگریک نهضت جهانی برای کمک به کشورهای تهی دست جهان، تحقق نیابد، وقوع یک فاجعه بین المللی غیر قابل اجتناب خواهد بود. ما برای نجات جهان ازاین فاجعه تنها به حرف اکتفا نکردیم وهرچه درامکان داشتیم، انجام دادیم.

تشکیل حزب رستاخیز یک اشتباه بود

یکی ازاشتباهات دوران سلطنت من تشکیل حزب رستاخیز دراسفند ۱۳۵۲ (چهارم مارس ۱۹۷۴) بودکه به توصیه من صورت گرفت. هدف من ازاین پیشنهاد آن بود که همه گروههای صنعتی و اجتماعی بتوانند آزادانه دراین حزب عقاید ونظرات وانتقادهای سازنده خودرا ابراز دارند، وازطریق این حزب همگان دراداره امور مملکتی شریک وسهیم شوند وامکان شناسائی استعدادها فراهم شود. میل داشتم، حزب رستاخیز ملت ایران، یک مکتب آموزش سیاسی وتربیت استعدادها وگسترش حس مسئولیت اجتماعی باشد. تشکیل این حزب به موازات اجرای سیاست عدم تمرکز اداری صورت گرفت. هدف من آن بود که رستاخیز عامل تحکیم مبانی وحدت ملی ودرحقیقت مکمل سیاست عدم تمرکز باشد. آرزو داشتم زنان و مردان ایرانی با حس تحرک ودلبستگی خود به ایران زمین، ازحزب رستاخیز، سازمانی فعال وفراگیر وموثر بوجود آورند.

متاسفانه این تجربه باناکامی روبرو شد،

پرزیدنت انور السادات نیز در مصر ناچار شد، حزب واحد را از میان بردارد و کشورش را به نظام چند حزبی برگرداند.

قدر مسلم این است که حزب رستاخیز ملت ایران در تحقق هدفهای خود، توفیق نیافت و نتوانست به آرمان همکاری و گفت و شنود ملی و بسیج همه نیروهای جامعه در راه ترقی وطن، جامه عمل بپوشاند. ناگفته نماند که زنان و مردان بسیاری بخصوص در میان جوانان، با شوق و شور در این حزب فعالیت کردند.

ناکامی دیگر سیاست ما، آن بود که در آماده سازی و تربیت کادر لازم برای اداره امور مملکت، توفیق کامل بدست نیاوردیم. البته این عدم توفیق، موقت و در حال رفع بود. ولی موجب بروز مشکلات و برخوردهای اجتماعی و انسانی شد. همچنین سیاست تامین مسکن ما مقرون به توفیق نبود و یکی از تنگناهای پیشرفت ملی محسوب میشد.

مبارزه با زمان

پیش بینی من آن بود که ما خواهیم توانست در ظرف سه یا چهار سال بر این مشکلات فائق آئیم. مدارس عالی فنی ما میتوانستند طی چهار سال، چهار دوره فارغ التحصیل به جامعه تحویل دهند و تعداد زیادی متخصص فنی در سطوح پائین تر، میبایست به بازار کار وارد شوند. طی این سه یا چهار سال تولید فولاد کشور به ده میلیون تن در سال، بالغ شود. تولید فرانسه ۲۵ میلیون تن است و این برنامه تولید ما برای اواخر قرن بیستم بود. در این مدت تاسیسات بندری عظیم چاه بهار در نزدیکی مرز پاکستان و نیز تاسیسات بندر عباس به پایان میرسید و حتی کشتی های پانصد هزار تنی میتوانستند در آنجا ها پهلو گرفته و یا در خشکی تعمیر شوند

دراین مدت برنامه‌های بزرگ دیگری نیز چون توسعه خطوط آهن وساختمان شاهراههای سرتاسری، به ثمر میرسید.

ما آماده بودیم، که هروز ۵ تا ۶ میلیون بشکه نفت ازچاههای خود استخراج وصادر کنیم تا باعواید آن بتوانیم زیربنای لازم رابرای ورودبه قرن بیست ویکم بوجود آوریم.

مبارزه من، مبارزه بازمان بود. که شاید اکنون همه متوجه مفهوم وهدف آن بشوندودریابند چرا انقلاب درسال ۱۳۵۷ وقوع یافت وهمه چیز را متوقف کرد. اگربرای من این امکان باقی میماند که دوران کوتاهی راکه درپیش داشتیم بدون دشواری عمده وباکامیابی، بگذرانم وبه سرمنزل مقصود برسم، ملت ایران ازقدرت ورفاه بی مانندی برخوردار میشد.

باید قبول کنم که برای دفاع ازکشور خود ونظام سیاسی آن، درمقابل دروغ پردازیها و تبلیغات سوء کارمهمی انجام ندادیم. اکنون من بخوبی متوجه شده‌ام که چه برنامه وترتیبات وسیع وحساب‌شده‌ای برضد ما به مرحله اجرا درآمد. من آنچنان بخودم اطمینان واعتمادداشتم که به حملات واهانتها ودروغ پردازیها اعتنائی نکردم و سرانجام زنان ومردان وبویژه جوانان بسیاری دستخوش تبلیغات سوء وانحرافی شدند. بخش بزرگی ازجوانان ایران، متوجه هدفها وآرمانهای من نشدند وشاید امروز دریافته باشند که چه‌اشتباهی کردند.

دربیست وهشتم مرداد ۱۳۵۷ (۵ اوت ۱۹۷۸)،به ملت ایران وعده دادم که انتخابات صحیح و آزاد درپایان دوره قانونگزاری انجام خواهد شد.درآن

موقع ایران ، حکومتی توانا ومسئول داشت . ولـــی امروز مسئول امور کشور کیست ؟

هنگامی که این سطوررا مینویسم، قانون اساســی ایران پایمال شده وهیچ چیز جای آنرا نگرفتـــه است . مجلسی ، بنام خبرگان مرکب از ۷۳ نفر کـــه شصت تن ازآنان ملاهستند، به تدوین اصول ومــوادی سرگرم است که کمترین ارتباطی بادمکراسی وتحقــق حاکمیت ملی ندارد.

به محض اینکه من وعده تحقق انتخابات آزادرابه ایرانیان دادم، یک بسیج همگانی برضداین سیاست آغاز شد، زیرا نمی خواستند ملت ایران ،آزادانـــه رای ونظر خودرا ابراز دارد.

من اطمینان دارم که انجام انتخابات آزاد،بــه استقرار وتحقق یک دمکراسی واقعی منتهی میشـــد، زیرا همه مبانی آن آماده شده بود. ازآنجا کـه مـا باهدف خود، یک قدم بیشتر فاصله نداشتیم، لازم بود که مانع پیروزی ماشوندوچنین شد. بدین ســــان مرتجع ترین وفاسدترین عناصر، باگروههای چـــپ افراطی همداستان وهمراه شدند تاسدی درمقابـــل پیشرفت ایران وتحقق حاکمیت کامل ملی بوجــــود آورند.

مرا متهم کرده اندکه میخواستم، ایرانیـــان را علیرغم خواست خودشان خوشبخت کنم. هدف من آن بـود که ایرانیان راعلیرغم دشمنانشان ، علیرغم ائتلاف عوامل مخرب ، به رفاه وخوشبختی برسانم ، نــه علیرغم میل واراده خودشان .

برای جلوگیری از توفیق من مرتجع‌تریـــــن ومتعصب‌ترین عوامل مذهبی ، که رویه ورفتارشان بـا نص وروح اسلام منافات کامل دارد، بامخربـــان حرفه‌ای، آدمکشان وغارتگران، ائتلاف کردند وبدیــن ترتیب اتحاد نامقدس وشوم سرخ وسیاه برای ویرانی ونابودی ایران، بوجود آمد وکار خودراآغاز کرد.

قسمت چهارم

اتحاد لعنتی سرخ و سیاه

فصل اول

نقش وسائل ارتباط جمعی

طی سال اخیر وسائل ارتباط جمعی نقش قابل ملاحظه‌ای درجریانهای سیاسی ایران ایفا کردندکه متاسفانه، دربسیاری ازمواقع، با واقع بینی و حقیقت‌گوئی همراه نبوده است.

من کاملاً" قبول میکنم که خبرنگاری که به ایران اعزام شده برای تهیه مقاله وگزارش خود اتفاق کوچک یا اغتشاشی را بزرگ جلوه دهد. اما نمیتوانم بپذیرم که سه کشته وده زخمی یک حادثه به دها کشته وصدها زخمی تبدیل شود. متاسفانه درطی دوران نابسامانی اوضاع ایران وسائل ارتباط جمعی عالماً" وعامداً" به بزرگ کردن وقایع وتحریف حقایق پرداختند وافکار عمومی را متشنج وبرضد ایران بسیج کردند.

البته این رویه تازگی ندارد. ومبارزه بعضی ازوسایل ارتباط جمعی با ایران درسال ۱۳۳۷ و از هنگامی آغاز شدکه ماکوشیدیم حاکمیت خودرا بر منابع نفت مستقر کنیم. این مبارزه پس از سال ۱۳۵۲ وکوشش من برای فروش نفت به قیمتی عادلانه، روزبروز شدت یافت. من فراموش نمیکنم‌که بعد از نطق موهن وتهدید آمیز آقای سایمن وزیردارائی وقت امریکا درباره من وسیاست کشورهای صادرکننده نفت، لحن مطبوعات غربی بتدریج تغییر یافت ومرا مسئول افزایش قیمت نفت وگناهکار اصلی دانستند.

کوشش گردید نارضائی قابل فهم مردم عادی کشورهای غربی، واز جمله رانندگان وسائل نقلیه را ازگرانی قیمت بنزین، بطرف من منحرف کنند ومرا مقصر معرفی نمایند. اتومبیل رانان غربی فراموش می‌کردند که قسمت اعظم قیمت بنزینی که مصرف می‌کنند، بابت عوارض ومالیاتی است که نصیب خزانه عمومی کشورشان می‌شود ویا سودی است که عاید شرکتهای بزرگ نفتی می‌گردد. سعی همه در آن بود که مسئولیت خود را پنهان کنند وشاه ایران را مقصر جلوه دهند.

شاید کمتر کشوری بقدر ایران جوانان خود را به تحصیل در ممالک خارجی، مخصوصاً " ایالات متحده امریکا، تشویق کرده باشد. همه این دانشجویان توقعات بیشتری داشتند وغالباً " فراموش می‌کردند که از امکانات ووضع استثنائی برخوردارند. درپائیز ۱۳۵۶ هنگامیکه به اتفاق شهبانو در ایالات متحده امریکا بودم، درویلیامزبورگ، صدها دانشجوی ایرانی، درمقابل اقامتگاه ما تظاهرات گرم وپرشور ومحبت‌آمیزی نسبت به من انجام دادند. من به میان آنان رفتم وساعتی چند به گفتگو پرداختم. کمی دورتر چند نفر نقابدار، با پرچم وعلامت داس وچکش، برضد من تظاهرات می‌کردند. چرا آنها نقاب به صورت داشتند؟ به گفته مطبوعات غربی ازبیم ساواک ولی حقیقت آن بود که اکثر آنان ایرانی نبودند وآشوبگران حرفه‌ای بودند که در مقابل دریافت مزد به تظاهرات می‌پرداختند. حقیقت اینست که در این تظاهرات تعداد طرفداران من پانصد نفر وشمار مخالفان حدود پنجاه تن بودند. فردای آن روز در مطبوعات، تعداد تظاهرکنندگان معکوس بود. شمار موافقان را پنجاه ومخالفان را پانصد تن اعلام کرده بودند. هنگام ورود ما به

واشنگتن هزارتن ازایرانیان مقیم امریکا به استقبال ما آمده بودند. باردیگر چند تن آشوبگر نقابدار باچوب وچماق وزنجیر به ایرانیان حمله کردند. بازهم مطبوعات امریکا به طرفداری ازمهاجمین پرداختند. حتی یکی ازآنها سئوال کرد چه کسی به طرفداران شاه مزد میدهد. اما هیچکس نپرسید آشوبگران ازکجا میآیندوچه کسی آنها را رهبری میکند !

واقعیت اینست که چه درداخل وچه درخارج کشور، کوشش بزرگی برای انحراف ومشوب کردن اذهان جوانان ودانشجویان ما به عمل آمدکه آنانرا به اغتشاش وبراندازی تشویق کنند. شنیده ام که هزینه این برنامه تخریبی که نزدیک به ۲۵۰ میلیون دلار بود از طرف دولت لیبی تامین گردید.

رویه بنگاه سخن پراکنی انگلستان (بی.بی.سی.) نیز شگفت آور بود. ازآغاز سال ۱۹۷۸ برنامه های فارسی این بنگاه صریحا " وعلنا " درمخالفت وضدیت با من تنظیم میشد. گوئی یکدست نامرئی همه این برنامه ها را تنظیم ورهبری میکند.

من فکر میکنم که بعضی ازجراید غربی با ذکر ارقام دروغین درباره کشتگان حوادث مختلف وتخریب حقایق فقط قصد داشتندمیزان فروش خودرا بالاببرند.

چگونه میتوانیم دراین رهگذر به وضع خاص پیرمردی که درنوفل لوشاتو منزل داشت وازاین دهکده علنا " بااستفاده ازوسایل ارتباط جمعی جهان غرب، ایرانیان را به آدمکشی وشورش دعوت میکرد، اشاره ای نکنیم؟ میدانم که بسیاری ازفرانسویان ازاین وضع ناراضی وناراحت ومتعجب بودندوهستند هنگامی که پیرمرد مورداشاره ازعراق اخراج شدمن میتوانستم ازدولت فرانسه بخواهم که مانع فعالیتش

بشود. ولی میدانستم که این تقاضا حاصلی نخواهد داشت، زیرا این پیرمرد بازیچه ناتوانی دردست دشمنان خارجی ایران بود وبس.

البته باید گفت که بسیاری ازروزنامه‌نویسان باشرافت وصداقت وخونسردی حقایق اوضاع ایران را بازگو کردند. درزمان سلطنت من همه خبرنگاران خارجی، چه موافق وچه مخالف، میتوانستندآزادانه به ایران بیایند وهرچه میخواهندبنویسند. راستی چه هیاهوئی بپا میشد اگر درآن زمان دولت ایران محدودیتهای مشابه آنچه امروز هست برای آنان بوجود میاورد. درآخرین هفته‌های سلطنت من، رادیو وتلویزیون ایران، اخبار وتصاویر همه تظاهرات داخل مملکت را پخش میکردند.

قبل از پایان این فصل، باید به‌جرایدی‌اشاره کنم که باشرافت وواقع بینی هشدارهای مرادرباره آینده منعکس‌کردند. بعنوان مثال درپائیز ۱۳۵۶ آرنودوبورگ‌گراو‌خبرنگار مجله نیوزویک، بامن مصاحبه‌ای کردونظر مرادرباره سناریوئی که در دانشگاههای جنگ اروپا مطرح شده بود پرسید.

سناریو این بود: یک رژیم دست‌چپ افراطی در ایران مستقر شده ودرمقابل احساس‌خطر، از شوروی تقاضای کمک‌میکند. شورویها قبول کرده با یک لشکرکشی برق آسا ازدریای خزر تاخلیج فارس‌را تحت تصرف وکنترل خود درمیاورند.

خبرنگار نیوزویک، از من پرسید:

"به عقیده شماباتوجه به رویدادهای ویتنام، زئیر آنگولا و......عکس‌العمل ایالات متحده امریکا چه خواهد بود؟"

پاسخ دادم:

"بسیاری ازامریکائیها، حتی بعضی ازاعضای مجلسین

آن کشور ظاهرا" اطلاع ندارند که ایران و ایالات متحده یک قرارداد دوجانبه بسیار مهم با یکدیگر امضاء کرده اند که طبق آن امریکا موظف است در صورتیکه یک کشور کمونیست یا تحت نفوذ کمونیستها به ایران حمله کند، به کمک ما بشتابد. پس باید ایالات متحده تصمیم بگیرد که به تعهدات خود عمل خواهد کرد یا نه. ما ایرانیان هرگز از انجام تعهدات خود سرباز نخواهیم زد."

خبرنگار نیوزویک مجددا" اصرار کرد و گفت:

"آیا تصور نمیکنید که ممکن است در صورتیکه خطری متوجه تامین نفت مصرفی کشورهای غربی نشود، ایالات متحده به نحوی با مسکو توافق نماید؟"

پاسخ دادم:

"باید دانست در چه هنگام و به چه قیمت امریکائیان از خود عکس العمل نشان خواهند داد و خطر جنگ را خواهند پذیرفت. این یک نکته روشن نیست و بستگی به برداشت شما امریکائیها از چگونگی تامین منافع خودتان دارد و احترامی که برای انجام تعهدات خود قائل هستید. آیا قبول خواهید کرد که یک رژیم مستقل متحد و دوست شما سرنگون شود."

خبرنگار نیوزویک سپس این نکته را یادآور شد که مجموع دیون کشورهای توسعه نیافته به ممالک پیشرفته به ۲۵۰ میلیارد دلار بالغ میشود و اضافه کرد که سه کشور سوئد، کانادا و هلند قبول کرده اند که از دریافت نزدیک به یک میلیارد دلار از مطالبات خود چشم بپوشند و به این ترتیب کشورهای بدهکار امیدوارند به لغو کلیه تعهدات خود نسبت به بستانکاران توفیق یابند. من در این زمینه ابراز شک و تردید کردم و گفتم:

"من به توفیق گفت وشنود شمال وجنوب امیدمند

بسیار داشتم. متاسفانه این مجمع به بیان شکوه‌ها وشکایتها گذشت. درحال حاضردنیای غرب درآن حد ازتوانائی نیست که ازوصول مطالبات خود چشم بپوشد، ولی اگردرپایان قرن حاضرآئین نوینی در مناسبات وروابط اقتصادی میان کشورهای پیشرفته و ممالک عقب افتاده، بمرحله اجرادرنیاید ومشکل دیون به نحوی حل نشود، خطر بروز جنگ وجودخواهد داشت. نه منطقی است نه قابل قبول ونه منطبق بااصول اخلاقی که نوددرصد ازمنافع ثروت جهان فقط دراختیار ده‌درصد ازنفوس کره زمین باشد."

پس ازآن برای مجله نیوزویک عقایدشناخته شده‌خودرا دراین زمینه بازگو کردم: "توزیع مجددثروتهای موجود مطرح نیست، چراکه مشکل را فقط برای چهار یاپنج سال حل خواهندکرد. باید به کشورهای درحال توسعه کمک کردکه از حالت عقب افتادگی خارج شوند وبرای خود منابع جدید ثروت بوجود آورند. ایالات متحده امریکا، کشورهای اروپای باختری وژاپن بیش از سایرممالک به انجام این برنامه کمکی قادرند. حتی شرکتهای چندملیتی، که تاکنون رویه سیاستی کوته‌بینانه داشته‌اند می‌توانند دراین رهگذر مفیدواقع شوند."

قبلا" چندین بار یادآور شده‌بودم که‌کشورهای کمونیست نیز می‌توانند‌دراین زمینه، نقش وسهمی مفید وموثر داشته باشند، زیراآنها هم دارای منابع عظیم ثروت هستندواریک تکنولوژی پیشرفته برخوردارند که‌آنرا به قیمتی مشابه امریکا، نه ارزانتر، به کشورهای جهان سوم میفروشند. اکنون نیزعقیده دارم‌ومیگویم‌که‌کشورهای کمونیست نیزباید درجستجوی‌یک راه‌حل جهانی برای مشکل تامین نیرو شریک باشند وماننداروپای غربی‌وژاپن‌قبول مسئولیت

نمایند.

البته بیان حقیقت‌آسان، ودفاع ازآن کم خطر نیست ....

فصل دوم

شاگردان جادوگر

درخارج ایران چنین تصورمیشودکه رهبران ملی حوادث اخیر ایران انحصاراً روحانیون شیعه هستند که تعداد آنان درحدود شصت هزارنفراست.

این برداشت تصوری باطل بیش نیست که رفع اشتباه دراینجا ضروربنظر میرسد.

قبلاً یادآور شدم که پدرم قصدداشت درسال ۱۳۰۲ حکومت جمهوری رادرایران اعلام کند ومخصوصاً جامعه روحانیت بعنوان اینکه دیانت باجمهوری سازگار نیست، مانع اعلام واجرای این تصمیم شد.

هنگامیکه پس از استعفای پدرم به سلطنت رسیدم، من نسبت به حفظ وصیانت قانون اساسی ومذهب شیعه اثنی عشری سوگند یادکردم وازآن پس همواره درایفای تعهد خودکوشیدم وانحرافی ازاجرای تعالیم عالیه اسلام مبتنی بر عدالت وصداقت ورشوفت نداشتم وهمیشه خداوند متعال راحافظ و راهنمای خوددانستم.

بیشتر یادآورشده ام که درسالهای قبل، سلب اختیارات قضائی وآموزشی ازروحانیون باعث نارضائی گروهی ازآنان گردید وگفتم چگونه یک اقلیت محدود ومرتجع به مخالفت با اصلاحات اساسی من، بخصوص تقسیم اراضی وآزادی زنان، پرداخت.

من یقین دارم که درمقابل این اقلیت محدود، اکثریت قاطع جامعه روحانیت با سیاست من موافق

بود. آنها بخوبی میدانستند که مادرراه ترقی و تعالی ایران، پیش میرویم وصمیمانه با من همراه بودند. هنگامیکه دربهار ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) برای زیارت مرقد امام هشتم شیعیان به مشهد رفتم، جمعی کثیر از روحانیون وفاداری وپشتیبانی خودرا نسبت به من ابراز داشتند ودراین شهرمقدس با استقبالی عظیم روبرو شدم.

مبارزه سیاسی با من ازمیان جامعه روحانیت آغاز نشد، بلکه دراواخر سال ۱۹۷۶ گروهی از چپ‌گرایان ومحافل سیاسی غیر مذهبی با برخورداری ازحمایت شخصیتها وگروههای سیاسی خارجی، مبارزه وشایعه پراکنی ودروغ پردازی راآغاز کردند.

دراوائل سال ۱۹۷۸ تنی چند ازروحانیون درمتن این مبارزه تخریبی ظاهر شدند وسپس بتدریج‌که کار نابسامانی واغتشاش بالا گرفت وبی نظمی برکشور حاکم شد تعداد بیشتری ازآنان به‌این جریان پیوستند. اما بسیاری ازآنان درمقابل ارعاب ووحشتی که اکنون درایران وجوددارد‌ناچارشدندمهر سکوت برلب زنند ویقین است‌که باآشوبگران همداستان نیستند.

رهبری اقلیت‌آشوبگر وفریب‌خورده جامعه روحانیت ازنوفل لوشاتو بوسیله پیرمردیکه‌ادعا میکرد به‌نام خداسخن میگویدصورت‌گرفت. من تردیدی ندارم که اکثریت‌جامعه روحانیت ایران، اکنون ازوضع دلخراش کشورمان وازرنجهای‌بی‌پایان هموطنانشان درعذاب هستندوسیاستی راکه هزاران قربانی داشته، دهها هزار خانواده راپریشان و بی پناه کرده وایران رابه ویرانی کشانده تائید نمیکنند، زیراآنچه امروز درایران انجام میشود صریحا" مخالف اصول مقدس اسلام است.

گروهی از کسانی که اکنون ظاهراً" برایران حکومت می‌کنند، با وجود اشتباهات، فجایع و جنایاتی که بنام آنان صورت گرفته و یا احتمالاً" خودشان مرتکب شده‌اند، بهرحال یا در کسوت روحانیت و یا متدین هستند. آرزومندم که این اشخاص هرچه زودتر متوجه خطاهای خود بشوند و براه راست بازگردند و دریابند که انقلاب امروز ایران درراه خدا و قرآن نیست، بلکه درخدمت بدکاران و بداندیشان است. آنها به روشنی می‌بینند که اکنون همه آشوبگران حرفه‌ای و مخالفین دیانت و اسلام به اردوی آنان پیوسته‌اند. آنها بخوبی می‌بینند که براثر اتحاد شوم سرخ وسیاه، کارگردانان جریانهای تخریبی و انقلابیون کمونیست حرفه‌ای، اندک اندک زمام همه امور را در ایران بدست بگیرند. حزب توده برای استقرار و توسعه نفوذ خود، نیاز به فقر و بیکاری و نابسامانی و نفرت دارد و این هدیه‌ای است که شاگردان جادوگری که امروز تصور می‌کنند بر ایران حاکمند، تقدیم حزب توده کرده‌اند.

اگر این وضع ادامه یابد، دیری نخواهد پائید که همه چیز برای استقرار قدرت نهائی حزب توده آماده خواهد شد و ملاهائی که در این ماجرا کارگردان بوده‌اند، در آتشی که خود برافروخته‌اند خواهند سوخت و پیروانشان را نیز خواهند سوزاند.

فصل سوم

عزاداریهای پیاپی و جنایت آبادان

مطبوعات جهان برای نخستین بار طی سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) از تروریسم در ایران سخن گفتند. حقیقت اینست که از سالها پیش، من و وزیران و فرماندهان ارتش، هدف سوء قصد و توطئه‌ها بودیم.

من دوبار بطور معجزه‌آسا از خطر سوء قصد نجات یافتم. جریان نخستین سوء قصد را قبلاً یادآور شده‌ام. باردوم در ۲۱ فروردین سال ۱۳۴۳ (۱۰ آوریل ۱۹۶۴) بود که سرباز جوانی بنام شمس‌آبادی به‌هنگام ورود به دفتر کارم در کاخ مرمر، مرا هدف قرار داد و دوتن از محافظان من به قیمت جان خود او را از پای درآوردند. تحقیقات بعدی نشان داد که یک بار دیگر چپ‌گرایان افراطی توطئه را ترتیب داده بودند. مغز متفکر این توطئه شخصی بود بنام پرویز نیکخواه که به ده سال حبس محکوم شد و اندکی بعد، من وی را عفو کردم. پس از رهائی از زندان، نیکخواه جزء طرفداران پابرجای سلطنت شد و به همین علت پس از حوادث اخیر تیرباران گردید. همدستان نیکخواه در این توطئه غالباً مهندسان فارغ‌التحصیل از دانشگاه میجستر بودند که آنها را هم نیز عفو کردم.

در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ نخست وزیر وقت، سپهبد رزم‌آرا در مسجد شاه تهران، بدست یک متعصب مذهبی کشته شد.

اول بهمن ۱۳۴۴ (ژانویه ۱۹۵۶) نخست وزیر

وقت حسنعلی منصور، بدست یک متعصب مذهبی دیگر، موسوم به محمد بخارائی، از پای درآمد. بسیاری از افسران ارشد وامرای ارتش ایران (ازجمله سرلشگر موسوی، سرلشگر طاهری وسپهبد فرسیو) بدست تروریستها به قتل رسیدند. طی سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ سه سرهنگ امریکائی نیز درکوچه‌های تهران بدست تروریستها از پای درآمدند.

صورت اسامی کسانیکه قربانی تروریستها شدند، طولانی است. بسیاری از آنها هیچگونه مسئولیتی در کارهای دولتی ویا امنیتی نداشتند.

ازاواخر ۱۳۵۵ به بعد حمله به رژیم ایران از یک پشتیبانی موثر خارجی برخوردار شد. سازمان عفو بین المللی وانجمن بین المللی حقوقدانان ونیز چند سازمان دیگر، تقاضا کردند که برای تحقیق به ایران بیایند. من این تقاضا راپذیرفتم به این شرط که گروههای بررسی، گزارشها وتوصیه‌های خودرا دراختیار مابگذارند تابتوانیم براساس آنها به تغییرات واصلاحات لازم بپردازیم. بیشتر این پیشنهادات وتوصیه‌ها راهم انجام دادیم. شاید بی فایده باشد که بگویم که مطبوعات جهانی درباره اصل گزارشها وانتقادهای آنان هیاهوی بسیار بپا کردند اما تصمیمات واصلاحات ماراازیاد بردند ودر بوته اجمال گذاشتند.

درآغاز سال ۱۳۵۷ ناگهان عملیات تروریستی وبراندازی خاتمه یافت ومن دریافتم که طرح دیگری درحال تکوین است. ناگهان سیاستمدارانی که تا آن موقع مهرسکوت برلب زده بودند، به روی صحنه ظاهرشدند. واضح بودکه گردانندگان بازی براثر ناکامی تروریسم تغییر روش داده بودند.

نخستین گردانندگان این بازی جدید اشخاصی

ثروتمندی بودند که دربرتو حمایت رژیمی که آنـرا شدیدا" محکوم میکردند، به مال ومکنت وثــروت رسیده بودند، وازحمایتها وارتباطات زیـــادی‌در کشورهای غربی برخوردار بودند. اینها یکبـــاره هیاهووعوامفریبی خودرا آغاز کردندودرخواســت داشتند که درایران، یک دمکراسی پارلمانی واقعی، برقرار شود.

من هم طرفدار یک دمکراسی واقعی بودم که بـه استقلال وتمامیت ایران صدمه‌ای وارد نسازد. ولــی نمی خواستیم که به قیمت یک شبه دمکراسی‌عوامفریبی وحزب بازی برایران حاکم شود.

ازاین پس تبلیغات مداوم وهیاهوی ایـــن "آزادیخواهان"، روزبه روز توسعه یافت. هر چـه بیشتر ، من درراه آزادسازی تشکیلات گام‌می‌نهـادم وتصمیماتی درجهت تامین خواسته‌های آنان اتخـاذ می کردم، برنابسامانی اوضاع افزوده میشدوهـسر تدبیری راتعبیر به ضعف میکردند.

چون کاربه درازا کشیدوکسانیکه هوای کسـب قدرت راداشتند به مقصود خود نرسیدند، بازیگـران جدیدی بروی صحنه آمدند وچندتن ازملاها کارگردانی طرح تخریب رابدست گرفتند وسرانجام اتحاد سـرخ وسیاه، قطعیت یافت.

نخستین اغتشاشات درشهر مقدس قم روی داد که طی آن شش نفربه قتل رسیدند. ازاین پس برپاکردن‌مراسم عزاداری‌به مناسبت سوم ، هفتم و چهلم کشته‌شدگـان بهانه برپائی تظاهرات، ایجاد اغتشـاش وتحریک به قتل گردید تا هر بار بتوان مـــراسم عزاداری جدیدی برای مقتولین بپاکرد وآتش‌خشـم وتعصب رابرانگیخت. البته ازدیدگاه مذهبی، چنین سوء استفاده شرم آوری از غم واندوه دیگران قابل

قبول نیست ، به من گزارش دادند که درمقابل دروردی گورستانها گروهی آشوبگر حرفه‌ای هر جنازه‌ای را از اقوام متوفی بزور وعنف گرفته در اطراف آن تظاهرات بپا میکردند وآنرا یک قربانی جدید ساواک قلمداد میکردند.

چندی قبل از آن نیز افراد سالمی را با مرکورکرم به صورت زخمی درآورده درمقابل دوربینهای خبرنگاران بی اطلاع یا مغرض خارجی قرارداده بودند. چنین روشهائی احتیاج به توصیف ندارد.

عمل غیرقابل بخشش دیگر آشوبگران سوء استفاده اززودباوری واحساسات دانشجویان بود. ابتدا دانشگاهها را به آشوب کشیدند وسپس برای گسترش نابسامانی به تحریک درمدارس متوسطه وابتدائی پرداختند ومتاسفانه موفق شدند.

البته من انتظار نداشتم که جوانان ایران، محافظه‌کارباشند ومیدانستم که برای آرمانهای خود حاضر به تلاش وفداکاری هستند، اما نمیدانستم که فریب دروغ پردازان وآشوبگران راخواهند خورد.

اشتباه بزرگ ما آن بود که ازوسائل ارتباط جمعی خود برای مبارزه با اندیشه‌های مخرب استفاده نکردیم وباجوانان به گفت وشنود نپرداختیم. یقین است که دراین صورت بسیاری ازآنان تحت تاثیر اندیشه‌های ویرانگر قرار نمی‌گرفت.

حتی دراین موقع اکثریت ایرانیان هنوزازسیاست من پشتیبانی میکردند. استقبالی که درمشهد بهنگام زیارت مرقد مطهر امام هشتم شیعیان، ازمن شدنشانی ازاین پشتیبانی ودلبستگی بود. چند هفته بعد هنگامیکه جمشید آموزگار نخست وزیر به تبریز رفت سیصد هزارتن دریک اجتماع بزرگ، برای پشتیبانی از دولت، شرکت کردند.

جمشید آموزگار را درتابستان ۱۳۵۶ به نخست‌وزیری انتخاب کردم. دراین انتخاب، هم به مسائل سیاست خارجی توجه داشتیم، وهم به مسائل سیاست داخلی. آموزگار، درمقام نماینده ایران درکنفرانسهای نفتی ومذاکرات اوپک، ازشهرت بین المللی قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده بود. وی تحصیلات عالیه خود را دررشته مهندسی درایالات متحده به پایان رسانیده بودودرآن کشور دوستان بسیار داشت. به صداقت ودرستکاری شهرت داشت وعلاوه براین دبیر کل حزب رستاخیز بود ومی‌توانست ازپشتیبانی آن برخوردار شود.

تصمیم من داثر به تغییرنخست‌وزیر وانتصاب آموزگار به جای هویدا دلیل عدم رضایت از هویدا نبود. من نسبت به این شخصیت تحصیل کرده وخدمتگذار که سیزده سال مصدر امور بود محبت فراوان داشتم. اما هویدا جدا" خسته شده بود وخود نیز بی علاقه نبود که اندکی ازمسئولیت رهبری اموردولت دورشود. برای اینکه اعتماد واطمینان خودرا نسبت به هویدا نشان داده باشم وی را به وزارت دربار شاهنشاهی منصوب کردم که دراین سمت می‌توانست هم طرف مشورت قرار گیرد، وهم هرروز با من ملاقات داشته باشد.

ازابتدای تشکیل دولت آموزگار، برضرورت سیاست آزادسازی سیاسی، به شرط آنکه موجب تخریب کشور نشود، تاکید کردم. یکسال بعد بمناسبت جشن مشروطیت یادآور شدم که ایران به سرعت دارای یک حکومت دمکراسی، مشابه دمکراسیهای غربی، خواهد شد وتعهدکردم که انتخابات کاملا" آزاد، پس از پایان دوره قانون گذاری صورت خواهدگرفت ودرچهار چوب قانون اساسی، هرشخصیت ویاگروه وحزب مخالف

خواهد توانست به فعالیت سیاسی وانتخاباتی بپردازد.

فصل چهارم

حقایق درباره سازمان اطلاعات وامنیت کشور

بموازات آغاز عملیات تروریستی، سازمان اطلاعات وامنیت کشور آماج حملات بین المللی قرارگرفت. آیا اگرتروریستها ایران را به خاک وخون نمی‌کشیدند ساواک مجبوربه مداخله وشدت عمل میشدومورد حمله قرارمی‌گرفت ؟

تهمتهای زیادی به ساواک وارد شده است ،ازجمله گفتند میلیونها نفرازایرانیان برای آن سازمان کارمیکردند. اگر چنین است ، بایدپرسیدایـن میلیونها نفرکارمند ساواک که قاعدتا" میبایست وفادار باشند، هنگامیکه حکومت درمعرض مخاطره قرارگرفت کجا بودند؟ حقیقت اینست که تعداد کارمندان ساواک درآغاز سال ۱۹۷۸ سه هزاروددویست تن بودند ودرپایان این سال ازچهار هزارنفر تجاوز نمی کرد.

سازمانهای مشابه ساواک درهمه کشورهای جهان وجوددارد که وظیفه آنها حفظ پاسداری امنیت داخلی وخارجی هرکشور است . بعنوان مثال باید به "کا - جی - بی" دراتحاد جماهیر شوروی و"سیا" در ایالات متحده امریکا ، "اینتلیجنس سرویس"در بریتانیای کبیر و"اس - دی - ای - سی-ای"درفرانسه اشاره کرد.

چه دلیل داشت که ما ایرانیها فعالیت تروریستها رادرسرزمین خودبپذیریم ولی ایتالیائیها مجاز

باشند با بریگاد سرخ یا آلمانیها با گروه معروف "بادر" مبارزه کنند. چرا کسی تعجب نکرد وقتیکه دریک روز ودرآن واحد شش زندانی درآلمان با شلیک گلوله خودکشی کردند وهیچکس نپرسید چگونه آنها اسلحه بدست آورده بودند؟

مبارزه باخرابکاری کمونیستها

ساواک پس ازماجرای مصدق، بمنظور مبارزه با عملیات براندازی کمونیستها درایران تشکیل شد. من نمیخواستم نسبت به رویه دول غربی دربرابر کمونیستها، اظهار نظر وقضاوت کنم ولی فراموش نکنیم که ایران دارای یک مرز مشترک طولانی با اتحاد جماهیر شوروی است. گرچه ما موفق شدیم با این کشور روابط مودت آمیز حسن همجواری وهمکاری اقتصادی برقرارکنیم، با این وجود باید بگویم که پس ازجنگ جهانی دوم، مناسبات ما خالی ازاشکال ونشیب وفراز نبود، زیرا درسالهای جنگ وتا ۱۳۲۵ قسمتی ازخاک ایران دراشغال نیروهای شوروی بود وسپس درآخرین ماههای حکومت مصدق حزب توده چنان قدرت یافته بودکه امیدداشت ایران را تحت تسلط خوددرآورد، پس ما ناچار شدیم، نه بخاطردفاع از رژیم، بلکه بخاطر حفظ تمامیت ملی، این حزب را غیرقانونی وممنوع اعلام کنیم.

ایجاد ساواک، بمنظور مبارزه با فعالیتهای براندازی خارجی وداخلی علیه استقلال وتمامیت ارضی ایران بود. مسئولیت بنیان گذاری ساواک در سال ۱۳۳۲ به سپهبد تیموربختیار تفویض شد وی دراین کار از "سیا" کمک خواست. تعدادزیادی ازکارمندان ساواک برای طی دوره های آموزشی به

امریکا رفتند ودراداره مرکزی "سیا" به کارآموزی پرداختند. همچنین دوره‌های کارآموزی وبازآموزی انفرادی ودسته جمعی،برای کارمندان سازمان اطلاعات وامنیت کشور درغالب سازمانهای اطلاعاتی اروپای غربی ترتیب یافت تابا روشهای آنان آشنائی حاصل کنند.

سپهبد بختیار تاسال ۱۳۴۰ برسرکار بود. دراین تاریخ من این شخص جاه طلب وطماع راازکار برکنار کردم، زیرااز قدرت خودبرای تامین منافع شخصی استفاده میکرد وازتوسل به روشهای خشونت آمیز امتناع نداشت. بختیار به خارج اعزام شد ودر بیروت به توطئه برضد ایران مشغول گشت وچندسال بعدبراثر یک سوء قصد درعراق به قتل رسید.

نقش ساواک وقدرت آن

درایران، مثل هرکشور دیگر خائن وجاسوس خرابکار حرفه‌ای وجودداشت. دولت ما وفرماندهی قوای مسلح مابخاطردفاع ازامنیت ملی، مجبور بودند ازفعالیت آنان آگاه باشند وباآنها به مبارزه پردازند. این کار وظیفه ونقش ساواک بود ساواک درمقام یک سازمان اطلاعات وضدجاسوسی عمل میکرد وفعالیت داخلی آن بعنوان ضابط دادگستری بودکه این وظیفه هم به توصیه قضات بین المللی دراین اواخر ازآن سلب وبه شهربانی وژاندارمری محول شد.

هسته اولیه ساواک ازگروهی ازافسران مورد اعتماد نیروهای مسلح تشکیل شده بود که به نوبه خود کارمندان دیگری از میان کادرنیروهای مسلح وبافارغ التحصیلان دانشگاهها انتخاب واستخدام

کردند. درنهایت امر، کارمندان غیرنظامی درساواک کاملاً اکثریت داشتند.

دخالت ساواک درامور مربوط به دادگستری، کذب محض است. جریان دادرسی درایران کاملاً شبیه به کشورهای غربی بود، باحق استفاده ازوکیل مدافع حق تقاضای استیناف ومراجعه به دیوان عالی کشور. درآخرین ماههای ۱۹۷۸، مقررات مربوط به بازپرسی نیز تغییر یافت وبه متهمان اجازه داده شد که حتی درمراحل بازجوئی ازحضور وکلای عدلیه استفاده کنند.

مخالفان نظم وامنیت وترقی ایران درباره فعالیتهای ساواک دروغ پردازیهای بسیارکرده اند، ازجمله اینکه تعداد "زندانیان سیاسی" درایران بین ۲۵ هزار تایکصد هزارنفر بوده است. حال آنکه طبق یک گزارش محرمانه که ازطرف مخالفین رژیم تهیه شده وبرصد ساواک مورداستناد قرارگرفته است، طی نه سال یعنی از ۱۹۶۸ الی ۱۹۷۷ تعداد کل کسانی که بدلائل سیاسی بوسیله ساواک توقیف شدند دقیقاً " سه هزار وصدوشصت وچهارنفر بوده است.

درهیچ کشوری رئیس مملکت مسئول اعمال پلیس ویاسازمانهای اطلاعاتی نیست که معمولاً زیر نظر وزیر کشور، وزیر جنگ، ویانخست وزیر فعالیت می کنند.

درایران ساواک مستقیماً " زیرنظر نخست وزیر بود. معمولاً روسای ممالک به تقاضای وزیر دادگستری ازحق عفو وبخشودگی درمورد محکومین استفاده میکنند. من نیز باگشاده دستی ازاین حق خود استفاده کردم.

بااحساس تاثر بسیار اطلاع یافتم که مرحوم

هویدا نخست وزیر سابق ونیز سرلشکر پاکروان، ارتشبد نصیری وسپهبد ناصر مقدم روسای پیشین ساواک، قبل ازاینکه بدست دژخیمان به قتل برسند همه اظهار داشتند، هیچگاه دستوری ازمن درمورد نحوه رفتار بایک زندانی، یک متهم یا یک محکوم دریافت نداشته‌اند.

طبق قانون، من حق تخفیف وعفو وبخشودگی مجازاتها راداشتم وچنانکه گفتم، پیوسته باگشاده دستی وبدون محدودیت ازاین حق استفاده کردم. مخصوصاً همه کسانی راکه بجان من سوء قصد کرده بودند، حتی علیرغم مخالفت دادگستری، مورد عفو قراردادم.

طبیعتاً من نمی‌توانم ازکلیه عملیات ساواک دفاع کنم. چه بسا ممکن است باتعدادی اززندانیان بدرفتاری شده باشد. ولی به صراحت می‌گویم که همواره دستور میدادم که ازهرنوع رفتار وخشونتی اجتناب شود. هنگامیکه صلیب سرخ بین المللی در مقام تحقیق پیرامون فعالیتهای ساواک برآمد، دستوردادم همه زندانها رابروی نمایندگان این سازمان بگشایند وبه کلیه توصیه‌های آنها عمل کردیم وازاین پس دیگر ازکسی شکایت نرسید.

دراینجا باید الزاماً حساب تروریستها را از حساب زندانیان سیاسی جداکرد. برخورد میان تروریستها وساواک باکارمندان سایر سازمانهای انتظامی غیرقابل اجتناب بود وناچار تلفاتی نیز داشت. هیچکس تروریستها رابه آتش افروزی وغارت وکشتار ملزم نکرده بود. آنها آزادانه راه خشونت رااختیار کرده بودند.

درباره زندانیان سیاسی به معنی خاص کلمه، وبه آتش افروزان وخرابکاران، باید صراحتاً بگویم

که هرگز با آنان بدرفتاری نشد. هیچکس نمی‌تواند نام یک مرد سیاسی را که بدست ساواک نابود شده باشد ذکر کند.

درزمستان ۱۳۵۷ ارتشبد ازهاری نخست وزیر وقت دستور داد ارتشبد نصیری، رئیس سابق ساواک، وتنی چند از کارمندان این سازمان، بازداشت وزندانی شوند. من با این تصمیم مخالفتی نکردم زیرا که امیدوار بودم، دستگاه دادگستری دقیقاً به اتهامات آنها رسیدگی خواهد کرد واگر بیگناه باشند تبرئه خواهند شد. ولی نمیتوانم درمورد رفتار به اصطلاح دادگاههای انقلابی با آنان، که برخلاف همه اصول عدالت بود، سکوت اختیار کنم. همه روسای ساواک، بدون محاکمه وبدون حق دفاع به قتل رسیدند. حتی سرلشگر پاکروان که بیشتر فیلسوف ودانشمند بود تا نظامی ودردوران ریاستش هیچکس از ساواک شکایتی نداشت.

آن حقوقدانان بین المللی کجا هستند که هروقت یک تروریست درمبارزه مسلحانه با مامورین انتظامی کشته میشد فریادشان به آسمان میرسید؟ وسائل ارتباط جمعی بین المللی، این جنایتکاران را به قهرمانان آزادی وجراتکاران کمونیست را به مدافعان حقوق بشر تبدیل کردند.

امروز، چه کسی نسبت به فجایع وجنایاتی که درایران صورت میگیرد اعتراض میکند؟ به استثنای چند نویسنده وروزنامه نویس باشهامت، هیچکس،

فصل پنجم

تدارک برای ویرانی ایران

درشش ماه اول ۱۳۵۷ اندک اندک، آشوب وناامنی سراسر کشور رافرا گرفت. برای کاهش تشنج وسلب بهانه ازمخالفین، تدابیر مختلفی اتخاذ شد که از جمله آنها آزادی صدها تن اززندانیان بود.

درتابستان براثر اغتشاشات شدیددراصفهان، دولت مجبور شد درآن شهر حکومت نظامی اعلام کند. ولی اجرای برنامه ویرانی ایران آغاز شده بود و گوئی دیگر جلوگیری ازآن امکان نداشت.

دراوائل شهریور (اواخر اوت) سپهبد مقدم رئیس سازمان اطلاعات وامنیت کشور، مذاکرات خود را با یکی از مراجع مهم مذهبی برایم نقل کرد که ازمن میخواست به یک اقدام وسیع ونمایشی برای جلوگیری ازسقوط وویرانی کشوردست بزنم. طبیعتاً نسبت به این پیام وتقاضا بی اعتنا نماندم. ولی چه میشد کرد؟ ناچار شدم ازنخست وزیر جمشید آموزگار بخواهم استعفا دهد ودولت جدیدی رابا اختیارات وآزادی عمل بیشتر روی کار آوردم. این تصمیم من یک اشتباه بزرگ بود. زیراآموزگارمردی بود پاکدامن وبا حسن نیت که شاید میبایست درآن هنگام درراس امور باقی بماند.

اعلام حکومت نظامی

جانشین وی جعفر شریف امامی، خواست یکباره

برگذشته خط بطلان کشد. رابطه خودرا با حزب رستاخیز قطع کرد، بدون آنکه اعتبار ونفوذی نزد مخالفان بیابد. برای جلب نظر محافل مذهبی تقویم شاهنشاهی رالغو کرد ومجددا" تقویم هجری را رسمیت بخشید و همچنین کازینوها وقمارخانه ها را تعطیل کرد.

با این حال تظاهرات واغتشاشات همچنان ادامه یافت، تاآنجا که دولت مجبور شد درتهران وهشت شهردیگر مقررات حکومت نظامی را اجرا نماید. نخستین روز اجرای این مقررات درتهران هفدهم شهریور (هشتم سپتامبر) است که مخالفان ووسائل ارتباط جمعی بین المللی آنرا "جمعه سیاه" نامیدند. درپاسخ نمایندگان مجلسین راجع به تعداد تلفات نخست وزیر گفت که ۸۵ جواز دفن پس از این حوادث صادر شده است وری مسئولیت همه برخوردهای ناشی ازاجرای قانون راشخصا" میپذیرد.

با وجود اجرای مقررات حکومت نظامی، آشوب و نابسامانی همچنان ادامه وگسترش یافت. پاسبانان ژاندارمها وسربازان دراین ایام ازخود خونسردیو حسن رفتارعجیبی نشان دادند وهرگز درمقام انتقام جوئی بخاطر همقطاران متعددشان، که بدست آشوبگران کشته میشدند برنیامدند.

بدیهی است اگر مقررات حکومت نظامی به دقت اجرا میشد، میبایست دادگاههای نظامی تشکیل شود ومتخلفین ازمقررات به مجازات برسند. ولی درحقیقت اعلام حکومت نظامی جنبه اخطار داشت وسربازان فقط بروی آتش افروزان، غارتگران وگروههای مسلح آتش گشودند ودرهرحال مجموع این تدابیر آرامشی پدید نیاورد.

گروههای مسلح، ازکمیته هائی که درپناه مساجد تشکیل میشد دستورمیگرفتند. دراین هنگام بود که

علنا " گفته شد میان اسلام وکمونیسم منافاتی وجود ندارد. این نظر عریب بوسیله مجاهدین خلق عنوان شدکه درلبنان ولیبی، آموزش دیده بودند.

دراین هنگام مطبوعات چپ‌گرای غربی، سخن از خشونت وارعاب ووحشت میراندند. نه از آنچه تروریستها ایجاد کرده بودند بلکه ازآنچه درخیال آنها ناشی ازپلیس وساواک بود.

درهمین هنگام بودکه جراید غربی شماره "زندانیان سیاسی" راچند هزارتن اعلام کردند. واقعیت اینست‌که دراین موقع شماره زندانیانی که بعلت داشتن پرونده‌های جنائی محکومیت پیدا کرده بودند وهنوز درزندان بسرمی‌بردنداز سیصد نفر تجاوز نمیکرد. مقایسه این دورقم حیرت انگیز است. بخصوص اگربیاد بیاوریم که طی مدت نه سال گذشته تعداد کسانیکه به‌دلائل سیاسی بازداشت گردیده بودند دقیقا " سه هزار وصدوشصت‌وچهار نفر بود.

بطور وضوح، مایک دوره انقلابی راطی میکردیم که برنامه آن به دقت‌تدارک شده بود.درشهرهائی که حکومت نظامی وجودداشت، گروههای کوچک تروریستی وبراندازی، مسلح به سلاحهای خودکار و مواد منفجره جنگهای چریکی شهری راآغاز کردند متعاقب آن حمله‌به ابنیه عمومی،مدارس،بیمارستانها بانکها وسازمانهای دولتی آغاز شد. هدف نهائی‌تخریب سریع اداری، اقتصادی وفرهنگی کشوربود.

سفرهای کریم سنجابی ومهدی بازرگان

درمقابل بن بست‌سعی کردم یک دولت اتحادملی

تشکیل شود. آقای عبدالله انتظام شخص کهنسال وخوشنام قبول کردکه با وجودبیماری ریاست این دولت را به عهده گیرد وبکوشد که اعضای باطلاع جبهه ملی به عضویت آن درآیند. به این منظور با کریم سنجابی وسایر اعضایگروههای مخالف تماس گرفتم. اما شرایط آنها غیر قابل قبول بود. بیاد آوریم که کریم سنجابی تازه ازنوفل لوشاتوبرگشته بود. مقارن همین زمان رئیس انجمن ایرانی حقوق بشر، مهدی بازرگان، مقاطعه کار وتاجری ثروتمند نیز سفری به نوفل لوشاتو کردوپس ازاقامتی کوتاه درلندن به تهران بازگشت. چندروز بعد پایتخت دچار آشوب واغتشاشی عظیم شد. درداشنگاه تهران وسایر مدارس عالی ومتوسطه شعارهای خشونت آمیز درجهت دعوت به آشوب و"انقلاب اسلامی" داده میشد به قوای انتظامی دستورداده شده بود که از حرکت تظاهرکنندگان جلوگیری کند ولی درحدامکان وجز درصورت ضرورت قطعی ازتیراندازی خودداری نمایند. آشوبگران ،درغرب ومرکز بیشتر بانکها، صدها مغازه وفروشگاه، دهها هتل وعمارات بزرگ سالنهای سینما وبناهای دولتی رابه آتش کشیدند وغارت کردند. حتی قوای انتظامی نتوانستند از آتش زدن قسمتی ازسفارت بریتانیای کبیرجلوگیری کنند. ساختمان وزارت اطلاعات مورد حمله قرار گرفت وغارت شد.

توقیف امیرعباس هویدا

درپایان این روز دولت شریف امامی استعفا داد ومن از ارتشبد غلامرضا ازهاری، رئیس ستاد ارتش خواستم که کابینه جدید راتشکیل دهد.

ازهاری مردی بود صدیق وشریف وخوشنام که همواره ازدخالت درامورسیاسی احتراز میجست .در این هنگام ازشخصیتهای سیاسی هیچکس داوطلب نخست وزیری نبود وارتشبد ازهاری این مسئولیت را بعنوان یک وظیفه سربازی پذیرفت . اونیز کوشید با تدابیری مخالفان راآرام کند وپیش ازهرچیز تصمیم به بازداشت دوازده تن ازشخصیتها ، از جمله امیرعباس هویدا ، گرفت . ارتشبد ازهاری به من گفت ، تنها یک محاکمه واقعی خواهد توانست این شخصیتها رادربرابر مردم روسفید کند. من چندان به این استدلال عقیده نداشتم. ولی هویدا ، که هنوز مـورد احترام من بود آماج اصلی حملات مخالفین بود ، گرچه هدف واقعی خود من بودم .

اندکی بعد قبل ازاین ماجرا به هویدا پیشنهاد کرده‌بودم به خارج برود وسمت سفارت ایران در بروکسل رابپذیرد. اوآنقدر به خود اعتماد داشت که ازقبول پیشنهاد من سرباززد. بعدا " درباره‌جریان وحشتناک قتل وی سخن خواهم گفت .

امیدهاونومیدی‌ها

درنخستین روزهای دولت ارتشبد ازهاری، آرامش نسبی درکشور برقرار شد . اعتصاب تاحدزیادی کاهش یافت وتولید روزانه نفت‌خام مجددا " به پنج میلیون وسیصد هزاربشکه رسید. دستور اعتصاب عمومی که‌برای روز دوازدهم نوامبرازنوفل‌لوشاتوصادر شده بود باشکست کامل مواجه گشت . دربسیاری از شهرهای بزرگ‌چون تهران واصفهان ومشهد وتبریز مردم به تظاهر ومقابله بامخربین پرداختند.آنچه مامیخواستیم صلح وصفای عمومی وآشتی ملی بود

بنابراین دولت سعی کرد از برخورد گروههای مخالف وموافق جلوگیری کند.
علاوه برزندانیانی که قبلا" آزادشده بودند، دولت ارتشبد ازهاری یک عفو عمومی وکامل اعلام کرد وآخرین زندانیان سیاسی غیرازآدمکشان اززندان خارج شدند.

مادراین هنگام با ائتلافی ازنیروهای مسلح مخالف رودررو نبودیم، بلکه بایک بسیج عمومی همه قوای مخرب برای نابودی ایران پیشرفتی مواجه بودیم که برای نیل به این منظور میبایست دودمانی که مکررا" مانع سقوط کشورشده بود از اریکه قدرت کنار گذاشته شود.

دراین هنگام بودکه اعتصابهای وسیع سیاسی برای به زانو درآوردن کشورآغاز شد: تهران و شهرهای بزرگ هرروز چند ساعت فاقد برق بودند. وسائل نقلیه عمومی تعطیل شد، کارمندان سازمان آب وشبکه نفت وبنزین وسپس بانکها ووزارتخانه ها اعتصاب کردند. هدف این کوششها فلج کردن فعالیت مردم ایران بود تادولت درمقابل ویران گران ناچار به تسلیم شود. مردم، بیکار وسرگردان و در نتیجه خشن وناراضی درکوچه ها وخیابانها قدم میزدند. کارگران وکارمندانی که از شرکت در اعتصاب خودداری میکردند مورد تهدیدقرارمیگرفتند مابخوبی میدانیم که برای فلج کردن شبکه توزیع برق یانفت، پنج وپانش نفرکافی است وهمین باعث شدکه اعتصاب انقلابی توفیق یابد. زیانهائی که درطی دوماه اعتصاب عمومی به چاهها وپالایشگاههای نفت وارد آمد ازحدوحساب بیرون است وبدین سان کوشش برای برقراری نظم وآرامش وجلوگیری از سقوط کشور، باردیگر با ناکامی

ونومیدی مواجه شد وبدتر ازهمه ارتشبد ازهاری دراواخر دی ماه ۱۳۵۷ دچار یک حمله قلبی گردید ودیگر نتوانست به کارخود ادامه دهد.

امروز بعضیها به من سرزنش میکنند که چرابا اعمال قدرت وشدت مقررات حکومت نظامی رابدقت اجرانکردم وامنیت رابه هرقیمت که شده به کشور بازنگرداندم؟

مسلما" این کارممکن بودولی به چه قیمت؟

امروز به من گفته میشود که یقینا" اجرای این تصمیم بمراتب کمتراز دوران خونین هرج ومرج کنونی تلفات دربرمیداشت. پاسخ من اینست که سرزنش پس ازوقوع حوادث کاردشواری نیست ویک پادشاه حق ندارد تاج وتخت خودرا به قیمت ریختن خون هم میهنانش حفظ کند.

یک دیکتاتور میتواند حکومت رابنام مرامی که مدافع آنست با خونریزی نگاهدارد. اما پادشاه یک دیکتاتور نیست. میان شاه وملت پیوندی ناگسستنی وجود دارد. یک دیکتاتور تنهاست وبه خود میاندیشد، یک پادشاه تاج وتخت راازدیگری به ارث برده وباید به فرزندانش انتقال دهد. من دراین فکربودم که پس ازنیل به سطح مطلوبی از توسعه فرهنگی، صنعتی، کشاورزی وفنی، تاج وتخت رابه پسرم واگذار کنم.

درهفته های دشوار پایان سلطنتم، من قسمت مهمی ازوقت خودرا پای تلفن میگذراندم ودستورم همواره چنین بود: "کوشش کنید ازخونریزی جلوگیری شود."

روزی که استاندار خراسان باناراحتی بسیار اطلاع دادکه گروهی ازتظاهرکنندگان میخواهند مجسمه مراواژگون کنند به وی گفتم: درحالی که دولت در همه جبهه ها عقب نشینی میکندوتسلیم میشود، چه

معنی ومفهومی داردکه برای حفظ یک مجسمه ازقوای نظامی استفاده شود.

فصل ششم

نخست وزیری شاپور بختیار

ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر

درتمام این مدت ، میکوشیدم به خودتلقین کنم که درمقابل مخالفانی باحسن نیت وحس مسئولیت قراردارم .

آنها استقرار سریعتر دمکراسی ومبارزه با فساد راطلب می کردند . منهم آرزوئی جزاین نداشتم وقبلا" به هردوکار پرداخته بودم .

من میخواستم بهرقیمت ، ازتوسل به زورواعمال خشونت اجتناب کنم ودریک محیط صلح وصفاوتفاهم ملی، راههای قانونی برای حل مشکلات بیابم .سرانجام به این نتیجه رسیدم که شاید یک دولت غیرنظامی باعضویت گروهی ازرهبران مخالف بتواند به آشوب خاتمه دهدووضع کشوررابه حال عادی بازگرداند .

توقعات سیاستمداران مخالف

نخست به دکتر غلامحسین صدیقی، عضو جبهه ملی، ماموریت دادم تا برای تشکیل کابینه اقدام کند . دکتر صدیقی رامردی وطن خواه میدانستم واوهیچ شرطی برای قبول این ماموریت قائل نشد . فقط یک هفته برای مطالعه وبررسی ازمن وقت خواست که بلافاصله پذیرفتم .

دکتر صدیقی، به پیروی ازتوقعات جبهه ملی،از من خواست که درایران بمانم ، ولی اختیارات خود را،

به یک شورای نیابت سلطنت تفویض کنم.

این تقاضا برایم پذیرفتنی نبود، زیرا مفهومش آن بود که قبول میکنم قادر به سلطنت نیستم، اما باید بگویم که دکتر صدیقی تنها سیاستمدار مخالفی بود که مصرا" از من خواست ایران را ترک نکنم.

درهمین ایام، آقایان سنجابی و بازرگان که تازه از اروپا بازگشته بودند، به چنان تحریکات سیاسی ومخالف قانون اساسی دست زدند که دولت طبق مقررات حکومت نظامی ناگزیر از بازداشت آنان شد.

دکتر سنجابی اززندان بوسیله رئیس ساواک سپهبد مقدم تقاضای ملاقات مرا کرد. برای تسهیل مذاکرات وآماده سازی محیط، از دولت خواستم سنجابی وبازرگان راآزاد کند. پس از چند روز تقاضای ملاقات سنجابی را پذیرفتم. او با احترام بسیار دست مرا بوسید ونسبت به مقام سلطنت وشخص من، ابراز وفاداری بسیار کرد وگفت که حاضر است مقام نخست وزیری را قبول کند، بشرطی که من به بهانه "استفاده ازتعطیلات" راهی خارج شوم. او نه میخواست شورای نیابت سلطنت تشکیل شود، که تشکیل آن قانونا" الزامی بود، ونه میخواست از مجلسین رای اعتماد بخواهد.

من ازقبول توقعات سنجابی سرباز زدم ودرحالیکه شرائط روزبروز دشوارتر میشد، درجستجوی راه حل دیگری برآمدم.

آیا واقعا" رهبران سیاسی مخالف، متوجه وخامت اوضاع وخطراتی که کشور را تهدید میکرد، بودند؟ آیا میدانستند که دیگر مساله حفظ امتیازات وبرآوردن توقعاتشان مطرح نیست، بلکه حیات وممات ایران درمیان است؟

نخست‌وزیری شاپور بختیار

بی نظمی و اغتشاش در گردش چرخهای اقتصاد کشور، اعتصابات پیاپی و تظاهرات خیابانی عملاً زندگی جامعه را فلج کرده بود. میزان تولید نفت خام که در مواقع ضروری عادی ۵/۸ میلیون بشکه بود در روز چهارم دی ماه ۱۳۵۷ به ۱/۷ میلیون بشکه رسید که فاجعه‌ای برای اقتصاد ایران محسوب میشد. صدور گاز به شوروی دچار اختلال و اشکال شده بود. در این هنگام بود که شاپور بختیار، یکی از اعضای جبهه ملی، بوسیله سپهبد مقدم، رئیس ساواک از من تقاضای ملاقات کرد. من قبلاً بوسیله جمشید آموزگار نخست‌وزیر سابق، تماسی با بختیار داشتم و همچنان به کوشش خود برای تشکیل یک دولت ائتلافی ادامه می دادم. در این اواخر، درحالیکه کریم سنجابی همچنان به اظهارات تحریک آمیز خود ادامه میداد شاپور بختیار روشی معتدل برداشت و تقریباً سکوت کرده بود. در نتیجه شاپور بختیار را به حضور پذیرفتم.

واگر اشتباه نکنم سپهبد مقدم شخصاً و پنهانی و در خارج از ساعات متعارف ملاقات، به کاخ نیاوران هدایت کرد. بختیار در این ملاقات مکرراً نسبت به مقام سلطنت ابراز وفاداری کرد و کوشید به من ثابت کند که تنها کسی است که می‌تواند در آن دوران دشوار دولت را تشکیل دهد. او می‌گفت مایل است تمام ترتیبات مندرج در قانون اساسی را رعایت کند، بدین معنی که قبل از مسافرت من به خارج از کشور بعنوان تعطیلات، یک شورای نیابت سلطنت تشکیل شود و از دو مجلس رای اعتماد

بگیرد. این شرائط برای من قابل قبول بود. بختیار با دشواری کابینه خودرا تشکیل داد واز مجلس رای اعتماد گرفت. اما فرصت نیافت برنامه خودراکه برای خبرنگاران وسائل ارتباط جمعی جهانی شرح داده بود، به مرحله اجرادرآورد. جالب آنکه ازهمان روز نخست دوستان سیاسیش درجبهه ملی برای سقوط او کوشیدند. عجب اینست که دراین هنگام کسی درپی بازگشت آرامش وتجدید فعالیت اقتصادی نبودوتنها مسئله مورد علاقه رهبران کشور سرنوشت پادشاه بود. بعضی ازاطرافیان به منظور آرام سازی محیط، به من توصیه میکردند چندهفته‌ای ازایران دورشوم فرماندهان ارتش ازمن میخواستند درکشورباقی بمانم تانیروهای مسلح ازهم پاشیده نشوند.

حوادث ایران، دراین هنگام درراس کلیه اخبار جهان قرارداشت. اکنون میتوانم صریحا" بگویم که همه قبل از این وقایع من احساس میکردم که کارازکار گذشته است. ازنزدیک به دوسال پیش من تغییری درروبه امریکائیها احساس میکردم. میدانستم که بعضی ازآنها با برنامه‌های تسلیحاتی ایران موافق نیستندوبیم دارند که افسران و متخصصینی که درخدمت ارتش ایران بودند، روزی گروگان شورویها شوند. آیا واقعا" امریکائیها مایل به الغای قرارداد دوجانبه میان ایران وایالات متحده بودند ومیخواستند ازایفای تعهدات خودسرباززنند؟ من این سئوال را رسما" با دولت امریکا درمیان گذاشتم. جواب داده شد:

"ایالات متحده امریکا به تعهدات خودوفادارخواهد ماند." !

چندی بعد با دوست خود، نلسن راکفلر ملاقاتی داشتم. ناگهان ازاوسئوال کردم: "آیا ممکن است

امریکائیها وشورویها دنیا رابین خود تقسیم کرده باشند."
راکفلر جواب داد:
"قطعا" ،وبعد افزود: "لااقل تاجائی که من اطلاع دارم."
درشهریور ۱۳۵۷ هنگامیکه بحران جدی ترشد،سفرای امریکا وانگلیس نزدمن آمدند وپشتیبانی دولتین متبوع خودرااعلام داشتند وگفتند که برخلاف سال ۱۹۵۱ درتائید سیاست دولت ایران اتفاق نظرکامل دارند.

اخطار روزنامه پراودا

تا اوایل تابستان، من مرتبا" سفیراتحاد جماهیر شوروی را میدیدم وتقریبا" درهرملاقات ،او به من درزمینه تفاهم، دوستی وهمکاری دولت متبوعش اطمینان می داد. دراین موقع سفیر شوروی به مرخصی رفت وپس از بازگشت به تهران دیگراورا ندیدم. بااین حال اوضاع ایران موجب نگرانی شورویها بود. برای مثال کافی است به مقاله‌ای که دراواسط پائیز درروزنامه پراودا انتشار یافت ، اشاره کنم. در این مقاله ، ازجمله عبارات زیر به چشم میخورد:
"اتحاد جماهیر شوروی که دارای روابط حسنه با ایران است ، صراحتا" اعلام میکند که باهرگونه مداخله نامشروع، درامور داخلی این کشور، ازهرجا وبهرشکل وبهر بهانه‌ای که باشد، مخالفت خواهد کرد. جریانهائی که درایران میگذردصرفا" جنبه داخلی داردوباید انحصارا" بدست ایرانیان حل وفصل شود. همه کشورها بایدباتوجه به حق حاکمیت

واستقلال ایران وبارعایت منشور سازمان ملل متحد ازدخالت درامور این کشور اجتناب ورزند. واضح است که هرنوع دخالتی درامورایران، که کشوری است هم مرز با اتحاد جماهیر شوروی وبخصوص یک دخالت نظامی، همانند عملی برضد امنیت ومنافع اتحاد جماهیر شوروی تلقی خواهد شد."

درپانزدهم آذرایالات متحده امریکا، رسماً اعلام داشت که بهیچ صورت درایران مداخله نخواهد کرد.

با این حال سفرای دولتین امریکا وانگلیس در ملاقاتهای خود تکرار میکردند: "ماهمچنان ازشما پشتیبانی میکنیم"!

درطول پائیز وزمستان، مرتباً" این دوسفیر، مرا به ادامه وگسترش سیاست آزادسازی تشویق میکردند. من شخصاً" بااصل این سیاست موافق بودم، ولی فکر میکردم که دردوران اغتشاش ونا امنی و بدون داشتن کادرسیاسی لازم، به فاجعه منتهی خواهد شد.

عجب دراینکه غالباً"، شخصیتها یا فرستادگانی ازامریکا بدیدار من میآمدند وسیاست مقاومت و اعمال قدرت راتوصیه میکردند وچون ازسفیر ایالات متحده می پرسیدم که رویه واقعی آن دولت چیست میگفت که دستوری دریافت نکرده است.

ازمنابع مختلف، اطلاعات دیگری به من میرسید چند هفته قبل ازآن نماینده "سیا" رادرایران به حضورپذیرفتم. از توخالی بودن سخنانش متعجب شدم. هنگامیکه صحبت ازآزادسازی سیاسی شد، خنده شادی برلبانش نقش بست ومعلوم شد، میخواهدازاین موضوع بامن صحبت کند، نه درباره امنیت منطقه!

بعداز حریق سفارت انگلیس یکی ازامرای ارتش باوابسته نظامی آن کشور ملاقاتی داشت که به وی

گفت :

"چه وقت متوجه خواهید شد که راه حل مسائل شما سیاسی است."

دراواخر آذر سناتور محمد علی مسعودی به من گزارش داد که جورج لامبراکیس، دبیر اول سفارت امریکا به وی گفته است:"بزودی در ایران یک رژیم جدید وجود خواهد داشت."

اما جریانی که بیش از همه از سوی متحدان چند ساله، موجب تعجب من شد، ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر در ایران بود.

ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر

دراوائل بهمن ماه خبری حیرت انگیز به من گزارش شد که ژنرال هایزر چندروزی است در تهران اقامت دارد. من در هفته‌های اخیر از هیچ چیز تعجب نمی کردم. ولی ژنرال هایزر، شخصیت کوچکی نبود. وی در مقام معاونت فرماندهی کل نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی چندبار به تهران آمده و هربار از من تقاضای ملاقات میکرد.

مسافرتهای ژنرال هایزر به ایران جنبه تشریفاتی نداشت و برای دیدار با فرمانده قوای مسلح ایران که یکی از کشورهای عضو پیمان مرکزی بود، به ایران می آمد.

رفت و آمدهای ژنرال هایزر همواره از چند هفته قبل برنامه‌ریزی می شد. ولی این بار جنبه‌ای اسرارآمیز داشت. نظامیان امریکا، با هواپیماهای خودمی‌آمدندومی رفتندوطبیعتاً " تابع تشریفات معمول نبودند. از امرای ارتش درباره مسافرت ژنرال هایزر سئوال کردم. آنها هم چیزی

نمیدانستند حضوراو در ایران واقعا" شگفت انگیز بود ونمیتوانست اتفاقی وبدون دلائل بسیار مهم باشد.

حضور وی در ایران، کم کم علنی شد وروزنامه های شوروی نوشتند که ژنرال هایزر برای تدارک یک کودتای نظامی به ایران آمده است. درحقیقت درج این مطلب یکنوع اخطار بود. اندکی بعد روزنامه هرالد تریبیون چاپ پاریس، به شورویها وسایر دول اطمینان داد که ژنرال هایزر، نه برای تدارک یک کودتا، بلکه برای جلوگیری از آن به ایران سفر کرده است وسرانجام روشن شد که نگرانی اصلی رهبران امریکا وقوع یک کودتای نظامی در ایران است.

آیا چنین خطری وجودداشت؟ تصور نمیکنم. زیرا امیران ارتش ایران به دفاع از تاج وتخت وحفظ قانون اساسی سوگند یاد کرده بودند ومسلما" تا هنگامیکه از این قانون تخلف نمیشد دست به هیچ اقدامی نمیزدند. احتمالا" سرویسهای اطلاعاتی امریکا میدانستند که برنامه زیرپا گذاشتن قانون اساسی درپیش است. پس میبایست از بروز عکس العمل در ارتش ایران جلوگیری کنند. هدف مسافرت ژنرال هایزر به ایران جز این نبود.

بالاخره من یکبار ژنرال هایزر را به اتفاق سفیر امریکا، آقای سالیوان ملاقات کردم، تنها چیزی که مورد علاقه هردوی آنها بود دانستن روز وساعت حرکت من از ایران بود. ژنرال هایزر، از ارتشبد قره باغی، رئیس ستاد ارتش خواست که ملاقاتی بین او ومهدی بازرگان ترتیب دهد. ارتشبد قره باغی این تقاضا را به من گزارش داد.

نمیدانم در این ملاقات چه گذشت، میدانم که

ارتشبد قره‌باغی ازتمام قدرت‌خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش‌ایران راازهرگونه اقدام‌وتصمیمی بازدارد. اواکنون تنهاکسی است‌که ازجریان این مطلب اطلاع دارد. زیرافرماندهان وامرای ارشدارتش ایران یکی پس‌ازدیگری به قتل رسیدند وتنها ارتشبد قره‌باغی بوسیله مهندس‌بازرگان از قتل نجات‌یافت.

پس‌از آنکه من ایران راترک‌کردم، ژنرال هایزر بازچندین روز درایران اقامت‌داشت. دراین هنگام چه گذشت؟ تنها چیزی که میتوانم بگویم اینست‌که ربیعی فرمانده نیروی هوائی ایران طی "محاکمه"اش به "قضات"گفت: "ژنرال هایزر شاه رامثل یک موش مرده به خارج از کشور پرتاب‌کرد.

فصل هفتم

جلای وطن

قراربراین شد که شهبانو ومن، پس از اینکه آقای بختیار از مجلسین رای اعتماد گرفت برای چند هفته استراحت وتمدد اعصاب ایران راترک کنیم. آخرین روزهای اقامت درتهران، سخت دشوار بود وشبها با بی خوابی گذشت. میبایست روزها همچنان به کارخود ادامه دهم، حال آنکه تاریخ حرکت نزدیک ونزدیکتر میشد ولحظه‌ای ازوضع دلخراش ایران فارغ نمودم.

نمیتوانم احساسات خودرا به هنگامیکه به اتفاق شهبانو ایران راترک میکردیم وصف نمایم. به حکم تجربه طولانی واحساس قلبی، نسبت به آینده سخت نگران بودم. آرزو داشتم، سفرمن موجب پیدایش آرامش وتسکین تشنجات شود. امیدواربودم بخت با شاپور بختیار یاری کند ووی بتواند کاری انجام دهد وسرانجام وطن ازویرانی ونابودی نجات یابد.

درفرودگاه مهرآباد بادی سرد میوزید. براثر اعتصاب کارکنان فرودگاه، تعداد زیادی هواپیما درآنجا متوقف بود. درپای پلکان هواپیمای سلطنتی، مقامات مهم کشوری ولشگری ازجمله شاپور بختیار، نخست وزیر، رئیس مجلس شورای ملی، چند تن ازوزیران وفرماندهان نیروهای مسلح به بدرقه آمده بودند.

به همه حاضران توصیه کردم که دررفتار خود

جانب حزم واحتیاط رانگاهدارید. خداوند را بـه شهادت میگیرم که آنچه میتوانستم برای نجات خدمتگذاران وطن ازمخاطرات احتمالی، انجام دادم.

امام جمعه تهران که درمسافرتهای قبلی در فرودگاه حضور داشت ودعای سفر میخواند، این بار غایب بود. بعضیها درمورد این غیبت تعبیرات خاص کردند. حقیقت اینست که او بیمار بود ومتاسفانه چند هفته بعد درژنو درگذشت. البته من مانند همیشه یک مجلد کلام الله مجید به همراه داشتم. احساسات، وفاداری وصمیمیتی که درفرودگاه نسبت به من ابراز شد واقعا" مراسخت تحت تاثیر قرار داد. همه سکوت کرده بودند وبسیاری میگریستند. آخرین تصویری که ازایران، سرزمینی که سی وهفت سال برآن سلطنت کردم، بیاددارم خاطر چهره‌های سرگشته وغمگین واشک آلود کسانی است که به بدرقه آمده بودند.

مرحله اول سفر ماشهر آسوان بود، که در آنجا بااستقبال گرم ومردانه پرزیدنت سادات مواجـه شدم. البته بزرگواری وشهامتی که دراوسراغ داشتم جزاین هم انتظاری نمی رفت. طی چندروزی کـه درآسوان اقامت داشتیم محبت وتوجه خاص ومیهمانوازی پرزیدنت سادات وهمسرش برای شهبانوومن بسیار تسلی بخش بود.

پرزیدنت سادات می خواست که مامدتی طولانی‌تر درمصر بمانیم ولی من احساس میکردم که باید باز هم ازایران دورترشوم. درآن موقع میل داشتم به امریکا بروم که فرزندانم درآنجا اقامت داشتند ولی همه ماراازرفتن به ایالات متحده برحذر میداشتند.

طبق قرار قبلی چندروزی درمراکش اقامت گزیدیم ودرآنجا سلطان حسن دوم برادرانه از ما پذیرائی کرد. هنگامیکه قرار شدبه باهاماس برویم سلطان حسن هواپیمای مراکشی رادراختیار ما گذاشت. مشکل ترین مراحل، اقامت مادراین جزایر بود. زیراهرروز خبرکشتارهای ایران به مامیرسید. گوئی این کابوس پایانی نداشت. محل اقامت مادرباهاماس ویلائی درکنار دریابود. که هرکس میتوانست به آن نزدیک شود. بهمین سبب تعداد زیادی پاسبان به محافظت ماگماشته بودندکه حضور آنان نیز خالی ازاشکال نبود. تنهادلخوشی مادر آن چندروز، محبتهای بی دریغ جهانگردان آلمانی وفرانسوی بود.

ازهمان روز اول میدانستیم که اقامت ما در باهاماس جنبه موقت خواهدداشت ودرجستجوی کشوری دیگربودیم که بتوانیم برای مدتی طولانی تردر آن زندگی کنیم.

هنگامیکه قراربراین شدکه به مکزیک برویم بسیار خوشحال شدم.ازمسافرت رسمی خود به این کشور واستقبال گرم مردم آن خاطره‌ای بس دلپذیر داشتم. درطی همان سفررسمی بودکه با پرزیدنت لوپزپورتیو آشناشدم وبه روشن بینی وی درمسائل جهانی وقوف یافتم.

متاسفانه وضع مزاجی من اجازه نداد که قسمتهای مختلف کشورزیبای مکزیک راچنانکه میخواستم بازدید کنم. درعوض فرصت تجدید دیدار با هنری کیسینجر و ریچارد نیکسون رایافتم که به من ثابت کرد حتی درمیان امریکائیان نیز دوستان وفادارمیتوان یافت.

قرار بود پرزیدنت نیکسون به اتفاق همسرش بدیدار ما بیاید،درآخرین لحظه بیماری پا نونیکسون

مانع مسافرت وی شد و آقای نیکسون به تنهائی نزد ما آمد. بیست و چهار ساعتی که با وی گذراندیم برای شهبانو و من بسیار مطبوع و دلپذیر بود.

این دیدار برای هر دوی ما بسیار مطبوع بود. هم بخاطر دوستی استوارمان و هم بخاطر تفاهم و توافق نظری که در مسائل مهم سیاسی و بین المللی داشته و داریم.

پرزیدنت نیکسون یکبار قبل از انتخاب به ریاست جمهوری و یکبار دیگر در سمت رئیس جمهوری به ایران سفر کرده بود و هیچکس بهتر از او در نیافت که یک متحد قوی در این منطقه چه ارزشی برای جهان غرب دارد.

فصل هشتم

حکومت وحشت

کسانیکه پس از خروج من، بر ایران حکومت کرده و می کنند، ناتوانی و عدم مسئولیت خود را بطور کامل نشان دادند: شاپور بختیار خواست بر ایران حکومت کند اما قادر به این کار نشد. مهدی بازرگان "نخست وزیر" "جمهوری اسلامی" در حد اعلای ناتوانی است، حکومت وی از لحاظ قانونی هیچ مبنائی ندارد. نه قانون اساسی هست، نه مجلس شورای ملی، نه سنا. از لحاظ سیاسی او بازیچه ای بیش نیست که هر روز به سازی میرقصد، روزی سخنی میگوید و فردای آن خلافش را اعلام میکند و ملاها و مشاورینشان هرچه میخواهند میکنند. اما دیگر حکومت و دولتی در ایران وجود ندارد.

در زمستان گذشته مهدی بازرگان اعلام کرد: "جمهوری اسلامی" که ما بنیان می نهیم، نه حکومت لیبی است و نه حکومت عربستان سعودی، بلکه همانند دولتی خواهد بود که طی ده سال اول خلافت علی وجود داشت." جمهوری اسلامی در بهار سال ۱۳۵۸ رسماً اعلام شد و در حقیقت ایران را سیزده قرن به عقب برگرداند.

تعصب کورکورانه

مضحک و در عین حال غم انگیز اینست که آقای

بازرگان قبلاً" رئیس انجمن ایرانی حقوق بشر بود ودرزمان "نخست وزیری"وی حکومت وحشت و رعب وخشونت درایران مستقر گشت . عجب آنکه جلادانی که برایران حکم میرانند، برخلاف همه سنتهای اسلامی وایرانی عمل میکنند، امابی پروا نام خدارا بر زبان میآورند.

اینها بیش از یازده قرن تمدن قبل از اسلام ایران راکه سرتاسر افتخار وبزرگی وخلاقیت است بدورریخته اند وجز ده سال دوران خلافت علی ابن ـ ابیطالب (ع) منکر تاریخ بعدازاسلام ایران نیز هستند متعصبین جاهلی که هنوز درایران برسرکارند تصورمیکنندکه پس از دوران علی(ع) ،تنهاکسانی هستند که برطبق اصول عدالت حکومت میکنندتعصبی کورکورانه وجاهلانه، اکنون وحشت وجنون وحماقت رابرکشور ما مستولی کرده است.

آنچه منطقاً" قابل فهم نیست ، اینست که وسائل ارتباط جمعی جهانی که قبلاً"درکشورما تعداد افراد شهربانی وبازندانیان راهزار بار بیشتر جلوه میدادندوبرای کشته های خیالی داستانها میساختند، بی آنکه خم به ابرو بیاورندشاهد وناظرکشتار صدهاتن بیگناه هستند. انجمنهای بین المللی حقوقدانان وبادفاع ازحقوق بشر، که آنهمه درباره انسانی کردن دستگاه قضاوت داد سخن میدادند، پس ازروی کارآمدن تفتیش عقاید وآراوحکومت وحشت ودربرابر جنایاتی که اکنون درایران صورت میگیرد،مهرسکوت برلب زده اند. چرانمیگویند که دردوران "حکومت" فعلی، همه حقوق متهمین و زندانیان زیرپا گذاشته شده؟ چرابه رسمی شدن مجازاتهای بدنی درملاء عام ووحشی گریها دیگر اعتراض نمیکنند، در"دادگاههای انقلاب اسلامی" یک

مورد اتهام بیشتر وجودندارد. همه زندانیان را بعنوان مفسدفی‌الارض محکوم میکنند. مفسدفی‌الارض درفقه اسلامی برموارد کفروالحاد، شامل میشود که هیچگونه ارتباطی باجریانهای "دادگاههای" اسلامی ندارد وآنچه درطی این محاکمات انجام‌شده صریحاً" وقطعاً" خلاف شرع بوده است.

«خمینی،تشنه‌خون»

"دادگاههای اسلامی" کوچکترین توجهی به ابتدائی‌ترین حقوق متهم، ازجمله حق دفاع، ندارند "قضات" این دادگاهها، هرمتهمی راجانی میپندارند، برای آنها هرکسی درزندگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دردوران سلطنت من شریک وسهیم بوده، مقصراست واگر متهمی اعتراض‌کند ویا در مقام دفاع برآید ویا بیگناهی خودرا اعلام‌دارد مجازاتش تشدید خواهدشد. دراین "دادگاهها" نه ارائه مدارک ضرورت دارد، نه شهادت‌شهود، نه دفاع وکلای دادگستری ازمتهمان.

درآغاز بهمن ۱۳۵۷ مهدی بازرگان اعلام کردکه متهمان سیاسی، دردادگاههای علنی ورسمی، محاکمه خواهندشد. چندروز بعدازآن ارتشبدنعمت‌الله نصیری ازمحلی که درآن بود، ربوده شدوشدیداً" مضروب ومورد شکنجه واقع گردید.

درشب ۲۲ بهمن، همه وی راباچهره خونین وزخم آلود برپرده تلویزیون دیدند که حتی قادربه سخن گفتن هم نبود. بااین حال وی درحضور جلادان خود اعلام کرد که هرگز دستور کشتار وشکنجه زندانیان رانداده است. چهارشنبه بعد درشب ۲۶ بهمن ارتشبد نعمت‌الله نصیری وسه امیر وفادار دیگر ارتش ایران: سپهبد رحیمی، فرماندار

نظامی تهران، سرلشگر خسروداد، فرمانده هوانیروز وسرلشگر ناجی، فرماندار نظامی اصفهان بدست کمیته‌ها، تیرباران شدند.

درروز ۵ اسفند مهدی بازرگان تهدید کرد که اگراختیارات نامحدود کمیته‌ها معین ومشخص نشود استعفاخواهدداد. روز پانزدهم اسفندرسما "دراین زمینه به وی اطمینان داده شد" ومتعاقب آن توقیفهای غیرقانونی، کشتارها و جنایتها دوچندان گردید. تقریبا" همه فرماندهان واحدهای مختلف نیروهای مسلح ایران تیرباران شدند. سناتور علامه وحیدی که بیش از صدسال داشت وتعدادزیادی ازافرادی که سنشان ازهفتادبیشتر بود به قتل رسیدند. تعداد قربانیان "دادگاههای اسلامی" آنقدر زیاداست که تاامروز ارقام دقیقی درباره آنها وجودندارد. درمیان آنها گروهی کثیرازوزرا ومعاونین، سفیران، نمایندگان دومجلس استانداران، شهرداران وامراوافسران ارشد ودرجه‌داران وسربازان نیروهای مسلح، افسران پلیس وژاندارمری، روزنامه‌نویسان، ناشران وخبرنگاران، قضات، وکلای عدلیه، روحانیون، پزشکان، استادان دانشگاهها، قهرمانان ورزشی، بازرگانان وصاحبان صنایع و .... وجود دارند. همه اینها، بدون محاکمه، بدون داشتن حق دفاع وبدون رعایت کوچکترین اصول انسانی بقتل رسیدند.

خوشبختانه درزمان حکومت شاپور بختیار وپس ازآن هزاران تن ازایرانیان موفق شدند، مثل خود بختیار ایران راترک کنند وازخطر نجات یابند.

روزنامه‌های بزرگ غربی نامه‌سرگشاده‌ای از پسر بختیار خطاب به خمینی انتشار دادند که چنین ختم می‌شود:

"آقای خمینی، شما تشنه خون هستید، بدستور شما تاکنون صدها تن به قتل رسیده‌اید، بدون آنکه مورد اتهام وعلت محکومیت آنها روشن باشد. شما چاقوکشان خودرا برای غارت‌خانه پدرم اعزام داشتید. آیا شاپوربختیار رضا بنکار است؟ پس شما که هستید که موجب مرگ هزاران جوان ایرانی شده‌اید. شما ننگ تاریخ هستید. شما مانع شدیدکه ایران به دمکراسی نائل آید. شما مسئول شهادت هزاران جوان ایرانی هستید وهرگز یک قهرمان تاریخ نخواهیدشد

این نامه در۸مارس درروزنامه‌لوموندبه چاپ رسید. درآن موقع هنوز، کار "دادگاههای" انقلاب اسلامی به اوج خود نرسیده‌بود. ازآن پس بودکه‌قتل وغارت درتهران وشهرستانها، ابعاد گسترده‌تری یافت وکمیته‌ها با استفاده ازجنگ افزارهای غارت شده، مسلح شده به آزاروشکنجه مردم بی گناه پرداختند. یکی ازکارگردانان اصلی این ماجراها، ابراهیم یزدی، دارنده یک گذرنامه امریکائی بودکه دردولت بازرگان ابتدا معاون نخست‌وزیر و سپس وزیر امورخارجه شد.

درطی ماه اسفند ۱۳۵۷ بی گناهان بسیاری‌محاکمه واعدام شدند. برای آنها هیچ پرونده‌ای وجودنداشت موارد اتهام به آنان اعلام نشده بود، طبیعتا "حق دفاع نداشتند. "محاکمات" بطور سری انجام می‌گرفت و "قضات" نقاب برچهره داشتند.

بدینسان بسیاری ازشهود جریانهای سیاسی و تحولات اخیربه قتل رسیدند. درنخستین روزهای بقدرت رسیدن پیرمرد مقیم قم، امیرانتظام سخنگوی دولت

بازرگان اعلام داشت: "دولت ومخصوصاً " وزارت دادگستری هیچگونه دخالت ونظارتی برجریان دادرسیها وآراء صادره دردادگاههای اسلامی ندارند" یکبار دیگر بازرگان بعنوان اعتراض تهدیدبه استعفا کرد امابرسرکار خود باقی ماند!

قتل امیرعباس هویدا

مهدی بازرگان دراواخراسفند واندکی قبل ازآغاز سال نو، تقاضا کردکه "محاکمه" امیرعباس هویدا معلق شود. هویدا، درمراحل آخرزندگی اش ازخود شجاعت، بلکه تهوری حیرت انگیز نشان داد.

طی پائیز وزمستان گذشته، برنامه تبلیغاتی وسیعی به منظورلکه دارساختن نظام سیاسی واداری کشورما، درایران وجهان بمرحله اجرادرآمد. امیرعباس هویدا آماج وهدف بیشتر این تبلیغات سوء و مخرب بودچون مدت سیزده سال زمام امورکشور رابدست داشت، طبیعتاً " بیش از هرکس مورد نکوهش وحمله قرارگرفته بود. من احساس میکردم که هویدا بخوبی متوجه خطری که اورا تهدید میکند، نیست. مسلماً " اگر محاکمه ای عادلانه ومطابق موازین صحیح حقوقی، ترتیب مییافت، هویدا وچند تن از وزیرانش که قبل ازوی وباهمزمان باوی بازداشت شده بودند، میتوانستند از خود دفاع کنندوبرائت حاصل نمایند.

هویداکه دردومین روزتشکیل حکومت ارتشبدازهاری بازداشت شده وتحت نظربود، براثراغتشاشات وگشایش همه زندانها، آزادشدوبخانه یکی ازدوستان خودرفت و ازآنجا به نزدیکترین کمیته تلفن کرد ونشانی محل اقامت خودراداد. اندکی بعدبسراغش آمده زندانیش

کردندوهمانجا نوشتن لایحه دفاعیه‌ای را آغاز کرد. هنگامی که برای "محاکمه" احضار شد، هنوز تهیه وتدوین این لایحه بپایان نرسیده بودوتقاضای یک ماه مهلت اضافی داشت که مورد موافقت حکام وقت قرارگرفت. سحرگاه وی را به "دادگاه" کشاندند وبدون اینکه حق دفاع داشته باشد به عنوان محاربه با خدا ورسول خدا محکوم به اعدامش کردند. هویدا دردادگاه گفت نه تنها من هرگز باخدا ورسول خدا محاربه نکرده‌ام، بلکه مسلمان بوده وهستم وبزیارت خانه خدا رفته‌ام. اگر فکر میکنید من گناهکارم، هرچه لازم است بکنید ولی فراموش نکنید که مادرکشوری زندگی میکنیم که قوانین آن به تصویب قوه مقننه میرسیدوهمه شما از حمایت آن برخوردارید.

بعضی ها میخواهند بدانند، به چه علت بازرگان تقاضای تعلیق محاکمه هویدا راکرد. به نظر من علت آن است که تاآن موقع بی حساب وکتاب آدمکشی شده وکوچکترین توجه به رعایت حداقل تشریفات وظواهر قانونی وشرعی صورت نگرفته بود. هویدا مرد گمنامی نبود ومشاوران وأطرافیان آن شخص مقیم قم میخواستند لااقل به قتل وی شکل دنیا پسندی بدهند. پس با عجله "مقررات" خاصی برای دادگاههای اسلامی وضع کردند ودراوائل فروردین ۱۳۵۸ انتشار دادند، که حتی همان مقررات هم در "محاکمه" مجدد هویدا رعایت نشد.

دراوایل بهار ۱۳۵۸ امیرعباس هویدا بدست جلادان بارگبار مسلسل به قتل رسید. ولی ظاهراً قبل ازمرگ براثر بدرفتاریهائی که در زندان با وی شده بود، درحال نزع بود.

هنگامی که خبر قتل هویدا به من رسید، یکروز

تمام خلوت کردم وبه دعا پرداختم. هویدا شاهد وناظر بسیاری ازحقایق ووقایع درباره جلادانش بود وآنها میخواستند بهرقیمت هست اورا ازمیان بردارند. قتل وی، جنایتی شرم آور بیش نبود که درهمه مطبوعات جهان آزاد با عکس العملی سخت وخشم آلود مواجه شد. دولتهای امریکا وانگلستان وفرانسه وآلمان وایتالیا، رسما" ازاین قتل ابرأز تاسف وتاثر ونگرانی کردند وحتی دبیر کل سازمان ملل متحد ازاین بی اعتنائی مقامات ایرانی نسبت به اصول عدالت اظهار تعجب کرد.

با اینحال جلادان، به کارخودادامه دادند. درروز یازدهم آوریل یکی از "دادگاههای انقلاب اسلامی" پس ازتشریفات بسیار کوتاهی، یازده نفر رامحکوم باعدام کردکه نیمساعت بعدبه جوخه آتش سپرده شدند نخستین این گروه از جان باختگان سرلشکرحسن پاکروان بود. تنها جرم وی آن بود، که پانزده سال قبل ریاست ساواک رابعهده داشت. موافقین و مخالفین درشرافت وحس گذشت ومهربانی پاکروان اتفاق نظر داشتند.

وی بارها ازمن عفو وآزادی زندانیان سیاسی و مخالفین ومخصوصا گروهی ازملاها راخواسته وبدست آورده بود.

درهمان روز، سپهبد ناصر مقدم رئیس پیشین ساواک که ازطرف کریم سنجابی نزدمن وساطت میکرد، سپهبد حجت کاشانی رئیس سابق سازمان تربیت بدنی وتفریحات سالم ایران، سرلشگر علی نشاط فرمانده گارد جاویدان، سپهبد تقی مجیدی که پانزده سال پیش بازنشسته شده بود، منصورروحانی وعباسعلی خلعتبری وزیران سابق، مهندس عبدالله ریاضی رئیس پیشین مجلس شورای ملی، علامه وحیدی

سناتور صدساله، سرتیپ علی بیات نماینده مجلس وغلامرضا نیک پی شهردار سابق تهران، بقتل رسیدند
پس از این جنایتها بودکه کمیسیون بین المللی حقوقدانان صریحا" اعلام کردکه نحوه انجام محاکمات دردادگاههای اسلامی مخالف موازین حقوق بشر وقراردادها وموافقت نامه هائی استکه ایران به آن ملحق شده.

پاسخ "آن شخص" به این اعلامیه حقوقدانان بسیار کوتاه بود وگفت "باید دست فاسدان راقطع کرد....... باید خون ریخته شود.......هرچه در ایران بیشتر خونریزی شود، انقلاب بیشتر پیش خواهد رفت"........! !

ادامه خونریزی وآدمکشی

دراواسط بهار (هشتم مه) پس از یک "محاکمه" کوتاه بیست ویک تن دیگر بدست جلادان بقتل رسیدند. یکی ازآنها دکتر جواد سعید، آخرین رئیس مجلس شورای ملی ودبیر کل سابق حزب رستاخیز ملت ایران بود. درهمین روزدکتر محمد رضا عاملی تهرانی وزیرسابق اطلاعات وجهانگردی وسپس آموزش وپرورش غلامرضا کیانپور وزیر سابق دادگستری ،سرلشگر فتحی امین فرمانده لشگر زرهی همدان، وگروهی ازقضات وافسران ارتش وشهربانی به قتل رسیدند.

ازماه بهمن تاخرداد آدمکشی وخونریزی، حتی یکروز متوقف نشد. بسیاری ازافسران ارشدوامرای برجسته نیروهای سه گانه ارتش دراین جریان بقتل رسیدند. باید یادآور شوم که قبل از آن سپهبد بدره ای فرمانده شجاع وشرافتمندنیروی زمینی وسرلشگر بیگلری همکار نزدیکش ازپشت سرهدف گلوله

قرار گرفته، به شهادت رسیدند.

در اواخر بهمن ۱۳۵۷ شاخه نظامی کمیته‌های انقلاب درخواست کرد که یک تصفیه کامل و همه جانبه در نیروهای مسلح به عمل آید و یک ارتش واقعی خلق تشکیل شود.

در این چند هفته مجموعاً"، نزدیک به ۲۵۰ نفر از امرا و افسران نیروهای سه‌گانه و ژاندارمری و شهربانی کشور، بطور رسمی، بقتل رسیدند.

در شهریور ۱۳۵۸ در مطبوعات جهان اعلام شد که (فراموش نشود که با سوء استفاده از نام اسلام) از ابتدای استقرار "حکومت اسلامی" ۵۷۵ نفر بطور رسمی بقتل رسیده‌اند. کسانی به قتل رسیدند که جملگی مومن و مسلمان بودند. رقمی که ذکر شده طبیعتاً" شامل بر هزاران نفر که در زندانها و یا در عملیات کمیته‌ها و پاسداران شهید شده‌اند، نیست، گروههای متفرق و ناشناخته، با غارت سربازخانه‌ها و انبارهای مهمات، مسلح شده و هرچه میخواهند میکنند و هرکس را بخواهند میکشند، بدون اینکه آماری درکار باشد ....

شماره دقیق قربانیان این "حکومت" چیست؟
مسلماً" هیچکس نمیداند.

بیست هزار زندانی سیاسی

در اواخر فروردین ۱۳۵۸ پاسداران انقلاب سرلشگر سالخورده امیرحسین عطارپور را که نزدیک به سی سال پیش بازنشسته شده بود، توقیف و زندانی کردند. پسر او فریبرز عطارپور، سردبیر روزنامه تهران ژورنال موفق شد سرمقاله شجاعانه‌ای انتشار دهد و در آن اعلام دارد که بیش از بیست هزار تن زندانی سیاسی در

بدترین ونا مطلوب ترین شرایط درزندانها بسرمیبرند.

چراکسی به واقعیت اعتراض نکردونمیکند؟ قبلاً گفتم که درطول مدت سلطنت من تعداد کسانی که به اتهام جرائم سیاسی بازداشت شدند وبسیاری ازآنان نیز تروریست بودند، سه هزار ویکصدوشصت وچهار نفر بود. تردید نیست که ازماه بهمن ۱۳۵۷ تاکنون دهها هزار نفر به جرائم سیاسی مختلف توقیف شده دربدترین شرایط زندانی گردیده وموردغیرانسانی ترین شکنجه وآزارها قرارگرفته اند. تعدادکسانی که در زندانها بهقتل رسیدند متاسفانه بسیار زیاد ونامعلوم است.

هیچکس نمیتواند انکار کند که درطول مدت سلطنت من، نمایندگان صلیب سرخ بین المللی همواره مجاز بودند، آزادانه اززندانها بازدید کنند. همه متهمین حق داشتند وکیل بگیرند. محکومین میتوانستند تقاضای تجدیدنظرودرمرحله نهائی به دیوان عالی کشورمراجعه نمایندوبالاخره امکان تقاضای عفو وبخشودگی وجودداشت که من با گشاده دستی ازآن استفاده میکردم. در"دادگاههای انقلاب اسلامی"، چه تضمینی وجوددارد؟ رویه وطرز عمل ومقررات این دادگاهها، صریحاً" خلاف شرع ومباین تعالیم مقدس اسلام است.

چرا وسائل ارتباط جمعی بین المللی،هنگامیکه حاکمان فعلی ایران اجازه ندادندنمایندگان صلیب سرخ بین المللی به بازدیدزندانها بروند، مهر سکوت برلب زدند؟ واضح است به چه علت نمیخواهند کسی اززندانهای ایران بازدیدکنند. پیرمرد مقیم قم، دررابطه بازندانیان سیاسی گفته است "میبایست همه آنها راکشت وزندانها راخالی کرد اینها متهم نیستند، جنایتکارند، احتیاج به

محاکمه وقضاوت نیست باید آنها راکشت این حرفها نشانه غرب زدگی است .

جای تعجب است که آقای آندروبانک ،مدافع حقوق بشر، گوینده این سخنان وصدها عبارت مشابه را مردی مقدس میداند !

اشتباهاتی بزرگ به نام اسلام

طبق گزارش خبرگزاری فرانسه دراواسط بهار سیزده مهمیر مرد مقیم قم، تلگرافی به پرزیدنت ژیسکاردستن ، مخابره کردوضمن ابراز تشکر از پذیرائی "دوستان فرانسویش" اظهار تعجب نموده که چرا درفرانسه به خاطر قتل چند جانی و دزد از عدم توجه به اصول حقوق بشر صحبت میشود .

مقارن این احوال حتی درایران، باوجود سانسور واختناق اعتراضاتی به جریان این دادگاهها صورت گرفت . از جمله،بتاریخ هشتم خرداد آقای حسن نزیه درمجمع وکلا دادگستری وحقوق دانان با شهامت اظهار داشت که اشتباهات بزرگی بنام اسلام صورت گرفته است . وی یادآور شد که نمیتوان مسائل سیاسی، اقتصادی وقضائی جهان امروزرا، انحصارا " باتکیه به مقررات اسلام حل وفصل کرد وافزود که حتی مراجع عالیقدر مذهبی نیز قبول دارند که استناد به متون حقوقی اسلامی نه مصلحت است ونه ممکن ونه مفید. آقای نزیه درمیان کف زدنهای حاضران یادآور شد که فقدان برنامه اقتصادی وعدم صلاحیت وفساد اطرافیان "آن شخص" کشوررا به بحران کشانده وتنها یک عفو عمومی وکامل خواهد توانست اعتماد رابه مردم بازگرداند .

درباره بحران اقتصادی، کافی است به تعداد بیکاران اشاره کنم که ظاهرا" بیش از چهار میلیون نفراست . درزمان سلطنت من، نه تنها در ایران بیکاری وجود نداشت بلکه بیش از یک میلیون کارگر خارجی درایران مشغول به فعالیت بودند.

حاکمان امروزی ایران با بلاهت وارعاب ووحشت نومیدی رابرایرانیان چیره ساخته‌اند وچنان ویرانی بوجود آورده‌اند که سرانجام آن معلوم نیست .

درعصر حاضر این سومین کوشش برای نابودی و ویرانی ایران است :

باراول درسال ۱۹۰۷ بودکه روسها وانگلیسها ایران رامیان خود تقسیم کردند.

باردوم درسال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) بودکه بازاتحاد جماهیر شوروی وبریتانیای کبیر ایران رااشغال کردند ومیخواستند آنرا قطعه قطعه کنند.

امروزه برای بار سوم درنقاب مذهب برای ویرانی ونابودی ایران تلاش میشود ومیخواهند نوع جدیدی ازاستعمار رابنفع کشورهای سرمایه‌داری به ایران تحمیل کنند که قطعا" امپریالیسم سرخ راباخشونت بیشتر بدنبال خواهدداشت وراه وصول به خلیج فارس راخواهد گشود.

فصل نهم

دروغ پردازیها، ناکامیها، ورشکستگی

۱۹۰۷، ۱۹۴۵ و ۱۹۷۸ درتاریخ معاصر ایران، نقاط عطف وسالهای سرنوشت‌ساز بشمار میایند.

دراین پاسخ به تاریخ، باید صمیمانه اعتراف کنم که خواستم ملت‌کهنسال ایران را با شتابی که شاید بیش از توانش بود به سوی استقلال، همزیستی، فرهنگ ورفاه، یعنی آنچه تمدن بزرگ میخواندم، پیش ببرم. شاید اشتباه اصلی من همین شتاب بود.

میخواستم پیش از پایان ذخائر نفتی کشور، کار سازندگی ایران رابه سرمنزل مقصود برسانم. البته دراین رهگذر، مخالفان بسیار داشتم که کوشیدند مراازپای درآورند. دراین شمار باید پیش از همه ازدارودسته شرکتهای بزرگ نفتی نام برد که نمیخواستند سیاست فروش نفت به قیمت عادلانه، از حیطه تسلط آنان خارج باشد. آنها نمیخواستند به فداکاریهای لازم درجهت توزیع مجدد ثروتها، میان کشورهای صنعتی وجوامع روبه توسعه، تن در دهند.

بهمین جهت بود که برای نمونه وبرای عبرت دیگران، ایران رابه عنوان قربانی انتخاب کردند وبه ویرانی آن برخاستند، ونه کشوری چون لیبی را.

درسال ۱۹۷۶ دوتن از شخصیت‌های مهم نفتی‌امریکا گفته بودند که تادوسال دیگر "کار شاه تمام است". اما نمیدانستند که بدینسان اقتصادهمه کشورهای مصرف‌کننده نفت وجهان غرب دچار تزلزل ودشواری

خواهد شد.

پیش‌بینی سرمایه‌گذاری آینده ایران

ازآنهمه برنامه‌های بزرگ ملی، اکنون چه باقی مانده است؟ باید یادآوری کنم که مادونیروگاه بزرگ مولد برق هسته‌ای، ازمجموع شش نیروگاه خود را به فرانسه سفارش داده بودیم، نیروگاههائی که آغاز بهره‌برداری مجموع آنها، ایران رابصورت یک قدرت صنعتی درمی‌آورد. هریک ازاین دونیروگاه نهصد مگاواتی مستلزم پانزده میلیارد فرانک سرمایه‌گذاری بود. همچنین میبایست به کمک فرانسویها طرحهای بزرگ دیگری چون متروی تهران (ده میلیارد فرانک)، برقی کردن خطوط آهن تهران بندرشاهپور، (ده تا پانزده میلیارد فرانک) ساختمان شاهراه تهران، جنوب ومرکز تحقیقات اتمی تهران رابه مرحله اجرادرآوریم. موسسه اتومبیل سازی پژو، باشرکت ایران ناسیونال قراردادی بسته وتوافق کرده بود که مشترکا" پس از ۱۹۸۳ سالیانه یکصد هزار اتومبیل تولید وقسمتی ازآنرا صادر نمایند. شش هواپیمای ایربوس وهمچنین فرستنده‌های موج کوتاه به شرکتهای فرانسوی سفارش داده شده بود. موسسات خانه‌سازی فرانسوی، درتهران وشیراز، به اجرای برنامه‌های وسیع ساختمانی مشغول بودند.

درپایان سال ۱۹۷۸، بیش ازیکصدوهشتاد موسسه وشرکت فرانسوی درایران سرگرم فعالیت بودندکه اکنون بیشتر آنها ایران راترک کرده‌اند. همه بنگاههای خارجی که درایران به فعالیت مشغول بودند، وضعی مشابه دارندوآنهائی که قسمتی کوچک ازتشکیلات خودرا حفظ کرده‌اندبا مداخلات

وآزار کمیته‌ها دست به گریبانند.
شرکتهای آمریکائی، ژاپنی، آلمانی، ایتالیائی، ......، نیز قراردادها و سفارشهای بزرگی را از دست داده‌اند. شاید بیش از همه در این رهگذر ایالات متحده آمریکا زیان دیده باشد. ما با این کشور، یک قرارداد تجارتی پنج ساله امضاء کرده بودیم که رقم مبادلات سالیانه در آن ده میلیارد دلار پیش بینی شده بود.
مطبوعات جهانی افشاء کرده‌اند که مشاور اصلی "آن شخص" ، قطب زاده نامی است که "جاسوس شناخته شده ، اتحاد جماهیر شوروی است." وی رسما "از شهروندان شوریه است و طبق نوشته همین مطبوعات "طی سالهای طولانی، که در پاریس میزیسته عامل ارتباطی، میان حزب توده و سایر تشکیلات بین الملل سوم بوده است."

ویرانی اقتصاد و تعطیل تجارت

ایرانیان، بیش از همه از تعطیل و توقف برنامه توسعه وعمران ملی وهرج ومرج اقتصادی رنج می‌برند، زیرا عملا" حاصل سالها کار وکوشش بدست نابودی سپرده شده است.
تولید نفت ما، هنوز به میزان قبلی نرسیده و طبق گفته مقامات تهران، دیگر به آن نخواهد رسید. اکنون گروهی بی صلاحیت ، مدیریت تاسیسات عظیم نفتی کشور را بدست گرفته‌اند و بعلت نبودن کاردانی وعدم انجام تعمیرات و مراقبتهای لازم، چاههای نفت و پالایشگاهها به سرعت رو به ویرانی میرود و این سرمایه عظیم ملّی در معرض خطر نابودی است.
توده‌ایها بتدریج، زمام امور اتحادیه‌های

کارگران وکشاورزان را بدست گرفته ودرکارخانه وموسسات اقتصادی، حاکم مطلق هستند. شوراهای کارگری اداره بیشتر بنگاههای اقتصادی رادردست دارند، تولید راکاهش ودستمزدها رابی حساب وکتاب افزایش میدهند.

ازآنجا که انضباط، ازواحدهای تولیدی رخت بربسته، حاکمان امروزی ایران، برای جلوگیری ازانهدام آنها دوراه بیشتر نمیشناسند: یا تعطیل ویا "ملی کردن." دربسیاری از موارد، کارفرمایان ازفرط استیصال، تقاضای ملی شدن کارخانه‌های خود راکرده‌اندتابدین ترتیب پرداخت هزینه‌ها و دستمزدها ازخزانه عمومی انجام شود.

فساد وکم کاری وکاغذ بازی برهمه دستگاههای اداری‌حاکم شده است. براثر این جریانها، طی تابستان گذشته عملاً قسمت اعظم صنعت‌کشور به تعطیل ونابودی کشیده شد. ازجمله بنگاههای بزرگ تولید فولاد، مس، آلومینیوم، معدنها، کارخانه‌های اسلحه سازی، موسسات اتومبیل سازی وتراکتور سازی، بقیه بنگاههای تولیدی، درحالت تعطیل ویا نیمه تعطیل هستند ودرمجموع، میزان تولیدصنایع ایران ازبیست وپنج تاسی درصد ظرفیت، تجاوز نمی‌کند. گروههای کارگران وزحمتکشان بیش ازهمه ازاین "انقلاب اسلامی" زیان برده‌اند.

درزمان سلطنت من، امکان کاروفعالیت وارتقاء وپیشرفت اجتماعی، برای همه وجودداشت. اکنون کارگران وکشاورزان وکارمندان بابیکاری وتهی‌دستی ودشواریهای بسیار دست به گریبانند.

ارزش پول کشور به سرعت‌کاهش می یابدوسرعت تورم‌چنان است، که‌هرگونه پیش‌بینی وبرنامه‌ریزی اقتصادی را، حتی درکوتاه مدت، غیرممکن ساخته.

تقریبا" همه کارگاههای ساختمانی وطرحهای عمرانی تعطیل شده است وشرکتهای بزرگ در شرائط عدم امنیت وهرج ومرج کامل، علاقه‌ای به کار و سرمایه گذاری درایران ندارند.

گسترش فساد

چه چیزها که درمورد شیوع فساد، طی دوران سلطنت من، گفته نشد؟ (قبلا" دراین مورد توضیح داده‌ام. ولی تعجب میکنم چگونه امروز مطبوعاتی که آنقدر خودرا پای بند اصول اخلاقی میدانستند درباره فساد وتباهی که برایران حاکم است سخنی نمیگویند، چنانکه درمورد تخلف ازاجرای حقوق بشر نیز خاموشی گزیده‌اند.

متاسفانه هرروز درمورد گسترش فساد، دزدی وغارتگری درایران خبرهای تازه‌ای میرسد. پس از سی وهفت سال کوشش، من فکر میکردم که فسادرا در ایران ریشه کن کرده‌ام، متاسفانه اشتباه میکردم. تعداد ایرانیانی که ناچار شده‌اند برای کسب اجازه خروج ازکشور ونجات جان خود رشوه‌های کلان به ملاها وکمیته‌ها بدهند ازحدوحساب بیرون است. قسمت مهمی ازتابلوها وآثار هنری وعتیقه‌های کشور، غارت شده وباهواپیما به خارج صادر وبه سود رهبران رژیم بافرزندان واقوام آنها فروخته شده است.

آیا اینها فساد نیست؟ آیا این اعمال کشور مارابسوی ویرانی ونابودی نمیبرد؟ آیا میتوان تصورکرد که گنجینه‌های هنری وفرهنگی کشوری چنین به تاراج رود؟

نمایشی به نام مراجعه به آراء عمومی

درروزهای اول فروردین ۱۳۵۸ نمایشی بنام مراجعه به آراء عمومی برای تائید جمهوری اسلامی ترتیب یافت. نمایشی مضحک که درآن همه کسانی که بیش ازپانزده سال داشتند میتوانستند رای بدهند. ورقه سبز نشانه موافقت وورقه سرخ نشانه مخالفت بود. اما اخذ رای مخفی نبود وتحت نظرومراقبت پاسداران مسلح صورت میگرفت. درحالیکه درترکمن صحرا، آذربایجان شرقی وغربی، بلوچستان، کردستان وخوزستان زدوخوردهای خونینی برسراین نمایش در جریان بود وهنوز رای گیری به پایان نرسیده بود، رادیو وتلویزیون اعلام کردند که برقراری جمهوری اسلامی با بیش از ۲۳ میلیون رای موافق به تائید ملت ایران رسیده است! مقامات حاکم برایران نمیدانستند یا نمیخواستند بدانند که نیمی ازنفوس کشور یعنی حدود ۱۸ میلیون نفرکمتر ازپانزده سال دارد، واگر هم بفرض محال همه دارندگان حق رای در کلیه نقاط کشور، بدون استثناء دررای گیری شرکت کرده بودند، تعداد کل آراء میبایست پنج میلیون کمتر باشد.

نمایش مضحک مشابه ای برای انتخابات اعضاء مجلس خبرگان ترتیب داده شد. همه احزاب وگروهها وشخصیتهای برجسته سیاسی ومذهبی، شرکت دراین نمایش راتحریم کردند. درحقیقت همه اختیارات بدست گروهی بنام شورای انقلاب میباشدکه دربهارگذشته یکی از اعضای آن بنام آیت الله مطهری به قتل رسید.

درایران دیگر، نه دولتی هست ونه مجلسی. دو

شخصیت سیاسی را فقط ، بجرم آنکه رئیس مجلس شورای ملی بوده‌اند محکوم کردند وبه قتل رساندند. قوه مقننه دیگر وجود ندارد. قوه قضائیه تعطیل شده است . قوه مجریه فقط دراختیار یک نفر است .

اختلافات داخلی

میان رهبران جامعه تشیع، اتحاد نظر وجود ندارد. کسانیکه بنام جامعه روحانیت ، برایران حکم میرانند، اقلیتی کوچک ازروحانیون متعصب ودرجه دوم بیش نیستند که بکلی، از آرمانها و تعالیم مقدس اسلام به دورند واز جریانهای سیاسی اقتصادی واجتماعی دنیای کنونی هیچ نمیدانند. ظاهرا" اختیار امور کشور بدست شورائی است که هیچکس اعضای آنرا نمیشناسد. اینها حق مرگ وزندگی مردم ایران رادردست گرفته‌اند. درحقیقت این نظام، حکومت ظلمت ، وحشت وسکون است که درشهر قم مستقر شده .

پس ازحوادث اخیر، تعدادی ازروحانیون نیز به قتل رسیدند. ارعاب ووحشت وتفتیش عقاید وآراء مانع آن شد که مراجع روحانی علما" درمورد فجایعی که بنام اسلام صورت میگیرد اظهار نظر وقضاوت کنند. ولی اکنون پرده‌ها کنار میرود وچهره زشت وشوم مسئولان فجائع اخیر برهمه آشکار شده است .

هنگامیکه "آن شخص" تصمیم گرفت یک حزب سیاسی رابرای تحمیل عقاید ارتجاعی وقرون وسطائی خود برایران حاکم کند، عکس العمل هائی بسیار پدیدار شد. نه تنها احزاب وشخصیتها وگروههای سیاسی راست وچپ ، حتی آیت الله طالقانی که از یاران "آن شخص" بود واکنون وفات یافته است ، به نکوهش وانتقاد برخاستند. حتی جبهه دمکراتیک ملی شدیدا

سیاست "آن شخص" وادعاهای مالیخولیائی وی را مورد حمله شدید قرار داد.

درماه تیر ۱۳۵۷ یکی از همدستان "آن شخص" موسوم به مهدوی کنی به تصفیه کمیته‌ها وآماده‌سازی و تجهیز پاسداران انقلاب پرداخت تا دیگر هیچ مانعی درراه اختناق کامل وجود نداشته باشد و همین هنگام بودکه وی اعلام کرد، مجلس موسسان مجمعی شیطانی است. ولی پس از شکست نمایش انتخابات مجلس خبرگان دیگر پنهان کردن ناکامی، ورشکستگی رژیم کمونی غیر ممکن گردید.

تنها، مدتی کمتر ازیکسال لازم آمد که عدم کفایت ونادانی مخالفان من برحها نیان روشن وآشکار شود.

اگر کار به اینجا رسید، نه فقط بخاطرآن بود که ملت ایران فریب خورد، که من هم فریب خوردم.

من خیال میکردم که ترازنامه درخشان کوششهای پانزده‌ساله ملت ایران، برای روشن شدن اذهان و بیداری همگان کافی است. وازارائه وتبلیغ دستاوردهای تلاش ملی غافل ماندم، حال آنکه دشمنان با قدرت وامکانات مالی بسیار، به پرداززی مشغول بودند. کوشش کردند، همه کامیابیهای ما را دگرگون وانمود سازند. دانشگاهها، مدارس، ورزشگاهها، بنیادها، برنامه‌های خانه سازی، مراکز فرهنگی، موسسات کارآموزی، رهائی وآزادی زنان، همه اینها راتخطئه کردند. احترام من به دیانت وجامعه روحانیت مانع آن شدکه درمقابل دروغ پردازان شدت عمل نشان دهم، زیرا باور نمیکردم که کسی به این همه دروغ وناسزا گوش فرادهد.

متاسفانه خیلی دیردریافتم ومتوجه شدم که بزرگترین ومهمترین دستگاه تبلیغاتی کشور یعنی

تلویزیون عملاً تحت نفوذ مخالفین وبخصوص توده‌ایها بود. تاآنجا که درآغاز زمستان سال گذشته، ازهزار تن کارمند این دستگاه فقط یکصد نفر برسرکار خود باقی مانده بودند. البته بعضی کمونیستهای سابق که صمیمانه به انقلاب شاه وملت پیوسته بودند، تاپایان برسرکار خود ماندند و کشته شدند.

جنبه معنوی واخلاقی فاجعه امروز ایران،شایان توجه بسیار است وکمتر ازنتایج اقتصادی آن نیست ورشکستگی کامل وخونین "آن شخص" ممکن است برای دین اسلام بطور کلی، بخصوص مذهب شیعه زیانها ومخاطرات بسیار دربی داشته باشد. ویرانی یک کشور توانای اسلامی که ضامن صلح وامنیت خاورمیانه بود، چگونه میتواند برای دنیای اسلام زیان‌آور نباشد؟ افکار مالیخولیائی دیکتاتورخون آشام مجنونی که بیاری تنی چندازهمدستانش اکنون برایران حکومت میکنندکاملاً" وصریحاً "مخالف اصول وتعالیم دین مقدس اسلام است.

هنگامیکه، "آن شخص" ازعم مخالفانش راتهدید میکرد وبه ملت وعده خون وآتش میداد، بازرگان دراوایل بهمن ۱۳۵۷ اعلام داشت‌که حکومت اسلامی بهترین نوع حکومت درجهان خواهد بود!

امروز، ماهیت این قبیل گفتارهای ضدونقیض دیگر برهیچکس پوشیده نیست وگویندگان آن رسوای خاص وعام شده‌اند.

چگونه میتوان، انقلابی، که کشورما رادرخطر تسلط خدانشناسان دین ومذهب قرارداده "اسلامی" نامید؟

من اکنون برای سرنوشت میهنم سخت نگرانم واشک وخون میریزم. متاسفانه هرچه پیش بینی میکردم، تحقق یافت. ولی ای کاش اشتباه کرده بودم وایران دچار ویرانی وایرانیان دستگریبان این بحران بی‌همتا نمیشدند.

ایران، درحال حاضر دستخوش نابسامانی، خونریزی وویرانی است. امایقین است‌که ملت ایران براین دشواریها نیز پیروز خواهد شدوراه رستگاری راخواهد یافت.........

پایان سخن

درخرداد ماه گذشته، مصاحبه مطبوعاتی خود را، در کوئرناواکا (مکزیک)، با این عبارت پایان بخشیدم: "درایران، اکنون، نه حکومتی هست نه دولتی. کشورم درحال نابودی وویرانی وتجزیه است. آنچه امروز درایران میگذرد، یک جریان ضدانقلابی است بمنظور ویران سازی همه دستاوردهای انقلاب سفید، ومتاسفانه ملت من باشتاب بسوی پرتگاه نیستی، یعنی یکنوع حکومت کمونیستی، به مراتب وحشیانه‌تر، ابلهانه‌تر وحریص‌تر از آنچه امروز گریبانگیر ایران است، پیش میرود."

به حکم تجربه تاریخ، ارعاب ووحشت واختناق وتفتیش عقاید وآراء، هرگز روش درست رهبری کشور نبوده ونمیتواند باشد. کسانی که اکنون برایران حاکمند، نظامی مشابه دوران تفتیش عقاید وآراء (انکیزیسیون) که پنج قرن پیش، دراسپانیا وجود داشت، درکشور ما بوجود آورده‌اند ولی به مراتب خشن‌تر، بی رحمانه‌تر وغیرانسانی‌تر. درآنزمان محکومین دادگاهها، میتوانستند درصورت استغفار وطلب بخشش، ازخطر مرگ رهائی یابند، اما حتی این امکان نیز درایران امروز وجود ندارد.

اسلام، دین عدالت وانصاف ورحمت ومروت است. درحکومت اسلامی امروز ایران، نه ازعدالت نشانی است، نه از انصاف ونه ازعفو ورحمت. هرچه هست

نفرت وانتقام وکشتار است که هیچ ارتباطی با معنویت دین اسلام ندارد. نظام امروزی ایران صریحاً خلاف شرع مقدس ومخالف اسلام است. همچنانکه دوران تفتیش افکار وعقاید، به زیان مذهب کاتولیک تمام شد، متاسفانه این خشونت ها وجنایت ها نیز ممکن است به زیان اسلام باشد. من تردید ندارم، که اسلام واقعی، احترام به تعالیم مقدس دین حنیف است، نه خشونت وتعصب وبی اعتنائی به عدالت. آیا سلب آزادی وحقوق زنان وتجدید تعددزوجات را میتوان موافق روح اسلام دانست؟ برعکس، آزادی زنان وبرابری حقوق آنان با مردان وحرمت به شئون اجتماعی وانسانی آنان است که با اصول واقعی اسلام توافق دارد.

آیا تازیانه زدن وسنگ باران کردن ودست بریدن، به این بهانه که ازقرون وسطا رایج بوده، اسلامی است وکوشش برای اعتلای وتربیت انسانها واتخاذ سیاست عفو وگذشت وجوانمردی، مخالف اسلام؟

بازگشت به گذشته ای تاریک، راه طلحشواریهای ایران نیست. نفی تاریخ وفرهنگ ایران، اهانت به پرچم ایران، که درسایه آن میلیونها ایرانی طی قرون واعصار، برای پاسداری میهن جان باختند، به استقلال ایران کمک نمیکنند. انکار خدمات پادشاهانی که طی هزاران سال برایران حکومت داشتند وکشور ما رادرنشیب وفرازهای تاریخ رهبری کردند، جز سرافکندگی ملی حاصلی ندارد.

این کینه ونفرت نسبت به ایران وتاریخ ایران وفرهنگ وسنتهای ایرانی، برای چیست؟ مگرنه اینست که حتی پیامبر اسلام نیزازاینکه درزمان پادشاهی دادگستر، یعنی انوشیروان، چشم بجهان گشوده است

بخود میبالید.

مگرنه اینستکه شاه اسماعیل، مذهب شیعه رادر ایران رسمیت بخشید وتنها کشور شیعی‌مذهب جهان رابنیاد نهاد؟ من عمیقاً" ازاینهمه خطرات که هویت ملی ومیراثهای فرهنگی ومعنوی ایرانیان راتهدید میکند، دررنج ونگران هستم زیرا حفظ معنویت وهویت ایرانی ازهرچیز دیگر مهمتر است.

میدانم که اخیراً" درایران شعار داده‌اند: "مرگ برما که گفتیم مرگ برشاه".

میدانم که من دررسیدن به آرمانهای خود بیش ازحد شتاب‌کرده‌ام ولی فراموش نکنیم که بحران کنونی ناشی ازمداخله عوامل خارجی است، که پیشرفت وترقی ایران مصالحشان رابه خطرانداخته بود.

درست است‌که ایران، پیش ازاسلام وجودداشته ولی فراموش نکنیم که پیامبر اسلام از ایرانیان بعنوان جویندگان حقیقت یادکرده است:

درطی زندگی خود، من کوشیدم همواره یک جوینده حقیقت باشم. اشتباهات‌خودرا پذیرفتم ودر مقام جبران ورفع آنها برآمدم. درزمان سلطنت من، ملت ایران درجستجوی حقیقت وجود خود بود. اکنون که دوراز وطن بسر میبرم، پیوسته دراندیشه ایران هستم. به آنهائی فکر میکنم که تادم آخر به پرچم خود وبه پادشاه خودوفادار ماندندوسربلند وشجاع درمقابل جوخه‌های آتش جلادان ایستادند.

به همه وطن خواهان ایران فکر میکنم، که در زمان سلطنت پدرم ومن، کشورمارااز تاریکیهای قرون وسطائی نجات دادند وملتی بزرگ وسربلند بوجود آوردند.

امروز دورازخاک مقدس وطن، پادشاه ایران

برای اثبات حقشناسی خود نسبت به فداکاران و جان باختگان، جز توسل به دعا راه وچاره‌ای ندارد:

بدرگاه خداوند متعال برای آسایش خاطر رنج دیدگانی که مجبور به جلای وطن شده‌اند دعا میکنم وهمچنین برای نجات میلیونها ایرانی که در میهن خود احساس غم وغربت میکنند.

ازدرگاه قادرمتعال،تسلی خاطرمادرانداغدیده‌ای راکه فرزندانشان درراه ایران جان باختند طلب میکنم.

ازدرگاه پروردگار توانا مسئلت دارم که جوانان نومید ما را براه راست هدایت کند.

ازخدای بزرگ ایران زمین میخواهم که رونق ورفاه وآزادی وسربلندی را به سرزمین مقدس ما بازگرداند.

ازیزدان پاک طلب میکنم که فریب خوردگان رابیدار وآگاه کند ونفرت وکینه رااز دلهایشان بزداید.

پروردگار توانا، حافظ ونگاهبان ایران وایرانیان باشد.........

کوئرناواکا، مکزیک
شهریور ۱۳۵۸

آخرین روزهای زندگی من

شانزدهم سپتامبر ۱۹۷۹، درمکزیک، کتاب "پاسخ به تاریخ" پایان یافت. هرگزگمان نمی کردم روزی مجبورباشم مطالبی به آن بیافزایم. نوشتن واتمام کتاب برای من، درماههائی که وضع سلامتم روزبه روز وخیمترمیگردیدوازتب و لرزفراوان رنج میبردم، به‌مانندمسابقه‌ای بوددرمقابل زمان. پزشکان معالج من درکوئرناواکا (مکزیک)، بیماری من رادراول یرقان وما لاریا وسپس سرطان غددلنفاوی تشخیص دادند، بیماریی که به‌مدت شش سال به درمان آن مشغول بودم وظاهرا" تاحدودی تحت کنترل بود.

پزشکان مکزیکی، فرانسوی وآمریکائی راکه برای معالجه خودفراخوانده بودم، ازدرمان بیماری واقعی من درآن روزها ناتوان بودند. به این سبب توصیه میکردندبرای یک معاینهٔ کلی به ایالات متحدهٔ آمریکا سفر کنم زیرا تنها بیمارستانهای هوستون ونیویورک امکانات درمانی کامل رابرای معالجهٔ بیماری من دارا بودند. بامیل ورغبت به آمریکا سفرنمی کردم. ازروزی که تهران رادرژانویه ۱۹۷۹ ترک کردم، دولت آمریکا هیچ زمانی نسبت به یک سفراحتمالی من به آن کشورتمایلی نشان نداد. امـا در یک نکته هرگز آمریکائیها تردیدی بجای نگذاشتند: "هرزمان که احتیاج مبرمی به درمان پزشکی ویا امنیت من درخطرباشدمیتوانم به ایالات متحده آمریکا سفرکنم".

این مطلب را آخرین بار سفیرآمریکا درباهاما، زمانیکه دولت باهاما به گمان من به علت فشاردولت انگلیس، از تجدید ویزای اقامت ما خودداری کرد، تأکیدنمود. بهرحال آن روزها مایل نبودم در ایالات متحده زندگی کنم. من اززمره کسانی نیستم تا به جائی بروم که میل پذیرفتن مرا ندارند. اما من حق دارم فرزندان خودرا درآمریکا تربیت وازطب پیشرفتهٔ این کشوربرای درمان خوداستفاده کنم. آن زمانی که صاحب قدرت بودم تصورمیکردم که اتحادمن با غرب برمبنای اتحادواطمینان دوجانبه برقرار است. شاید این اطمینان و اعتماد یک اشتباه بود.

درماه اکتبرتصمیم گرفتم برای معالجهٔ بیماریم به نیویورک بروم. من بیمارتر ازآن بودم که بیش ازاین ازرفتن به آنجا خودداری کنم. مشاوران من مقدمات سفررا فراهم کردندودر ۲۲ اکتبر بسوی فرودگاه شهرمکزیک به راه افتادم. سفیرکبیرآمریکا درمکزیکوسیتی نزدیک هواپیما ایستاده بودتا مدارک موردلزوم رابرای ورودبه آمریکا آماده کند. اواحتمالاً شاهنشاهی را که دستگاههای ارتباط جمعی وی رامتجاوزبه حقوق بشرشناسانده بودند، با چنین چهرهٔ رنجوری پیش خودتصورنمیکرد. طبیعی بود، من تاسرحد مرگ بیماربودم. بعدازپایان کارهای تشریفاتی من وتعدادکمی ازهمراهانم سوارهواپیما شدیم. درمیان راه درفرودگاه فرت لدردال Fort Lauderdale برای ارائهٔ مدارک ورودبه آمریکا فرودآمدیم وازآنجا مستقیماً به فرودگاه لاگواردیا La Guardia، وازآنجا بسوی بیمارستان نیویورک حرکت کردیم. چون مدارک لازم برای سفرازقبل تهیه شده بودامیدوار بودیم بدون دیدن خیمه شب بازی مخبران وعکاسان که بامشکلات امنیتی همراه بود به مقصدبرسیم ووارد بیمارستان گردیم.

نه ماه ازروزی که ایران راترک کرده بودم گذشته بود. ماه های درد، ماه های

تکان دهنده، ماه‌های تردیدوپرازابهام. قلب من ازشنیدن اخبار وضعیت کشورم خونین بود. هرروزاخبار قتل، خونریزی، کشتار دسته‌جمعی و مرگ دوستان وانسانهای بیگناه به‌من میرسید. تمام این اعمال وحشتناک حاصل رژیم خمینی بودتا آنچه راکه‌من درمدت سی وهفت سال برای کشورم انجام داده‌بودم خراب ونابودکند. هیچ کلمه‌ای ازجانب مدعیان آمریکائی حقوق بشرشنیده‌نمیشد، مثل اینکه‌تمام سعی آنها براین بودتا دولت به گمان آنها مستبدمن راازبین ببرند. این یک تجربهٔ تلخی بودومیبایدبه خودمیگفتم که ایالات متحده وبطورکلی تمامی کشورهای غرب معیارهای متضاد ودوگانه‌ای برای اخلاق وروابط بین المللی بکارمیگیرند: هرمارکسیستی، هرچند هم خونریزومستبدباشد، می تواندموردقبول وپذیرش آنها قرارگیرد. ولی از یک دولت سوسیالیست ویامیانه‌رویا دسته‌راستی هرگزچنین توقعی نمی رود. غرب بطوروضوح ازفهم نقشهٔ وسیع سیاست توسعه‌طلبی اتحادجماهیرشوروی ناتوان است. این ناتوانی هیچگاه مرامتعجب نکرد، لیکن دراین ایام به عدم آگاهی وناتوانی غرب بیش ازپیش پی بردم. سال های طولانی،تقریبا" چهل سال، درهمسایگی رهبران کاخ کرملین زندگی کردم وهیچگاه تردیدی درموردهدفهای روسیه به‌خودراه‌ندادم: آنها بطورمستمردرپی تسلط برجهان هستند. هدف مسکواین است، آنها میتوانندمنتظربمانند، پنجاه‌سال، یک یادوقدم‌عقب برگردند،گاهی مصالحه‌کنند، خودشان رابارویدادهای جهان وفق دهند، اماهرگز هدف نهائی خودراازدیده‌دورنمی دارند. من برای سیاست عدم کشمکش وموازنهٔ نیروبودم، امانه‌ازموضع ضعف وتردید که هم اکنون دولت های آمریکاواروپای غربی به آن سرگرم هستند.اگراین سیاست تغییرنکندامکان آن میرودکه‌اروپا درمدت سه‌سال به‌سرنوشت فنلانددچارشود. سیاست عدم‌کشمکش وموازنه‌ٔنیروزمانی ارزشمنداست که‌غرب ازموضع قدرت ویاحداقل ازموضعی متساوی پیروی شود. سال های ۸۰ مطمئنا" سال های بسیارخطرناکی خواهندبود. روسیه‌درسال ۱۹۸۳ به‌عالی ترین درجهٔ قدرت خواهدرسید، درحالیکه آمریکااگرروش امروزخودرانگاه‌داردبه‌پائین ترین و ضعیف ترین نقطهٔ خودرسیده‌است. قدرت واستفاده‌ازقدرت‌درمحدوده‌های ژئوپولیتیکی ازمسائل دلچسب تحقیقات سیاسی دوران کنونی نیستند. نظریه‌پردازان مشهورعلوم سیاسی باتحقیربه‌پایگاه‌ها ومراکزانرژی(انبارهای زغال سنگ) مینگرند. آنها معتقدندکه‌امنیت ملی تحت الشعاع روابط بین المللی قرارمیگیرد. اما آنها فراموش کرده‌اندکه‌جهان ما آن زمانیکه‌نیروهای دریایی انگلیس دراقیانوس ها به‌رفت وآمدمیپرداختندودرهرگوشهٔ جهان

"انبارهای زغال سنگ" برای بارگیری کشتی های خودآماده داشتند، مسلما" آن دوران جهان ما امن تر از دوران کنونی بود. حتی درعصر راکت ویا در یک کشمکش اتمی قدرت یک ارتش غیراتمی یک اصل مهم وضروری برای سیاست ملی است. ارتش های غیراتمی را نمیتوان درپایگاه های نظامی خارجی مستقر ویا ازپیمان های غیراتمی صرف نظرکرد. من اطمینان داشتم هر دوی این نیروها ضروری هستند. زمانی که انگلیسی ها درسال ۱۹۶۸ واحدهای نظامی خودرا ازکانال سوئزخارج کردند، شخصا" آمادگی خودرا برای حفظ امنیت درخلیج فارس اعلام کردم-برای انجام این مسئولیت ووظیفه خطیر می بایست ارتش ایران به یک ارتش درجه یک تبدیل میشد، باپایگاه های ویژه، همراه باقابلیت نظامی. من مطمئن بودم هم پیمانان ما، آمریکائیان وانگلیسی ها، به ما کمک های لازم راخواهندنمود، چه نادرست بود این اطمینان ! من دراولین ماه های اقامتم درخارج ازایران مطمئن بودم دولت های غربی صاحب برنامه وسیعی برای جلوگیری ازتوسعه کمونیزم و موج ضدآمریکائی که به گونه ای برای منافع غرب مهم است دارامیباشند. در پیرامون این مسائل درنخستین روزهای اقامتم درآسوان باپرزیدنت سادات گفتگومیکردیم، اما ماجراهای پی درپی ورویدادهای ماه های اول اقامتم در مصروبعدها درمراکش به من فرصت کمی رادادتا به یک تحلیل اساسی بپردازم دراول میل داشتم بلافاصله پس ازترک ایران به آمریکا سفرکنم لیکن درحین اقامتم درمراکش ازطریق دوستان آمریکائیم که بادولت روابطی داشتند و ازجانب برخی ازطرافیان دولت کارتراخباری به من میرسید. این اخبار هرچنددوستانه امابی نهایت محتاطانه بود: "اکنون هیچ زمان مناسبی برای آمدن شما نیست، شایدبهتراست بعدها به اینجابیائید، بهتراست کمی صبر کنید". تقریبا" تایک ماه پس ازترک ایران گزارشهائی که به من میرسید گرم ودوستانه بود. گزارش ها حاکی ازاین بود، اگرمیل دارم، البته میتوانم به آمریکا سفرکنم. اما دیگرچنین قصدی رانداشتم. چگونه می توانستم به کشوری بروم که درسقوط من دخالت مستقیم داشت ؟ بیش ازپیش این اعتقاد درمن پیداشده بودکه آمریکا حقیقتا" نقش بسیاربزرگی رادرسقوط من ایفاکرده است. این افکاردرهفته ها وماه های اقامت من درباهاما تائیدشد.

من به باهاما رفتم زیرا فکرمیکردم میتوانم استراحت کوتاهی داشته باشم، بدون اینکه مزاحم دوستان خودپرزیدنت سادات وسلطان حسن دوم باشم. هرچندکه تصمیم من برای ترک مراکش ورفتن به باهاما کاملا" غیرمترقبه بود امافکرمیکردم مسافرت راحتی خواهم داشت. سلطان حسن دوم صمیمانه

هواپیمائی رادراختیارما قرارداد. به فرودگاه ناسائو Nassau که رسیدیم متوجه شدم به دستور دوستم نلسون راکفلر همه چیزبه خوبی ترتیب داده شده است. با نمایندگان دولت باهاما برخوردخوبی داشتیم. سپس با همراهانم بوسیله‌ء سه هلیکوپتربه جزیره‌ء زیبای ایسلندپروازکردیم. من در خوداحساس آرامش واطمینان میکردم. دریک میدان گلف فرودآمدیم. محل اقامت ما بسیارمحقروددرنزدیک اقیانوس بودوکاملا" جوابگوی مایحتاج ما بود. پس ازیک گفتگوی کوتاه با مخبران وعکاسان، که منتظرورودم بودند، به استراحت پرداختم. اقامت مادرباهاما دوران راحتی نبود. بیشترساعات من صرف شنیدن اخبارجانگدازرادیوتهران میشد. دادگاه انقلابی خمینی مشغول به کاربود. هرروزاخباروحشتناکی ازکشورم به من میرسید. دوستان و نزدیکان من به دست جلادان اعدام میشدند. خانه های طرفداران من غارت میشد، حساب های بانکی آنها بسته، اتومبیل واموال شخصی آنها همه به غارت می رفت. یک هفته قبل ازاین خبراعدام امیرعباس هویداکه سالهای طولانی نخست وزیرمن بودمرا به لرزه انداخت. این یک علامتی بود برای شروع کارجلادان وحشی خمینی تاخشم خودرانشان دهند. اخبار جنایات آنها بطورمستمربه من گزارش میشد. این اعمال وحشیانه برعلیه اعضای دولت من وخانواده‌ء آنها ازجانب جمهوری به اصطلاح اسلامی انجام می گرفت. چنانچه دراطراف محل سکونتم درباهاما ظاهرمیشدم، مسافرانی که برای گذراندن تعطیلات به آنجا آمده بودند گردمن جمع میشدند. این افراد نسبت به من محبت ومهربانی نشان میدادند، ازمن تقاضای امضاء می کردند و برای خودم وخانواده‌ام ابرازعلاقمندی مینمودند. شایعات افسانه آمیزی در پیرامون من منتشرمیشد. شایعه‌ء خریدایسلند یکی ازاین افسانه ها بود. اطرافیان من برای رفع و تکذیب این شایعات وابهامات فرصت زیادی را صرف میکردند. هفته های بدی راپشت سرگذاشتیم. اقامت درباهاما هیچ استراحت وآرامشی برای من دربی نداشت. دراین ایام رابطه‌ء من با آمریکا بسیارکم بود. شوارتز (Schwartz) سفیرآمریکا درآخرین دقایق اقامت من درباهاما یکبارتلفن کرد. لیکن مشاوران من بطورمرتب بادیگر کارمندان سفارت آمریکا درتماس بودند. ازمنابع خاصی آگاه شدم که خانواده‌ء من میتوانندبه آمریکا بروندوهرزمانی هم که شخصا" مایل باشم برای درمانهای پزشکی میتوانم به آمریکا سفرکنم. بطورکلی نشانه هایی از عدم خشنودی واشنگتن ازحضورمن درباهاما دیده میشد. مسلما" این مسئله تاءثیرمنفی برروی دولت باهاما میگذاشت. روابط ما با آنها بسیارمحترمانه اما محتاطانه

بود. سه هفته قبل از خاتمهٔ تاریخ ویزای اقامت ما، مشاوران من درخواست تجدید ویزای اقامت کردند. مسئولین امر جواب دادند تا یک هفته دیگر ویزای خودرا دریافت خواهیم کرد. ده روز قبل از پایان تاریخ ویزا، مطلع شدیم که ویزای اقامت ما تجدید نخواهد شد. فرصت زیادی نداشتیم ومسئولین امور هرگز دلیلی برای این کار خودارائه نکردند. نظریهٔ من درمورد تغییر روش آنها این چنین بود. آنزمان ازخود میپرسیدم، چه دلیلی وجود داشت تا از ما خواسته شود باهاما را ترک کنیم درحالیکه تنها منبع درآمد دولت باهاما قمارخانه های آنجا بود؟ اما هنوز بریتانیا نفوذ فراوانی درمستعمرهٔ قدیمی خود دارد واین نفوذ درتمامی مستعمرات بریتانیا وجود دارد. بریتانیا هروقت میل داشت می توانست نخ عروسکهای خودرا برای بازی جدیدی بکشد. در گذشته نظریات خودرا درپیرامون هدف های سیاسی انگلستان ابراز کرده ام وتا کنون هیچگونه تغییری درسیاست آنها ملاحظه نکرده ام. روش آمریکائیان درمقابل من بسیار محتاطانه وسرد بود، درحالیکه بریتانیا همیشه روشی کینه توزانه درمقابل من داشت. بهمین سبب نخست وزیر باهاما مایل به خارج شدن من از باهاما بود، درحالیکه مبلغ سرسام آوری برای ده هفته اقامت خود درباهاما پرداخته بودیم. دوروزقبل ازعزیمت ما از باهاما، یکی از کارمندان عالیرتبهٔ ادارهٔ مسائل خارجی با مشاورمن مارک مورس (Mark Morse) پیش من آمدند، وی مایل بودبداندکه آیا علاقه ای به اقامت درباهاما دارم یا خیر. این گونه دوروئی وسیاست مزورانه رامن بارها درخارج ازایران تجربه کردم واین چیزی بودکه درآخرین ماه های اقامت من درایران با آن روبرو بودم، زیرا هیچگاه ندانستم که آمریکائیان چگونه سیاستی رادنبال میکنند و تا چه حدقابل اطمینان هستند. حال چه می بایدکرد؟ این مهمترین سئوالی بودکه برای ما مطرح بود. ما یک دعوتنامهٔ رسمی ازدولت پاناما داشتیم گابریل لویس (Gabriel Lewis)سفیر اسبق پاناما درآمریکا در یک دیدار خصوصی درباهاما مارا به پاناما دعوت کرده بود. هرچندکه درآن زمان به دلایل مختلفی علاقه ای به این مطلب نداشتم، پسرم ولیعهدرضارا برای دیدار به پاناما فرستادم. وی دیداری با ژنرال توریخو (Torrijos)کرد. وی توانست مسافرت کوتاهی به دورپاناما، ودرخاتمه به کنتادورا بپسلند، که امکان داشت محل اقامت آیندهٔ من باشدبکند. مکزیک درراءس کشورهائی قرارداشت که من به عنوان محل اقامت ترجیح میدادم. درگذشته ازاین کشور دیدار کرده بودم، ازدیدن مناظرزیبا ومردم آن سرزمین خاطرهٔ خوشی داشتم و دوستی عمیقی بالوپزپرتیو وزیراسبق اقتصادمکزیک پیداکردم. باشتاب، تلاش

برای پیداکردن محل مطمئنی درمکزیک شروع شد. برخی ازدوستان من در ایالات متحده برای پیداکردن محل مناسب کمک میکردند. هنری کیسینجربا لوپزپرتیو رئیس جمهور مکزیک گفتگوکرد. حتی همکاران دولت کارتر هم برای یافتن محل تلاش میکردند. دوروزقبل ازاینکه ویزای ما درباهاما پایان یابدعوتنامه به مکزیک رسید. چندتن ازهمراهان من برای تهیهء محل اقامت به آنجا پروازکردند. آنها ساختمانی رادرکوئرنا واکاکه تقریبا" بوسیله اتومبیل یک ساعت ونیم فاصله با شهرمکزیک داشت پیداکردند. ساختمان بزرگی بودکه سالها خالی ازسکنه بود. باغ بزرگی داشت که قسمتی ازآن به یک رودخانه ختم میشد. درآنسوی رودخانه، جلگهء سرسبزی دیده میشد. محل اقامت ما بسیارزیبا بودهرچندکه آلوده به پشه بود. دردهم ژوئن به طرف مکزیک پروازکردیم وباتعدادی ازهمراهانم به کوئرنا واکارفتیم. پرزیدنت لوپزپرتیو دستورات لازم رابرای امنیت ما داده بود. من احتیاج به استراحت وآرامش داشتم. این همان چیزی بودکه درباهاما حقیقتا" فاقدآن بودم. در باهاما مرکزتوجه همگان قرارگرفته بودیم وبطورمرتب مردم درگرداگردما دیده میشدند. سلامت من دراین زمان نسبتا" خوب بود. دیدارهای من درفضای دوستانه‌ای انجام میگرفت. با پرزیدنت لوپزپرتیو تلفنی گفتگوهای بسیار دوستانه ومحترمانه‌ای داشتیم. اکنون فرصت آن راداشتم تا به سیاست بین المللی ورابطهء آن بارویدادهای ایران فکرکنم و دنیای آزادرامتوجه دگرگونیهای کشورم نمایم. دوستان زیادی به دیدارمن آمدند. از دیدار پرزیدنت نیکسون وهنری کیسینجربسیارخوشنودیا مادرمین حال متاثرشدم. هر دوی آنها دوستان قدیمی وارزشمندی هستند. دیدارآنها به من نشان دادکه نه تنها نسبت به سرنوشت من بلکه به مسائل ومشکلات مهمتری توجه داشتند و برای جواب به این مسائل فرصت فراوانی راباهم به تبادل نظرپرداختیم. گفتگوهای طولانی داشتیم ومن متوجه شدم نقطه نظرهای مادرمورد سیاست جهانی هنوزیکسان هستند، درست به مانندزمانی که هردوما درقدرت بودیم وروابط بین آمریکاوایران بی نهایت نزدیک بود. دوستی من باریچارد نیکسون ازسال ۱۹۵۲ شروع میشد، زمانیکه معاون آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا بود. رابطهء ما به عنوان دوست ومتحد هنگامی مستحکمترشدکه او به عنوان رئیس جمهورایالات متحدهء آمریکا انتخاب گردید. درسیاست خارجی پرزیدنت نیکسون استعدادقابل توجه درپیش بینی مسائل وقضاوت در مورد انسان ها ورویدادها داشت. سیاست وی در ویتنام وعادی کردن روابط با جمهوری خلق چین بسیارعاقلانه وزیرکانه بود، طرح روشن او بخاطرموازنهء

قدرت برای ایالات متحده آمریکا حامل اعتبار وحیثیت جهانی شد. قبل از اینکه وی رئیس جمهور شود، در تهران گفتگوهای فراوانی درپیرامون مسائل بین المللی داشتیم وهردو متوجه شدیم عقاید مشترکی را دارا هستیم. بطور مثال معتقد بودیم هرملتی میبایددرجستجوی یک متحد "طبیعی" باشد، متحدینی که با آنها علایق مشترک ودائمی دارند. از اتحادهای مشکوک و متزلزل، که تنها باعث مشکلات دولتهاست میبایددوری جست. یک متحد مطمئن واستوار ارزشش بیشتر از تعداد فراوان متحدینی است که در دقایق حساس ناپایدار ولرزان هستند. ریچارد نیکسون ازجمله آمریکائیانی هست که با دیدارش از من در کوشرنا واکا، وفاداری ودوستی خودرا ثابت کرد. هنری کیسینجررا درشرایط مختلفی دیده بودم. در اول به عنوان رئیس کمیسیون امنیت ملی، بعدها به عنوان وزیرامورخارجه پرزیدنت نیکسون وفورد، وی یک سیاستمدار کامل واطلاعاتش درپیرامون مسائل آمریکا خارق العاده است. اودرعقاید خود همیشه استوار ووفادار است ودرخدمت به کشورش آمریکا بسیار احساس مسئولیت میکند وبرای برقراری یک صلح شرافتمندانه جهانی می کوشد. هوش سرشار وی با دوخصیصه ویژه همراه است که متاسفانه فقدان آن درخیلی از بزرگان جهان ما احساس میشود : شنونده ایست صبور و قابل، شوخ طبعی درصحبت. دریک مسئله هردوی ما متفق بودیم که افسانه کهنه کمونیسم اروپائی به عنوان یک اندیشه کارساز برای بدست گرفتن قدرت در غرب مدتهاست ازبین رفته است. درفرانسه ژرژ مارشه با پشتیبانی از حزب سوسیالیست فرانسه به رهبری فرانسوا میتران وجه خودرا از دست داد. این تغییر روش ما را متعجب نکرد. در اواخر سال ۱۹۷۷ دیداری رسمی از کشورهای لهستان وچکسلواکی نمودم، در ورشو پایتخت لهستان و پراک پایتخت چکسلواکی احساس کردم که مهمترین تشویش ونگرانی دولتمندان کمونیست آن ممالک پیروزی احتمالی جبهه چپ در انتخابات مجلس فرانسه در مارس ۱۹۷۸ می باشد. هیچ مسئله‌ای برای کمونیستها (سران آن دوکشور برایم شرح میدادند) ناخوشایندتر از این نیست که برای رسیدن به قدرت با گروه دیگری شریک وائتلاف کنند. آنها کل قدرت را خواهانند، اتحاد وائتلاف کمونیستها مانند مارشه (Marchais) درفرانسه، برلینگر Berlinguer در ایتالیا وکاریلو Carillo دراسپانیا، برای آنها کافی نیست، تنها موضع مصالحه ناپذیر کن هال (Cunhal) درپرتغال، که تقریبا" نزدیک به قدرت رسیدن وی بود وازبین رفت، برای آنها قابل قبول است. سیاست انعطاف ناپذیر کمونیستها را میتوان دردیگر نقاط جهان ملاحظه کرد.

بیش ازچهل هزارمزدورکوبائی با تاکتیک جنگهای پارتیزانی به راحتی شورشهایی را درآنگولا واتیوپی آغازکرده اند. آفریقا قارهء آیندهء جهان است موادخام آن قاره برای دنیای صنعتی غرب بسیارحیاتیست . این قاره در آینده بیش ازپیش مهمتروموردتهاجم خواهدبود. رقابت قبایل زیر عنوان دولتهای ملی قارهء آفریقا رابه تفرقه انداخته . رشته اختلافات نژادی به آفریقای جنوبی نفودکرده . کشورچین ازنظرصنعتی هنوزضعیف است . ژاپن میل ندارد قسمت ناچیزی ازثروت جدیدخودرابرای دفاع ازخودمصرف کند. توکیوتاکنون زیرچترآمریکاخودراپنهان کرده است . تجربهء من نشان میدهد که چگونه اینگونه حمایت ها ویاری ها می توانندمتزلزل باشند. دراین ایام ایران به طرف هرج ومرج سرازیرمیشد. ملتی راکه من به دروازه های پیشرفت، قدرت وخودآگاهی می بردم، به مانندجسدپاره پاره شده ای به زمین خون آلوده افتاده است. یک پیرمردمتعصب وفرسوده قصدآن داردتا مردم را درفقروفلاکت غرق کند. حقوق زنان راکه من به دشواری برمبنای احترام مقام آنها محکم واستوارکرده بودم به تاریک دوران قرون وسطی برگشته است. بسیاری ازبرنامه های آبادانی راکه آغازکرده بودم ومتاءسفانه به اتمام آن موفق نشدم، متوقف شده است . ملاها چه علاقه ای میتوانند به طرح های رآکتورهای انرژی اتمی داشته باشند؟ دو رآکتوراتمی که به ساختن آن اقدام کرده بودیم، می توانستندتوانائی نیروی الکتریکی کشوررا به ۲۵۰۰مگاوات افزایش دهند. هردوی آنها درمکان های مطمئنی برای کنترل تشعشعات رادیواکتیو بنا میشدند. بامدارس چه کرده اند؟ با بیمارستانها ودانشگاهها ودیگرمجتمع های اجتماعی ویاکارخانجاتی که ما ساخته ایم چه خواهندکرد؟ من برنامه هایی داشتم تا ایران را به طرف بزرگترین تولیدکنندهء آبرسانی در جهان برسانم. تمام این ها فهرستی طولانی وبلنداز رویاهای بربادرفته! رویاهایی که درشب های بلندمکزیک به سراغم میامدند.

مکزیک را برای درمان بسوی نیویورک پشت سرگذاشتیم. هنگامیکه به ساحل خلیج فلوریدا رسیدیم شامگاه بود. هواپیما درمکان پیش بینی شده فرودآمد. مشاورین من مکانی راکه مربوط به فرودپروازهای دولتی بودتهیه دیده بودند، اما ما درفرودگاه بین المللی فرودآمدیم. کسانیکه درآم فرودگاه کوچک میباید ما را استقبال میکردند، می بایست یک ساعت ازمیان شهربگذرند تا به هواپیمای ما برسند. درطی دوساعتی که ما منتظربودیم، علیاحضرت فرح از هواپیما پیاده شدوبه قدم زدن پرداخت. من خسته بودم، تب شدید داشتم، همه چیزنا مطمئن بود. به این فکرمیکردم چگونه درنیویورک از ما استقبال

خواهد شد؟ خبرعزیمت من ازمکزیک به همه جا پراکنده شده بود. خبرنگاران و عکاسان در فرودگاه مکزیک جمع بودند. بالاخره تهیه وتنظیم مدارکی که برای این سفرلازم بود خاتمه پیدا کردو اجازه یافتیم پروازمان را به سوی نیویورک ادامه دهیم. هواپیما دریک گوشه خلوتی ازفرودگاه نیویورک دوراز رفت وآمد مسافران عادی فرودآمد. احتیاطات امنیتی بسیار شدیدی پیش بینی شده بود. پلیس نیویورک درهمه جا دیده میشد. ازعدم حضور خبرنگاران در فرودگاه بسیار خوشحال بودم وازاینکه به نیویورک رسیده ایم ومی توانم درمان های پزشکی را ادامه دهم درخود احساس آرامش واطمینان میکردم. در اتومبیل سوار شدیم وبه طرف بیمارستان به راه افتادیم. میل داشتم برای دیدار کوتاهی به خانه خواهرم درمانهاتان بروم. اما ازطریق بی سیم پلیس شنیدم عکاسان جلوی درخانه ایستاده اند. به این سبب تصمیم گرفتم مستقیما" بطرف بیمارستان نیویورک برانیم. مرا به طبقه هفدهم راهنمائی کردند. قبلا" هم درسال ۱۹۴۹ درهمین اطاقها برای معاینات پزشکی بستری بودم. آنزمان به دیدار پرزیدنت ترومن به آمریکا رفته بودم. گروه پزشکانی که مرا معاینه ومراقبت میکردندزیرنظر بنجامین کن انجام وظیفه میکردند. وی مرا قبلا" درمکزیک معاینه کرده بودوسبب مسافرت من هم به نیویورک او بود. صبح روزبعد به معاینات کلی ازمن پرداختندوتقریبا" بیست وچهارساعت بعد در ۲۴ اکتبرتحت عمل جراحی قرارگرفتم. پس از عمل جراحی یک بیانیه درپیرامون وضع سلامتی خودمنتشرکردم. در این بیانیه متذکرشدم درشش سال گذشته به سرطان غددلنفاوی مبتلا وتحت درمان بوده ام. لیکن بخاطرمنافع کشورم این بیماری را پنهان نگه میداشتم. جدیدا" یرقان پیدا کردم که علل آن تاکنون مشخص نشده. آیا این دوبیماری به هم ارتباط دارند یا نه احتیاج به یک تحقیق اساسی هست. پزشکان در بیمارستان نیویورک به این نتیجه رسیدند که بیماری یرقان میبایست به سنگ کلیه ارتباط داشته باشد. ساعت هشت صبح فردا کلیه های مرا برای خارج کردن سنگ ها جراحی کردند. درمثانه هم مقداري سنگ پیدا کردند که دوهفته بعد آنها را هم خارج کردند. دوروزپس ازآخرین عمل جراحی شصتمین سال تولد خودرا درمیان فامیل نزدیک جشن گرفتم. احساس میکردم نیروو قدرت خودرا دوباره بازمیابم. ازسراسرجهان نسبت به سلامت من ابراز علاقمندی میشد. محل اقامت من دربیمارستان شباهت فراوانی به یک گلفروشی پیدا کرده بود. بخاطرفراوانی گلها مقدارزیادی ازدسته های گل را به بخشهای دیگربیمارستان فرستادم به این امیدتا دیگربیماران هم از زیبایی

آن گلها لذت ببرند و باعث خوشحالی آنان گردد. نامه ها و تلگرافها و تلفنهای بیشماری در بیمارستان دریافت کردم. هزاران نامه بر روی هم انباشته شده بود. تعداد زیادی از آن نامه ها از طرف افراد عادی آمریکائی نوشته شده بود که برای من آرزوی سلامت و تندرستی کرده بودند، برخی هم پیشنهاد کمک به من را میکردند. بیاد دارم مردی به من نوشته بود صاحب کلبه ای در نزدیکی دریاست و من میتوانم در آنجا زندگی مطمئنی را بگذرانم. از اینگونه دعوتها و پیشنهادات فراوان دریافت کرده بودم. عده فراوانی برای من زندگی راحتی را آرزو میکردند. این ابراز احساسات صمیمانه از طرف آمریکائیان نسبت به من باعث شادمانی و گاهی هم تعجب میشد. به هر حال مغایرت زیادی با رفتار وسایل ارتباط جمعی و متاسفانه سیاست دولت آمریکا داشت. برعلیه حضور من در آمریکا تظاهرات خیابانی صورت میگرفت که بیش از حد اغراق آمیز بود. درحالیکه تظاهرات درپشتیبانی و ابراز وفاداری نسبت به من انجام میگرفت با سکوت از آن میگذشتند. بخاطر دارم در آخرین دیدار رسمی از آمریکا در سال ۱۹۷۷ تظاهراتی برعلیه من انجام گرفت. درویلیامسبورگ درحدود ۵۰ نفر برعلیه من شعارهایی میدادند، درحالیکه ۵۰۰ نفر به پشتیبانی من تظاهراتی انجام دادند. وسایل ارتباط جمعی از هر دو تظاهرات اخباری منتشر کردند لیکن تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات را کاملا" وارونه انتشار میدادند و با نیشخند میپرسیدند چه کسی برای جمع آوری تظاهرکنندگان به نفع شاه پول پرداخته است؟ هیچکس علاقه ای نشان نمی داد تا جواب سئوال خود من را پاسخ گوید: چه کسی تظاهرات ضدشاهی را میپرداخت؟ مسلما" به آنها پول داده شده بود، زیرا درغیر اینصورت تظاهراتی برعلیه من انجام نمی گرفت. درمیان تظاهرکنندگان سیاهان و افراد مو طلایی دیده میشدند که درمیان ایرانیان چنین افرادی به ندرت میتوان پیدا کرد. درتمامی دوران اقامت من در بیمارستان نیویورک ارتباط بسیار ناچیزی با دولتمندان آمریکائی داشتم و زمانیکه نیروی دوباره یافتم سیل دیدارکنندگان سرازیر شد. نه تنها از پرزیدنت کارتر، حتی از اطرافیان وی هم پیامی دریافت نکردم. گاهی به تماشای تلویزیون مشغول میشدم و با تعجب ملاحظه میکردم با چه جدیتی خبرنگاران با مخالفین من در جلوی بیمارستان گفتگو میکنند. مانند همیشه هیچگونه صحبتی از طرفداران من نبود. اتفاقی که اطرافیان مرا بسیار خوشحال کرد این بود که یک هواپیمای کوچک در هوا به دنبال خود پارچه سفیدی را میکشید که بر روی آن "جاوید شاه" نقش گرفته بود. درچهارم نوامبر، دو هفته پس از ورود ما به نیویورک سفارت آمریکا در تهران

توسط عده‌ای متعصب اشغال و ۵۰ کارمندسفارتخانه به‌گروگان گرفته شدند.
درپیرامون این عمل وحشیانه چیزی برای گفتن ندارم، جزاینکه میخواستند
ایالات متحده‌را بخاطراجازهٔ ورودودرمان من درآمریکا "تنبیه" نمایند. هر
گونه‌تفسیری دراین زمان کنونی ناشایست مینماید. اما این ماجرا تاءثیر
عمیقی درزندگی من داشت هرچندواشنگتن هنوزگفتگوی مستقیمی را با من
برقرارنکرده بود، اما نشانه‌های غیرقابل چشم‌پوشی موجود بود که مسئولین
دولت آمریکا میخواستندهرچه‌سریعتر، البته‌اگرنتایج معاینات پزشکی
اجازه‌میداد، مراازکشورخارج کنند. خودمن هم درنظرنداشتم بیش ازآنچه
لازم وضروری است درآنجا بمانم. به‌این سبب درهشتم نوامبر آمادگی خود
رابرای ترک ایالات متحده اعلام نمودم‌به‌این آرزوتا شایدگروگانها آزادی
خودرا بازیابند. بنظرپزشکان این مسافرت، سفری مرگبارمیتوانست باشد.
من باردیگراعلام کردم، درروابط دوستانهٔ من با آمریکا ترلزلی بوجودنیامده‌و
به‌این موضوع اشاره‌کردم که‌درزمان حکومت من ۴۵ هزارآمریکائی باصلح و
آرامش درایران زندگی میکردند. دولت آمریکا عکس العملی نشان نداد.
لیکن پرزیدنت سادات، اشرف گوربال (Ashraf Ghorbal) سفیر مصر
رادرامریکا به بیمارستان نزدمن فرستاد، با این پیشنهادتا برای ادامه‌درمان
های پزشکی واستراحت به‌مصربازگردم. من بی نهایت تحت تاءثیر قرار
گرفتم اما حاضرنبودم صمیمیت وبلندهمتی دوست خودراقبول کنم.
محل اقامت مادرکورنا واکا برای زندگی ما کافی بود. با اینکه ویزای مکزیک
درنهم دسامبرتمام میشد، غم آن راداشتم ویزای ماراتجدیدنکنند.پرزیدنت
لوپزپرتیو دردودیدارمختلف، شخصا" به‌من میگفت مکزیک را مانندوطن خود
بدانم. خبرهائیکه درروزنامه‌ها بحا طرعزیمت من ازآمریکا منتشرمیشددولت
مکزیک رابرآن داشت تا آمریکا رادرموردبرگشت ما به مکزیک مطلع کند.
مکزیکی ها هیچگونه‌مشکلی برای اقامت دوبارهٔ مادرمکزیک نمی دیدند باز
هم به‌گفته‌هایشان اعتمادکردم وبا همهٔ سرخوردگیهائی که ازدنیای غرب
داشتم به آنها اطمینان نمودم. من درگذشته‌ازانتقادددنیای غرب روی گردان
بودم وهنوزهم با احتیاط به‌انتقاداز‌آنها میپردازم. این موضوع بیش ازپیش
روشن شده‌است که‌سیاست غرب درایران وبطورکلی درتمامی دنیا،کوتهبینانه
وخطرناک وبیشتر مواقع ناشیانه وگاهی ابلهانه‌است. من با دقت به
رویدادها واتفاقات اخیرتوجه‌کردم واین اندیشه رابدست آوردم. به عنوان
مثال گزارش تلویزیونی ازجلسهٔ عمومی سازمان ملل متحددر پیرامون
گروگانها رانام میبرم. روی پردهٔ تلویزیون آنتونی پارسونز ظاهرشدکه‌اکنون

نماینده‌ٔ بریتانیا درسازمان ملل متحداست، یکسال قبل فرستاده‌ٔ ملکه‌ٔ انگلیس درتهران بود (سفیرکبیرانگلیس درایران)، درآن گزارش تلویزیونی من چیزهایی ازدهان اوشنیدم که هرگزباورکردنی نبود! من فقط اهم‌مطالبی راکه‌بیان میکردبخاطردارم. اومیگفت: "بگذاریم این آدمها درمقابل جلسه‌ٔ عمومی سازمان ملل متحدحاضرشوندتا بتوانندانقلابشان راتشریح کنند". منظورش اعضای شورای انقلاب بود، وی ازکسانی صحبت میکردکه تعداد بی شماری ازانسانهای بی گناه رابه‌قتل رسانده بودند. این همان آقای پارسونزی بودکه درپائیز ۱۹۷۸ زمانیکه‌انتخابات آزاددرایران اعلام‌کردم به‌من میگفت حتی اگربه‌قیمت ازدست دادن تاج وتخت من تمام شودمیباید چنین کاری راانجام دهم، زیراحداقل درتاریخ به‌عنوان پادشاهی که به آرمانهای دموکراتیک خودوفادارمانده‌است نامم خواهدماند. این گونه رفتارهاسابقه‌ٔ بسیارطولانی داردومثالیست بسیارروشن برای دوروئی غرب. به‌عنوان هم‌پیمان میبایدبه‌آرمانهای دموکراسی غرب وفاداربا شم بدون توجه‌به‌اینکه‌تا چه‌حددرکشورم امکان پذیرهست. اماجمهوری به اصطلاح اسلامی که‌تمام ایده آلهای دموکراسی غرب رابه‌کثافت کشیده‌بود، دعوت صمیمانه‌میکردندتا به‌سازمان ملل متحدبیایند، تانمایندگان "اخلاق نو"، به اصطلاح انقلاب اسلامی برای آنها تشریح کنند. هنگامیکه رفتارپارسونز را دیدم ازخودپرسیدم آیااهداف سیاسی غرب درکشوری مانندایران غیر از آنچه‌که‌هم اکنون به‌آن عمل میشود چیزدیگری وجوددارد یاخیر؟ آنها سقوط من رامیخواستند. دست پنهان بریتانیا درتمامی ماجراهای یک قرن‌اخیر کشورم احساس میشد. این سیاست پس ازورودآمریکا هم تغییر چندانی نکرد. غربی ها تا آنزمانی حاضربه‌پشتیبانی من بودندکه‌کنترل کافی برروی سیاست من داشته‌باشند. مطمئنا" این سیاست بنا به‌دگرگونی های جهان تغییرمی یافت اماکوشش غرب برای چیدن بالهای من به‌زمان مصدق بر می گشت. هرزمانی که‌من راه‌خودراتغییرمیدادم این فشارازجانب غرب بیشتر احساس میشد. کمپانی های بین المللی نفتی مخالفین قدیمی وآشتی‌ناپذیر من بودند، پس ازسقوط مصدق بخاطراینکه باانریکوماته‌ئی قراردادجدیدی بستم، خشم کمپانی های نفتی رابرعلیه‌خودبرانگیختم. انریکوماته‌ئی کمپانی نفتی ایتالیا (ENI) رابه‌یکی ازبزرگترین ومستقل ترین، که در حال رقابت بابزرگان بین المللی نفت بود، تبدیل کرده‌بود. قراردادما برمقدار محدودی ازنفت خام بسته‌شده‌بود، امامواددقراردادارزش فراوانی داشت. به‌جای اینکه چون گذشته سودحاصله به پنجاه پنجاه تقسیم گرددماته‌ئی

حاضرشد تنها ۲۵ درصد دریافت داردوسهم ایران به ۷۵ درصد رسید. پس ازمدت کمی توانستم با همین شرایط قراردادی را باکمپانی استاندارد اویل ایندیا ببندم. اصل تقسیم ۵۰ به ۵۰ بدین وسیله شکسته شدوکمپانی های نفتی بزرگ هرگزمرا نبخشیدند. درسال ۱۹۵۹، دوسال پس ازقرارداد با ENI اولین تظاهرات دانشجوئی برعلیه من درسراسر آمریکا آغازشد. به گمان من کمپانی های نفتی تظاهرات دانشجوئی را ازنظرمالی پشتیبانی میکردند CIA درسازمان دادن این تظاهرات دست داشت. میدانم ظاهرا" تناقضی درآن دیده می شود، زیرا همان سازمان قدرتمندبطورآشکاردولت مرا پشتیبانی میکرد. اما حالا اعتقادمن براین است، غرب یک جبهه ای بر علیه من سازمان میدادتا هرزمان که سیاست من ازآنها دوری میگرفت بتوانند ازآن جبهه استفادهء لازم رابکنند. این رامن میبایست بیست سال پیش به آن فکر میکردم. زمانیکه نخست وزیرشریف امامی به من گزارش داد، در پشت شورشهای دانشجویان درخارج وداخل ایران برعلیه من آمریکائیان دست داشتند و ازهرراهی برعلیه من تحریکاتی انجام میدهند. شریف امامی باتمام قدرتش برعلیه این توطئه ها، که البته خنثی کردن آنها درحوزهء مسئولیت وی بود، فعالیت میکرد. ایالات متحدهء آمریکاخواهان استعفای شریف امامی بودودرپی به قدرت رساندن نخست وزیردلخواه خود. این شخص کسی جز دکترعلی امینی نبود. فشارآمریکائیان آهسته آهسته زیادترمیشد، تاجائیکه دیگرنمی توانستم مقاومت بیشتری کنم. خصوصا" پس ازانتخاب جان اف کندی به ریاست جمهوری آمریکا. جان اف کندی هرگزمخالف من نبود. من اورا به عنوان یک دوست می شناختم هرچندرابطهء چندانی با یکدیگرنداشتیم به خوبی بخاطردارم دراولین دیدارمن باکندی ها درکاخ سفید، ژاکلین کندی صحبت ازچشمان بزرگ ودرخشان دکترعلی امینی میکردوآرزومیکردمن وی را به نخست وزیری انتخاب کنم. من دکترعلی امینی را به نخست وزیری انتخاب کردم. درآن زمان شایعاتی انتشاریافته بودکه کندی به من به عنوان کمک مالی مبلغی معادل ۳۵ میلیون دلار پرداخته است. این شایعات به کلی بی پایه بود. دکترعلی امینی بودکه پس ازرسیدن به مقام نخست وزیری این مبلغ راازآمریکائیان دریافت کرده بود. دکترعلی امینی دراداره‌ء امور کشوروحل مسائل کشورموفقیتی نیافت، به این سبب مبلغ ۶۰ میلیون دلار دیگرازآمریکا درخواست کردکه موردقبول آمریکائیان واقع نشد. پس ازشکست دکترامینی، من به یک سری رفورم دست زدم که تحت عنوان "انقلاب سفید" مشهوراست. تقریبا" حدودده سال ازشدت شورشهای طراحی شده توسط

غربیان کاسته شد. اما دیری نپائیدوپس ازبحران جهانی نفت درسال ۱۹۷۳ وتصمیم من برای بالا بردن ارزش نفت، شورشها دوباره آغازشد. در سالهای ۷۰ فعالیت های مخالفین من تشدیدیافت ودرخاتمه به یک اتحادناماًنوس وحیرت انگیزی مبدل شد: کارتلهای بین المللی نفت، دولت های بریتانیا وآمریکا، سازمان های بین المللی خبری، گروه های واپسگرای مذهبی و با تحریک وپشتیبانی کمونیستها که توانسته بودنددرسازمان های دولتی ایران نفوذکننددرکشورم برعلیه من هم پیمان شدند. من اعتقادبه این ندارم که اتحاداین گروه های متغایربیک توطئهٔ حساب شده بود، ولی درعمل نتیجهٔ دیگری دربرنداشت، زیرا باهم همکاری نزدیکی میکردند. همهٔ این گروه ها هدف های خودرا دنبال میکردندتامرا ازصحنهٔ سیاسی ایران دور نمایند. در سال ۱۹۷۸ کمپانی های نفتی ازبستن قراردادبرای خریدنفت از ایران خودداری کردند. این عکس العمل حساب شده وهم آهنگ، معنی‌بسیاربزرگی داشت. من فکرمیکردم آنها پیامداین دگرگونی ها را پیش بینی کرده بودندکه می بایددرسال آینده اتفاق می افتاد. همچنین معتقدهستم اعضای دولت کارترخصوصا" طرفداران مک گورنز (Mc Governs) دروزارت خارجه آمریکا سقوط من را با خوشحالی منتظروبه نفع جمهوری به اصطلاح اسلامی فعالیت میکردند. برنامهٔ آنها این است، اگراصولا" چنین برنامه ای وجود داشته باشدوچنانچه اسلام قابلیت وآمادگی آن راداراباشد، مانع توسعه و تحریکات شوروی درناحیه شوند. من ازخودسئوال میکنم با چه چیز؟ آیا سوره های قرآن میتوانندجای تانکها رابگیرند؟ وسایل ارتباط جمعی به سهم خودافکارعمومی راروی حقوق بشرمتمرکزکرده بودند، آنها دولت من را محکوم میکردندولزومیت یک رفورم راضروری میشمردند. آنها برسرچیزی پافشاری میکردندکه آخربه این فاجعه پایان یافت. فکرمیکنم، می توانستم همهٔ اینها رابراحتی تحمل بکنم، اگربه گونه ای یک ارتباط وهماهنگی سیاسی در بطن این اعمال متضاددرهم ریخته که دوستان ومتحدین من بوجود آورده بودند وجودداشت. ماه های طولانی معتقدبودم چنین نقشه ای موجوداست، بارها به مشکلات ومقاصدغرب وسیاست غربی ها می اندیشیدم، بدون اینکه به یک نتیجهٔ عاقلانه ای برسم. قبل ازتماشای نمایش آقای پارسونز درسازمان ملل متحد وباهمهٔ مسائل عینی موجودبه سختی میتوانستم قبول کنم فاجعه ای که درایران رخ داده است نتیجهٔ یک سیاست کوته بینانه، یااصولا" عدم یک سیاست ومشکلات غیرقابل حل دردولت آمریکا می تواندباشد، لیکن تحلیل و بررسی گذشته وازطرفی رویدادهای اخیر، خصوصا" گروگانگیری به من اجازه

نمیدهدنتیجهٔ دیگری بگیرم. به‌عنوان مثال کافی است به‌سرنوشت خود من توجه شود. اواخرنوامبر ۱۹۷۹، دولت آمریکا میخواست به‌هرقیمتی مرا از ایالات متحده خارج نماید. من خودمشتاق به‌رفتن بودم. دربیست وهفتم همان ماه پزشکان من گزارش دادندبرق گذاشتن گردن خاتمه‌یافته وزخم‌های مثانه‌که‌تب زیادی به‌همراه‌داشت، تحت کنترل قرارگرفته‌است. سنگی در قسمت خروجی مثانه خردوخارج شده‌است. باهمهٔ اینکه پزشکان من وضعیت مزاجی مراخوب نمیدانستند، درفکراین بودم هرچه‌سریعتربه‌مکزیک برگردم. دوروزبعد دربیست ونهم نوامبر، مکزیکی هاجب بعدی را منفجر کردند. دولت مکزیک دموتنامهٔ قبلی، مبنی بر ورودوباره به آن کشور را تاءئیدکرده‌بود. اما پس ازتماس گرفتن وکیل من درنیویورک باسفارت‌مکزیک مطلع شدا جازهٔ ورود به مکزیک راپس گرفته‌اند. درهمان زمان وزیرامور خارجهٔ مکزیک دریک مصاحبهٔ رسمی درشهرمکزیک اعلام کردبازگشت و ورود من به‌مکزیک مخالف منافع حیاتی کشورش میباشد. وی هرگز توضیحی در پیرامون "منافع حیاتی کشورش" نداد. مطبوعات کشورمکزیک نوشتندبخاطر وحشت ازحمله به‌سفارتخانه‌های مکزیک دراروپا وآسیای مرکزی جنین تصمیمی گرفته‌شده‌است. تاکنون ازعلت تغییرسیاست دولت مکزیک بی اطلاع هستم، آنها نفت به‌فراوانی برای احتیاجات خوددارندونمی بایست وحشتی از کشورهای صادرکنندهٔ نفت درخاورمیانه داشته‌باشند. شاید دولت آنها امیدواربودبااین حرکت سیاسی نقش مهمی رادرکنفرانس جهان سوم بازی نماید وازحضورمن درمکزیک وحشت داشت که‌شایداین امیدها نقش برآب شود. شنیده‌بودم کوبائی هاپیشنهاد معامله‌ای رابه‌آنها کرده‌بودند: "از عزیمت شاه‌به‌مکزیک جلوگیری کنیدتاکاستروازفعالیت برای عضویت در شورای امنیت سازمان ملل دست بردارد وازتلاش دولت مکزیک برای عضویت درشورای امنیت پشتیبانی نماید". این فرضیه میتواندتا حدودی درست باشد زیراکوشش های کوبائی هاناموفق ماندومکزیک به‌عضویت شورای امنیت انتخاب گردید. حال چه‌بایدکرد؟ من بادولت کارتربرسرترک‌آمریکا هیچگونه‌اختلافی نداشتم، اماامکانات من بسیارمحدودبود. همانطورکه‌گفته شدشخصاً" ازرفتن به‌مصرراضی نبودم، به‌علاوه دولت آمریکاازحضورمن درمصر وحشت داشت، زیراگمان میکردحضورمن درآنجا برای پرزیدنت سادات و روابطش باکشورهای عربی مضرباشد. پانامایک راه‌حل بودهمانطور هم برگشت به‌باهاما، درصورتیکه هیچکدام ازاین دوراه‌حل اعتبار و ارزشی نداشتند. به‌این سبب واشنگتن به‌من پیشنهادکردبخاطربازیافتن سلامتی‌ام

دریک پایگاه هوائی لاک لند درنزدیکی سن آنتونیو (San Antonio) بسر برم ومن قبول کردم. دردوم دسامبربسوی تگزاس پرواز کردیم. شرک بیمارستان شباهت زیادی به صحنه های خداحافظی درفیلمهای گانگستری سالهای ۱۹۳۰ داشت. تقریبا" پنجاه مامورمسلح اف بی ای در جلسوی درها، درخیابان وراهروی بیمارستان نگهبانی میدادند. پایگاه هوائی لاک لندمرکزآموزش خلبانی بودکه تعدادی ازخلبانان ایرانی هم در این پایگاه آموزش دیده بودند. این مرکزآموزشی یکی از نامطمئن ترین پایگاههای ایالات متحده است. سی هزارنفردرروزداخل وخارج می شدند، درست به مانندیک فروشگاه پررفت وآمد. درآنجا هیچگونه ناحیهٔ ممنوعه ای وجودنداشت. به خاطرورودمن پنتاگون دستوراتی به فرماندهٔ پایگاه داده بود. فرماندهٔ این پایگاه هیچ اطلاعی ازشدت بیماری من نداشت. ما در بخش بیماران روانی بیمارستان که ظاهرا" مطمئن ترین ساختمان از نظر امنیتی بود واردشدیم. اطاقها با پنجره های آهنی ودرهای بسیارمحکم جلب توجه میکرد. بنظرمن اینطورآمدکه ما به یک زندان فرستاده شده ایم. شهبانو به محض ورودبرآنجادچاراضطراب و وحشت شد. برای ما اصلا" امکان نداشت دریک چنین مکانی بمانیم. فرماندهٔ پایگاه به این خاطر پوزش خواست وآسایشگاه افسران را که برای دیدارمیآمدند دراختیارما گذاشت. پس ازاینکه محل اقامت خودراتاحدودی سروسامان دادیم کمی در زندگی ما آرامش ایجادشد. ژنرال آکر (Acker) فرمانده وافسران عالیرتبهٔ پایگاه بسیارصمیمی وبااحترام رفتارمیکردند. هوا بسیارخوب بود، وضع مزاجی من روبه بهبودمیرفت، بطورمرتب راه پیمائی میکردم و چندباری باژنرال آکر و اطرافیان اوغذاصرف کردیم. شهبانوکه بسیارورزشدوست است به بازی تنیس می پرداخت. برخی ازافسران درپایگاه های ایران خدمت کرده بودندبهمین سبب ما موقعیت آن راداشتیم تا آشنایان قدیمی رادوباره ملاقات کنیم. مخالفتی نسبت به اقامت من درآنجا ازهیچکس دیده نمی شد. قسمتی از فشاری که درنیویورک احساس میکردیم به همین سبب داشت ازبین میرفت البته هنوزمکان دلخواه ونهائی را برای اقامت خودنیافته بودیم. این وظیفه واشنگتن بودتا به ما کمک کندودرپیرامون امکاناتی که قبلا" از آنها صحبت کردیم به بررسی بپردازد. ازاتریش وسوئیس تقاضای ویزاکردیم هردوکشور جواب منفی دادندهرچندکه من رابطهٔ بسیارخوبی با صدراعظم اتریش کرایسکی داشتم و ازسالها پیش درسوئیس صاحب خانه ای بودم. درپیرامون آفریقای جنوبی وانگلیس گفتگوشد. پس ازمدت کوتاهی که ایران راترک

کردم آگاه شدم مارگارت تاچر قول داده است درصورت پیروزی درانتخابات ما می توانیم درانگلستان سکونت گزینیم. زمانیکه او نخست وزیرشد به ما خبر دادند از عزیمت ما به انگلستان وحشت دارد. رفتار انگلیس ها بعد ها هم تغییری نکرد. دولت کارترپاناما را پیشنهاد کرد، درحالیکه شخصاً" به این پیشنهاد فکر میکردم. دریکی از روزهای دسامبر هامیلتون جردن، رئیس ستاد کاخ سفید دردوران ریاست جمهوری کارتر، به لاک لند آمد. وی مستقیماً" ازپاناما می آمد و پیشنهاد ژنرال توریخوراجالب توجه و موردقبول می دانست. من این پیشنهاد را با اطرافیانم درمیان گذاشتم و ربرت آرماو (Robert Armao) ویک ایرانی که مسائل امنیتی مرا به عهده داشت همراه جردن به پاناما فرستادم تا ازنزدیک اطلاعات کافی کسب کنند. آنها محل های کوهستانی را بهتر میدانستند اما خیلی دورافتاده بود وشهرپاناما را به علت جمعیت زیاد وسروصدای فراوان ردمیکردند. بدین ترتیب کنتادورا ایسلند رابهترین مکان برای اقامت تشخیص دادند وبا یک دعوتنامهٔ رسمی به خط ژنرال توریخو که ما را صمیمانه دعوت کرده بودبازگشتند. هامیلتون جردن با همراهی لویدکوتلر (Lloyd Cutler) مشاور ویژهٔ کاخ سفیدبا مشاوران و بعداً" با خودمن تماس گرفتندتا درنیویورک کارهای موردلزوم راانجام دهند. وکیل من ویلیام جکسن، دکتر کن (Dr. Kean)، مشاورانم همراه با کارمندان کاخ سفیدروی برنامهٔ عزیمت من کارمیکردند. میباید به یک قرار وتعهد زبانی بسیارمهم اشاره کنم که قبل ازعزیمت من اتفاق افتاد : آمریکائیان کمک وپشتیبانی خودرا بیان کردند، چنانچه امنیت ویا سلامتی من به خطربیافتد. کوتلر وهامیلتون جردن ازطرف کاخ سفید قول همه گونه همکاری را به من دادند. مهمتر این که کارمندان کاخ سفیداطمینان دادند بیمارستان پاناما یی پاتیلا میتواندمورداستفادهٔ من قرارگیردو یا چنانچه سلامت من به خطرافتدبه آمریکا برای درمان بازگردم. هامیلتون جردن به من گفت :"پرزیدنت کارتر قول همه گونه همکاری را داده است". حضور نظامی آمریکائیان درپاناما به من اطمینان بیشتری رامیداد. خصوصاً" هامیلتون جردن ولویدکوتلر رابطهٔ بسیاردوستانه ومحترمانه ای با ما داشتند ودر عین حال پاناما هیچگونه رابطهٔ دیپلماسی با ایران نداشت بههمین سبب مکان مطمئنی برای دورماندن ازفشارهای خمینی بود. امکانات ما محدود وظاهراً" اقامت درپاناما راه حل مناسبی بود. پرزیدنت کارترتلفنی برایم آرزوی سلامتی کردوآمادگی خودرا برای هرگونه کمکی اعلام داشت. این اولین وتنها گفتگویی بود که با پرزیدنت کارتر، اززمانیکه سال نومسیحی (۱۹۷۸) را به

اتفاق هم درتهران برگزارکردیم، داشتم. یک روزفرصت داشتیم چمدانهای خودرا ببندیم. قبل ازطلوع آفتاب جمعه پانزدهم دسامبر لاک لند راترک و بایک هواپیمای باربری بسوی پاناما پروازکردیم. هنوزقولها واطمینانهائی راکه آمریکائیان به من میدادندبخاطردارم. اولین هفته‌ء اقامت من درکنتادورا تاحدودی راحت گذشت. مناظرآنجا بسیارزیباست ودرخانه‌ای که درنزدیکی ساحل قرارداشت جاگرفتیم. گرمای مرطوب آنجا برای دوران نقاهت من بسیارمناسب بود، برخی ازسیاستمداران پانامائی مانند ژنرال تُوریخو(Torrijos) وپرزیدنت رویو(Royos) ازمن وخانواده‌ام دعوت کردند ویکبارهم به‌دیدنمان آمدند. داوید فورست (David Forst)باهمکارانش واردجزیره شدندتامصاحبه‌ای راکه ماه‌ها قبل قرارش راگذاشته بودیم، انجام دهند. من ازاین بابت خوشحال بودم، دعوتی بودبرای یک بحث وگفتگوی منطقی، زیراهمیشه برای من صحبت های دوستانه بانمایندگان وسایل ارتباط جمعی لذت بخش بود. به ندرت اتفاق می افتادخبرنگاران خبرگزاری های مهم، که چندزمانی درتهران بودند، ازمن اجازه‌ء مصاحبه خواسته ومن به آنها جواب رد داده باشم. اینگونه گفتگوها به من فرصت آنرامیدادتا نظریاتم را در موردمسائل مهم جهانی ابرازکنم. فورست یک مصاحبه‌گرزیرک و در گزارش بسیاروارد بود. به‌کرات اتفاق می افتادگزارشگران، خصوصا" آمریکائیان با پیش داوری هائی درباره‌ء ایران نزدمن بیایند. گاهی آنها ایده هائی‌ابراز میکردند، مثلا" ایران به چه شکلی بایدباشد، درحالیکه بهتربودمیدیدندکشور ایران چگونه وبه چه شکلی وجوددارد، این کشوربه چه شکلی بودویا مهمتراز این درچه راهی حرکت میکند. کشورایران یکمرتبه ازقرون وسطی به‌دنیای صنعتی رسیده بود. چنین جامعه‌ای راباکشورهائی که قرن هاسنت های دموکراتیک ودانش راپشت سرگذاشته‌اند، مقایسه‌کردن مانندمقایسه‌کردن سیب و پرتغال است. اینها هیچ وقت قابل مقایسه‌نیستند. پس ازجنگ جهانی دوم آمریکائیان سیاست خاصی رادنبال میکردند. هدف آن بود تا دیگر کشورها رابه‌سطح ایالات متحده برسانند. مهم نبودتاریخ، سیاست، فرهنگ واقتصادمردم کشورهای غیرآمریکائی درچه‌مدارجی قرارگرفته‌بود. ویتنام هنوزدرذهن من زنده‌است. فرانسویان برخلاف آمریکائیان، بین ممکن و غیرممکن رافرق میگذاشتند. آمریکائیان میل داشتندکشورجدیدی،درستمانند همان چیزی که خودداشتنددرویتنام بسازند. نگودین دیم (Ngo Dinh Diem) مخالفت کردتاسیاست خودرابا ایده های دموکراتیک غیرواقع بینانه و غیرممکن چندروزنامه‌نگارجوان تعبیردهد، به همین سبب دولت کندی بطور

آشکاردستوربرکناری نگودین دیم راصادرکرد. فراموش نکنیم نگودین دیم در مقابل نفوذکمونیست ها پیروزی هائی به‌دست آورده‌بود، اما پس ازسقوط وی ویت کنگ وویتنام شمالی موقعیت بهتری را دوباره یافتند، درحالیکه آمریکائیان و ویتنامی ها متفقا" درطی دوازده سال جنگ هرگزنتوانستندبه پیروزی های دوران نگودین دیم برسند. دمکراسی یک تحول تاریخی است و هرگزقابل تزریق نیست، نه ازپائین ونه ازبالا. آنطور که‌تجربه به من نشان میدهد یک تحول صلح آمیز و آرام ازبالا نتیجه‌بخش ترازیک تحول خشونت آمیزازپائین است. سرسخت ترین منتقدین نمی توانند ادعا کنند، حکومت وحشتناک ملایان در ایران دموکرات تر از دولت من است . جهان،انسانی چنین عوام‌فریب را به‌خودندیده‌است. من وآقای خمینی در دو کشور متفاوت حکومت نکرده‌ایم. حقیقتا" متاسف هستم که‌هیچ مقایسه‌ای بین دوران من وحکومت فعلی انجام نمیگیرد، زیرا کمترکسی این تضاد را مشاهده میکند. همزمان با پخش مصاحبهٔ من با فورست درهفدهم ژانویه درتلویزیون سراسری آمریکا، تا حدودی اقامت من در کنتادورا دست خوش آشفتگـــــی شد. کورت والدهایم مدت دوماه برای آزادی گروگان ها تلاش میکرد، وی زمانی ازاین کار دست برداشت که کارمندان سازمان ملل با دست های خالی به نیویورک بازگشتند، آنها هرگزموفق به‌دیدن گروگانها نشدندومسلما" قادر به آزادکردن آنها نبودند. قطب زاده ودیگران از طریق خبرگزاری های بین المللی صحنه‌های زشت وگریه‌ای راهمراه‌با دروغ وتزویربه‌صفحهٔ تلویزیونها کشاندند. هیچکس متوجه ودرپی تحقیق این واقعیت نبود که بچه‌هائیکه ظاهرا" براثرشکنجه‌های پلیس من ناقص العضـــو شده‌بودند، در حقیقـــت قربانیان تصادفات ویامادرزاد ناقص‌العضو بدنیا آمده‌بودند. در دوازدهم ژانویه آقایانی که‌جدیدا" صاحب قدرت شده‌اند، مرحلهٔ بعدی نقشهٔ خود را یعنی جنگ برعلیه تاریخ وطبیعتا" من را آغازکردند : آنها ازدولت پاناما خواستاردستگیری من شدند. این مطلب هرگزباعث تعجب من نبود،اما چیزی که‌بیشترا عجاب من را برانگیخت، تردیدی بودکه‌مهمانداران من ازخود نشان می دادند. به‌جای اینکه به تقاضای آنها با تحقیر جواب دهند، کارمندان پاناماشی خودباعث شایعات فراوانی شدند. دراینکه آنها واقعا" به‌دنبال راه‌حل های بهتری ازپیشنهادات سازمان ملل برای معامله باتهران هستند تردیدی نبود. بازی عجیبی شروع شده‌بود. زیرا همان زمانیکه‌این شایعات منتشرمیشد، پاناماشی ها عجله‌داشتندبا ما پنهانی تماس بگیرندوبه‌ما اطمینان دهندکه‌برگرداندن ما به‌ایران طبق قوانین پاناماشی به‌هیچ وجه‌ممکن نیست.

یک هفته پس ازمصاحبهٔ من با فورست، قطب زاده بمب دیگری را منفجر کرد. وی مدعی شدکه من درپاناما تحت نظرهستم. دربیست وچهارم ژانویه دولت پاناما این ادعا را دریک اعلامیهٔ رسمی بی اساس خواند. چندروز پس ازآن این تکذیب نقش برآب شد. درمطبوعات اخباری دیده میشددرپیرامون امکان تحویل من به ایران. دوباره بطورغیررسمی به من اطمینان داده شدکه این اخبارنادرست است. این بازی زشت تا فوریه ادامه پیدا کرد. درهفتم فوریه وزیرامورخارجهٔ پاناما گفت که من تقریباً" زندانی هستم، زیرا آزادی آن راندارم محل اقامت خودرا بدون اجازهٔ دولت پاناما ترک کنم. آهسته آهسته فشاردولت پاناما بطورمستقیم وغیرمستقیم بروی مشاوران وافراد من احساس میشد. تقریباً" بیست وپنجم فوریه بنظرمیامدمردان پانامائی که از محل اقامت ما حفاظت میکردندولباسهای تابستانی به تن داشتند ومسلح به M16 وسلسل بودندبجای حفاظت ازما، خودما را مراقبت میکنند. مشاورین من دریافتندکه ازنظرامنیتی مانندگذشته محافظت نمی شویم وتلفن های ما بطورمرتب تحت کنترل است. یکباریکی ازمشاورین من درپیرامون مخارج محل اقامت ما تلفنی صحبت میکرد، روزبعدمقامات پانامائی ازما گله کردند که بوسیلهٔ تلفن مسائل مالی را بطوروضوح بیان میکنیم. عجیب تراینکه می بایست مبلغ ۶۰۰ دلار برای یک دستگاه ضبط صوت که برای ضبط گفتگوهای تلفنی ما تهیه شده بودبپردازیم. این فشارمالی چیزساده ای نبود. مشاوران من درموردصورت حساب هائیکه بی نهایت غیرواقعی می نمود شکایت داشتند. دوستان ژنرال توریخو به ما خبردادندکه کنتادورا را به مبلغ ده میلیون دلار میتوانیم بخریم. آنها مزارع ومراتعی را بما نشان میدادند که ارزش چندانی نداشتند. اما ما اصلاً" علاقه ای به خریدآن نداشتیم. کاخ سفید وهمچنین توریخو به ما اطمینان داده بودندکه ما قربانی قیمت های سرسام آور نخواهیم شد. توریخوبخاطراینکه شکایت ما را درموردکارمندانش نشنود خود را ازما دورنگه میداشت. آهسته آهسته احساس میکردم تلاشهائی در جهت منزوی کردن من ازجهان انجام میگیرد. یک روزبرای یک دیدار پنهانی با سفیرآمریکا به شهرپاناما پروازکردم، وی میگفت برایم پیامی ازپرزیدنت کارتر دارد. مشاورمن ربرت آرماو میل داشت همراه من به پایتخت بیاید، اما مقامات پانامائی به او چنین اجازه ای ندادند. شایدآمریکائیان و همچنین پانامائی ها وحشت این راداشتندکه آمریکائی ها شاهداین گفتگوها باشند. پیام کارتراین بودکه من هیچگونه غمی به خودراه ندهم، زیرا همه چیز تحت کنترل است. برعلیه مشاورین آمریکائی من فشارتشدیدشد. مقامات پانامائی

آنها را متهم میکردندکه اخبارنادرستی را به روزنامه های آمریکائی میرسانند. اما به واقع چیزی برای گفتن وجودنداشت. پس ازاینکه ازمخارج فراوان شکایت کردیم، درروزنامه های واشنگتن اخباری منتشرشد که ما علاقمندیم دوباره به آمریکا بازگردیم. اما ظاهراً" تمامی این داستانها ازطرفکارمندان دولت آمریکا ساخته شده بود. البته من هیچ علاقه ای به بازگشت به آمریکا را نداشتم. خصوصاً"پس ازماجراهائی که دراین ایام دیده بودم. با این حال اخباروشایعات روزنامه ها پایان نیافت وفشارهای دولت پاناما همچنان برقراربود. این روشن بودکه پاناما محل سکونت دائمی ما نمی توانست باشد دولت پاناما هنوزبافکربازگرداندن وتحویل ما به ایران بازی می کرد. یک وکیل فرانسوی ازپاریس ویک وکیل آرژانتینی ازطرف خمینی مامورشدند تا امکانات حقوقی را برای تحویل من به ایران تحقیق کنند. آنها ادعانامه ای در چهل صفحه تهیه کردندوبه گوشه وکناردنیا مسافرت میکردندکه باعث خنده دنیای متمدن بود. پاناما ئی ها گمان میکردندکه این جریانات را به سادگی پشت سر بگذارند. وکیل پاناما ئی خمینی استدلال میکردامکان تحویل من وجود دارد، چنانچه دولت ایران اطمینان دهدکه من درایران اعدام نخواهم شد. در اوایل مارس یکی ازمشاورین آمریکائی من، مارک مورس ازطرف مقامات پاناما ئی دستگیروچندساعتی درزندان ماندکه پس ازفشارکنسول آمریکا دوباره آزادگردید. اومتهم بودکه درمسائل ضدجاسوسی پاناما دخالت کرده است. درواقع مقامات پاناما ئی ازاعتراضات وی درموردصورت حسابهای نادرست عصبانی بودند. تمام این مسائل اثرمنفی برروی سلامتی من داشت. درفوریه سرطان من که تاحدودی تحت کنترل بود، دوباره خودرا آشکارمی ساخت. دکترکن چندبارازنیویورک به عیادت من آمدوبامشاورات دکترفرانسوی من دکترفلاندرن هردوبه من پیشنهادیک عمل جراحی راکردندوازدکتر میکائیل دوباکی ازهوستن خواهش شدتاعمل جراحی رادربیمارستان گورگاس در پایگاه نظامی آمریکائیان انجام دهد. هما نطورکه درگذشته آوردم یک چنین امکانی راهمیلتون جردن ولوید کوتلردرپایگاه لاک لند تائید کرده بودند. صحنهء بعدی درام غم انگیزشروع شده بود. طبیبان من با دکتر گارسیا طبیب مخصوص ژنرال توریخو به مشاوره پرداختند. دکترگارسیا باجدیت بر این عقیده بودکه عمل جراحی رادرپاناما بایدانجام داد. دکترکن استدلال میکرد که درپاناما وسایل لازم موجودنیست خصوصاً" نبودن خون کافی درحین عمل جراحی وعدم وجودلابراتوارمجهزدرپاناما واینکه می بایست از بیمارستان پاتیلا سریعاً" خون به بیمارستان گورگاس برای تجزیه ومعاینه فرستاده شود.

مشاجره بالا گرفت . دکترهای پاناماشی خیلی احساساتی وتندخو بودند. آنها با دخالت طبیبان خارجی مخالفت میکردند. ما مشکل آن را داشتیم تا بفهمیم، چگونه یک طبیب حرفه ای غرور بی جای ملی را در سلامت یک بیمار دخالت میدهد. بالاخره دکتر گارسیا گفنگور را با یک اخطار خاتمه داد: به هرحال شما امکان دیگری ندارید یا اینکه به بیمارستان پاتیلا میروید یا پاناما را ترک می کنید، شما باید در بیمارستان ما بستری شوید. مشاوران من از این بابت از دکتر گارسیا بی نهایت عصبانی بودند، اما در آنزمان ما امکان دیگری نداشتیم. کاملا" روشن بودکه ایالات متحده میل داشت ما در پاناما بمانیم تا بتواند به بازی خود با دولت ایران ادامه دهد و از وجود من در مقابل پس گرفتن گروگانهای آمریکائی در ایران استفاده ببرد و من به عنوان یک زندانی بی گناه آمریکائی در جزیره زیبای کنتادورا بمانم. در یازدهم مارس تصمیم گرفتم خود را تحت عمل جراحی پیش بینی شده قرار دهم. دکتر دوباکی تاکید کرد که عمل جراحی را در بیمارستان پاتیلا انجام خواهد داد. وسایل لازمه برای جابجائی اطرافیان من از کنتادورا به پاناماسیتی فراهم شد. هر سه خواهر من به پاناما پرواز کردند تا در کنار من باشند. در چهاردهم مارس به راه افتادم. پس از مدت کوتاهی، دکتر دوباکی، دکتر کن و تیم پزشکان آمریکائیشان به آنجا رسیدند. از بدشانسی من دوباره همه چیز آنچنان که باید باشد نبود. طبیبان پاناماشی اجازه نمی دادند دکتر دوباکی عمل جراحی را انجام دهد: آنها مدعی بودند دکتر دوباکی تنها یک جراح در حین مسافرت است وجراحی های ساده ومعمولی میتواند از طرف طبیبان پاناماشی انجام بگیرد. ظاهرا" غرور آنها به بازی گرفته شده بود. من میبایست بهرحال از جراح آمریکائی صرف نظر کنم، اینچنین بود موقعیت ما. من دکترپاناماشی را یک دیوانه میدانستم زیرا با جان من بازی میکرد و من هیچ میل نداشتم به خاطر لجبازی های پاناماشی ها آنرا از دست بدهم. با مشورت، طبیبان من از عمل جراحی در پاتیلا صرف نظر کردند ومتفقا" براین عقیده بودند که عقب انداختن عمل جراحی به دوهفته بعد هیچگونه خطری را ایجاد نخواهد کرد. صبح روز بعد بیمارستان را برای کنتادورا ترک کردم. درهمین زمان روزنامه ها در تمام جهان پیرامون موقعیت من گزارش میدادند. خوشبختانه خانم پرزیدنت سادات مرتبا" تلفنی با شهبانو در تماس بود و برای من آرزوی سلامتی وتندرستی میکرد. خانم سادات از طرف پرزیدنت سادات ما را به مصر دعوت کرد تا در آنجا درمانهای لازم را با طبیبانی که خودم انتخاب بکنم انجام دهم. پرزیدنت سادات میل داشت هواپیمای شخصی اش را بلافاصله

برای ما بفرستند. من تصمیم گرفتم دعوت دوستانهٔ پرزیدنت سادات را بپذیرم. دعوت وی اززمانی که وطنم ایران را ترک کرده بودم همچنان پابرجا بود. من همیشه ایشان را به عنوان یک دوست ارزشمند ومردی مملو از شرافت می شناختم. دراین روزهای سختی که من وفامیلم میگذراندیم این احساس قوی ترشد. پرزیدنت سادات وخانمشان به دفعات مکرردرمدت اقامت من درپاناما ازسلامتی من جویا میشدند. پیام آنها همیشه یکی بود: "چرا به مصر بازنمی گردید؟ شما به اینجا همیشه خوش آمده اید." دربیست ویکم مارس هامیلتون جردن به پاناما آمد. او به محض ورودتلفنی خبرداد برای دیدار من آمده است. مشاورمن آرما و به اوجواب داددیگرخیلی دیراست ما داریم پاناما را ترک می کنیم. اوسپس به دیدن ژنرال توریخوررفت. بالویدکوتلر رابطه ای برقرارکردوبعدا" آرنولدرافائل یکی ازمشاوران برجستهٔ ونس وزیر امورخارجهٔ آمریکا به پاناما پروازکرد. پس ازورود آرنولدرافائل به پاناما، لویدکوتلرتلفنی گفت با پیامی ازطرف پرزیدنت کارتر به کنتادورامیاید. ما قبول کردیم درحالیکه میدانستم شهبانوقبلا" باخانم پرزیدنت سادات صحبت کرده وتصمیم مرا برای مسافرت به مصربه اورسانده است. هنگامی که لویدکوتلرآمد، پافشاری میکردتا با من تنها باشد (بدون حضورمشاورانم با من دیدارکند) با عدم علاقه قبول کردم به شرطی که مشاورمن آرما و درنزدیکی محل ملاقات ازدورناظرگفتگوی ما باشد. من قبلا" بالویدکوتلر درپایگاه هوائی لاک لندگفتگوهائی داشته ام ومیدانستم انسان زیرکی است که با مسائل پیچیدهٔ سیاسی آشناست. وی بسیارعاقلانه موقعیت ایالات متحده را برای من شرح داد. اومیگفت مسافرت من به مصرخطری برای پرزیدنت سادات در جهان عرب وتاثیر فراوانی درگفتگوهای صلح خاورمیانه خواهدداشت و هر زمان که میل داشته باشم می توانم به بیمارستان هوستن برای عمل جراحی بازگردم. قرارما درلاک لندهم همین بود. اما دراین میان به علت روابطی که برای آزادی گروگانهای آمریکائی انجام میگرفت مناسب نبودبه آمریکا سفرکنم زیرا خطری برای این گفتگوها ایجادمیکرد. بهترین راه حل برای پرزیدنت کارتراین است که من درپاناما بمانم وبلافاصله اطمینان هائی رادر این موردبیان کرد. وی میگفت میتوانم عمل جراحی را در بیمارستان آمریکائی گورگاس انجام دهم وطبیبان پاناما ئی حاضرهستندازدکتردوباکی بخاطررفتارشان دربیمارستان پاناما پوزش بطلبند. لویدکوتلربااطمینان صحبت میکرد، امامن تصمیم خودراگرفته بودم. بهرحال قول دادم درپیرامون پیشنهادات وی فکرکنم و وی را در صبح روز بعد بپذیرم. پیشنهادات

آمریکائی ها را جدی نمی دانستم زیرا که یکسال ونیم گذشته قول های آمریکائی ها بسیار بی ارزش شده بود. قول های آنها تاج وتخت مرا بربادداد واعتماد دوباره به اقوال آنها میتوانست معنی مرگ ونیستی مرا به همراه داشته باشد. فردای آنروز لویدکوتلر پیش من بازگشت . چمدانهای بسته ما را دیدومتوجه تصمیم ما شد. اوتلاش بیشتری نکردتا درهدف ما تغییری بدهدبه این سبب به کاخ سفیدتلفنی خبردادکه کارهای موردلزوم انجام بگیرد. وی میگفت عاقلانه است که یک هواپیمای آمریکائی رابرای این سفر انتخاب کنیم ومنتظرهواپیمای سادات نشویم، زیرامعتقدبودهواپیمای مصری بخاطر اجازه ورودبرای بنزین گیری درطول راه مشکلاتی خواهدداشت . تلفن های متعددی شد، لویدکوتلروا طرافیانش به تهیه هواپیما پرداختند. این هواپیما درفرودگاه بین المللی شهرپاناما منتظربود. پس ازتصمیم من برای ترک پاناما، رفتارپاناماشیان تغییرکرد. آنها برای کمک به ما کوشش می کردند. نگهبانان درامنیت ما جدیت به خرج میدادند. من تب زیادی داشتم و فشار خون من بطورخطرناکی پائین بود. گلبولهای سفیدخون من به ده درصدمیزان عادی رسیده بود. بدین سبب پروازبرروی آتلانتیک خطرناک بود. اگر در هواپیمادرحین پرواززخمی میشدم امکان اینکه جلوی خونریزی را بتوانند بگیرندکم بود. ما درشهرپاناما سوارهواپیما شدیم. سفرطولانی وخسته کننده ای بود. در آزورن (Azoren) برای بنزین گیری فرودآمدیم .یک ژنرال پرتغالی وسفیرآمریکا درفرودگاه منتظرما بودند. هرچندمن بیماروتب فراوانی داشتم، ولی برخاستم وخودرا برای پذیرفتن آنها آماده کردم. بالاخره در قاهره فرود آمدیم. پرزیدنت سادات وخانمشان منتظرما بودندتا درهوای آفتابی آنجا از ما استقبال کنند. گاردنظامی درپشت سرپرزیدنت سادات دیده میشد. من هواپیما راترک کردم وبسوی پرزیدنت سادات وخانمش رفتم ووی رادرآغوش گرفتم. اوگفت : "خدارا شکرکه شما درامنیت هستید". من دراین موردمطمئن بودم. بوسیله هلیکوپترازفرودگاه بسوی بیمارستان نظامی مهدی درنزدیکی نیل درکنارقاهره پروازکردیم. پزشکان برای پائین آوردن تب وبالا بردن فشارخون شروع به اقدامات کردند. پس ازچندروزدکتردوباکی وهمکارانش با دستگاه های مدرنشان به قاهره واردشدند. عمل جراحی بسیار لازم بود. عکسبرداری نشان میدادکه طحال من بطورخطرناکی بزرگ شده بود.دربیست وهشتم مارس عمل جراحی انجام گرفت . طحال به علت بیماری سرطان به اندازه یک توپ فوتبال بزرگ شده بودو وزن آن به بیش از دوکیلورسیده بود، درحالیکه بطورعادی به اندازه دست گره کرده یک انسان می باشد.

پس ازمدتی کمی التیام ونیرویافتم، بیمارستان راترک کردم و به نزد خانواده‌ام درکاخ قبه، درده کیلومتری شمال قاهره، رفتم. کاخ قبه محل پذیرائی روءسای ممالک خارجی است که برای دیدار به مصرمیروند. این کاخ درمیان درختان میوه وباغچه های گل قرارگرفته ودرپیرامون آن دیوارمطمئنی ساخته شده است. قبل ازهرچیزاین خانه به ماصلح وآرامش وامنیت میداد، درست همان چیزی که ازهنگامیکه ایران راترک کردیم فاقدآن بودیم. البته طبیعی بودکه بیشتربه رویدادهای مبهم توجه داشتم، به گذشته وحال مبهم می اندیشیدم. بی تردیدمن اشتباهاتی کرده بودم، امانمی توانم باورکنم آن اشتباهات عامل اصلی سقوط من بودند. امکان آن بود تادرطول گذشت زمان همهٔ آن اشتباهات راتصحیح وجبران کنم. کشورمن به شکوفائی فرهنگی رسیده بود. بهرحال مخالفین من نشان دادندکه قدرت آنها بیشتربود، هرچند آنها علایق و اهداف متحدی نداشتند. عظیم‌ترین قسمت مخالفین من درغرب شایدبه سبب عدم آگاهی وافکارنادرستی که درذهن خودازایران پرورانده بودند، برعلیه من به حرکت آمدند. غربی هاهیچوقت کشور مرانفهمیدند. قرن هاست مارانادیده گرفته اند. زمانیکه مادوباره با آگاهی جدیدبه دنیای نورسیدیم، کشورمارابه عنوان تقاطع جغرافیائی جهان میدانستند. ما فقط نگهبانان جادهٔ تجارت آنهادرشرق بودیم ویک کشوروحشی وبدون ارزش به حساب میامدیم وجایگاهی درواقعیات سیاسی جهان نداشتیم. من هیچگاه به انکارواقعیات نپرداختم و ازعدم درک آمریکائیان وانگلیسیها درشناخت ایران به عنوان یک ملت مستقل ناتوان بودم. مادرناحیهٔ ژئوپلیتیکی خاصی زندگی میکنیم، زیراروسیه همیشه دررویای قدیمی خودبرای دستیابی به آب های گرم خلیج فارس بسرمیبرد. جواب این سئوالات آنطورکه من فکرمیکنم درعدم علاقمندی ودرک غرب ازتاریخ ایران وتجربه شکست خورده آن وفرق میان ایران قدیم وایران نومیباشد.

پاسخ من به تاریخ می بایدباتاریخ کشورم آغازگردد. کشوری که سه هزار سال تاریخ وتمدن دارد وهنوز به خوبی شناخته نشده. من میل داشتم ایران را مدرن وپیشرفته واردقرن بیستم نمایم. شایدسقوط ایران درآینده ابعاد گسترده ای به خودبگیردوبه دنبال خودکشورهای دوست ومتحدراساقط نماید.

تقویم تاریخ

۱۸۷۲ اولین امتیاز استخراج نفت ایران توسط ناصرالدین شاه به بارون ژولیس رویتر انگلیسی به مدت ۷۰ سال فروخته شد. دولت انگلیس برای بستن این قرارداد پافشاری میکرد...........

۱۹۰۱ ویلیام ناکس دارسی بانکدار تبعه انگلیس ساکن استرالیا دومین امتیاز استخراج معادن نفت ایران را به مدت ۶۶ سال از ناصرالدین شاه دریافت کرد.

۱۹۰۶ قانون اساسی مشروطه ایران به امضای مظفرالدین شاه رسید.

۱۹۰۷ بین دو کشور روسیه و انگلیس قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ امضاء شد.

۱۹۰۹ تاءسیس شرکت نفت پارس و انگلیس.

۱۹۱۲ ۵۱ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در اختیار نیروی دریائی انگلیس قرار گرفت.

۱۹۱۹ محمدرضا پهلوی متولد شد.

۱۹۲۵ انقراض سلسلهٔ قاجاریه اعلام و رضا خان سردار سپه به پادشاهی انتخاب شد. (آغاز سلسلهٔ پهلوی)

۱۹۳۵ طبق فرمانی نام "ایران" برای استفاده در مکاتبات داخلی و خارجی اعلام گردید.

۱۹۴۱	۲۵ اوت	کشورایران موردتجاوزنیروهای نظامی کشورهای انگلیس وروسیه قرارگرفت . (جنگ جهانی دوم)
۱۹۴۱	۱۷ سپتامبر	رضاشاه ازسلطنت کناره‌گیری کرد و پسرارشدش محمدرضا پهلوی به‌جای پدرشاه ایران شد .
۱۹۴۶	مه	روسها سربازان خودرا ازاستان آذربایجان به پشت مرزهای بین‌المللی فراخواندند .
۱۹۴۹	۴ فوریه	ناصرفخرآرائی دردانشگاه تهران شاه ایران را ترورکرد .
۱۹۵۰	۲۶ ژوئن	سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش به نخست وزیری انتخاب شد .
۱۹۵۱	۷ مارس	سپهبد رزم‌آرا به‌دست فدائیان اسلام درجلوی مسجد شاه به‌قتل رسید .
۱۹۵۱	۲۸ آوریل	دکترمحمدمصدق به‌فرمان محمدرضا شاه پهلوی به نخست وزیری ایران انتخاب شد .
۱۹۵۱	۱ مه	روزملی شدن نفت ایران .
۱۹۵۲	۱۶ اکتبر	قطع روابط سیاسی ایران وانگلیس .
۱۹۵۳	۱۹ اوت	سقوط دولت مصدق (۲۸ مرداد) .
۱۹۵۹	۲۱ دسامبر	محمدرضا پهلوی شاه ایران باخانم فرح دیبا ازدواج کرد .
۱۹۶۰	۳۱ اکتبر	رضا پهلوی متولدشد .
۱۹۶۲		انقلاب سفیدآغازشد . (انقلاب شاه ومردم)
۱۹۶۵	۲۶ ژانویه	حسنعلی منصورنخست وزیربه‌دست فدائیان اسلام ترورشد . امیرعباس هویدا بلافاصله نخست وزیرایران گردید .
۱۹۷۰	اکتبر	افتتاح لوله‌سراسری گازایران . ازاین تاریخ، ایران قادربودروزانه ده میلیاردمترمکعب گازبه روسیه حمل نماید .
۱۹۷۵	۲ مه	تاسیس حزب رستاخیزایران .

۱۹۷۷

۶ اوت — امیرعباس هویدا نخست وزیر پس از ۱۳ سال از سمت خود استعفا داد و جمشید آموزگار نخست وزیر ایران گردید.

۱۱ اوت — قانون منع خرید سهام کارخانجات از طرف کارمندان عالیرتبهٔ دولت تصویب شد.

۱۶ اکتبر — عقد قرارداد خرید دو رآکتور اتمی از دولت فرانسه.

۲۳ اکتبر — مصطفی خمینی مرد. طرفداران روح الله خمینی مرگ وی را به ساواک نسبت دادند.

۳۱ اکتبر — جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا در تهران، کشور ایران را جزیرهٔ ثبات خواند.

۱۹۷۸

۱ ژانویه — شاه ایران و جیمی کارتر و پادشاه اردن هاشمی در تهران به مشاوره و تبادل نظر پرداختند.

۷ ژانویه — روزنامهٔ اطلاعات مقالهٔ معروف خود را دربارهٔ خمینی منتشر کرد.

۹ ژانویه — زد و خورد مامورین انتظامی با طرفداران خمینی در شهر قم.

۲۶ ژانویه — حزب رستاخیز راه پیمائی بزرگی در تهران برگزار کرد. (تعداد شرکت کنندگان به ۳۰۰ ۰۰۰ نفر بالغ میشد).

۱۸ فوریه — به مناسبت برگزاری روز چهلم مرگ مصطفی خمینی شهر قم نا آرام بود.

۷ مارس — دولت ایران برخی از مامورین سازمان امنیت و اطلاعات کشور و پلیس را متهم به کارهای غیرقانونی کرد.

۱۷ مارس — آشوب در شهرهای تهران، بابل، قزوین، و یزد.

۲۹ مارس — شهر تبریز نا آرام بود. مامورین انتظامی عده‌ای از آشوبگران را دستگیر کردند.

۱۵ آوریل — والترشل رئیس جمهور آلمان غربی مهمان شاه ایران بود.

۲۹ آوریل — روحانیون با پخش اعلامیه مردم را دعوت به اعتصاب و آشوب کردند.

۹ مه — آیت الله شریعتمداری عزای ملی اعلام کرد.

۱۱ مه — تظاهرات پراکنده در تهران وشهرستانها.

۱۵ مه — روحانیون خواستار اعتصاب درسراسر کشور شدند.

۲۸ مه — آیت الله شریعتمداری به دولت اخطار کرد که به اصول قانون اساسی احترام گذارد، وبه اجرای قوانین اسلام بپردازد.

۵ ژوئن — خمینی مردم را به اعتصاب وآشوب دعوت کرد.

۷ ژوئن — تیمسار نصیری از ریاست ساواک برکنار شد وتیمسار مقدم به ریاست ساواک انتخاب شد.

۲۲ ژوئیه — شهر مشهد نا آرام بود.

۵ اوت — شاه درپیامی انتخابات آزاد را دراواسط سال ۱۹۷۹ تضمین کرد.

۱۰ اوت — زدوخورد سختی میان مامورین حکومت نظامی وآشوبگران دراصفهان بوجود آمد.

۱۹ اوت — آتش سوزی سینما رکس آبادان اتفاق افتاد، دراین فاجعهٔ غم انگیز ۴۷۷ نفر به هلاکت رسیدند.

۲۶ اوت — جمشید آموزگار نخست وزیر از سمت خود استعفا داد.

۲۷ اوت — جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا به نخست وزیری انتخاب گردید. وی دستور داد تا تقویم شاهنشاهی تبدیل به تقویم اسلامی گردد.

۲۸ اوت — سران جبههٔ ملی به فعالیت علنی پرداختند.

۵ سپتامبر — به مناسبت آخرین روز ماه رمضان (روزه) روحانیون راهپیمائی بزرگی برپا کردند.

۷ سپتامبر — درتهران ودیگر شهرهای بزرگ کشور حکومت نظامی اعلام گردید.

۸ سپتامبر — درمیدان ژاله میان شورشیان ومامورین انتظامی زدوخورد سختی درگرفت. تعدادی کشته وعده‌ای زخمی شدند. (جمعهٔ سیاه)

۹ سپتامبر امیرعباس هویدا وزیردربار را زپست خودکناره‌گیری کرد.

۱۰ سپتامبر به‌سبب نا آرامیهای سراسری کشورشاه دیداررسمی خودرااز رومانی وآلمان شرقی به آینده موکول کرد.

۱۲ سپتامبر جیمی کارتررئیس جمهورآمریکا درمصاحبه‌ای پشتیبانی خودرااز شاه اعلام کرد.

۱۲ سپتامبر جعفرشریف امامی به‌عنوان مبارزه با فساد،امیرعباس هویدا وعده‌ای ازوزیران کابینه‌اورا دستگیر و بازداشت کرد.

۱۶ سپتامبر زلزله درشهرطبس دویست هزارکشته وعده‌ای زخمی و بیخانمان به‌جای گذاشت.

۲۱ سپتامبر جمشیدآموزگار ازریاست حزب رستاخیزاستعفا داد.

۳۰ سپتامبر حزب رستاخیزمنحل اعلام شد.

۶ اکتبر خمینی عراق راترک کردودرحومهٔ پاریس در محله نوفل لوشاتو ساکن شد.

۸ اکتبر دامنهٔ اعتصابات به‌تمامی ادارات وبخش خصوصی کشیده شد.

۱۶ اکتبر به‌مناسبت روزچهلم واقعهٔ میدان ژاله راه‌پیمائی بزرگی درتهران برگزارگردید.

۲۶ اکتبر به‌دستورشاه ۱۴۰۰ نفراززندانیان سیاسی عفوو آزادگردیدند.

۲۹ اکتبر به‌سبب اعتصاب کارگران نفت جنوب، تولید و استخراج نفت به‌میزان ۷۰ درصد کاهش یافت.

۳۱ اکتبر دولت نام ۳۴ نفرازکارمندان عالیرتبهٔ ساواک راکه کارهای غیرقانونی کرده بودندانتشارداد. اعتصابات کارگران نفت جنوب ادامه دارد.

۱ نوامبر مامورین انتظامی درخوزستان به نگهداری صنایع نفتی پرداختند.

۵ نوامبر مردم به بانکها وفروشگاههای بزرگ حمله کردند. به علت آتش سوزی فراوان این روزرا شنبهٔ سرخ نامیدند.

۶ نوامبر دولت شریف امامی سقوط کرد، و تیمسارغلامرضا ازهاری رئیس دولت نظامی گردید.

۷ نوامبر	درپاریس خمینی خواستاربراندازی سلطنت وتاسیس جمهوری اسلامی شد.
۷ نوامبر	هویدا نخست وزیروزیردربارپیشین وتیمسار نصیری رئیس گذشته ساواک وچندوزیردیگربه اتهام فساد وسوءاستفاده ازمقامهای خوددستگیرشدند.
۹ نوامبر	دولت آمریکا تعدادی ازناوهای جنگی خودرا به نزدیکی خلیج فارس گسیل داشت.
۱۱ نوامبر	کریم سنجابی وچندعضوجبهه‌ملی دستگیرشدند.
۱۹ نوامبر	اتحادجماهیرشوروی به دولت آمریکا اخطارکردکه از دخالت درمسائل داخلی ایران خودداری کند.
۲۷ نوامبر	روزنامه‌واشنگتن پست گزارش دادکه دولت کارتر پنهانی باخمینی وهمکارانش روابط نزدیکی برقرارکرده است.
	درهمین زمان سناتورآمریکائی روبرت برت درایران دردیداری باشاه به‌وی اطمینان دادکه دولت آمریکا ازسیاست شاه پشتیبانی میکندودرمسائل داخلی ایران دخالتی نخواهدکرد.
۳۰ نوامبر	جیمی کارتررئیس جمهورآمریکا اعلام کردکه ازرژیم شاه پشتیبانی میکند. وی خاطرنشان کردکه درمسائل داخلی ایران دخالت نخواهدکرد.
۲ دسامبر	خمینی درپاریس اعلام کرد، اگراوبه‌قدرت برسد صدورنفت به اسرائیل راممنوع خواهدکرد.
۱۰ دسامبر	به‌مناسبت تاسوعاوعاشورا (۱۱دسامبر)درتمامی شهرهای ایران راه‌پیمائی برعلیه‌دولت برگذار گردید. ماموربن حکومت نظامی دسته‌های سینه‌زنی وعزاداری راآزادگذاشتند. اعتصاب کارگران‌نفت درجنوب ادامه دارد.
۲۰ دسامبر	درتهران کارکنان بانک ملی لیستی منتشرکردند که نام تعدادی ازوزراووکلای دومجلس شوراوسنا و مقامات بلندپایه‌دولتی ونظامی که اقدام به ارسال میلیونها دلاربه خارج کرده بودندفاش شده بود. رقم ذکرشده دراین‌شهنامه بالغ برچندمیلیارددلاربود.

۲۲ دسامبر	خمینی سال نومسیحی را به ملل مسیحی تبریک گفت و از آنها خواست که به پشتیبانی او وبرعلیه شاه بـــه او کمک کنند.
۲۹ دسامبر	استخراج وتولیدنفت ایران به ۳۰۰ ۰۰۰ بشکه در روزرسید. مصرف روزانه‌ءایران ۹۰۰ ۰۰۰ بشکـــه میباشد.
۲۹ دسامبر	دکترشاپوربختیار آمادگی خودرا برای تشکیل یـــک دولت ائتلافی اعلام داشت.
۳۰ دسامبر	جبهه‌ءملی ازدکترشاپوربختیار خواست که پست‌نخست وزیری را قبول نکند.
۳۱ دسامبر	دکترشاپوربختیار پس ازیک دیدار طولانی با شـــاه ایران آمادگی خودرا برای تشکیل دولت ملی اعـــلان کرد.

۱۹۷۹

۱ ژانویه	دکترشاپوربختیار دریک مصاحبه‌مطبوعاتی برنامـــهء دولت خودرا اعلام کرد.
۳ ژانویه	مجلس شورای ملی وسنا به دکترشاپوربختیـــار رای اعتماددادند.
۴ ژانویه	سخنگوی وزارت امورخارجه‌ءآمریکا برای خبرنگـــاران خارجی وداخلی اعلام کردکه دولت کارترازدکتـــر بختیار وبرنامه های اوکاملا" پشتیبانی میکنـــد. وی درموردخروج شاه از ایران گفت حکومت آمریکا دراین موردبی تفاوت است .
۴ ژانویه	سران جبهه‌ءملی دراعلامیه‌ای اخراج دکترشاپـــور بختیار را ازجبهه‌ء ملی اعلام کردند.
۴ ژانویه	ژنرال آمریکائی هویزربه‌دستورکارتربرای انجام یک ماموریت سری مخفیانه واردتهران شد. شاه ازورود اوبی اطلاع بود.

تاریخ	رویداد
۱۱ ژانویه	وزیرخارجه‌آمریکا درجمع خبرنگاران گفت شاه ایران کشورش را برای یک استراحت چندهفته‌ای ترک خواهدکرد.
۱۶ ژانویه	شاه ایران را ترک کرد. کارشناسان خارجی معترف هستندکه این آخرین روزهای پادشاهی وی میباشد. شاه ایران به نظامیان وفادارخودتوصیه کرداز دولت شاپوربختیار پشتیبانی کنند. شاه به مصرسفرکرد.
۱۸ ژانویه	خمینی درپاریس برعلیه شاپوربختیار اعلامیه صادرکرد.
۲۲ ژانویه	رمزی کلارک وزیردادگستری اسبق آمریکا دریکدیدار سری با خمینی ویاران او به تبادل نظرپرداخت.
۲۵ ژانویه	صدهزارنفردرتهران به نفع دکترشاپوربختیار دست به تظاهرات زدند.
	به دستوردکترشاپوربختیار نخست وزیر، فرودگاههای کشوربه روی خمینی بسته شد.
۲۵ ژانویه	تیمسارقره باغی رئیس ستادبزرگ، شایعه‌کودتای نظامی رانادرست خواند.
۲۸ ژانویه	۳۰ نفرازطرفداران شاپوربختیار نخست وزیر، در خیابانهای تهران به دست مخالفین دولت کشته شدند.
۳۰ ژانویه	فرودگاه‌های کشوردوباره بازشدند.
۱ فوریه	خمینی ویارانش با یک هواپیمای ارفرانس وارد ایران شدند.
۶ فوریه	خمینی مهدی بازرگان را به عنوان رئیس‌دولت‌موقت تعیین واعلام کرد.
	تمامی وزارتخانه‌ها وادارات دولتی تعطیل ودولت دکترشاپوربختیار عملا" قدرتی برای ادامه انجام وظایف خودندارد.
۹ فوریه	گاردجاویدان به عنوان وفاداری به سلطنت دست به عملیات نظامی زد. دراین رابطه زدوخوردمیان افرادگاردجاویدان وپادگان شورشی هوانیروز در فرح آباد روی داد.

۱۱ فوریه — سران نظامی کشوربا امضاء بیانیه ای بیطرفی خودرا ازرویدادهای سیاسی آینده ایران اعلام کردند. این تصمیم به پیشنهادرئیس ستادارتش تیمسار قره باغی گرفته شد.

۱۴ فوریه — عده ای درجلوی سفارت آمریکا تظاهراتی برعلیه دولت آمریکا برپا کردند. (طرفداران مجاهدین خلق) آیت الله بهشتی وخمینی ازاین اقدام تقدیرکردند.

۱۵ فوریه — عده ای ازسران عالی نظامی کشوربه دستورخمینی تیرباران شدند.

۱۶ فوریه — دولت آمریکا اعلام کردکه بادولت جدید ایران همکاری خواهدکرد. (دولت بازرگان رابه رسمیت شناخت).

۱۸ فوریه — روابط سیاسی ایران واسرائیل قطع شد.

۱۹ فوریه — یاسرعرفات رهبرسازمان الفتح در تهران کنسولگری اسرائیل راتصرف وآن مکان راسفارت فلسطین نام نهاد.

۲۱ فوریه — ایران اعلام کردکه آمریکا باید دستگاه های جاسوسی خودرا درشمال ایران برچیند.

۲۲ فوریه — اولین راهپیمائی گروههای کمونیستی ومارکسیستی درمحوطه دانشگاه تهران انجام گرفت.

۲۵ فوریه — سفارت آمریکا درتهران اعلام کردکه جان آمریکائیان مقیم ایران درخطراست وتوصیه کردایران راهرچه زودترترک کنند.

۲۶ فوریه — خمینی برای سکونت به شهرقم رفت.

۱ مارس — عبدالرحمن قاسملودراعلامیه ای خواستارتشکیل فدرال ایران وکردستان آزادشد. دراین زمینه کشور سوسیالیستی یوگسلاوی رانمونه آورد.

۵ مارس — ۷ نفرازوزرای سابق تیرباران شدند.

۶ مارس — دولت ایران خواهان استرداد شاه به ایران شد.

۱۸ مارس — کردهای مسلح درسنندج به یک پاسگاه نظامی (ژاندارمری) وساختمان رادیوسنندج حمله کردند و آن نقاط راتصرف نمودند.

۲۷ مارس	در ترکمن صحرا زدوخورد خونینی بین پاسداران انقلاب ومردم درگرفت.
۳۰ مارس	شاه ایران با خانواده اش مراکش را ترک کرد.
۳۱ مارس	رفراندم برای تاسیس جمهوری اسلامی انجام گرفت.
۲۸ آوریل	ایران روابط سیاسی خودرا با مصر قطع کرد.
۲۸ آوریل	ابوالحسن بنی صدر عضو شورای انقلاب شد.
۱۷ مه	سنای آمریکا از دولت ایران خواست که از تیرباران و اعدام کارکنان دولت در ایران خودداری کنند.
۲۰ مه	دولت ایران از آمریکا تقاضا کرد سفیر جدید خود را (والتر کاتلر) به ایران نفرستد و به جای وی (کاتم) را که با نهضت آزادی روابط بسیار نزدیکی داشته و دارد انتخاب کند.
۳۰ مه	زدوخورد خونینی در خرمشهر میان پاسداران انقلاب و مردم عرب زبان آن شهر درگرفت .
۱ ژوئیه	خمینی تشکیل مجلس خبرگان را اعلام کرد و به آنها یک ماه فرصت داد تا قانون اساسی جمهوری اسلامی را بررسی وتصویب کنند.
۴ ژوئیه	سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در مصاحبه ای بیان کرد که ایران از انتخاب والتر کاتلر سفیر جدید آمریکا خوشنود نمی باشد. وی گفت سفیر جدید آمریکا در ایران والتر کاتلر برای این ماموریت شایسته نیست.
۷ ژوئیه	گروه های مخالف رژیم خمینی در ایران لوله های نفت جنوب را منفجر کردند.
۹ ژوئیه	روزنامه های جمهوری اسلامی از وجود ده هزار زن که متهم به فعالیتهای سیاسی علیه رژیم ملایان هستند در زندانهای رژیم پرده برداشتند.
	کشتار سیاستمداران ونظامیان در ایران ادامه دارد، تاکنون ۳۰۰ شخصیت مهم سیاسی ونظامی به دست ملایان کشته شده اند.
۱۰ ژوئیه	شاه ایران وارد کشور مکزیک شد. وی ۶۰ روز در باهاما بسر برد.

۱۱ ژوئیه شیخ طاهرخاقانی رهبراقلیت عرب زبان خوزستان به دست پاسداران انقلاب دستگیروبه قم فرستاده شد.

۱۹ ژوئیه بازرگان اعلام کردکه باخمینی توافق کرده است تا میان دولت اووشورای انقلاب همکاری نزدیکی انجام گیرد. بازرگان علی اکبرهاشمی رفسنجانی، محمد جوادباهنر،سیدعلی خامنه ای رابه عنوان مشاور و معاون وزیرانتخاب کرد.

۲۳ ژوئیه دکترشاپوربختیاردرمصاحبه ای باخبرنگاران اروپائی درپاریس، بیلان چندماههٔ رژیم اسلامی راوحشتناک خواند.

۳۱ ژوئیه نتایج انتخابات مجلس خبرگان اعلام شد. ۶۰ نفر از ۷۳ نفرروحانی هستند. عبدالرحمن قاسملورهبر گروهی ازکردها به عضویت مجلس خبرگان انتخاب شد.

۱ اوت جمهوری اسلامی قرارداد ۹ میلیاردلاری خریداسلحه ازآمریکارا ملغی اعلام کرد.

۱۷ اوت سفارت آمریکادرتبریزموردهجوم مجاهدین خلق قرارگرفت وکمی آسیب دید.

۲۰ اوت خمینی پاسداران انقلاب را به نابودی کردها مامور کردوحزب طرفدارقاسملورا غیرقانونی اعلام نمود. شیخ صادق خلخالی بااختیارات ویژه ای به کردستان فرستاده شد.

۲۷ اوت به دستورشیخ صادق خلخالی تعدادی از کردها تیرباران شدند.

۷ سپتامبر سازمان ملل متحد به کشتارکردها درایران توسط ملایان جمهوری اسلامی اعتراض کرد.

۱۰ سپتامبر به دستورخمینی مبارزه با اقلیت مذهبی بهائی آغاز شد. مراکزمذهبی بهائیان درشیراز (خانه سیدباب) ودیگراماکن مقدس آنها درایران با خاک یکسان گردید. تعدادبهائیان درایران به ۰۰۰ ۳۰۰ نفر میرسد. این اقلیت مذهبی به گفتهٔ خبرگان مسائل ایران بزرگترین اقلیت مذهبی ایران بشمارمیرود.

عده‌ای ازبهائیان زندانی وعده‌ای به عنوان جاسوس اسرائیل تیرباران شده‌اند.

۱۵ سپتامبر — رادیوایران گزارش داد که دولت جمهوری اسلامی قراردادنظامی ایران وآمریکا راکه درسال ۱۹۴۷ میان دوکشورامضاء شده‌بودملغی اعلام کرد.

۲۲ اکتبر — شاه ایران برای درمان ومعالجات پزشکی وارد نیویورک گردید.

۲۳ اکتبر — سخنگوی امورخارجهٔ آمریکا به جمهوری اسلامی اطمینان دادکه شاه ایران فقط برای معاینات پزشکی واردآمریکا شده وپس ازدرمان، این کشوررا ترک خواهدکرد.

۱ نوامبر — آیت الله طباطبائی درتبریز به‌دست پاسداران انقلاب ترورشد. وی ازمخالفان خمینی وبارها به روش دادگاههای انقلاب اعتراض کرده بود.

۱ نوامبر — دفترخمینی درقم اعلامیهٔ خمینی رامبنی بردرخواست خروج شاه ایران ازآمریکا وتحویل وی به جمهوری اسلامی انتشارداد. درایران موج ضدآمریکائی به وسیلهٔ مجاهدین خلق وپاسداران انقلاب‌بالاگرفت.

۲ نوامبر — وزیرخارجهٔ ایران به‌دولت آمریکا بخاطرورودشاه ایران به آمریکا اعتراض کرد.وی خواستارمعاینه پزشکان ایرانی ازشاه شد.

۴ نوامبر — دانشجویان خط امام به‌سفارت آمریکاحمله کردند و کارکنان سفارت را (درحدود ۱۰۰ نفر) به گروگان گرفتند. عده‌ای بعداً" آزادو ۵۳ نفردر ایران گروگان باقی ماندند.

۵ نوامبر — آیت الله خمینی درسخنرانی خودبه گروگانها اشاره کردوگفت اگردولت آمریکا شاه ایران راتحویل ما ندهدما عملیات متقابلی راانجام خواهیم داد.

۶ نوامبر — مهدی بازرگان رئیس دولت موقت ازسمت خود استعفا داد.

خمینی شورای عالی انقلاب رامامورادارهٔ کشور کرد. اعضاء شورای عالی انقلاب بدین شرح است :

آیت الله منتظری (امام جمعه تهران) آیت الله محمدحسین بهشتی، آیت الله مهدی مهدوی کنی، آیت الله موسوی اردبیلی، حجت الاسلام سید علی خامنه ای، حجت الاسلام محمدباهنر، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، مهدی بازرگان، عباس شیبانی ابوالحسن بنی صدر، علی اکبرمعین فر، صادق قطب زاده، حسن حبیبی، عزت الله سحابی. (بنی صدروزیرامورخارجه).

۷ نوامبر رمزی کلارک مامورمرموزآمریکا واردایران شد.

۷ نوامبر دولت آمریکا به شاه ایران اجازه داد تا پایان یافتن معاینات پزشکی درآمریکا بماند.

۸ نوامبر آمریکا کشتیهای جنگی خودرا بسوی خلیج فارس گسیل کرد.

۹ نوامبر شورای امنیت سازمان ملل متحدبه ایران اخطارکرد گروگانهای آمریکائی را آزادسازد.

۱۰ نوامبر کارتربه ۵۰ هزاردانشجوی ایرانی اخطارکرد به اولین پاسگاه پلیس محل اقامت خود،خودرا معرفی نمایند. دانشجویان بدون اقامت قانونی به ایران فرستاده خواهندشد.

۱۲ نوامبر کارترخریدوورودنفت ایران را به آمریکا ممنوع اعلام کرد.

۱۳ نوامبر جمهوری اسلامی تمامی شرکتهای آمریکائی درایران راملی کرد.

۱۴ نوامبر جیمی کارتردستورداد تا تمامی حسابهای بانکی ایران درآمریکا واروپا بسته شود.

۱۵ نوامبر مجلس خبرگان با دوسوم آراء قانون اساسی جمهوری اسلامی راتصویب کرد.

۱۶ نوامبر شورای عالی انقلاب ۱۷ وزیربرای وزارتخانه های مختلف انتخاب کرد. ابوالحسن بنی صدر وزیر اقتصادودارائی وخارجه تعیین شد. هاشمی رفسنجانی وزیرکشورگردید.

۱۷ نوامبر عده ای ازگروگانهای سیاهپوست مردوزن آزادشدند.

۲۰ نوامبر — یک هیاءت ویژه برای آزادی گروگانها درکاخ سفید شروع بکارکرد.

۲۳ نوامبر — ابوالحسن بنی صدروزیردارائی تمامی شرکت های خارجی راملی اعلام کرد.

۲۸ نوامبر — به دستورشورای انقلاب وتصویب خمینی صادق قطب زاده وزیرخارجه جمهوری اسلامی گردید.

۲۹ نوامبر — جیمی کارترازسازمانهای مختلف درجهان خواست تاجمهوری اسلامی رابه خاطرگروگانگیری محکوم کنند.

۲ دسامبر — شاه ایران شهرنیویورک راترک کرد. وی ۶ هفته دراین شهراقامت داشت.

۷ دسامبر — ترورشهریارشفیق درپاریس توسط افرادحرفه ای انجام گرفت .

۱۵ دسامبر — کاخ سفید دربیانیه ای اعلام کردکه شاه ایران بیمارستان نظامی تگزاس راترک وبه پاناما عزیمت کرد.

۱۹ دسامبر — دبیرکل سازمان ملل کولدوالدهایم ازدولت آمریکا خواست تامحاصرهء اقتصادی ایران پایان یابد.

۲۷ دسامبر — حمله نظامی شوروی به افغانستان آغازشد. ۸۰ هزار سربازروسی ازراههای هوائی وزمینی وارد افغانستان شدندوکنترل کشوررا به دست گرفتند.

۳۱ دسامبر — دبیرکل سازمان ملل کولدوالدهایم برای یک دیدار چندروزه واردایران شد. وی میل داردرموردمسئله گروگانها باسران جمهوری اسلامی گفتگوکند.

۱۹۸۰

۳ ژانویه — دبیرکل سازمان ملل به دیدارشورای انقلاب رفت .

۴ ژانویه — والدهایم دبیرکل سازمان ملل به آمریکا مراجعت کرد. اوبه خبرنگاران گفت : خوشحال هستم که برگشته ام وبخصوص خوشبخت هستم که هنوززنده ام .

۶ ژانویه — جیمی کارتربا والدهایم ملاقات وازنتایج دیدار وی ازایران مطلع شد.

۱۱ ژانویه — سیرس ونس وزیرخارجهٔ آمریکا سران جمهوری اسلامی راتحدیدبه بستن تنگهٔ هرمزکرد.

۱۲ ژانویه — جمهوری اسلامی ازمقامات پاناما رسماً" درخواست دستگیری شاه ایران رانمود.

۱۳ ژانویه — شورای امنیت سازمان ملل پیشنهادآمریکا را مبنی برمحاصرهٔ اقتصادی ایران ردکرد.

۱۴ ژانویه — وزیرخارجهٔ جمهوری اسلامی صادق قطب زاده به خاطرفشارهای اقتصادی آمریکا دولت آن کشوررا انتقادکرد. وی گفت جمهوری اسلامی گروگانها را ممکن است برای همیشه نگاهدارد.

۱۸ ژانویه — سخنگوی وزارت خارجهٔ آمریکا گفت اگرگروگان ها آزادگردندامکان بستن یک پیمان نظامی برعلیه شوروی وتجاوزات آن کشوردرافغانستان فراوان است .

۲۰ ژانویه — کارترگفت برای حفظ جان گروگانها اقدامات درازمدت وشایدکوتاه مدت احتیاطی انجام خواهدداد.

۲۲ ژانویه — جیمی کارتربه کنگرهٔآمریکا گزارش دادکه میان سران ایران وآمریکا اختلافات اساسی وجودندارد، اگرگروگانها آزادشوندمیتوان با همکاری ایران بر علیه شوروی اقدامات موءثری انجام داد.

۲۷ ژانویه — بنی صدردرانتخابات ریاست جمهوری پیروزشد.

۲۹ ژانویه — شش کارمندسفارت آمریکا که پس از گروگانگیری پنهان بودندبا پاسپورت کانادائی‌ازایران خارج شدند.

۲ فوریه — بنی صدرفرمان ریاست جمهوری خودرا پس از دست بوسی خمینی دریافت کرد.

۲۲ مارس — شاه ایران پاناما را به قصدعزیمت به مصرترک کرد.

۲۵ آوریل — عملیات نظامی ویژه آمریکائیان برای رهائی گروگانها درطبس به شکست انجامید. درنزدیکی‌طبس یک هلیکوپتربا یک هواپیمای هرکولس تصادم کردو

به آتش کشیده شد. ۸ سرباز آمریکائی در این ماجرا جان خودرا ازدست دادند. جیمی کارترمسئولیت شکست این عملیات را بعهده گرفت.

۱۲ مه — شیخ صادق خلخالی باعده‌ای ازفدائیان اسلام آرامگاه رضا شاه پهلوی را با خاک یکسان کرد.

۲۲ مه — درکنفرانس وزرای خارجه اسلامی دراسلام آباد به دولت مصرتوصیه شدکه شاه ایران را به جمهوری اسلامی تحویل دهد.

۱۸ ژوئن — نوارآیت درتهران منتشرشد.

۴ ژوئیه — بنی صدرباعده‌ای ازپاسداران به دانشگاه حمله کرد.

۱۰ ژوئیه — عملیات براندازی جمهوری اسلامی به‌دست عده‌ای ازنظامیان میهن پرست کشف شد. رهبران عملیات نوژه پس ازچندی محاکمه وتیرباران شدند.

۱۷ ژوئیه — شورای نگهبان انتخاب ،وشورای عالی انقلاب منحل شد.

۱۸ ژوئیه — در پاریس به‌جان دکترشاپوربختیار آخرین نخست وزیرشاه فقیدورهبرنهضت مقاومت ملی ایران سوء قصدشد. یک پلیس ویک خانم فرانسوی به دست تروریستها کشته شدند.

۲۷ ژوئیه — محمدرضا پهلوی شاه ایران دربیمارستان نظامی معادی درقاهره پس ازیک بیماری طولانی درگذشت

۲۹ ژوئیه — تشییع جنازهٔ شاه ایران درقاهره باحضور رئیس جمهورفقیدمصرانورالسادات و شخصیت های مهم بین المللی بامراسم باشکوهی انجام گرفت . جسد شاه فقیددرمسجدرفاعی قاهره به‌امانت به خاک سپرده شد.

۱۱ اوت — محمدعلی رجائی نخست وزیرجمهوری اسلامی گردید.

۲۹ اوت — سازمان عفوبین المللی درنامه‌ای ازرجائی نخست وزیرجمهوری اسلامی خواست که ازکشتارمردم بی گناه به‌خاطرعقایددینی وسیاسی خاتمه دهد.

۲۲ سپتامبر — حمله نظامی عراق به ایران آغازشد. واحدهای ارتش عراق به‌خرمشهروآبادان حمله کردند.

۳ اکتبر	مجلس اسلامی به ۷ نفرماموریت دادتابه حل مشکل گروگانها بپردازند. رئیس کمیسیون هفت نفـــری حجت الاسلام خوئینیهاسرپرست وسخنگوی دانـــش جویان خط امام شد.
۱۲ اکتبر	خمینی درفرمانی تشکیل شورای دفاع راا علام کرد. اعضاء این شورامصطفی چمران، علی خامنـــه ای و هاشمی رفسنجانی، ابوالحسن بنی صدر وتنی چنـد ازفرماندهان ارتش هستند.
۱۸ اکتبر	علی رجائی درجلسهء شورای امنیت سازمان مــلل شرکت کرد.
۲۰ اکتبر	جیمی کارتررئیس جمهورآمریکا دریک کنفرانـــس انتخاباتی اعلام کرداگرایران گروگانهارا آزادکند، تمامی حسابهای بستهء ایران را آزاد وروابط خوبی راباایران برقرارخواهدکرد.
۳۱ اکتبر	رضاپهلوی ولیعهدایران درشهرقاهره خود را وارث تاج وتخت ایران خواند.
۲ نوامبر	علی رجائی باسفیرکشورالجزایر ملاقات کرد.
۴ نوامبر	جیمی کارتر درانتخابات ریاست جمهوری آمـریکا ازرونالدریگان شکست خورد.
۱۶ نوامبر	یکی ازسران مجاهدین خلق به نام محمدرضاسعادتی که دراوائل سال ۱۹۸۰ به جرم جاسوسی برای کشور کمونیستی شوروی دستگیرشده بودبه ده سال زنـــدان محکوم شد.
۲۹ نوامبر	خانم پارسا وزیرآموزش وپرورش دردولت هویـــدا تیرباران شد. وی ۶۲ سال داشت واولیـــــن نمایندهء بانوان درمجلس واولین وزیرزن درایـران بود.

۱۹۸۱

۱۹ ژانویه	وارن کریستفردرالجزایرقراردادمعروف الجزایر را برای رهائی گروگانها امضاءکرد.
۲۰ ژانویه	گروگانهای آمریکائی با یک هواپیمای الجزایری درساعت ۱۰ شب ایران راترک کردند. درالجزایر گروگانها با یک هواپیمای آمریکائی به شهر ویس بادن (آلمان غربی) برای معاینات پزشکی حمل شدند. ۵۲ آمریکائی ۴۴۴ روزگروگان آیت الله خمینی بودند.
	ریگان رئیس جمهورجدیدآمریکا درکاخ سفید شروع به کارکرد.
۲۶ ژانویه	مجلس اسلامی قراردادالجزایر را پس از آزادی گروگانها تصویب کرد.
۶ فوریه	گروه های مارکسیستی وکمونیستی به اعتراض آزادی گروگانها، راهپیمائی کردند.
۱۶ فوریه	تمامی معاملات خارجی درایران دولتی شد.
۲۸ ژوئن	مسعودرجوی وبنی صدربه وسیله یک هواپیمای نظامی ازایران فرارکردند.
	درانفجارمهیبی درمرکز جمهوری اسلامی آیت الله بهشتی و ۳۰ وکیل مجلس اسلامی و تعدادی از اعضای حزب جمهوری اسلامی دراین انفجار کشته شدند.
۳ اوت	علی رجائی به ریاست جمهوری دولت اسلامی انتخاب شد.
۴ اوت	ترورحسن آیت ازسران حزب جمهوری اسلامی.
۵ اوت	حجت الاسلام جوادباهنرنخست وزیرجمهوری اسلامی گردید.
۲۸ اوت	علی رجائی وجوادباهنردرتهران ترورشدند.
۱۳ نوامبر	سیدعلی خامنه ای به ریاست جمهوری دولت اسلامی انتخاب شدوشروع به کارکرد.

۲	نوامبر	میرحسین موسوی خامنه‌ای نخست وزیر جمهوری اسلامی گردید.

۱۹۸۲

۱۰	آوریل	صادق قطب زاده دستگیرشد.
۱۹	آوریل	صادق قطب زاده دریک مصاحبه تلویزیونی پرده از فعالیتهای خودبرعلیه خمینی برداشت .
۲۲	آوریل	۱۳۰ نفرازوکلای مجلس اسلامی تقاضای دادگاه علنی برای محاکمه صادق قطب زاده کردند.
۲۵	اوت	مجلس اسلامی قانون قصاص راتصویب کرد.
۱۵	سپتامبر	صادق قطب زاده دریک دادگاه سری به عنوان مخالفت باجمهوری اسلامی محکوم وتیرباران شد.

۱۹۸۳

۲۲	ژانویه	وزیرخارجه‌ایران وسوریه ولیبی یک قرارداد ۱۳ ماده‌ای برای همکاریهای متقابل دردمشق امضاء کردند.
۴	مه	حزب توده درایران غیرقانونی اعلام شد.
۲۲	اوت	علی اکبرولایتی به‌طوررسمی ازلیبی دیدن کرد.
۲۳	اوت	درمیدان راه‌آهن تهران بمبی منفجرشد که ۱۸ نفر کشته به‌جای گذاشت .
۵	سپتامبر	آیت الله حکیم ازمردم عراق درخواست کردتابر علیه دولت عراق دست به‌شورش زنند. مرکز این سازمان درتهران است .
۷	اکتبر	۵ فروندهواپیمای سوپراتاندارد که مجهز به موشک اگزوست ساخت فرانسه تحویل عراق داده شد.

۱ نوامبر — هرالدتریبون تنها روزنامه‌خارجی است که‌درتهران بفروش میرسد.

۷ نوامبر — مخالفین جمهوری اسلامی در شهرهای وین، لندن، پاریس وبروکسل برای مدت کوتاهی دفاتر شرکت هواپیمائی ایران وسفارتخانه‌های جمهوری اسلامی راتصرف کردندوبه کشتارایرانیان وجنگ ایران و عراق اعتراض کردند.

۶ دسامبر — دردادگاه‌نظامی محاکمه‌اعضاء حزب توده آغازشد.

۱۲ دسامبر — ۲۳ نفرازحزب الهی هادرکویت دستگیرشدند.

۱۷ دسامبر — خمینی روحانیون را به‌وحدت دعوت کرد، وی گفت اگرما همدیگرراحفظ نکنیم ازبین خواهیم رفت افرادی دربازارومجلس هستند که آرام آرام راه را برای سرنگونی حکومت اسلامی آماده میکنند.

۲۷ دسامبر — دولت آلمان اعلام کردکه‌مصرف نفت درکشور آلمان به‌مقدارده‌درصدتنزل کرده‌وایران درمقام نهم از صادرکنندگان نفت به‌این کشوراست.

۱۹۸٤

۹ ژانویه — مجلس اسلامی لایحه‌ء تاسیس یک دانشگاه بین المللی اسلامی رادرتهران تصویب کرد.

۷ فوریه — سازمان جهاداسلامی مسئولیت ترورارتشبدغلام علی اویسی رادرپاریس بعهده‌گرفت.

۸ فوریه — پاسداران انقلاب یک شبکه‌مشروطه‌خواه‌رادستگیر کردند. مقدارزیادی اعلامیه‌وعکس رضا پهلوی و کتاب کشف شد.

۱۱ فوریه — رضا پهلوی دومین اعلامیه‌ء خودرامنتشرکرد. دراین اعلامیه گفته‌شده‌است که روز ۱۱ فوریه عزای ملی خواهدبود.

۱۶ فوریه	رادیوجمهوری اسلامی اعلام کردکه عملیات فجر ۵و۶ با شرکت نیم‌میلیون سرباز عنقریب شروع خواهدشد. این سیزدهمین حملهء ایران به عراق است .
۲۲ فوریه	عملیات فجر ۵ و۶ درنواحی جزایرمجنون با شکست روبروشد. دراین عملیات ۳۰۰۰۰ ایرانی کشته شدند.
۲۵ فوریه	ده‌نفرازسران حزب توده وناخدابهرام افضلی تیرباران شدند.
۲۸ فوریه	مجلس اسلامی قانون انتخابات راتصییرداد. ازاین تاریخ جوانان ۱۵ ساله‌میتوانندرانتخابات شرکت کنند.
۴ مارس	خمینی کشته‌شدگان جنگ راناچیزشمردوازجوانان درخواست کردکه درایام نوروزدرجبههء جنگ بسر برند.
۸ مارس	دولت ایران تمامی کشتیهائی راکه برای ایمران کالا ونفت حمل میکنند به‌مبلغ چندبرابربیمه‌کرد.
۱۳ مارس	کمیسیون حقوق بشرسازمان ملل به‌ایران اخطارکرد ازارسال خردسالان به‌جبههء جنگ خودداری کند.
۲۷ مارس	یک نفتکش یونانی بوسیلهء بمب افکنهای درنزدیکی خارک منفجرشد.
۳ آوریل	ابوالحسن بنی صدرازشورای ملی مقاومت (رجوی) کناره‌گیری کرد.
۲۵ آوریل	جمهوری اسلامی به‌تلافی کشتی یونانی ۵ فروند کشتی عربستان سعودی وکویت رابمباران کرد.
۱۰ مه	وزرای کشورهای بازارمشترک دربروکسل اعلام کردند که‌جنگ ایران وعراق هیچگونه‌اثری دربازار های آنهانخواهدداشت .
۱۸ مه	یکی ازخلبانان نیروی هوائی ایران بایک هواپیمای بمب افکن به کویت گریخت .
۲۹ مه	خمینی ازموسوی نخست وزیرقدردانی کرد.
۳۰ مه	خمینی امروزگفت :"روحانیون اگراختلافاتی هم دارندنبایدعلنا" به‌بیان آن بپردازند".

۵ ژوئن — هواپیماهای عربستان سعودی دوهواپیمای اف ۴ فانتوم ازنیروهای هوائی ایران رابه‌گلوله بستند.

۱۵ ژوئن — ۴ افسرنیروی دریائی ایران به دولت فرانسه پناهنده شدند.

۲۰ ژوئن — سیدعلی خامنه‌ای رئیس جمهوراسلامی حملات نظامی ایران رابه‌خاک عراق درروزهای آینده‌نوید داد.

۲۴ ژوئن — نیروی هوائی عراق یک نفت کش غول پیکریونانی رادرسواحل ایران موردهدف قرارداد.

۲۷ ژوئن — دوایرانی هواپیمای بوئینگ ۷۲۷ مسافربری ایرانی راربودند.

۲۸ ژوئن — یک هواپیمای مسافربری ایرانی توسط دوایرانی ربوده شد ودربغدادفرودآمد.

۶ ژوئیه — رئیس مجلس اسلامی علی اکبررفسنجانی اعلام کرد بزودی آخرین حمله‌ٔ سرنوشت سازآغازخواهدشد.

۱۰ ژوئیه — استخراج نفت به‌سبب تعمیرات ناشی از بمبارانهای هوائی عراق به ۲۰۰,۰۰۰ ,۱ بشکه در روزرسیده‌است .

۲۱ ژوئیه — هانس دیتریش گنشروزیرخارجه‌ٔ آلمان غربی در تهران باعلی اکبرولایتی نخست وزیرجمهوری اسلامی به‌گفتگوپرداخت. وی باسران جمهوری اسلامی گفتگوهای طولانی داشت.

۲۲ ژوئیه — ۳۱ نفردرزندان اوین تیرباران شدند، حبیب شاطری کاپیتان تیم ملی فوتبال ایران درمیان تیرباران شدگان بود.

۱ اوت — هواپیمای بوئینگ ارفرانس درمیان‌راه فرانکفورت پاریس بوسیله‌ٔ ۳ نفرناشناس ربوده‌شد.
هواپیماربایان خواستارآزادی پنج تروریستی شدندکه به‌خاطرسوءقصد به‌جان دکترشاپوربختیار در دادگاه پاریس محکوم وزندانی هستند.

۶ اوت — تروریستهای جهاداسلامی دریکی ازشهرهای اسپانیا به‌جان یک روزنامه‌نگارکویتی سوءقصدکردند

روزنامه‌نویس کویتی دراین ماجرا زخمی شد.

۱۸ اکتبر — انگلستان ونروژ قیمت نفت خودرا کاهش دادند.

۲۲ نوامبر — مقامات پزشک قانونی درایران اعلام کردند که موفق شده‌اندیک دستگاه اختراع کنندتا قانون قصاص دقیقاً" انجام گیرد. (دستگاه برقی قطع پا و دست)

۳ دسامبر — یک تانکربزرگ نفت توسط نیروهای عراق در خلیج فارس غرق شد.

۴ دسامبر — یک هواپیمای کویتی بوسیله‌اعضاءجهاد اسلامی ربوده شدودرتهران نشست. دراین ماجرا دو آمریکائی کشته ویک آمریکائی دیگربه‌سختی شکنجه دید.

۹ دسامبر — بایک هجوم‌نمایشی هواپیمای کویتی توسط ماٴمورین ایرانی آزادشد.

۱۸ دسامبر — میرعمادی دادستان کل جمهوری اسلامی اعلام کرد هواپیماربایان طبق قانون جمهوری اسلامی مجازات خواهندشد.

۱۹۸۵

۱۲ ژانویه — شاپوربختیاروعلی امینی بارضاپهلوی درژنوملاقات کردند.

۶ فوریه — بانک ملی شعبهٴ فرانکفورت به‌دست مخالفین رژیم خمینی به آتش کشیده شد.

۷ فوریه — درزندان قصرواوین ماشین دست وپابری کارگذاشته شد.

۸ فوریه — تعدادزیادی ازطرفداران پادشاهی درایران در مونیخ دست به‌تظاهرات بسیاروسیعی زدند. دراین روزازسراسرآلمان "قطارآزادی" درحرکت بود و انبوه ایرانیان رابه محل تظاهرات حمل میکرد.

۲۲ ژوئن — تیمسارارتشبددکتربهرام آریانا رئیس اسبق ستاد ارتش ایران پس ازیک بیماری طولانی دربیمارستان نظامی پاریس درگذشت. ارتشبدآریانا یکی از امیران تحصیل کرده وبسیارمیهن پرست ایران بود. مراسم به‌خاک سپاری وی باشکوه کم نظیری در پاریس انجام گرفت.

فهرست عمومی

آ

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ن

و

فهرست

فصل سوم

قسمت دوم

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

قسمت سوم

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

فصل دهم

فصل یازدهم

فصل دوازدهم

فصل سیزدهم

فصل چهاردهم

فصل پانزدهم

فصل شانزدهم

قسمت چهارم

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

ضمائم